توحید عملی

(پدیده شناسی شرک و روش شناسی توحید)

«ایدئولوژی وحدت وجود»

Practical Oneness

استاد علی اکبر خانجانی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب :توحید عملی

مؤلف : استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف : ۱۳۸۹

تعداد صفحه : ۱۵۴

فهرست

مقدمه

مطالعه این رساله را نه یکبار بلکه چندین بار با تأمل و تعمق و خودشناسی به همه طالبان حقیقت و رستگاری توصیه می کنیم . و توصیه می کنیم که هر یک از مفاد این رساله را تا در نفس خود به روشنی درنیافته اید به بند بعدی نروید . و برای توفیق در این امر بهتر است که چله ای عبادی بهمراه تزکیه نفس و کم خوری و ترجیحاً روزه ترتیب دهید و این رساله را در این چله با تأمل و تکرار و صبر مطالعه نمائید زیرا اکثر معارف این کتاب شهودی هستند و حقایق شهودی با معرفت قلبی درک می شوند و دل بواسطه عبادت و تزکیه نفس است که زنده و هوشیار می شود . که اساس شرک بی معرفتی است . و سخن آخر اینکه این رساله حاضر جامع و عصاره مجموعه آثار ماست و هر که همین یک کتاب را بدقت دریابد گوئی کل معارف و تجربه و پیام معنوی تمام عمر و کلیه آثار ما را دریافته است انشاءالله ! این کتاب عصاره فتوحات مکیه ، اشارات بوعلی و اسفاراربعه به ساده ترین بیان ممکن است و عصاره قرآن .

بسم الله الواحد

۱-شرک یک واژه و معنای کاملاً دینی و قرآنی است و لذا ضرورت دارد که از همین جایگاه مورد بررسی قرار گیرد . ولی قصد ما اینست که نشان دهیم که شرک از منظر عقل و معرفت بشری هم امری نادرست و ناحق و منشأ ظلم و تباهی انسان است . بنابراین این پدیده را در آن واحد از منظر معرفت قرآنی و معرفت محض انسانی توأمان مورد بررسی قرار می دهیم تا معلوم شود که معرفت محض انسانی هم ذاتاً به تصدیق و حقانیت معارف الهی می رسد و براستی دین راه عقل است و عقل به دین می رسد .

۲- شرک از منظر معارف قرآنی یعنی برای خداوند شریک قرار دادن . و این شریک هر چیزی غیر خدا می تواند باشد ولی اساس این شرک همان نفس بشری است یعنی شراکت بین خود و خدا .

۳- اگر قوای طبیعی و یا اقتصادی و علمی و فنی وسیاسی و بشری را شریک اراده و صفات و فعل الهی قرار دهیم خواه ناخواه این قوا را خصوصی و فردی و خودی می کنیم و تحت مالکیت مادی و معنوی و روحی خود قرار می دهیم و سپس این خود و هویت اجتماعی و غریزی و طبیعی و یا علمی و فنی و اقتصادی و سیاسی و امثالهم را شریک خدا می سازیم . پس شرک در معنای نهائی همانا شرک بین خود و خداست .

۴- یکی از کهن ترین صور شرک همانا بت پرستی بوده است که نماد و سمبل آشکار شرک است ولی هر کالا و شیء طبیعی هم می تواند یک بت باشد . زیرا بت های کهن هم مظهر جامع فنون و هنرها و زیبائی و زرق و برق و جلال و شوکت بودند و همه توانائیهای بشری در ساختن بت جمع می شد . ولی امروزه کالاهای صنعتی هر یک به مثابه بت هستند که غایت توانائیهای مادی و علمی و هنری بشر در آن آشکار است . امروزه تکنولوژی کارخانه تولید انواع بت هاست و لذا بت اعظم خود تکنولوژی است که خدای بت هاست .

۵- ولی این معنا واضح است که آدمی در این بت ها در حقیقت نفس خودش را می پرستد . یعنی تکنولوژی پرستی بشر تجسم نفس پرستی اوست . کسی که اتوموبیل و کامپیوتر و خانه و تزئینات زندگی خود را می پرستد در واقع در همه این بت ها خودش را می پرستد و منیت خود را ستایش می کند . وگرنه آدمی خانه و کارخانه و اتومبیل و کاخ و جواهر و تزئینات دیگران را نمی پرستد ، مال خودش را می پرستد و مال خودش را شریک خدا می سازد .

۶- پس واضح است که این همواره «من» است که شریک خدا می شود . منتهی در صورت مالکیت های عینی خود در جهان بیرون .

۷- پس واضح است که مالکیت فردی اعم از طبیعی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و علمی و فنی و عاطفی و هنری و حتی عقیدتی و مذهبی قلمرو عملکرد شرکهای بشری می باشد .

۸- پس مالکیت ها که تجسم منیت های نفس بشری هستند همانا بت ها می باشند و این مالکیت و منیت است که شریک ملک الهی و هویت پروردگار می شود .

۹- در قرآن کریم شرک اساس ظلم و بلکه ظلم عظیم نامیده شده است[۱] . و می دانیم که ظلم های بشری در جامعه هم تماماً بواسطه مالکیت ها و اقتدار بیرونی به فعل می آید که بصور گوناگونی عمل می کند که به زبان امروزی عبارتند از استثمار (ظلم اقتصادی و جسمانی) ، استعمار(ظلم بواسطه عمران و آبادی و فوت

[۱] «وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ» لقمان، ۱۳.

و فن و تکنولوژی)، استبداد(ظلم فرهنگی و رفتاری و ارتباطی) ، استحمار(ظلم فکری و اعتقادی و عاطفی) . که به بیان دیگر این چهار نوع ظلم را می توان بدینگونه خلاصه کرد : زر ، زور ، تزویر و زار.

۱۰- همه این انواع ظلم ها در منطق قرآنی صور استکبار بمعنای کبر و برتری طلبی و سلطه است : سلطه خود بر دیگران ! و این یعنی بجای خدا بر مردم فرمان راندن و شریک اراده خدا در خلق شدن !

۱۱- منطق توجیهی شرک و مشرکان در قرآن کریم بیان شده است و آن اینکه : ما برای تقرب به خداوند است که بت ها را می پرستیم[1] ! این عین منطق تکنولوژی پرستان و علم و هنر پرستان و ثروت پرستان و طبیعت پرستان در عصر ماست و نیز قدرت پرستان !

۱۲- و می دانیم که در طول تاریخ تا به امروز همه ظالمان و مستکبرین و مستبدین و استعمارگران ، ستمگری خود را به حساب خدا و خدمت به خلق توجیه می کنند . توجیه خدمت به خلق جهت رستگاری و رشد و رفاه خلق عین شرک بخداست و خود را مسئول سرنوشت خلق قرار دادن است و خود را وکیل خدا در نزد خلق می دانند در حالیکه خداوند در کتابش حتی پیامبران بزرگ را هم وکیل خود بر خلق نمی خواند : ای رسول بدان که تو وکیل مردم نیستی و من وکیل آنها هستم[2] !

۱۳- پس در می یابیم که شرک اساس ظلم بشر است . پس عدالت که در نقطه مقابل ظلم است حاصل اخلاص و توحید است که حاصل شرک زدائی می باشد . یعنی عدل حاصل توحید است و ظلم هم معلول شرک می باشد .

۱۴- و اما عدالت چیست ؟ در فرهنگ عامه بشری عدالت بمعنای برابری و مساوات آحاد بشری در جامعه است . ولی آیا ملاک و الگو و میزان این مساوات و برابری چیست ؟ قانون !؟

۱۵- برابری آحاد افراد جامعه در قبال قوانین ! این محسوس ترین تعریف مدرن برای عدالت اجتماعی می باشد . ولی این قوانین چه بشری باشند و بدست بشر تدوین شده باشند و چه الهی باشند در هر دو صورت به تجربه تاریخی و اجتماعی ثابت شده است که هرگز ضامن اجرای عدالت و برابری نخواهد بود . بهترین قوانین چه بشری و چه الهی همواره ابزار سلطه و ستم در دست حکومتها بوده اند . این تجربه امروزه در سه نظام متفاوت و دستگاه حقوقی متفاوت این ادعا را به اثبات رسانیده است : نظام لیبرال دموکراسی غرب ، نظام سوسیالیستی و کمونیستی ، و نظام مذهبی و اسلامی ! اجرای این نظام ها و حقوق های اجتماعی تبدیل به سه ستم بزرگ در تاریخ شده است . در حالیکه هر یک از این نظامهای حقوقی و قوانین اجتماعی بخودی خود دارای صورت و معانی زیبا و مقبول می باشند ولی در عرصه عمل تبدیل به انواعی از ستم می شوند که یکی از دیگری هولناکتر است .

۱۶- لیبرالیزم و کمونیزم دو روش برای رسیدن به یک هدف است و آن عدالت می باشد . و هر یک از این دو نظام دارای مبانی بر حق و معقول و مقبولی هستند که مورد پسند جوامع بشری قرار گرفته اند ولی حاصل کار فقط ظلمی پیچیده تر و عمیق تر بوده است . پس مشکل و معمای واقعه در جای دیگری قرار دارد وگرنه آزادی و مساوات معیشتی هر دو معقول و بر حق هستند ولی به رهائی و عدالت نرسیده اند .

۱۷- خداوند اساس ظلم را در شرک می داند و اساس عدالت و آزادی را در اخلاص و توحید . پس بهتر است از این منظر بنگریم حال که از راه حل های بشری نومید گشته ایم .

۱۸- خودیت یا منیت اساس شرک است یعنی اساس ظلم . و تا خود و منی در احساس و اندیشه بشری هست شرک هم اجتناب ناپذیر است و همواره این «من» خود را در اراده و صفات و فعل الهی شریک می سازد .

---

[1] «... الَّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ في ما هُمْ فيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدي مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفَّارٌ» الزمر،۳.

[2] «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَكُوا وَ ما جَعَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفيظاً وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكيلٍ » الانعام، ۱۰۷. و «إِنَّا أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدى فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكيلٍ » الزمر، ۴۱. و «وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ اللَّهُ حَفيظٌ عَلَيْهِمْ وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكيلٍ» الشورى، ۶.

۱۹- تا زمانی که این «من» هست آزادی فقط آزادی تجاوز در حقوق دیگران می شود و مساوات هم قانون گوسفند سازی مردم در جهت نابودی اراده آنها و بلعیدن آنها و سلطه بر آنها می گردد.

۲۰-« اراده به آزادی » اراده ذاتی در آحاد بشر است و اراده ای بر حق است ولی هر چه آدمی در عمل آزادتر می شود به همان اعمال خود مقید تر و بسته تر می شود یعنی اسیر آزادی خود می شود و این آزادی ضد آزادی است . این تجربه نظام لیبرال دموکراسی است که از بطن آزادی صوری اشد اسارت رخ نمود .

۲۱- هر چه افراد یک جامعه به لحاظ معیشتی برابرتر می شوند روشهای ستم و سلطه آنها به یکدیگر پیچیده تر و شقی تر می گردد . این تجربه نظام سوسیالیستی است که از بطن مساوات صوری اشد شقاوت رخ نمود .

۲۲- تجربه نظامهای مذهبی هم که در کل تاریخ به ثبت رسیده و بشریت از آن به انزجار رسیده است و لذا متوسل به قوانین غیر مذهبی شده است که با این هم به بن بست و زجر رسیده است .

۲۳- مارکس پنداشت که با برچیدن مالکیت خصوصی از جامعه به روش های جبری می توان ریشه ستم را برکند . تشخیص او درست بود ولی راه عمل نادرست بود زیرا ستم را نمی توان به زور بر انداخت .

۲۴- عدالت در معنای قرآنی به معنای به تعادل رسیدن با خداست . در قرآن کریم یکی از علل شرک بشری اینست که برای خداوند معادل قرار می دهند از غیر[1] .

۲۵- ولی هر فرد بشری در ذاتش معادل خداست زیرا خلیفه و جانشین خداست . یعنی انسان بایستی بر جای خدائی خود قرار گیرد نه اینکه با خدا شریک شود بلکه تماماً خدائی گردد و خودیت خود را در هویت خدا فنا کند و تماماً او شود .

۲۶- پس در واقع عدالت بمعنای برابری همانا برابر شدن با خود خداست . و آن میزان و الگوی برابر شدن مردمان خود خداوند است . یعنی اگر مردمان همه خدائی شوند برابر می شوند و اینست عدالت .

۲۷- پس آن حق و قانونی که آحاد بشری را برابر و عادل می سازد حق و قانون خلافت اللهی انسان است و لا غیر !

۲۸- وقتی گفته می شود که همه با هم برابرند میزان برابری چیست ؟ میزان برابری خود خداست .

۲۹- وقتی که یکی اقتصادی می شود ، یکی سیاسی می شود ، یکی علمی می شود ، یکی فنی می شود ، یکی هنری می شود ، یکی مذهبی می شود ، یکی مسلمان می شود ، یکی مسیحی می شود ، یکی شیعه می شود ، یکی سنی می شود ، یکی ایرانی می شود ، یکی اروپائی می شود ، یکی شرقی می شود ، یکی غربی می شود ، یکی پولی می شود ، یکی سکسی می شود ، یکی پفکی می شود ، یکی کولائی می شود ، یکی عملی می شود ، یکی ماشینی می شود ، یکی طبیعی می شود ، یکی مصنوعی می شود ، یکی شهری می شود ، یکی دهاتی می شود ، یکی زمینی می شود ، یکی آسمانی می شود ، یکی مرد می شود و یکی زن می شود و ... هرگز برابری رخ نمی دهد حتی اگر ظواهر همسان شوند .

۳۰- در صورتی همه یکی می شوند که به یکی روی کنند و به لحاظ وجودی یگانه شوند .

۳۱- واحد وجود خداست و جز در رجوع به این واحد وجود امکان برابر شدن و یکی شدن نیست .

۳۲- من هستم و خدا هم هست : اینست اساس شرک وجودی و اساس ظلم ! شرک در وجود با خداوند ! زیرا جز خدا وجود ندارد و هر که دعوی وجود کند مشرک است و لذا ظالم !

---

[1] «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ ثُمَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» الانعام ، ۱. و«قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَكُمُ الَّذينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ»الانعام، ۱۵۰. و« أَمَّنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَةٍ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ» النمل، ۶۰.

۳۳-در قرآن کریم شرک اساس ابطال می باشد[۱] . پس هر که دعوی وجود کند چون در وجود با خدا شریک شده است وجودش باطل شده و به عدم و احساس نابودی مبتلا می شود و برای نجات از این احساس نابودی به تجاوز به حقوق دیگران و جهانخواری و آدمخواری می پردازد تا شاید از وجود دیگران صاحب وجود شود و این وجود دزدی است که اساس هر ستمی می باشد .

۳۴- همه ستم ها انواع دزدی هستند : دزدی مال ، دزدی ناموس ، دزدی اندیشه ، دزدی دل و امثالهم . این همان استثمار و استبداد و استحمار و استکبار است .

۳۵- «من هستم» اساس همه دزدیها و دروغها و ستم ها و زورها و تزویرها و تجاوزات و بطالتهاست زیرا اساس شرک است . و این شرک ذات است یا شرک وجودی !

۳۶- من خوب هستم ، پاک هستم ، عاقل هستم ، مؤمن هستم ، عالم هستم ، عاشق هستم ، زیبا هستم ، غنی هستم ، قوی هستم ، رئیس هستم ،رزاق هستم ، مهربان هستم ، عادل هستم و ... این هم شرک صفات ! زیرا همه این صفات متعلق به خداست که تنها موجود و صاحب وجود است و اینها همه جمله صفات وجودند .

۳۷- شر ترین آدمها کسانی هستند که خود راخوبترین آدمها می دانند . ناپاکترین آدمها کسانی هستند که خود را پاکترین می دانند .احمق ترین آدمها خود را عاقلترین می دانند . خود پرست ترین آدمها خود را عاشقترین می دانند . کافرترین آدمها خود را مؤمن ترین می دانند و...

۳۸- انسان هر ادعائی که کند آن ادعا بر سرش می شکند و باطل می شود و لذا دیوانه و ظالم و حقه باز می شود و این عذاب شرک در صفات با خداست .

۳۹- آدمی هر ادعائی که می کند تلاش برای تحقق و اثبات عینی آن ادعا دارد و هر چه بیشتر تلاش می کند بیشتر باطل و رسوا می شود و بیشتر ریاکار و ظالم می شود . و این هم شرک در قلمرو افعال با خداست . زیرا فاعل و عاملی جز خدا نیست . و در قرآن کریم آمده است که : « خداوند انسان و جمله اعمالش را خلق نمود»[۲]. یعنی همه اعمال بشری مخلوق هستند یعنی انسان مفعول است نه فاعل .

۴۰- در قرآن کریم می خوانیم که : « اراده نمی کنید الا اینکه خداست که اراده می کند»[۳]. پس آنکه می گوید «من اراده می کنم ، من می خواهم ، من نمی خواهم ، من دوست دارم ، دوست ندارم و ...» جمله شرک است یعنی باطل می شود و آدمی برای پنهان داشتن این ابطال دست به تلاشهای مذبوحانه و ظالمانه می زند تا خلافش را ثابت کند .

۴۱- پس در حقیقت ستمهای بشری محصول نبرد بشر با خداست تا اینکه خود را شریک خدا سازد ولی نمی تواند .

۴۲- وجود من ، زندگی من ، اراده من ، صفات من ، قدر من ، حق من ، اعمال من ، سرنوشت من ، صفات من و ... . پس ذات و هسته مرکزی شرک و ظلم بشری همانا «من» است . چگونه می توان این هسته مرکزی شرک و ظلم و ابطال و جنون و عذابهای بشری را نابود کرد ؟

۴۳- در قرآن کریم می خوانیم که جز خدا همه فانی اند[۴] . یعنی جز خدا وجود ندارد .

۴۴- اگر جز خدا نیست پس هر چه هست حضور و ظهور اوست . پس اگر آدمی بتواند این حضور و ظهور و وجود خدا را در خویشتن خویش و در خود بیابد و بفهمد و ببیند بناگاه این جناب خود یا من ،

---

[۱] « وَ لَقَدْ اُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ » الزمر، ۶۵.

[۲] «وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ» الصافات، ۹۶.

[۳] «وَ ما تَشاؤُنَ إلاَّ أنْ يَشاءَ اللَّهُ إنَّ اللَّهَ كانَ عَليماً حَكيماً» الانسان، ۳۰. و « وَما تَشاؤُنَ إلاَّ أنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ العالَمينَ» التكوير،۲۹.

[۴] «كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ و وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإكْرامِ » الرحمن،۲۶-۲۷.

محو می گردد یعنی ریشه شرک و ظلم و بدبختی برکنده می شود . و این جز بواسطه معرفت نفس ممکن نمی شود . اینست که علی ع می فرماید دوزخی جز بی معرفتی نیست[1] . یعنی شرک و ستم و ابطال و جنون و جنایت و عذابی جز بی معرفتی نیست .

۴۵- پس علاج شرک و ظلم و عذاب و دوزخ همانا عرفان نفس است .

۴۶- اسارتی جز اسارت منیت نیست و ظلمی جز ستمگری من آدمی نیست . پس آزادی و عدالتی جز عرفان نیست .

۴۷- انسان ذاتاً جانشین خداست و این حقیقت را بایستی بفهمد و در خود ببیند تا بشود .

۴۸- انسان تا خدا را در خود نبیند و تا خود را عین خدا نبیند از قحطی وجود و بی وجودی نجات نمی یابد.

۴۹- این احساس قحطی وجود حاصل از بی معرفتی و خودنشناسی است . که انسان را به شرک با خدا می کشاند تا از خدا آنهم بطور دزدی و زورکی وجود بدست آورد .

۵۰- در قرآن کریم می خوانیم که : « اکثر مردمان خداوند را در ظن(ذهن) خود می خوانند[2] و این هوای نفس آنهاست که می خوانند و می پرستند[3] و این شرک است و شرک ظلم عظیم است[4] و خداوند مشرکان را نمی بخشد و عذاب می کند[5] ».

۵۱- پس منشأ ذهنی و روانی شرک بشری همان خدای ذهنی و ایده خداست .

۵۲- در حقیقت خدای اکثر مردمان همان من برتر و من سلطه گر و یا بقول روانکاوان همان سوپر اگو یا آلتراگو می باشد . و این معنای نفس اماره است که قلمرو ستم و گناهان بشری می باشد .

۵۳- امروزه بسیاری از مکاتب شبه عرفانی هم «من برتر» یا سوپراگو را همان خدا می دانند و کوس انالحق می زنند و می پندارند که با این شعار، عارف شده اند حال آنکه مشرکی حرفه ای شده اند و ظالمی خود آگاه که دست بهر کاری می زنند و همه اصول اخلاقی و شرعی را زیر پا می نهند و اینان مصداق این کلام خدا در قرآن هستند که مشرکان را نجس می خواند[6].

۵۴-بسیاری پنداشته اند همین که این شعار و حکمت را دانستند که خودشناسی ، خداشناسی است و ذات خود بشری خداست پس عارف شده اند و زین پس مظهر اراده خدایند و هر چه کنند حق است .

۵۵- در حالیکه خودشناسی – خداشناسی سرلوحه و سرآغاز یک راه بی پایان است که همان سیر و سلوک عرفانی می باشد که عمری معرفت نفس و جهاداکبر می طلبد .

۵۶- آنکه خود را شناخت خدا را شناخت و هر که خدا را شناخت دیگر خودی نمی شناسد زیرا خودی نمی بیند و ندارد که بشناسد .

---

[1] « من لم یعرف نفسه بعد عن سبیل النجاة و حبط فی الضلال و الجهالات» غررالحکم و درر الکلم، ص۲۳۳. و« لا مصیبة اشد من الجهل» همان ص ۷۳. و «الجهل اصل کل شر» همان . و«الجهل معدن الشر» همان. و«الجاهل من جهل قدره» همان.

[2] «وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ» یونس، ۳۶ و «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ» یونس ٦٦.

[3] « أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكيلاً»الفرقان ۴۳. و «أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْديهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ»الجاثیة،۲۳.

[4] «وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لاِبْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ» لقمان، ۱۳.

[5] «إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرى إِثْماً عَظيماً» النساء،۴۸. و«إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعيداً» النساء ، ۱۱۶.

[6] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شاءَ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ حَكيمٌ» التوبه، ۲۸.

۵۷- در قرآن کریم می خوانیم که :« ذهن برای درک حق کفایت نمی کند»[1] و در حدیث قدسی می خوانیم که خداوند می فرماید :« زمین و آسمانها مرا فرا نمی گیرند و فقط دل بنده مؤمن من است که مرا فرا می گیرد»[2] و طبق دهها حدیث انسان مؤمن انسان دارای امام حی است[3].

۵۸- پس کارخانه شرک همان ذهن انسان است و آنکه اراده ذهنی خود را تحویل امامش داده از شرک رهیده یعنی از «من» رهیده است و امکان رویکرد به دل را یافته است که سمت خداست و خانه اوست . و این سرآغاز خداشناسی در خود است .

۵۹- آدمی تا من ذهنی خود را تحویل امامش نداده به عقل و خرد و معرفت حق در دلش نمی رسد . زیرا منیت آدمی ذهن او را کور و کر و لال می کند و من همان سایه ظلمت است که بر ذهن حاکم است که بین ذهن و دل نفاق می افکند یعنی بین خود و خدا جدائی می اندازد و وجود را دوگانه و مشرک می سازد . تا «خود» از ذهن نرود خدا در دل درک نمی شود . و آنگاه که نور حق در دل تابیدن گرفت ظلمت ذهن را هم روشن می کند و اینست سرآغاز روشنائی فکر و روشنفکری بمعنای حقیقی کلمه !

۶۰- من و اراده ذهنی آدمی همان ابلیسیت اوست و اراده قلبی انسان هم هویت الهی اوست . و شرک یعنی شراکت من ذهنی و ابلیسی با من الهی و قلبی .

۶۱- در قرآن کریم خداوند از مؤمنان سئوالی حیرت آور می نماید که یکی از عارفانه ترین آیات است : «آیا پیروی از خدا حق تر است یا پیروی از کسی که خداوند هدایتش کرده است !؟ »[4] . مشرکان گزینه اول را انتخاب می کنند و اهل معرفت و مؤمنان حقیقی هم دومی را . البته پاسخ این سئوال در آیات بعدی بطرز غیر مستقیم آمده است : « اکثر مردمان خداوند را به ذهن می خوانند که این هوای نفس است و شرک است »[5]. زیرا پیروی از خدایان پیروی از خدائی ذهنی و ایده خداست که پیروی از هوای نفس (از خود) است .

۶۲- کسی را که خود خداوند هدایتش کرده است همان امام و اولیای الهی و عارفان واصل هستند که پیر هدایت مؤمنان می باشند که مؤمنان را شرک زدایی می کنند یعنی آنها را از خدای ذهنی منزه می کنند تا به خدای قلبی که خدای حقیقی است رجوع دهند .

۶۳- در واقع شرک همان شرک بین اراده ذهنی و اراده قلبی است که همواره در جدالند و این دیالکتیک نفس بشر است که خود قرآن هم می فرماید : براستی که آدمی دائماً در جدال است[6] !

۶۴- فقط مؤمن دارای امام حی است که ذهنش همسو و متحد با دل اوست که این سرآغاز رهایی از ثنویت و جدال و شرک است .

۶۵- در قرآن کریم می خوانیم که اکثر مؤمنان به محض ایمان آوردن مشرک می شوند[7] . زیرا قبل از آن اصلاً با خدا کاری نداشتند که مشرک باشند بلکه جاهل و کافر بودند و فقط از هوای نفس و ذهن خود پیروی می کردند یعنی از امیال و آرزوهای خود پیروی می کردند .

---

[1] « وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ» يونس ٣٦.

[2] « يقول الله عز و جل لا يسعني أرضي و لا سمائي و لكن يسعني قلب عبدي المؤمن» ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللالی، ج ٤، ص٧.

[3] «الشَّيْخُ الْمُفِيدُ فِي الِاخْتِصَاصِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً إِمَامٍ حَيٍّ يَعْرِفُهُ قُلْتُ لَمْ أَسْمَعْ أَبَاكَ يَذْكُرُ هَذَا يَعْنِي إِمَاماً حَيّاً فَقَالَ قَدْ وَ اللَّهِ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَ يُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً » محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج١٨، ص١٧٧. و«عن النبی (ص) من مات و ليس فی عنقه بيعة امامٍ مات ميتة جاهلية». شيخ مفيد، الفصول المختارة، ص ٢٤٥. و«من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عز و جل ظاهر عادل اصبح ضالًا تائها و ان مات على هذه الحالة مات ميتة كفر و نفاق». كلينی، الكافی، ج١، ص ١٨٣و «كل من دان الله عز و جل بعبادة يجهد فيها نفسه و لا امام له من الله فعمله غير مقبول و هو ضالّ متحيّر». الكافی، همان.

[4] «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدي لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» يونس، ٣٥.

[5] «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ» يونس ٦٦.و«أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْديهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ»الجاثية ،٢٣.

[6] «وَ لَقَدْ صَرَّفْنا في هذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كانَ الْإِنْسانُ أَكْثَرَ شَيْ‏ءٍ جَدَلاً» الكهف، ۵۴.

[7] «وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ» يوسف، ١٠۶.

۶۶- و اما چرا خداوند مشرکان را نجس خوانده است ؟ نجس یک امر وجودی است نه فیزیکی و بهداشتی و نظافتی . زیرا شرک پس از ایمان رخ می دهد یعنی پس از زنده شدن دل که قلمرو وجود و درب ذات است . زیرا آدمی از طریق دل است که احساس وجود می کند و از طریق ذهنش اتفاقاً همواره احساس نابودی و هراس دارد . ولی آنگاه که درب وجود گشوده شد و دل به نور ایمان زنده شد اگر اراده ذهنی و ابلیسی بخواهد در قلمرو وجود و دل دخالت کند و القاعات ابلیسی نماید وجود را به عدم و شیطنت آلوده ساخته و نجس کرده است. ولی انسان کافر هنوز دل مرده است و یا درب دلش قفل است و به این حریم قدسی وجود راهی ندارد و حداکثر جسم خود را نجس می کند نه روح خود را. زیرا جسم آدمی با آب پاک می شود ولی نجسی روح و دل فقط با آتش و عذاب النار پاک می شود و اینست که خداوند مشرکان را حتماً عذاب می کند تا این ناپاکی و عدمیت و شیطنت را از دلشان بزداید . و این رحمت و لطف برتر خدا به مؤمنان است که اگر چنین نکند نابود می شوند .

۶۷- در حدیثی از رسول اکرم آمده است که : «اگر شرکی در میان نباشد خداوند همه گناهان کبیره از قبیل زنا و ربا و ریا و خمر را با توبه ای می بخشد و درب بهشت را می گشاید »[۱]. زیرا کسی که مشرکانه مرتکب گناه می شود ناپاکی این گناهان به دلش راه می یابد و برای پاک شدن راهی جز آتش نیست . یعنی اگر آدمی گناهان خود را به حساب خدا بگذارد و خداوند را شریک این گناهان کند جز بواسطه عذاب پاک و بخشوده نمی شود . یعنی اگر گناهان خود را توجیه دینی کند نیازمند آتش عذاب می شود تا پاک شود زیرا این گناهان به دل او راه می یابد که قلمرو وجود و ذات است . و چنین نوع شرکی فقط از مؤمنان بر می آید که دلشان زنده است و به دل خود راه دارند . و لذا خداوند گناه مؤمنان را در همین دنیا عذاب می کند که در این باره هم احادیثی وجود دارد[۲].

۶۸- یعنی هرگاه غیر مؤمنان گناه کنند روحشان نجس و سیاه نمی شود زیرا درب دلشان بسته است و قفل است یا مرده است . پس هرگاه توبه کنند و دست از اعمال زشت خود بکشند پاک می شوند . زیرا گناهانشان سطحی و صرفاً فیزیکی است .

۶۹- اینست که مؤمنان بایستی همواره مراقب دل خود باشند که غیر خدا بر این قلمرو وارد نشود تا دل را آلوده نسازد و نیازمند آتش عذاب نگردد .

۷۰- هرگاه مؤمنی آنقدر گناه می کند و دل به دنیا و اهلش می دهد که بکلی دل را سیاه و تباه می سازد و ایمانش از دست می رود و کافر می شود که این کفر پس از ایمان موجب نفاق می شود که دو شقه شدن وجود است بین ذهن و دل .

۷۱- اینست که شرک معصیت برخود خداست و خداوند حریم قدسی خویش در دل انسان را بواسطه عذاب النار حراست و پاک می دارد که این عین حراست از وجود انسان است .

۷۲- و گاه خداوند بواسطه اصرار مؤمنان در گناه و شرک و معاصی ، درب دلشان را می بندد و قفل می کند تا دیگر دستشان به دلشان نرسد و این عذاب عظیم است زیرا حاصل ظلم عظیم (شرک) است که در سوره بقره آمده است[۳] . و این وقوع نفاق است یعنی شقاق و طلاق بین ذهن و دل . « و گوئی که آنان را دلی نیست »[۴] قرآن

۷۳- بنابراین نفاق بدترین نوع عذاب است که حاصل اشد شرک می باشد. و باید دانست که ریا جدای نفاق است و به لحاظی نفاق حاصل غایت ریاکاری یک مؤمن است با ایمانش.

---

[۱] « من مات لم یشرک بالله عز وجل شیئاً دخل الجنة ... و ان زنی و ان سرق » شیخ صدوق، التوحید، ص ۲۵.

[۲] « عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يُكْرِمَ عَبْداً وَ لَهُ عِنْدَهُ ذَنْبٌ ابْتَلَاهُ بِالسُّقْمِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلِ ابْتَلَاهُ بِالْحَاجَةِ فَإِنْ هُوَ لَمْ يَفْعَلْ شَدَّدَ عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَوْتِ الْخَبَرَ» محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص۳۲۷. و« قَالَ النَّبِيُّ ص إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُ الْمُؤْمِنِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْعَمَلِ مَا يُكَفِّرُهَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِالْحُزْنِ لِيُكَفِّرَهَا بِهِ عَنْهُ » بحار الانوار، ج۷۰، ص ۱۵۷.

[۳] «خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ» بقره، ۷.

[۴] «إِنَّ في ذلِكَ لَذِكْرى لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهيدٌ» ق،۳۷.

و «أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتي فِي الصُّدُورِ » الحج، ۴۶.

۷۴- یعنی شرک و شراکت بین خود و خدا نهایتاً به شقاق و طلاق بین خود و خدا می انجامد . و خود فرد در درک اسفل السافلین که آستانه عدم و نابودی است ساقط می گردد و از قلمرو و کانون وجود یعنی دل خود در فراق و طلاق می افتد . که این عذاب نیز غایت رحمت خداست تا آدمی از هستی ساقط نشود و نابود نگردد .

۷۵- در حقیقت شرک به معنای شراکت بین وجود و عدم است . زیرا ذهن پرستی آدمی که قلمرو دنیا پرستی اوست همان تجربه و درک نابودی است زیرا دنیا محکوم به نابودی است .

۷۶- فقط و فقط از منظر مکتب وحدت وجود می توان شرک را نابود کرد و اخلاص و توحید را به لحاظ عقلانی و عرفانی و وجودی محقق نمود .

۷۷- شرک یک واقعیت نیست یک توهم و جهل و نگاه غیر توحیدی است . تا زمانیکه از نگاه آدمی غیر خدا وجود دارد شرک هم اجتناب ناپذیر است .

۷۸- تا زمانیکه من و توئی هست و خویش و غیری هست و حق و نا حقی هست شرک اجتناب ناپذیر است .

۷۹- خداوند در قرآن کریم می فرماید « هرچه که هست مشغول تسبیح پروردگار است »[۱] و این بدان معناست که شرک محال است که واقع گردد و هرگاه که بخواهد واقع شود آتش آنرا پاک و توحیدی می سازد .

۸۰- در واقع همه فسادها و فتنه ها و جنگ ها و بطالتها و عذابهای بشری قلمرو پاک سازی بشر از وقوع شرک است .

۸۱- آدمی یا بواسطه نور معرفت درک و تصدیق می کند که جز خدا نیست و جز اراده او واقع نمی شود و یا بواسطه ابطال اعمال و عذابهای گوناگون از شرک پاک می شود و اراده خدا را تصدیق می کند پس از ابطال اراده خود .

۸۲- آنچه که شر نامیده می شود و ابطال خیری است که به غیر خدا نسبت داده شده است . اینست که در زمان وقوع شر و بدبختی ها خداست که به یاد آورده می شود و تصدیق می گردد .

۸۳- هر نوع شریکی که آدمی برای وجود خویش قائل می شود شرک است هر چند که به غیر خدا نسبت داده شود مثلاً به مردم یا طبیعت و تاریخ و سرنوشت .

۸۴- آدمی خوبیهای خود را از خود می داند و بدیهایش را از غیر . و این اساس شرک است که توحید و صمدیت وجود را خدشه دار می کند .

۸۵- خیر و شر آدمی اگر تماماً از خویشتن دیده و فهم شود آنگاه این خویشتن خویش دارای هویتی الهی می شود . تا خود به عنوان موجود واحد و کامل و بی نیاز درک و تصدیق نشود خدا درک و تصدیق نمی شود .

۸۶- اصلاً خیر و شر و دوگانگی های معنوی جمله حاصل نگاه مشرکانه است . و نگاه توحیدی از خیر و شر فرا می رود و به حق می رسد و همه امور را حق می یابد تا با این حق به دوستی می رسد و مظهر حق می شود .
۸۷- پس شرک ، اندیشه است اندیشه ای که اسیر قیاس و تشبیه است و اینست که خداوند در کتابش می فرماید « هیچ چیزی شبیه او نیست»[۲] . یعنی هیچ چیزی به خداوند شباهت ندارد . یعنی هیچ چیزی وجود ندارد زیرا اساس شباهت و قیاس از وجود داشتن است . وقتی می گوئیم و می پنداریم که خدا هست و غیر

---

[۱] «تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَليماً غَفُوراً» الاسراء، ۴۴.

[۲] «فاطِرُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً يَذْرَؤُكُمْ فيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّميعُ الْبَصيرُ» الشورى، ۱۱.

خدا هم هست. این شباهت بین دو هستی اساس شرک است که به شرک صفات و افعال می رسد. شرک در هستی اساس شرک است .

۸۸- یعنی جز خدا نیست که اصلاً به او شباهتی داشته باشد یا نداشته باشد. پس در اینجا مشکلی جز جهل و کوری انسان نیست که غیر خدا هم وجودهایی می بیند و چون چنین می بیند لاجرم شباهت می بیند و این اساس شرک است .

۸۹- اگر جهان هستی و مخلوقات را واسطه و اسباب اراده حق بدانیم لاجرم دچار شرک می شویم شرک بین خالق و مخلوق. مسئله اینست که جهان هستی عین حضور و ظهور و اراده اوست.

۹۰- علی ع می فرماید که خداوند نه خود هر شی است و نه غیر آن[۱]. پس خداوند ورای خویش و غیر است و به عبارتی هم خویش است و هم غیر. و این بیان دیالکتیکی حاصل ادراک جاهلانه بشر است ولی اگر آدمی همچون علی به نور معرفت و بصیرت برسد آنگاه جز خدا دیده نمی شود. پس کمترین کار آدمی اینست که بر جهل و کوری خود آگاه و معترف باشد و مستمراً از خدایش بخواهد که بر علم و معرفت و بینائی اش بیافزاید و همچون پیامبر اسلام ص دائماً بگوید که : خدایا بر علم من بیفزا[۲] و حقیقت اشیا را همانگونه که هست بر من بنما[۳].

۹۱- تفکر و دقت در این آیه که « هیچ چیزی شبیه او نیست » آدمی را با حقیقتی روبرو می کند که براستی اعجاز انگیز است و این اعجاز آیه است. زیرا هرچیزی در جهان هستی دارای صفات و خلق و خوئی است که جمله آنها از صفات و کمالات حق است که درجه بس نازلترش در مخلوقات دیده و درک می شود که شباهتهایی دارد به صفات الهی . ولی خداوند می فرماید که هیچ چیزی به او شباهتی ندارد . این یعنی چه ؟ این بدان معناست که به قول ابن عربی کل جهان و جهانیان عین اوست و حضور و ظهور اوست نه غیر او که به او شباهت داشته باشد . یعنی جز خدا نیست و شباهتها فریبنده و شرک زا می باشند .

۹۲- در قرآن کریم سخن از دست و چشم خداست و جمال و رنگ خدا . و قهر و مهر او و قدرت و عزت او . و رازقیت او و... و همه این صفات در مخلوقات عالم از جمله انسان هم در کیفیت نازلتری حضور دارد . و این شباهت مخلوق به خالق است . ولی خداوند منکر این شباهت و مثال است. آیا این تناقض چگونه حل می شود؟ یا باید بگوئیم که کل ادراک و محسوسات بشری ذاتاً کذب است و هیچ رگه ای از حقیقت و درک حق از خود ندارد و عدم را وجود می پندارد که در اینصورت یک نیهیلیست کامل می شویم و منکر هر حقی در انسان. و یا اینکه بایستی درک و محسوسات بشری را ناقص بدانیم که عین حقیقت را در نمی یابد و بلکه شباهتهایی و مثالهایی از آنرا درک می کند. مثل انسان نیمه بینایی که از هرچیزی سایه ای سرگردان می بیند و خود آن چیز را در نمی یابد .

۹۳- آری . جهان شبیه خدا نیست بلکه عین اوست و حضور و ظهور اوست و لذا خیر و شر همه از اوست[۴]. و این معنای لااله الا الله است . که بدین معناست : هیچ چیز در خور اهمیت و توجهی نیست الا خدا . «اله» بمعنای هر چیزی است که جلب نظر کند و از انسان دل ببرد و در آن راه یابد. و هر چیزی در جهان جلب نظر انسان را می کند و انسان هر چه بیشتر در چیزی توجه کند بیشتر مجذوبش می شود و این بدان معناست که هرچیزی نشانی از ظهور و حضور خود خداست.

۹۴- ولی همانطور که گفتیم اساس شرک همانا شرک بین خود و خدا در انسان است و این بدلیل شباهتهایی است که انسان بین خود و خدا می بیند : انسان دست و چشم دارد و خدا هم دارد . انسان علم و ایمان دارد و خدا هم عالم و مؤمن است. انسان دارای وجود و جمال است و خدا هم هست . انسان مهر و قهر دارد و خدا هم دارد و غیره. پس انسان تا همه این صفات و کمالات خود را از خدا و خدائی نبیند و در

[۱] «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَة» نهج البلاغه، ص ۳۹.

[۲] «فَتَعالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْني عِلْماً»طه، ۱۱۴.

[۳] «قول النبیّ صلی الله علیه و آله: أرنا الأشياء كما هي»، آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص۸.

[۴] «أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ في بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَديثاً» النساء،۷۸.

خود جز او نیابد از این شرک رهائی ندارد. و اینست ارزش معرفت نفس که تنها راه نجات انسان از بطالت و عذاب و آتش است.

۹۵- و فقط در قلمرو معرفت نفس است که تسبیح حقیقی رخ می دهد و فرق و شباهت بین خالق و مخلوق برداشته می شود. و اینست توحید و اخلاص.

۹۶- انسان بمیزانی که همه صفات وجودی خود را از خدا می بیند و به او نسبت می دهد (تسبیح) محل حضور وظهور کامل حق می شود و لذا در جهان بیرون هم جز او نمی بیند یعنی او را دیدار می کند نه چیزهایی شبیه او را. و این مقام خلافت است که به قول آن حدیث قدسی ، خداوند چشم و گوش و دست و پای او می شود و اراده او می گردد[1] .

۹۷- کل جهان هستی قبل از پیدایش، صفات ذات و علم خدا بودند و درست به همین دلیل او توانست این صفات و علم خود را برون افکنی و تجسم بخشد زیرا از خود او بودند و صفات او عین ذات او بود و علم او خودی و ذاتی بود. و گرنه آدمی هم می توانست با اراده ای و به نیم نظری همچون خداوند، امیال و علم و صفات خود را در بیرون از خود بیافریند و خلق کند. زیرا این صفات و علم و اراده از خود انسان نیستند و از خدایند و آدمی این وجود و صفات و اراده و علمش را غصب کرده است و بخود نسبت می دهد. ولی اگر اینها را تسبیح کند و به صاحبش نسبت دهد آنگاه براستی دارای وجودی الهی می شود و مظهر همه اسماء و صفات حقیقی می گردد و خلّاق هم می شود. و این مقام اخلاص و توحید است .

۹۸- اگر بشر مدرن مشرکتر از هر دورانی شده است بدلیل پیدایش صنعت و کالاهای صنعتی دست بشر است که خود را همچون خدا، خلاق می پندارد. حال آنکه اولاً این صنایع و تولیدات صنعتی از عدم خلق نشده اند بلکه از موجودات و مخلوقات بصورت تجزیه و ترکیب پدید آمده اند و مونتاژ طبیعت محسوب می شوند. و این عین شرک مجسم است زیرا بشر از روی طبیعت شبیه سازی می کند. ولی این تشبیه و تقلید از خدا مولد دوزخ زمینی برای بشر شده است که همه آرمانها و امیالش را باطل و رسوا می سازد .

۹۹- عصر صنعت و مدرنیزم عصر تجسم جهانی شرک بشر است و لذا عصر ابطالها و رسوائیها و عذابهای عظیم است .

۱۰۰- و اینست که انسان صنعتی نجس ترین و رنجورترین و مفسدترین انسان کل تاریخ است که خود و زمین و آسمان را به فساد و تباهی و نجسی کشیده است و بواسطه تکنولوژی، آب و هوا و خاک را آلوده و مسموم ساخته است و کل این واقعه منجر به خود بر اندازی بشر شده است یعنی ابطال وجود بشر بر روی زمین !

۱۰۱- قرآن کریم ابطال اعمال و امیال بشری را حاصل شرکش می داند[2] و این قانون ذاتی توحید است که تلاشهای مشرکانه بشر را در ذاتش باطل و رسوا می سازد یعنی تشبیه و تمثیل اساس شرک و ابطال بشر است.

۱۰۲- نه تنها مخلوقات شبیه خدا نیستند و بلکه عین او هستند بلکه دو تا مخلوق هم شبیه یکدیگر نیستند و هر موجودی بی تا است.

۱۰۳- اینست که منطق قیاس که اساس فلسفه ارسطو و دانش فنّی بشر است بر شباهت یابی و تمثیل یعنی شرک آفرینی استوار است و لذا تکنولوژی تجسم علم مشرکانه بشر است و اینست که قلمرو ابطال و رسوائی و همه عذابهای مدرن بشر می باشد و درب دوزخ زمین است .

۱۰۴- پس اساس علم توحیدی بی تا بینی پدیده های عالم است که در نقطه مقابل علم مشرکانه قرار دارد که بر قیاس و تشبیه و تمثیل و معادلات استوار است.

---

[1] «وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ » الکافی، ج۲، ص ۳۵۲.

[2] «وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ» الزمر، ۶۵.

۱۰۵-همانطور که اساس پیدایش بخل و عداوت در بشر که او را به قحطی وجود دچار می سازد قیاس خود با دیگران است که منجر به تشبیه و تمثیل و گمراهی می شود. و این صورت دیگری از شرک است در روابط اجتماعی.

۱۰۶- همانطور که ازدواجها و رفاقت هایی که بر اساس شباهتها پدید آمده اند از ناکامترین و پر عذابترین روابط هستند .

۱۰۷- بی تا بینی اساس توحید و اخلاص و عدالت است زیرا اساس وجود است.

۱۰۸- خداوند در بی نهایت مخلوق بی تا متجلی شده است. اینست که به قول عرفا، خداوند هرگز در یک جمال ، دوبار دیدار نمی شود.

۱۰۹- از این دیدگاه بهتر می توان راز این حدیث نبوی را درک کرد که : خداوند کل جهان هستی را بر قل هو الله احد قرار داده است[۱] یعنی بر اسرار سوره توحید که بر یگانگی و بی نیازی و بی علیتی و بی تائی استوار است و این یعنی سوره توحید سوره وجود است. و این حدیث وحدت وجود است .

۱۱۰- در حقیقت ارکان وجود در هر موجودی بر این چهار رکن سوره توحید استوار است. زیرا خداوند در هر چیزی حضور دارد و محاط و محیط بر هر چیزی است. اینست که علی ع می فرماید که : من در هر چیزی اول خدا را می بینم و سپس آن چیز را[۲] . و انسان برای اینکه بتواند به حقیقت اشیاء برسد بایستی خود این چهار رکن وجود را در خویشتن بیابد یعنی حضور خداوند را در خود دریابد که این مقام توحید و اخلاص است و رهائی از شرک .

۱۱۱- مکتب وحدت وجود تنها اندیشه و حکمتی است که همه ابعاد و اعماق شرک را کشف و درک نموده و می تواند آنرا ریشه کن نماید . یعنی فقط عارفان وحدت وجودی مظهر اخلاص و توحیدند .

۱۱۲- انسان از طریق تسبیح خداوند در وجود است که از شرک پاک شده و موحد و خالص می شود و این جز از راه معرفت نفس ممکن نیست و مابقی ورد است نه تسبیح زیرا تسبیح ذکر است و ذکر یعنی به یاد آوردن و دیدن خدا در خود . و اینست تسبیح وجودی !

۱۱۳- همانطور که بارها نشان داده ایم مکتب وحدت وجود مکتب اصالت وجود نیست بلکه اصالت معرفت است یعنی این مکتب همه خدائی نیست زیرا خدا چیزی نیست بلکه نور معرفت است. و مکتب خود -خدائی هم نیست بلکه خود - فنائی است. یعنی از فنای خود است که خدا رخ می نماید.

۱۱۴- و خود شناسی منجر به فنای خود می شود و نه خود پرستی. یعنی هرکه خود را شناخت دانست و دید که خودی وجود ندارد و فقط خداست که هست. و انسان جاهل خدا را خود نامیده است و لذا نسبت به خود جاهل و کور شده است.

۱۱۵- وقتی خدا، خود نامیده شود همانطور که خدا پرستان مشرک چنین می کنند وجود مطلق و جاوید و بی حد و بی نیاز و بی تا تبدیل به موجودی حقیر و میرا ومحدود و دریوزه و حریص و هراسان می شود. و اینست آن ظلم عظیم که انسان به خودش می کند که محصول شرک است و اینست که خداوند می فرماید: مردمان ظلم نمی کنند الا به خودشان[۳] !

۱۱۶- قرآن خدای ذهنی بشر را علت العلل شرک می داند چرا؟ زیرا ذهن آدمی هنری جز قیاس و تشبیه ندارد و این اساس منطقی شرک است. یعنی خدای ذهنی بشر شبیه خود حقیر و محدود خویشتن است

---

[۱] «روی عن النبیّ- صلّی الله علیه و آله و سلّم- بأنّه قال: أسّست السّموات السبع و الأرضون السبع علی قُلْ هُوَ الله أَحَدٌ». آملی، سید حیدر، جامع الاسرار، ص۵۱. و تفسیر الرازی، باب۱، جزء ۱۷، ص۲۶۴.

[۲] «ما رأیت شیئاً إلا و رأیت الله قبله و معه و فیه» قیصری، شرح فصوص، ص ۱۲۷.

[۳] «وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ» البقره، ۵۷.

منتهی در مقیاس بزرگتر. و اینست که قرآن کریم این خدا را هوای نفس نامیده که پرستیده می شود[1] و این عین خود پرستی است نه خداپرستی . و خدا پرستی اکثر مردم به زعم قرآن کریم اینگونه است[2].

۱۱۷- اینست که پیروی بشر مستقیماً از خود خدا به هدایت او منجر نمی شود زیرا عین شرک است و بلکه به ظلم عظیم منجر می شود و لذا حق امام و امامت به عنوان نور هدایت معلوم می شود و از اینجا پاسخ سئوال خدا در کتابش روشن می شود که :« آیا پیروی از خدا به حق تر است یا پیروی از کسی که خدا هدایتش کرده است»[3]. زیرا امام هدایت کسی است که تحت هدایت خود خدا قرار دارد و خود خدا امام و ربّ اوست .

۱۱۸- اینست که خداشناسی ذهنی یعنی خداشناسی فلسفی به شرک می انجامد. یعنی فلسفه های الهیات فلسفه های شرک هستند که در عمل به نفاق می رسند. و لذا کل جریان فلسفه در تاریخ نهایتاً به کفر آشکار رسیده است زیرا نفاق عمری کوتاه دارد و بالاخره رسوا می شود و کفر نهانش عریان می گردد.

۱۱۹- اینست که ما به این سخن ملاصدرا که سرلوحه اسفار اربعه است سخت انتقاد داریم که می گوید : ایمان حقیقی جز از طریق فلسفه حاصل نمی آید آنهم آموزش فلسفی. و لذا ایشان آموزش فلسفه را مقدم بر دین می دانست و آنرا مصداق عقل می خواند و حکمت ؟!

۱۲۰- در حالیکه طبق منطق مکرر قرآنی عقل و حکمت یک داده الهی به قلب انسان است[4] و بواسطه مدرسه حاصل نمی آید و لذا حکمت ربطی به فلسفه ندارد و بلکه اتفاقاً خصم آنست. همانطور که عقل هم ربطی به چون و چراهای ذهنی بشر ندارد و اتفاقاً ضد آن است.

۱۲۱- البته این سخن دال بر این ادعا نیست که چون و چراهای ذهنی و مطالعه فلسفه امری ناحق است بلکه بخصوص امروزه امری بسیار ضروری هم هست و یک انسان مؤمن اهل معرفت بایستی بزرگترین کارخانه تاریخی شرک را بشناسد تا از ابتلای آن مصون بماند و با آن مبارزه کند .

۱۲۲- ما در آثارمان افلاطون را پیامبر شرک و نفاق خوانده ایم و نشان داده ایم که فلسفه اشراق ربطی به او ندارد و مربوط به فلوطین است که در تاریخ اسلام افلاطون پنداشته شده است بدلیل شباهت اسمی شاید.

۱۲۳- شرک زدائی و تسبیح دو مرحله کلی دارد یکی منزه کردن خود از صفات خدا. و نسبت دادن این صفات به خدا. و سپس منزه کردن خداوند از صفاتش و نسبت دادن این صفات به جهان هستی . در مرحله اول آدمی موفق به کشف و درک خداوند در خود می شود و در مرحله دوم موفق به شناخت خدا در جهان هستی می شود تا سر حد دیدار با خدا در جهان. بنابراین در جریان این دو تسبیح است که خود و خدا و جهان به تدریج شناخته می شود. اینست که علی ع می فرماید : هرکه خود را شناخت خدا را شناخت[5]. و هر که خود را شناخت همه چیز را شناخت[6]. و هرکه خود را نشناخت هیچ چیز را نشناخت[7].

۱۲۴- پس باید گفت : شرک چند قلمرو وجودی دارد که همه انواع رابطه ها را شامل می شود : شرک بین خود و خدا ، شرک بین خود و دیگر انسانها ، شرک بین خود و جهان هستی ، شرک بین موجوات عالم و شرک بین خدا و جهان هستی . و لذا هریک از انواع این رابطه ها و شرکها نیازمند تسبیح ویژه ای است که البته سنگ زیر بنای این شرک و تسبیح همانا شرک بین خود و خداست و تسبیح این رابطه.

---

[1] « أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً»الفرقان، ۴۳. و «أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ»الجاثية،۲۳.

[2] «وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ» يونس، ۳۶

[3] «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدي لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ » يونس، ۳۵.

[4] «أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتي فِي الصُّدُورِ» الحج، ۴۶. و «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ » البقره، ۲۶۹.

[5] «من عرف نفسه عرف ربه » غرر الحكم و درر الكلم ، ص ۲۳۲.

[6] «من عرف نفسه فهو لغيره أعرف» غرر الحكم و درر الكلم، ص ۲۳۳. و « كفى بالمرء معرفة أن يعرف نفسه» همان، ص ۲۳۲. و «من عرف نفسه فقد انتهى إلى غاية كل معرفة و علم» همان.

[7] «الجاهل معرفة نفسه جاهل بكل شيء» غرر الحكم و درر الكلم،ص ۲۳۳.

۱۲۵- شرک بین خود و خدا همان خدا پرستی ذهنی است و فقدان امام . شرک بین خود و دیگر انسانها بصورت سلطه گری و سلطه پذیری در روابط رخ می نماید که اشد آن دعوی عشق می کند که مالکیت عاطفی و روحی بر معشوق است که به اشد ابطال می رسد . شرک بین خود و جهان هستی به صورت جهانخواری و اراده به مالکیت اشیاء خود نمایی می کند . شرک بین موجودات عالم که البته عاملش خود انسان است بر اساس قانون علیت و قیاس عمل می کند که علوم فنی و تکنولوژی محصول آن است که مولّد دوزخ زمینی برای بشر می شود . و اما شرک بین خدا و جهان هستی که بازهم عاملش خود انسان است موجب بت پرستی و پرستش پدیده های طبیعی می شود که از قدیم تا کنون تحت عناوین و به صور گوناگون وجود داشته است که ماتریالیزم و ناتورالیزم و تاریخیگری و دهری گری انواع مدرن این شرک است که البته ریشه در تاریخ دارد ولی امروزه تبدیل به مکاتب اجتماعی شده است در حالیکه در عصر قدیم فقط در فلاسفه خود نمایی کرده است .

۱۲۶- بازهم متذکر می شویم که شرک و کفر یک واقعیت نیست و هرگز هم در قلمرو اعمال بشری امکان وقوع نمی یابد و حداکثر در لحظه وقوع دچار ابطال می شود . شرک و کفر حاصل جهل و فقدان معرفت است و اساساً یک توهم می باشد که بصورت اندیشه و احساسات بشر بروز می کند و حتّی در قلمرو ذهن و دل انسان هم امکان تثبیت نمی یابد زیرا دچار عذاب النار می گردد و می سوزد و این لطف و رحمت بزرگ خدا بر انسان است و گرنه آدمی نابود می شد .

۱۲۷- درباره هریک از انواع و قلمروهای شرک که ذکرش رفت نیاز به یک رساله ای مستقل و مفصل است تا اعماق و ابعاد و علل و نتایج و مفاهیم و عملکرد هریک در همه جنبه های حیات بشری واضح گردد ولی در این رساله فقط مثالهایی درباره هریک از آنها ارائه می شود تا مابقی موارد را خوانندگان عزیز خود بواسطه تفکر و دقت در زندگی خود کشف نمایند و بی تردید این از وظایف حیاتی اهالی معرفت است زیرا معرفت نفس به یک لحاظ چیزی جز کشف شرکها و توبه از آنها نیست همانطور که علی ع می فرماید : هرکه خود را شناخت و خالص شد رستگار گردید [1]. یعنی هدف از خود شناسی همان شرک زدائی و حصول توحید و اخلاص است .

۱۲۸- در هیچ جائی به اندازه روابط و شراکتهای بشری نمی توان به کشف شرک و ضرر آن رسید همانطور که همه فتنه ها و فسادها و جنگها و عداوتها و شرارتها و خیانتها حاصل مشارکت است که در محور همه مشارکتها ، زناشوئی و خانواده قرار دارد.

۱۲۹- آنانکه شرک را کشف و درک نکرده اند و نمی شناسند نهایتاً در جریان زندگی به این نتیجه جاهلانه می رسند که باعث و بانی همه بدبختی ها مشارکت است و لذا به سوی انزوا و ریاضت می روند که یک دام دیگر است که بدترینش رهبانیت است که از نفس بشری یک دیو می سازد .

۱۳۰- شرک ، مشارکت نیست بلکه بزرگترین آفت مشارکت و رابطه است زیرا آدمی بدون رابطه مطلقاً قادر به درک وجود خود نیست و اصلاً بدون رابطه و مشارکت تصوری از وجود هم ممکن نیست . خود خداوند بنا به حدیث قدسی ، چون می خواست خود را آشکار و معرفی کند دست بکار خلق شد و جهان را آئینه ظهور خود نمود[2] . و این یعنی حق رابطه و مشارکت . و انسان نیز ذاتاً نیازمند معرفی خود به دیگران است و از این نیاز رهائی ندارد زیرا وجود بر این مبنا استوار است . پس فرار از رابطه و مشارکت هم احمقانه است و هم محال .

۱۳۱- آنچه که روابط و مشارکت های بشری را به تباهی و فساد و عداوت می کشاند شرک است . شرک در رابطه به بیانی دیگر همانا ابزاری دیدن رابطه و استفاده ابزاری از دیگران است و این ظلم عظیم است. و تا آدمی خداوند را در دیگران درک نکند از دیگران استفاده ابزاری می کند . و تا خداوند را در خود درک نکند در دیگران هم درک نمی کند .

۱۳۲- در حقیقت تا زمانیکه انسان هر مخلوقی را مظهری از خالق نداند از شرک رهایی ندارد و مشرک و ظالم است و مفسد .

---

[1] « نال الفوز الأکبر من ظفر بمعرفة النفس» غرر الحکم و درر الکلم، ص۲۳۲.

[2] «کنت کنزاً مخفاً فاحببتُ ان اُعرف، فخلقتُ الخلق». آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص۱۴۴.

۱۳۳- تا انسان خداوند را در خود درک نکند با خودش هم برخوردی ابزاری می کند و از حیات و هستی خود به عنوان یک اسباب بازی برای نیازهای حیوانی بهره می برد و همین . و این اساس ظلم انسان بخویشتن است یعنی شرک انسان با خویشتن خویش که همان خداست .

۱۳۴- بازیهای انسان با حیات و هستی و سرنوشت خودش همان شرک او با خداست زیرا انسان ذاتاً خلیفه خداست و خدا مقیم در قلب اوست پس حق ندارد با هستی خود هرکاری که می خواهد بکند . و اینجاست که این کلام خدا در کتابش قابل تأمل می آید که : آیا پنداشتید که شما را به عبث و بازی آفریدم[1] !

۱۳۵- شرک در یک کلام یعنی نگاه ابزاری به عالم و آدمیان و حتّی به خود خداوند . اینست که علی ع پرستش خداوند به واسطه صفاتش را شرک نامیده است[2] زیرا این همان نگاه ابزاری به خداوند است که از او مثلاً رزاقیت او را پرستش کنیم . این پرستش نان و آب است و نه خدا .

۱۳۶- و نگاه صرفاً ذهنی انسان به جهان و جهانیان و خود خداوند یک نگاه ذاتاً ابزاری است و اینست که در رابطه با پیر و امام هدایت سخن از « سر سپردن » است یعنی ذهن و اراده ذهنی خود را تحویل پیر دادن . و این همان امر ارادت و مریدی است تا فرد سالک مجال رویکرد به دل خود را بدون شرک ذهنی بیابد . زیرا خانه خدا ، دل مؤمن است .

۱۳۷- نبرد عارفان و خاصه مولانا با عقل استدلالی همان نبرد با شرک است که حرفه عارفان بوده است . این نبرد ریشه در قرآن کریم دارد که اصلاً منشأ عقل را دل می داند و نه ذهن [3]. همانطور که منشأ فقه[4] و حکمت و علم[5] را هم قلب می داند . همانطور که منشأ ایمان را [6]. بنابراین ادعای ملاصدرا در اینکه ایمان را محصول فلسفه می داند چه ادعائی خنک و بی ریشه و غیر قرآنی است . و آدمی حیرت می کند از این مرد بزرگ که حافظ قرآن بوده است . این فلسفه زدگی که اساس یونان زدگی کهن و غرب زدگی امروز ما ایرانیان و مسلمانان است ستون فقرات شرک علماست که تا به امروز حاکم است و اتفاقاً در شعارهای ضدغربی بصورت نفاق در آمده است و سراسر رسوائی می باشد .

۱۳۸- البته این بزرگان می پنداشتند که فقط از طریق فلسفه می توان با جهل و خرافات مردم مبارزه کرد بخصوص که عصر صفویان عصر غوغای انواع خرافاتی بود که تا به امروز ادامه یافته است و تلاش ملاصدرا و شاگردانش هم نتوانست علاج این مرض نماید و بلکه بزرگترین موفقیت آنها این بود که عرب زدگی را تبدیل به غرب زدگی کردند و از چاله به چاه انداختند پیروان خود را . و عجبا این غرب زده گی هم به زبان عربی رخ نمود . و این شرکی اندر شرک دیگر آنگاه تبدیل به یک نفاق مالیخولیائی شد که نهضت غرب ستیزی هم پدید آمد آنهم با منطق و فلسفه غربی و زبان و لهجه عربی . و در اینجا مواجه با یک شرک بس پیچیده دیگری می شویم که شرک زبان ونژاد است .

۱۳۹- می دانیم که بنی اسرائیل خدا را از نژاد خود می دانستند و خود را از نژاد خدا . و زبان او را هم عبري تلقی می کردند که به زبان غیر عبري نه می فهمد و نه سخن می گوید . به همین دلیل وقتی نتوانستند مسیح ع را از ایمان مردم بزدایند او را پسر خدا کردند . این شرک زبان و نژاد در اکثر مذاهب جهان رخ نمود از جمله در اسلام . این شرک برای اقوام غیر بومی تبدیل به مالیخولیای خرافات شد زیرا می بایستی با زبانی خدا را عبادت کنند که خود نمی فهمیدند . و این شرکی اندر شرک دیگر است که بصورت انواع خرافات رخ نموده است و در همه مذاهب حضور دارد بخصوص در جهان اسلام غیر عرب . و اینست که مسلمانان عرب که عموماً سنی مذهب هستند شیعیان ایرانی را مشرک می خوانند که چندان هم بیراه نمی گویند زیرا شرک آنها در قلمرو زبان و نژاد خیلی آشکار و علنی است ولی شرک ما یک کلاف

---

[1] «أ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ» المومنون، ۱۱۵.

[2] «كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَ مَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَه» نهج البلاغه، ص ۳۹. و «من وحد الله سبحانه لم یشبهه بالخلق» غررالحکم و درر الکلم، ص۸۳.

[3] «أ فَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بها ... » الحج، ۴۶.

[4] «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بها ...» الاعراف، ۱۷۹.

[5] «وَ... طَبَعَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ» التوبه، ۹۳.

[6] «أُولئِكَ كَتَبَ في قُلُوبِهِمُ الْإيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ ...» المجادله، ۲۲.

سر در گم و مالیخولیایی است زیرا آنها زبان و نژاد خودشان را می پرستند ولی ما زبان و نژاد آنها را می پرستیم و شریک خدای خود ساخته ایم .

۱۴۰- وقتی هنوز هم برخی از علمای دینی ما ترجمه قرآن و تداعی معنای آیات نماز را شرک می دانند معلوم است که خداوند را ذاتاً عرب می دانند و امر هدایت و عبودیت را هم پدیده ای عربی می پندارند . و این یک شرک آشکار است که سوره توحید و بخصوص لم یلد و لم یولد را منکر است . بنگرید که چگونه شرک دعوی اخلاص می کند و اخلاص را متهم به شرک می نماید . این همان دعوی است که مظاهر توحید و اخلاص یعنی امامان و عارفان را به قتل می رساند .

۱۴۱- خداوند بر جسته ترین نماد شرک در پیروان مذاهب است که یکی از مهمترین ارکان آن زبان پرستی و نژاد پرستی می باشد که در اقوام غیر بومی و غیر امّی آن مذهب تبدیل به جنون و مالیخولیا می شود .

۱۴۲- در قرآن کریم آمده است که : « قرآن را به زبان عربی سلیس نازل کردیم[1] و اگر آنرا بر غیر عرب نازل می کردیم کسی ایمان نمی آورد »[2]. و این آیه آشکارا به ما می گوید که کتاب آسمانی و کلام الله فقط به زبان مادری هر فرد و قومی قادر به هدایت آنان است . این حقیقت در آیات دیگری هم به شکل دیگری مذکور است . زیرا زبان مادری زبان قلبی است و ایمان و هدایت هم امری قلبی است و نه ذهنی . بنابر این حتّی با ترجمه بسیار روان و امی قرآن به زبانهای دیگر هم نمی توان موجب ایمان و هدایت سایر اقوام بشری شد و اگر چنین می شد بی شک خداوند در کتابش امر به ترجمه قرآن می نمود زیرا امری بس عظیم و سرنوشت ساز است و اسلام هم دینی جهانی است و محمد ص هم آخرین پیامبر خداست . پس تکلیف چیست تا سایر اقوام بشری دچار شرک نشوند و به انواع خرافات و جنون مبتلا نگردند و از نور هدایت محمدی برخوردار شده و مشمول رحمتش شوند که برای عالمیان است .

۱۴۳- در قرآن کریم چند بار ذکر شده است که خداوند روحش را بر برخی از بندگانش نازل می کند تا مردم را تنذیر نمایند و بشارت دهند[3] درست همانطور که با محمد ص چنین کرد . ولی این نزول روح که همان نزول امر الهی بهمراه کتاب اوست در آخرالزمان چیزی جز نزول قرآن و دین محمد و علوم محمدی نیست منتهی به زبان امی هرکسی . و این زبان امی و نزول دگر باره قرآن چیزی جز تصدیق و احیاء و توسعه دین محمد در سراسر جهان نیست و در ضمن ترجمه قرآن عربی هم نیست ولی همان حقایق و معارف است . ولی این نزول روح به شیوه وحی جبرائیلی نیست بلکه الهام عرفانی است و لذا این معنای نبوت نیست زیرا نبوت ختم شده است . این همان رسالت عرفانی است و ظهور عارفان در هر قومی می باشد که علمای دین محمد ص می باشند که وارث اویند و خود محمد ص است که این عارفان را تربیت می کند و تعلیم می دهد همانطور که در قرآن کریم آمده است که : « ای رسول آنچه را که به تو وحی کردیم به مؤمنانت وحی کن»[4]. این وحی محمدی است که از درب وجود علی ع به مؤمنانی الهام می شود که دارای رسالتی عرفانی هستند . و این مصداق شهادت به رسالت محمد ص و ولایت علی ع در اذان و اقامه است . و این عارفان به مثابه نائبان امام زمان در دوره غیبت می باشند و تحت حمایت همو نیز می باشند . مولوی یکی از مصادیق مشهور این رسالت عرفانی است و بیهوده نیست که آثارش را کسانی چون شیخ بهایی ، قرآن فارسی نامیده اند : مثنوی او چو قرآن مدل هادی قومی و قومی را مضل

۱۴۴- این عارفان امامان هدایت عرصه ختم نبوت و غیبت امام زمان عج هستند که بدون ولایت و هدایت آنان هیچ ایمانی و نجاتی میسر نیست و امکان رهائی از شرک نمی باشد .

۱۴۵- هر چیزی که واسطه بین خدا و خلق باشد یک بت است و عامل شرک، بخصوص خود امام و عارف. یعنی بایستی مستقیماً تحت ولایت و ارادت و اطاعت بی چون و چرای پیر و امام قرار گرفت واطاعت از او را عین اطاعت از خدا دانست و بیعت با او را عین بیعت با خدا به مصداق سوره فتح[5] و

---

[1] «بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبينٍ» الشعراء، ۱۹۵.

[2] «وَ لَوْ جَعَلْناهُ قُرْآناً أَعْجَمِيًّا لَقالُوا لَوْ لا فُصِّلَتْ آياتُهُ ءَ أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفاءٌ وَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ في آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولئِكَ يُنادَوْنَ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ » فصلت، ۴۴.

[3] «يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاتَّقُونِ» النحل، ۲ . و :« رَفيعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ» غافر، ۱۵.

[4] «إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحى» النجم، ٤.

[5] «إِنَّ الَّذينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْديهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتيهِ أَجْراً عَظيماً » الفتح، ۱۰.

دهها آیه دیگر از جمله این آیه مکرر که هر رسولی که از جانب خدا بسوی مردم آمد گفت : « از خدا بپرهیزید و از من پیروی کنید»[1] . و یا این آیه مکرر که : براستی که اطاعت از رسول عین اطاعت از خداست [2] .

۱۴۶- یعنی اینکه امام ، رسول یا عارف واصل واسطه بین خدا و خلق نیست بلکه مظهر اراده و حضور و ظهور خدا در میان خلق است همانطور که علی ع می فرمود : خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود [3] . و یا اینکه می فرمود : هرکه مرا دید خدا را دیده است[4] .

۱۴۷- یعنی در حقیقت نمی توان از امام یا عارفی سرخود تقلید نمود بایستی مستقیماً تحت امر و اطاعت او بود و به معنای واقعی کلمه بایستی سر را به او سپرد تا از شر و فساد شرک نجات یافت و اهل دل گشت و ذهن را مزرعه حکمت و معرفت نمود و از شک و شرک پاک کرد .

۱۴۸- عارف واصل انسانی خالص شده از « من » خویش است و لذا مظهر اراده خداست به مصداق این حدیث قدسی که خداوند می فرماید : و آنگاه من چشم و گوش و دست و پا و اعضای این مؤمن مخلص می شوم و ....[5]
۱۴۹- عارف واصل یک انسان علی وار و از علیین است همانطور که پیامبر اسلام ص علی را مصداق سوره اخلاص (توحید) می نامد[6] . و سوره اخلاص شناسنامه و معرف خداست[7] . یعنی عارف واصل مظهر اراده و حضور خداست و محل تجلّی اوست و بلکه آئینه دیدار مؤمن با خداست . همانطور که شمس برای مولوی بود .

۱۵۰- امام وسیله هدایت نیست بلکه هدف هدایت است بایستی از امام به حق امام و خدای امام رسید در خود امام . اینست توحید و به غیر از این شرک است . این معنای خلافت است .

۱۵۱- امام خدا نیست خانه خداست عرش خداست همانطور که علی ع می فرماید : تن من کرسی و سینه ام عرش خداست و خدا جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود[8] .

۱۵۲- تقلید از امام و رسول است که اساس شرک شرعی می باشد . که فرد طبق هوای نفس خود به تقلید می پردازد. و اطاعت ضد تقلید است آنهم اطاعت بی چون و چرا. زیرا اطاعت با چون و چرا همان پیروی از توجیه ذهنی خویش است که شرک است زیرا دانستیم که « خود » فرد اساس شرک است .

۱۵۳- قبلاً درباره حق اطاعت بی چون و چرا سخن فراوان گفته ایم و در اینجا تکرار نمی کنیم . همین قدر متذکر می شویم که خلقت آدمی بی چون و چرا می باشد و وجود خداوند هم بی چون و چرا و فوق علیت است و لذا با اطاعت با چون و چرا نه می توان به حق خلقت و وجود خود رسید و نه به خدا .

۱۵۴- پرستش غیر خدا شرک است ، یاری جستن از غیر خدا شرک است ، امید به غیر خدا شرک است ، دل بستن به غیر خدا شرک است . زیرا به هرحال یک خدای ذهنی در باور هرکسی هست که اورا خالق و رزاق و رحیم و حامی و حافظ و کافی و وافی و عادل می نامند ولی با اینحال همه این صفاتی که به خدا نسبت داده می شود از غیر خدا در خواست و تمنا می شود زیرا خود خدا در دسترس نیست . به ادعا و تعارف همه صفات متعلق به خداست ولی در عمل همه این صفات در خلق خدا جستجو وتقاضا می شود . و

---

[1] « فاتقوا الله و اطیعون.» زخرف ۶۳و شعراء ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶،۱۳۱، ۱۴۴،۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۹.

[2] « مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفيظاً » النساء ، ۸۰.

[3] «عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَصْبَغِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ فَقَالَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِأَسْمَائِهِمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِينَ لَا يُعْرَفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا» بحار الانوار، ج۸، ص ۳۳۸.

[4] « قول النبیّ- صلّى الله عليه و آله و سلّم من رآني فقد رأى الحقّ.... و قول أمير المؤمنين- عليه السّلام أنا وجه الله...» آملی، سید حیدر، جامع الاسرار، ص۲۰۵.

[5] « إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ ...» الکافی، ج۲، ص۳۵۲.

[6] «یا ابالحسن مثلک فی امتی مثل قل هو الله احد». شیخ صدوق، الامالی، ص ۲۳.

[7] «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ الْيَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالُوا انْسِبْ لَنَا رَبَّكَ فَلَبِثَ ثَلَاثاً لَا يُجِيبُهُمْ ثُمَّ نَزَلَتْ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ إِلَى آخِرِهَا» الکافی، ج۱، ص۹۱.

[8] « قول أمير المؤمنين- عليه السّلام ...أنا العرش أنا الكرسيّ » آملی ، سید حیدر، جامع الاسرار، ص۲۰۵. و« لَا يُعْرَفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا» بحار الانوار، ج۸، ص ۳۳۸.

این یعنی شرک ! و علتش هم غایب بودن و در دسترس نبودن خداست . خدا را رازق می دانیم ولی رزق خود را از غیر او می گیریم . خدا را حافظ می دانیم ولی امنیت را از غیر او توقع داریم . خدا را شافی می دانیم ولی دوا را از دست غیر او دریافت می کنیم . خدا را لایق پرستش می دانیم ولی غیر او را می پرستیم . اینست مسئله!

۱۵۵- توجیه همه مشرکان اینست که خدا بواسطه خلقش نیازهای انسان را بر آورده می سازد و جهان هستی اسباب تحقق اراده اوست .

۱۵۶- ولی می دانیم که مخلص ترین و موحدترین عارفان هم رزق خود را از آسمان دریافت نمی کنند و بواسطه مخلوقات خدا گذران زندگی می کنند . یعنی در عرصه عمل تفاوت کمّی چندانی بین زندگی مشرک و مخلص دیده نمی شود فقط کمیت مصرف مخلصین حریصانه نیست و به اندکی راضی هستند . پس تفاوت فقط در نوع نگاه و معرفت و نیت است .

۱۵۷- مسئله اینست که انسان موحد و خالص در مخلوقات خدا ، خدا را می بیند و مخاطب قرار می دهد و مرزی بین خالق و مخلوق به لحاظ ظاهری نمی بیند یعنی خدا را در همه مخلوقاتش حاضر و ناظر می داند . و لذا در جستجوی نیازهایش بدنبال مخلوق نمی دود و منّت خلق را نمی کشد و صبور و تسلیم و راضی می نشیند . از خدا طلب می کند و صبور می نشیند تا هرگونه که خدایش خواست اجابت کند . هرچند که این اجابت نهایتاً بواسطه مخلوقاتش به فعل در می آید .

۱۵۸- پس توحید یعنی خدارا در همه حال و همه جا و همه سو و همه چیز و همه کس حاضر و ناظر و مقیم وجود دانستن و غیر خدا ندیدن . زیرا تا زمانیکه غیر خدائی متصور باشد شرک اجتناب ناپذیر است پس اخلاص و توحید فقط بر خاسته از معرفت وحدت وجودی است و لا غیر .

۱۵۹- شرک حاصل جدائی و نفاق افکندن بین خدا و خلق است و لذا مشرکین نهایتاً دچار این نفاق می شوند در رابطه بین خود و مردم .

۱۶۰- شرک یعنی خداوند را از عالم وجود طرد و لعن کردن و به عدم محکوم نمودن و به پشت بام آسمان تبعید کردن . و این موجود معدوم را تحت عنوان ایده خدا در ذهن پروردن و مخلوق و مرید اراده خود ساختن و سپس این موجود را پرستیدن . و اینست که خداوند این نوع خداپرستی ذهنی را خود پرستی می نامد[1] و می فرماید کافران خدای را در جائی بسیار دور می خوانند[2] . یعنی نمی خواهند خدا در زندگی آنها حاضر و موجود باشد . آنها او را محکوم به نابودی می کنند و سپس این نابوده را می پرستند . و اینست که فقط به مواقع بدبختی و احساس نابودی خود او را جداً صدا می زنند . و لذا خدای مشرکان خدای اموات است و بدرد زندگی نمی خورد .

۱۶۱- درست است که خداوند به چشم سر دیده نمی شود و غایب می نماید ولی انسان بایستی بداند که او حاضر و ناظر است و بشر است که کور است و لذا بایستی حضور او را در حیات و هستی خود ندا دهد و طلب دیدارش را نماید به چشم دل . اینست راه و رسم اخلاص و توحید .

۱۶۲- خداوند جهان و جهانیان را آفرید تا خودش را آشکار و معرفی نماید و از پرده غیب برون آید . این هدف خلقت انسان است که طلب شناخت و دیدارش را نماید و در آخر الزمان و دوره ختم نبوت که روز پنجاه هزار ساله قیامت است عرصه ظهور خدا در جهان دنیاست و اینست که شرک در این دوره ظلم عظیم و گناه نابخشودنی است در حالیکه در دوران قبل چنین نبود . یعنی شرک در دین اسلام است که اشد گناهان محسوب شده است زیرا در این دین امکان دیدار خدا فراهم آمده است و پیامبر و امامان این دین خدایشان را دیدار کرده اند و پیروان آنان هم بایستی چنین کنند و گرنه مسلمان نیستند .

۱۶۳- اینست که معرفت نفس اساس اسلام است یعنی جستجوی خدا در خویشتن که نزدیکترین نزدیکی هاست .

---

[1] « ٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى» النجم، ۲۳.

[2] «وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ» السبا، ۵۲-۵۳.

۱۶۴- و لذا فقط در اسلام است که علم و تفکر و معرفت نفس برترین عبادات قلمداد شده است و پیامبر اسلام راه معرفت نفس را تنها راه رسیدن به حقایق دین خود دانسته اند : زین پس فقط رهروان معرفت نفس هستند که به حقایق دین من نائل می آیند.

۱۶۵- یعنی راه رهایی از شرک و ظلم و بطالت ، خواندن خدا در خویشتن است که این همان صراط المستقیم است که به قول علی ع همان معرفت نفس می باشد[1].

۱۶۶- پس شرک حاصل خدا خواهی و خدا خوانی و خدا پرستی در خارج از وجود خویشتن می باشد .

۱۶۷- درست است که به قول قرآن کریم خداوند در زمین و آسمان هم هست و در هر چیزی حضور دارد و در همه چیزها شهید است و محیط بر جهان و جهانیان است ولی در دل انسان هم هست و فقط در دل خویشتن است که می توان به خداوند رسید همانطور که می فرماید : فقط دل مؤمنان من است که می تواند مرا در بر گیرد[2] !

۱۶۸- انسان بواسطه جهان به خدا نمی رسد بلکه بواسطه دل خویش است که به او می رسد و او را در جهان دیدار می کند .

۱۶۹- همانطور که در قرآن کریم مکرراً آمده است خداوند هم با انسان مؤمن است[3] و هم براوست[4] و هم در اوست[5] . پس ظاهر و باطن انسان همه اوست و فاصله بین این ظاهر و باطن هم اوست همانطور که می فرماید : خدا حائل است بین ظاهر و دل انسان[6].

۱۷۰- خداوند صورت انسان است ، روح انسان است، اراده انسان است ، فعل انسان است و ذات انسان است . و همه این مفاهیم آشکارا در قرآن کریم بیان شده است . پس خدا عین انسان است و اینست توحید و اخلاص و تنها راه رهایی از دوگانگی و فراق و نفاق و ظلم و جنون و ابطال .

۱۷۱- شرک یعنی اینکه انسان ، خدا را از خود و جهان جدا می کند و او را از هستی ساقط می سازد و به گمان خود بدین طریق او را تقدیس می نماید و سپس با این موجود نابوده خیالی مشارکت می کند . مشارکت با نابودی چه حاصلی دارد ؟ بدون شک حاصلی جز ابطال و رسوائی و شکست ندارد و اینست که قرآن کریم اعمال مشرکانه را محکوم به ابطال می خواند[7]. آیا شراکت با عدم و دوستی با عدم و پرستش عدم و در خواست از عدم چه حاصلی دارد ؟ اینست شرک ! اینست که مشرکان دیر یا زود باطناً کافر می شوند زیرا به این باور می رسند که خدائی نیست و لذا در عمل اجتماعی خود منافق می شوند زیرا نمی توانند کفر خود را عیان و بیان کنند.

۱۷۲- همه خداپرستان خیالی و ماورائی بالاخره کافر و منکر خدا می شوند و اینست که امروزه پس از هزاران سال خدا پرستی خیالی و آسمانی، بشریت به کفر آشکار رسیده است که این کفر آشکار البته زمینه مناسبی برای دین خالص و توحیدی و شکوفائی مکتب وحدت وجود است.

۱۷۳- ادعونی استجب لکم[8]: مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را ! اینست راه نجات از شرک. می فرماید مرا بخوانید و بخواهید و بلکه دعوت کنید نه اینکه از من چیزی بخواهید بلکه خود مرا بخواهید !

---

[1] «من لم یعرف نفسه بعد عن سبیل النجاة و خبط فی الظلال و الجهالات» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۳.

[2] «یقول الله عز و جل لا یسعني أرضي و لا سمائي و لکن یسعني قلب عبدي المؤمن» ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللالی، ج ٤، ص۷.

[3] «وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ » الانفال، ۱۹.

[4] «أَلا إِنَّهُمْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيطٌ » فصلت، ۵۴.

[5] «سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ » فصلت، ۵۳.

[6] « وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ » الانفال، ۲۴.

[7] « وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ » الزمر، ۶۵.

[8] غافر، ۶۰.

۱۷۴- عارفان کسانی هستند که خود خدا را خواسته و اجابت شده اند یعنی او را یافته و دیدارش کرده اند.

۱۷۵- زیرا از خدا چیزی خواستن عین شرک و جهل است زیرا خدا همه چیز به انسان داده است قبل از آنکه او بخواهد. و آن وجود است که دارای همه صفات مطلقه می باشد ولی چون انسان از این وجود غافل و بلکه منکر آنست در قحطی افتاده است. زیرا وجود خود خداست.

۱۷۶- صنعت و تکنولوژی و اینهمه نیازهای مالیخولیایی بشر حاصل انکار وجود است یعنی حاصل انکار خدا در خویشتن است و لذا به جای طبیعت که بهشت خداست صنعت را پدید آورده که دوزخ است و عرصه نابودی بشر !

۱۷۷- صنعت واضح ترین نشانه شرک بشر است زیرا بشر بدین طریق خود را شریک خلاقیت خدا می خواند و اینست که اشد رسوائی و ابطال و عذاب و تباهی و قحطی وجود در صنعت و زندگی صنعتی رخ می دهد که نهایتاً بشر را به خود کشی و خود بر اندازی می کشاند یعنی ابطال وجود !

۱۷۸- انسان اگر خداوند را در خود بشناسد می بیند که خداوند با دستهای او و با اراده و هوش اوست که در حال آفرینش و اداره جهان است. پس انسان خلاق است و براستی کل جهان در تسخیر اوست زیرا جانشین خداست. ولی صنعت خلاقیت نیست بازی است آنهم بازی مهلک و فاسد که نهایتاً خود بشر را تباه و نابود می کند.

۱۷۹- انسان یا بایستی خداوند را در خود بجوید و بخواند و بیابد که در اینصورت بایستی حامل روحی از جانب خدا باشد و تحت ربوبیت و هدایت ماورای طبیعی خداوند باشد و نشانه های او را در آفاق و انفس خود دریابد. و یا بایستی در وجود عارفی واصل به این سلوک و مکاشفه برسد. جز این دو هر راه و روشی که باشد شرک است و به نفاق و کفر می رسد.

۱۸۰- تقلید سرخود و از راه دور از مراجع تقلید شرک است و مکاتب روانکاوی و عرفان نظری و فلسفی بدون وجود امام هدایت هم شرک است.

۱۸۱- در خارج از جهان هستی خدائی وجود ندارد زیرا اساساً جائی خارج از جهان هستی وجود ندارد زیرا جهان هستی لامتناهی و بی حدود است همانطور که خداوند چنین است. واین هستی لامتناهی همان حضور و هستی خداوند است.

۱۸۲- «خدا کافیست » شعار توحید و اخلاص است و این شعار در عرصه عمل همان « انسان کافیست » می باشد زیرا انسان جانشین خدا و محل حضور و اراده خداست. لذا آدمی برای حیات و هستی خود حق ندارد به غیر خود متوسل شود و غیر را بپرستد و دریوزگی غیر خود را بنماید و بایستی به تمام و کمال متکی به خود باشد و این اتکاء به وجود خود اساساً مربوط به رزق می باشد و مواقع نیازهای اضطراری و ضعفها و بیماریها و هراس ها و تنهایی ها.

۱۸۳- توکل بخدا که اصل اخلاص و توحید است در عمل عین توکل به خود و صبر بر خویشتن و استقرار در خویشتن است چرا که خداوند از رگ گردن به انسان نزدیکتر است[۱] و عین ذات اوست.

۱۸۴- اینست که خداپرستی خالصانه در عمل عین خود پرستی می نماید که بصورت صبر و توکل و اتکاء به نفس و تحمل فقر و بیماری و تنهایی خود نمایی می کند. و همه امتحانات الهی برای اثبات و تحقق همین امر است.

۱۸۵- شرک بخدا عین شرک به وجود خویشتن است و برای وجود خود شریک قائل شدن است و برای نیازهای وجودی به غیر رجوع نمودن و ظلم کردن و ظلم پذیرفتن.

---

[۱] « نَحْنُ أقْرَبُ إلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ » ق،۱۶.

۱۸۶- همه ستمهای بشری اعم از ستمگری و ستم بری حاصل شرک به وجود خویشتن است و شک به وجود خود که عین شرک و شک بخداست در خلقت خویشتن. زیرا وقتی آدمی برای نیازهایش به غیر رجوع می کند یا ظلم می کند و یا ظلم می پذیرد و این عذاب شرک و شک بخود و خداست.

۱۸۷- در واقع اخلاص حاصل باور بخویشتن است بعنوان وجودی کامل و مطلق و الهی. و این عین ایمان به رحمت و کمال خدا در خلق خویشتن است و باور به احسن الخالقین بودن خدا و احسن المخلوقین بودن خود می باشد.

۱۸۸- اصلاً معنای ایمان جز باور به وجود الهی خویش بعنوان موجودی کامل و اشرف مخلوق خدا و جانشین او نیست. و اینست که خداوند مدعیان ایمان را به ادعایشان امتحان می کند که آیا صادقند یا نه.

۱۸۹- ایمان یعنی باور به رحمت و عشق مطلقه خدا به انسان که مخلوق خود را جانشین خود نموده و بر خود ترجیح داده است. پس گوهره ایمان جز عشق نیست و هرکه این عشق را درک و باور نکرده و پاسخ نداده است مشرک است و به قول حافظ هرکه عاشق وش نیامد در نفاق افتاده است.

۱۹۰- در حقیقت هرکه مقام خلافت اللهی خود را باور ندارد و برای اثبات و تحقق این مقام که مقام عشق الهی است تلاش نمی کند مشرک می شود یعنی دریوزه و اهل ستم می گردد و وجودش را به حقارت و فساد می کشاند.

۱۹۱- یعنی کسی که به سوی کشف و تصدیق حضور خدا در خویشتن حرکت نمی کند و برای ظهور این حضور از این خویشتن کاری نمی کند مشرک و منافق شده و عاقبت منکر خدا می شود. واین عین انکار وجود خویشتن است.

۱۹۲- پس در حقیقت مکتب وحدت وجود و عرفان عملی تنها راه و روش شرک زدائی و توحید است. و دشمنان این راه و روش همان امامان شرک و نفاق هستند که قاتلان امامان و عارفان در طول تاریخ بوده اند و پرستندگان خدای نابوده اند یعنی دشمن وجود خدا هستند و خصم حضور و ظهور اودر جهان و خاصه انسان. اینان خود کارخانه شرک و نفاق می باشند و در طول تاریخ بین خدا و انسان نفاق انداخته اند تا در این فاصله و خلاء ارتزاق کنند. اینان خود مجسمه شرک می باشند که خود را واسطه خدا و خلق نموده اند در حالیکه واسطه شیطان در میان مردمند. اینان ملایان رسمی مذاهب هستند که در طول تاریخ در صف مقدم دشمنان انبیاء و اولیای الهی قرار داشته اند. اینان خود فاصله بین خدا و خلق هستند و لذا در روایت است که در ظهور جهانی امام مطلق مهدی موعود شقی ترین دشمن این ظهور همانا علمای رسمی اسلام هستند[1] که پرستنده خدای ذهنی می باشند و حامی و مبلّغ این خدای نابوده اند ولذا بزرگترین خصم ظهور جمال حق هستند و در واقع قسم خورده ترین دشمن حق انسان می باشند که مقام خلافت اللهی و عشق است. در این باب ابن عربی بانی فلسفه وحدت وجود مباحثی مفصّل دارد که البته بزبان عربی بس رمز وار و بغرنج نوشته شده است که ما آنرا سلیس و روان و امّی نموده ایم.

۱۹۳- قرآن کریم منافق را پست ترین موجود عالم خوانده که جایگاهش درک اسفل السافلین است[2]. منافق در واقع همان پرستنده خدای نابوده و ایده خداست. و اگر اهل شرع و نماز هم باشد مبدل به یک شیطان مجسم می شود زیرا به قول حضرت رسول اکرم ص « نماز اگر انسان را به خدا نزدیک نسازد از او دورتر می کند»[3]. زیرا آدمی بر نمازش چون خدای نابوده و ذهنی را در ماورای هستی می پرستد روز به روز وجود خود را از خدا که اصل و حق وجود است دورتر و بیگانه تر می سازد و روز به روز چون شیطان از خدا دورتر می شود و مقیم درک اسفل می گردد و لذا وجودش مستمراً به سوی نابودی می رود و در خلاء بین وجود وعدم ساقط می گردد تا آنجا که خود تبدیل به یک قطعه ماده عدمی می شود و مصداقی از سیاهچاله است که همه چیز در آن نابود می گردد .

---

[1] «فیخرج منها ستة عشر الفاً من البترية شاكين فی السلاح قراء القرآن فقهاء فی الدين قد قرحوا جباههم و سمروا ساماتهم و عمهم النفاق و كلهم يقولون يابن فاطمه ارجع لا حاجة لنا فيک» معجم احاديث الامام المهدی، ج۴، ص ۴۷۸و « فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ» كلينی، الكافی،ج۸،ص۳۰۷. و «عن يحيى الحلبي، عن المفضل بن عمر، قال سمعت أبا عبد الله (ع) يقول لو قام قائمنا بدأ بكذابي الشيعة فقتلهم»محمد بن عمر كشی، رجال الكشی،ص ۲۹۹.

[2] « إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصيراً» النساء، ۱۴۵.

[3] «من لم تنهه صلاته عن الفحشاء و المنكر لم تزده من الله الا بعدا» نهج الفصاحه، ص۷۳۶.

۱۹۴-در قران کریم می خوانیم کـه اکثر اهل کتـاب (اهل سـواد) کـه خداونـد را فقط در کتـاب و ذهن مـی خوانند منافق هستند و می گویند که : ما را با امّیون چه کار[۱] ! امّیون همان کسانی هستند که خداوند را در دل می خواننـد و از خدای ذهن بیزارنـد . این اهل کتـاب منـافق همـان ملایـان رسمی مذاهب مـی باشند کـه شغلشان تجارت دین است و بین خدا و خلق حجاب و حائل هستند .

۱۹۵- ظلمی بزرگتر از این نیست که انسان حق وجود خود را انکار کند و هرکه این حق را در خـود انکـار کند به خود ظلم کرده است و این منشأ هر ظلمی است زیرا چنین کسی به دیگران هم ظلـم می کند « مـردم خودشان به خود ظلم می کنند »[۲]. قرآن

۱۹۶- طبق تعریف علـی ع عدالت انسانی بمعنـای قرار گرفتن انسـان بـر جـای خویشتن است[۳]. و جایگـاه وجودی انسان همان مقام خلافت اللهی اوست . پس انسـان عـادل کسـی است کـه این حق را در خـود یافتـه باشد تا در خود نشیند . پس ظلمـی جز انکـار مقام خلافت اللهی انسـان نیست یعنـی انکـار حضـور خـدا در خویشتن . پس امامان ظلم همان دشمنان مکتب وحدت وجود و عرفـان حق می باشند مـی دانیم کـه اینـان همان ملایان رسمی مذاهب می باشند که همواره پشتوانه پنهان و آشکار حکام جور در تاریخ محسـوب مـی شوند و ایدئولوژی ظلم سلاطین و حکومتها را تبیین می کنند. همانطور کـه مثلاً در محاکمـه و قتـل حـلاج و عین القضات و سهروردی ، ملایان بودند که دربارها را به این امـر واداشتند و شـاهان رغبتـی بـه ایـن کـار نداشتند. در حقیقت ظالمتر از سلاطین همانا ملایان رسمی و منافق و اهل کتاب و کتاب پرست می باشند کـه نماد تاریخی این واقعه برسر نیزه کردن قران در مقابل علی ع است که فیلسوفی چون عمرو عاص و زاهـد منافقی چون ابوموسی اشعری در پس پرده این فتنه قرار داشتند که بـالاخره علـی ع را بـه دست ابـن ملجـم به قتل رسانیدند که حافظ و قاری مشهور قرآن و اهل نمـاز شب و پینـه بـر پیشـانی بـود . زیـرا علـی ع مـی گفت : خدای نادیده را نمـی پرستم[۴] و خداونـد جز در وجـود مـا شنـاخته و پرستیده نمـی شـود[۵] و سینـه مـن عرش خداست[۶].

۱۹۷- پس واضح شد که اگر عدالت فلسفه ای هم داشته باشد فلسفه وحدت وجود است و تنهـا دشمن ذاتـی عدل هم دشمنان قسم خورده این باور هستند. یعنـی دشمن خدائـی کـه در جهـان هستـی حضـور دارد و خانـه اش دل انسان است نـه پشت بام آسمان عدم.

۱۹۸- پس واضح شد که دشمن خدا و انسان یکی است. آنکه چشم دیدن خدا را ندارد چشم دیدن انسـان را هم ندارد و ظلم یعنی همین و لاغیر.

۱۹۹- ملایان شرک ، خداوند را از جهان هستی تبعید می کنند تـا بتواننـد اشرف مخلوقـات او و خلیفـه او و محبوب او را در جهان به بند بکشند و به اسارت حکام جور بکشند و نـابود کنند . بنابراین اینـان از شـاهان نیز ظالمترند همانطور که مثلاً مانی و مزدک دو تـن از بزرگترین پیـامبران عدالت و عشـق الهـی در تـاریخ بواسطه شاهان عصر خود تصدیق شدند و شاهان به آنها ایمان آوردند ولی موبـدان منـافق شـاهان را تهـدید نمودند و بالاخره وادار به قتل این دو ابر مرد ساختند .

۲۰۰- پس عدالت نتیجه طبیعی و منطقی شناخت و پرستش خدا در جهـان و خاصـه درانسـان است . و فقط در اینصورت است که انسانها براستی برابر می شوند و دیگر مردم وسیله محسوب نمی گردند و بلکـه خـود هدف و غایت هستی تلقی می شوند . عدالت محصول عرفان است و لاغیر .

[۱] « وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدينارٍ لا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلاَّ ما دُمْتَ عَلَيْهِ قائِماً ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَيْسَ عَلَيْنا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» آل عمران، ۷۵.

[۲] « إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » یونس، ۴۵.

[۳] « الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا» نهج البلاغه، ص ۵۵۳.

[۴] «فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ قَالَ فَقَالَ وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَه» کلینی، الکافی،ج۱، ص۹۷.

[۵] «عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَصْبَغِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ فَقَالَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِأَسْمَائِهِمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِينَ لَا يُعْرَفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا» بحار الانوار، ج۸، ص ۳۳۸.

[۶] « قول أمير المؤمنين- عليه السّلام ...أنا العرش أنا الكرسيّ » آملی ، سید حیدر، جامع الاسرار، ص۲۰۵.

۲۰۱- اینست که علی ع در آن واحد هم سلطان عشق است هم سلطان عرفان وهم سلطان عدالت . این سه عین امر واحدی هستند: عشق ، عرفان ، عدالت !

۲۰۲- پس ظالم کسی است که خداوندی را که به انسان هستی بخشیده و جانشین خود ساخته است از قلمرو هستی بیرون می راند با این توجیه مکارانه که : خدا مقدس تر از آن است که اصلاً وجود داشته باشد ! پس کسی که چشم دیدن خدا را نداشته باشد چگونه چشم دیدن انسان را دارد آنهم انسانی که خلیفه خداست .

۲۰۳-طبق نص قرآنی دشمنی ابلیس با آدم و کفرش به خداوند هم فقط بر سر مقام خلافت اللهی آدم بود و لا غیر ! پس دشمنان خدا در انسان پیروان ابلیس و تجسم شیطان هستند که علی ع می فرماید : چه بسا شیاطین در صورت بشری !

۲۰۴- همانطور که گفته شد عدالت یعنی تعادل بین خالق و مخلوق در عالم خاک و در وجود انسان . واین همان مقام جانشینی خدا و انسان بجای هم دیگر است . این همان تعادل بین وجود و عدم است ، عدالت یعنی همین ! عشق یعنی همین ! حق یعنی همین ! قدرت یعنی همین ! عظمت یعنی همین ! کرامت یعنی همین ! اینست عرفان و مذهب شیعه علی !

۲۰۵- حال اگر یک عالم و روحانی شیعی حکم قتل عارفی بر حق را صادر کند چه باید گفت ! همانطور که حکم قتل حلاج و عین القضات را هم دوتا عالم و روحانی شیعی صادر کردند . همانطور که حتّی تا به امروز هم کم نیستند روحانیون شیعی که فتوای ارتداد مولوی را صادر می کنند و کتابش را نجس می دانند. براستی این چه سری است ؟ !

۲۰۶- همانطور که نخستین و شقی ترین دشمنان ظهور جهانی مهدی موعود هم گروهی از علما و روحانیون رسمی شیعی خواهند بود[۱] . و این سنت تاریخ است همانطور که فتوا دهندگان قتل مسیح هم روحانیون بنی اسرائیل بودند . همانطور که قاتل علی ع هم مریدش بود .

۲۰۷- بنده این راز را سالها پیش در ابیاتی بیان کرده بودم که یکی دو بیت آن چنین است :
هرچه نزدیک آمدستی دور شد
ظلمت اندر مطلق خود نور شد
چونکه ابلیس اهل بیت یار گشت
گشت ملعون و زیارش دور شد

۲۰۸- تمام مشکل و معمای کفر و بدبختی های آدمی ناباوریش درباره خویشتن است و رحمت مطلقه خداوند . ایمان در یک کلمه یعنی خود – باوری و خدا- باوری در خویشتن !

۲۰۹- پس ایمانی جز در معرفت نفس ممکن نمی آید و مابقی جنون است و تقلید و باورهای موروثی و کورکورانه . و آدمی چه قدر نسبت به خود ناسپاس و کم لطف و ظالم و بی توجه است و براستی که به قول قرآن کریم ، دشمنی آشکار نسبت به خویشتن است[۲] . و حق خود را در همه جا جز خودش جستجو می کند . و خدا را در همه چیز و همه کس و هرجائی جز خودش می خواند . چرا ؟

۲۱۰- آدمی در نخستین نگاه به خود چیزی جز زشتی و تعفن و نیاز و حرص و شهوت و حقارت و حسد و قحطی و بیماری و در یوزگی و ترس نمی بیند . و لذا همواره از خویشتن رویگردان و فراری است تا آنجا که بکلی خود را فراموش و گم می کند و اینست ضلالت .

---

[۱] «فیخرج منها ستة عشر الفاً من البترية شاكين فی السلاح قراء القرآن فقهاء فی الدين قد قرحوا جباههم و سمروا ساماتهم و عمهم النفاق و كلهم يقولون يابن فاطمه ارجع لا حاجة لنا فیک» معجم احاديث الامام المهدی، ج۴، ص ۴۷۸و « فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ» كلينی، الكافی،ج۸،ص۳۰۷. و «عن يحيى الحلبي، عن المفضل بن عمر، قال سمعت أبا عبد الله (ع) يقول لو قام قائمنا بدأ بكذابي الشيعة فقتلهم»محمد بن عمر كشی، رجال الكشی،ص ۲۹۹.

[۲] «وَ بارَكْنا عَلَيْهِ وَ عَلى إِسْحاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِما مُحْسِنٌ وَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبينٌ» الصافات، ۱۱۳.

۲۱۱- در حدیث قدسی سخن از خداوند خطاب به انسان است که اگر باور و فهم شود براستی حیرت آور و بیدار کننده ونجات بخش است و واضح ترین بیان مکتب وحدت وجود و واقعه خلافت انسان و خداست «بیمار بودم به عیادتم نیامدی ، گرسنه بودم نانم ندادی ، تشنه بودم آبم ندادی و... و تنها بودم با من همنشینی و دوستی نکردی ...»[۱] .

۲۱۲- در این حدیث مذکور خداوند همه ضعفهای بشری را از خودش می داند و به خود نسبت می دهد زیرا بر جای انسان نشسته است و این خداست که همه عذابهای بشری را به جاي او می کشد و انسان را بر عرش کبریائی خودش نشانده است . یعنی جای خالق و مخلوق عوض شده است . و اینست معنای خلافت آدم ! و اینست معنای عشق خدا به انسان و راز خلقت !

۲۱۳- یعنی آنکه در انسان رنج می کشد خداست و آنکه خدائی می کند و مستقر بر عرش است انسان است . خداوند شهید عالم وجود است و می دانیم که « شهید » یکی از اسمای الهی در قرآن است که کسی تا کنون معنایش را بیان نکرده است .

۲۱۴- در قرآن کریم خداوند می فرماید : آیا تعجب نمی کنی که چرا کافران در آتش دوزخ چه صبورانه می سوزند![۲]

۲۱۵- آیا تعجب نمی کنید که چرا آدمی در مواقع مصائب و بدبختی ها و عذابهای بزرگ بطرزی معجزه آسا صبور می شود و گوئی اصلاً اتفاقی نیفتاده است و اگر هم فریاد و بیقراری می کند اساساً تظاهر و نمایش اوست و کفرش و انکارش !

۲۱۶- همچنین در قرآن کریم سخن بر قرض دادن به خداست که همان قرض الحسنه است[۳] . همچنین در آیه ای خطاب به پیامبر در یکی از جنگهایش می فرماید که این تو نبودی که تیر انداختی بلکه من بودم که تیر انداختم[۴] . و نیز می فرماید که این تو نبودی که آنها را کشتی بلکه من بودم که کشتم[۵] . این آیات و احادیث به چه معنایی است .

۲۱۷- و علاوه براین مگر نه اینکه صورت و روح و اراده و دل آدمی جمله از خداست . همه رنجها و ضعف های بشری به همین وسیله و اعضایش درک و احساس می شود . پس این خداست که بر جای انسان رنج و درد می کشد . این یک معنای جدید و بدعت آمیز نیست این همان معنای خلافت است .

۲۱۸- پس گریز و نفرت انسان از ضعف ها و رنجهایش عین کفر و انکارش نسبت به خداوند در خویشتن است یعنی گریز و نفرت از رحمت مطلقه خدا . و این یعنی عداوت انسان با خویشتن و انکار وجودش !

۲۱۹- اینست که در قرآن کریم می خوانیم که خداوند مستضعفین را خلیفه خود می سازد[۶] یعنی کسانی را که ضعفهای خود را پذیرفته و بلکه آنرا انتخاب کرده اند . یعنی خداوند را در خود درک و تصدیق نموده اند و مقام خلافت را پذیرفته اند . یعنی رحمت و عشق خدا به خود را کشف و پذیرا شده اند .

۲۲۰- از این منظر معنای برتری از این حدیث درک می شود که : براستی هرکه خود را شناخت خدا را شناخت[۷].

۲۲۱- پس براستی باید گفت که برترین و اسرار آمیز ترین اسمای الهی همانا « انسان » است .

---

[۱] «ان الله تعالی یقول یوم القیامه: یابن آدم مرضت فلم تعدنی. قال یارب کیف اعودک و انت رب العالمین؟ قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده؟ اما علمت انک لو عدته لوجدتنی عنده؟ یابن آدم استطعمتک فلم تطعمنی فقال یارب و کیف اطعمک و انت رب العالمین؟ قال اما علمت انه استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه؟ اما علمت انک لو اطعمته لوجدت ذلک عندی ؟ یابن آدم استسقیتک فلم تسقنی قال یارب کیف اسقیک و انت رب العالمین ؟ قال: استسقاک عبدی فلان فلم تسقه اما علمت انک لو سقیته لوجدت ذلک عندی» نهج الفصاحه، ص ۳۱۶.

[۲] « أُولئِكَ الَّذينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدى‏ وَ الْعَذابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» البقره، ۱۷۵.

[۳] « مَنْ ذَا الَّذي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَريمٌ» الحدید، ۱۱.

[۴] « فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى‏ وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنينَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً إِنَّ اللَّهَ سَميعٌ عَليمٌ » الانفال، ۱۷.

[۵] همان.

[۶] « وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ » القصص، ۵.

[۷] «من عرف نفسه عرف ربه » غرر الحکم و درر الکلم، ص۲۳۳.

۲۲۲- حال بهتر می توان اصلاً راز صلوة را در این آیه دریافت که : این اوست که بر شما صلوة می کند[1] ! زیرا انسان بر خاک سجده می کند و سجده کمال و مقصد صلوة است و خاک عنصر هستی انسان است . پس چرا انسان بر خاک سجده می کند ؟ آیا انسان خودش را می پرستد ؟!

۲۲۳- بنظر بنده اصلاً واژه وحدت وجود درست نیست زیرا دال بر دوگانگی است زیرا وحدت به معنای اتحاد دو چیز متفاوت است . بلکه بیان درست تر همانا احدیت وجود است یا یگانگی وجود !

۲۲۴- این معنای یگانگی وجود شامل معنای خلافت انسان و خدا نیز می باشد و اصلاً این خلافت اساس یگانگی است .

۲۲۵- ولی به هر حال ذهن آدمی هرگز قادر به درک و هضم احدیت و یگانگی وجود نیست و توحیدی ترین مفاهیم را هم دوگانه می یابد . و این دل انسان است که قلمرو درک و توحید است .

۲۲۶-احدیت و یگانگی ، عشق است و لذا جز عشاق حق این معنا را در نمی یابند . زیرا جهان مخلوق عشق است و عشق همان خلافت است .

۲۲۷- حال بهتر می توان دریافت که چرا مردان خدا عموماً فقیرترین و بیمارترین و بیکس ترین انسانهایند .

۲۲۸- اینست که انسانهای موحد و عارف ، در هم شکسته اند چون دریا بخواهد در کوزه ای بگنجد لاجرم کوزه را منفجر می سازد .

۲۲۹- یعنی جهان هستی وقوع عشق است و لذا جز عشاق حق آنرا در نمی یابند زیرا وجود ، وقوع عشق است و انسان جمال این عشق !

۲۳۰- پس قرآن هم رساله عشق است و جز عشاق آنرا در نمی یابند و بر آن وارد نمی شوند و اینست که گفته شده که اهل قرآن در آن با خداوند دیدار می کنند[2] . اینست که حلاج می گوید : اهل قرآن اهل قیامت است .

۲۳۱- بزبان ساده انسان همان خدائی است که از ظلمت عدم (عماء) خروج کرده است و کائنات هم گرد و غبار این خروج و انفجار است .

۲۳۲- صبر که اساس و غایت دین و معرفت است همان صبر انسان بر صلوة و جلوس خدا در خویشتن است و ظهور او از خویشتن . بمانند صبر زن باردار در زایش .

۲۳۳- بهر حال هیچ بیانی قادر به توضیح عشق نیست . خدا وند همواره منزه و برتر از بیان انسان است. و لذا غایت معرفت خموشی است و حیرت !

۲۳۴- بیان و منطق قلمرو لااله الا الله است و الله قابل توصیف نیست . بیان مختص دو گانگی و شرک است و توحید وادی خموشی و فناست برای آدمی . فقط می توان گفت که توحید چه چیزهایی نیست . و لذا منطق سلوک عرفانی سیر الی الله سراسر سلبی و کاهشی است و نه اثباتی . و این منطق سیر فناست .

۲۳۵- به همین دلیل است که نمی توان « وجود » را هم جز بواسطه لفظ وجود توصیف نمود . یعنی اگر بپرسیم که وجود چیست پاسخ اینست که : وجود ، وجود است . این همان بیان خداوند در معرفی خود به حضرت موسی است که فرمود : من آنم که هستم ![1]

---

[1] «هُوَ الَّذي يُصَلّي عَلَيْكُمْ وَ مَلائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ كانَ بِالْمُؤْمِنينَ رَحيماً» الاحزاب، ۴۳.

[2] «لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لایبصرون» بحار الانوار، ج۸۹، ص۱۰۷. و « فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ». نهج البلاغه، ص ۲۵۰.

۲۳۶- توصیف خداوند هم عین وجود است : خدا ، خدا ست زیرا خدا همان وجود است و جز خدا وجودی نیست .

۲۳۷- آیا موجودات عالم هریک خداست ؟ آری و نه ! آری اگر قادر به دیدن کامل باشیم . و دیدن کامل از آن خداست و لذا دیدار با خداوند جز با نگاه خود او ممکن نیست . یعنی او از چشم انسان به خود می نگرد و انسان خاطره و یاد این دیدار را درک می کند . و لذا لقاءالله هم حاصل ذکر و به یاد آوردن است .

۲۳۸- دل آدمی بلاوقفه خداوند را دیدار می کند زیرا خداوند مقیم دل انسان است و لذا انسان بواسطه ذکر وجودی یعنی معرفت نفس و کمالش معرفت قلب ، این دیدار رابه یاد می آورد .

۲۳۹- فطری بودن مذهب و خدا باوری از همین بابت است که دل آدمی خداوند را دیدار می کند ولی از آنجا که آدمی عموماً از دل خود غافل و بیگانه است این دیدار را در نمی یابد .

۲۴۰- دل خانه خداست و لذا ورود غیر خدا به این خانه اساسی ترین شرکهاست که موجب احتراق وجود می شود و این عذاب النار است که در هر عشق غیر خدائی رخ می دهد : آتش عشق !

۲۴۱- حبّ دنیا و اهلش قلمرو شرک بشری است : حبّ همسر و فرزند و مال و شهرت و ریاست و شهوت شکم و زیر شکم و امثالهم جمله موضوعات بنیادی شرک قلبی بشر است و همین شرکهاست که چشم دل را کور و هوش قلبی را گنگ می سازد و آدمی را نسبت به وجود خود و خدایش دچار نسیان می کند و این نسیان یا با توبه و یا با عذاب النار علاج می شود .

۲۴۲- البته اکثر اندیشه های بشری و ذهنیت اونیز مشرکانه اند و خداوند می فرماید که این گناهان ذهنی را عفو می فرماید[۲]. و دلیلش اینست که امور ذهنی سطحی و گذرا می باشند .

۲۴۳- اصولاً شرک را بایستی در چند قلمرو و جنبه بررسی کرد : شرک وجودی (قلبی) ، شرک فکری (ذهنی) و شرک عملی .

۲۴۴-به بیان دیگر می توان از چند قلمرو توحید هم سخن گفت : توحید وجودی (قلبی) ، توحید فکری ، (ذهنی) و توحید عملی .

۲۴۵- توحید وجودی یا قلبی و یا ذاتی که توحید احساسی هم نامیده می شود همان عشق الهی است و عشق غیر خدا هم شرک قلبی است .

۲۴۶- توحید فکری یا ذهنی همان مکتب و بینش و معرفت وحدت وجود است که ذکرش رفت .

۲۴۷- و اما شرک یا توحید عملی چگونه است ؟ تقریباً می توان گفت که هیچ صورت خاص از افعال بشری نیست که بتوان آنرا عمل مشرکانه یا توحیدی نامید و ماهیت عمل را نیّت فکری و قلبی تعیین می کند هرچند که یک مرز کلی بنام شریعت وجود دارد که حلال و حرام افعال بشری را تعیین می کند که عموماً یک فعل حرام نمی تواند فعل توحیدی باشد زیرا خداوند آنرا نهی کرده است ولی چه بسا افعال حلال و بلکه واجب می تواند دارای ماهیتی مشرکانه باشد حتّی نماز که توحیدی ترین فعل بشری تلقی می شود .

۲۴۸- در قرآن کریم هرگز آیه ای نیست که فعل حرامی را در شرایطی حلال سازد . یعنی هرگز در غگوئی و شرابخواری و ربا نمی تواند عملی حلال و توحیدی باشد . ولی مواردی وجود دارد که برخی از افعال

---

[۱] تورات. برخي يهوه را صورت قديمي فعل«بودن» به زبان عبري و اسم خاص خداوند مي دانند و در اين صورت معناي«من هستم ذاتي كه هست، و من هستم ذاتي كه من هستم» از آن بدست مي آيد. دهخدا، علي اكبر، لغت نامه دهخدا، ماده«يهوه».

[۲] «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ فيما أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لكِنْ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحيماً...» الاحزاب، ۵. و«لا يُؤاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ في أَيْمانِكُمْ وَ لكِنْ يُؤاخِذُكُمْ بِما كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَليمٌ » البقره، ۲۲۵.

حلال و واجب توحیدی ماهیتی مشرکانه پیدا می کند و نهی می شود مثل نماز سهوی و ریائی[1] و یا خیرات ریاکارانه[2] .

۲۴۹- در قرآن کریم آمده است که هر رزقی بدون یاد خدا ، فسق و حرام است[3] . رزق در معنای وسیع کلمه شامل حال همه بر خوردنیهای مادی و غریزی و معنوی و عاطفی می شود که بدون یاد خدا ناپاک و گناه است زیرا شرک تلقی می شود و این میزانی مطمئن برای تشخیص شرک و توحید افعال برای اهل معرفت است زیرا همه افعال بشری بر خوردنیها و رزق او محسوب می شود که این افعال فقط بر اساس یاد خداست که توحیدی هستند و در غیر اینصورت شرک و ناپاکی و حرامی وجود را موجب می شوند .

۲۵۰- کارخانه تعیین ماهیت افعال بشری ذهن و دل او می باشند . که تنها مکتب و بینش و دستگاه فکری حاکم بر ذهن ،که ذهن را موحد می سازد وحدت وجود است . و تنها وصفی که دل آدمی را موحد می سازد عشق الهی است .

۲۵۱- حواس پنجگانه آدمی که دربهای ورود دنیا به وجود انسان هستند بطور شبانه روزی و بلا وقفه مشغول کارند و این افعال حسّی اساس سائر افعال بشری می باشند که بایستی شرک زدائی شوند و گرنه سائر اعمال همواره آلوده خواهند بود .

۲۵۲- چشم و گوش که در قرآن کریم مهمترین حواس تلقی شده اند[4] حساسترین حواس هستند که برای ذهن و دل آدمی بلا وقفه رزق معنوی و عاطفی فراهم می سازند و زمینه رزقهای مادی می باشند . پس توحید شنوائی و بینایی اساس توحید کلیه افعال بشرند و شاهراه تهیه رزق معنوی برای ذهن و دل می باشند و فرمانده سائر حواس هم هستند و غرائز را هم هدفمند می کنند .

۲۵۳- فقط چشم و گوشی که در جهان شبانه روز در جستجوی جمال خداوند و ندای اویند چشم و گوش توحیدی می باشند . و این امر مستلزم درک و ایمان وحدت وجودی است .

۲۵۴-البته احکام شرع حداقل پالایش برای چشم و گوش آدمی را فراهم آورده است ولی این پالایش و فیلتر بدون معرفت توحیدی کارکردی مطمئن ندارد.

۲۵۵- اگر معرفت توحیدی نباشد هوش و حواس آدمی دزد و هیز و ریاکار و منافق می شود که زهد ریائی حاصل این امر است .

۲۵۶- تنها راه و روش توحید افعال در آدمی همانا انفعال و اراده نکردن است الا در امور واجبات اساسی شرع و حیات .

۲۵۷- « اراده به اراده کردن » اساس شرک اعمال بشر است که به مثابه شرک و تداخل در اراده خداست که بصورت بولهوسی بروز می کند .

۲۵۸- در حقیقت بهترین راه خلوص و توحید اراده در بشر اینست که اراده ذهنی بشر تعطیل شود زیرا کارخانه بولهوسی اوست . و فقط در اینصورت است که اراده حق از دل انسان بارز می گردد و درک می شود . البته چنین کاری تقریباً محال می آید الا اینکه سالک حامل روحی از جانب خدا باشد و یا سر سپرده عارفی گردد . زیرا همانطور که خداوند می فرماید اکثر ظن و اندیشه های بشری معصیت و گناه است[5] .

---

[1] «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلّينَ الَّذينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ» الماعون ،۴-۵.

[2] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى كَالَّذي يُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً لا يَقْدِرُونَ عَلى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرينَ» البقره، ۲۶۴.

[3] «وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ...» الانعام، ۱۲۱.

[4] «وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» الاسراء ، ۳۶.

[5] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ...» الحجرات، ۱۲.

۲۵۹- حدیثی ازحضرت رسول اکرم ص دریچه برتری از ادراک توحیدی را برای اهل معرفت باز می کند و آن اینست که : اعمال نیک انسانهای نیکوکار و مؤمن برای مقربین درگاه حق گناه است : حسنات الابرار سیئات المقربین[۱] !

۲۶۰- بسیاری از علمای شرع حدیث مذکور را جعلی و بلکه شیطانی خوانده اند ولی این حدیث برای بسیاری از عارفان یک گوهره توحیدی محسوب شده است .

۲۶۱- آیا براستی اعمال حسنه ابرار چگونه اعمالی است ؟ و اصلاً ابرار چه کسانی هستند . در قرآن کریم ابرار کسانی را گویند که مؤمنانی ایثارگرند و از بسیاری منافع و داشته های محبوب خود انفاق می کنند[۲] پس مؤمنانی بر جسته تلقی می شوند ولی مقربین در قرآن کسانی هستند که به علیین رسیده اند و از زمانه خود سبقت گرفته اند و بر آستانه حق قرار دارند . اینان مخلصان و عارفان هستند و علی واران .

۲۶۲- اگر حدیث مذکور بواسطه علمای شرع درک می شد آنهمه امامان و عارفان مورد ظلم و آزار و قتل و ارتداد شرعی قرار نمی گرفتند .

۲۶۳- این حدیث و البته سخنان بسیار دیگر از پیامبر اکرم و ائمه اطهار ع که بواسطه اکثر علمای رسمی انکار می شود مربوط به سلسله مراتب و درجات ایمان و اخلاص و معرفت و توحید است که صرفاً در چار چوب کلیشه ای احکام اولیه نمی گنجد . این مفاهیم در قرآن هم وجود دارد که گاه در تفاسیر بکلی تحریف می شوند یا به حساب اسرار قرآنی مسکوت می مانند .

۲۶۴- همه امور تصنعی و ریائی و سهوی شرکند و مشرکانه ترین و خطرناکترین شرکها ، نماز سهوی و ریائی است یعنی نماز غیر مؤمنانه و غیر قلبی . زیرا مؤمن کسی است که طبق تعریف قرآن دارای دین قلبی است[۳] و دین قلبی یعنی دین محبّانه . و دین محبّانه فقط در رابطه با امام هدایت و پیر طریقت رخ می دهد . در غیر اینصورت نماز عین نفس پرستی و سجده بر شیطان است که فرد را منافق می کند . زیرا فرد خدا را می خواند ولی خود را می پرستد . و این شرک در پرستش و عبودیت است که اشدّ شرکهاست . و در طول تاریخ اسلام شقی ترین پلیدیها و عداوتها با توحید از جانب این جماعت رخ نموده است که دشمن مخلصان و عارفان و امامان بوده اند آنهم تحت عنوان دین و اسلام و خداپرستی .

۲۶۵- دروغگوئی که ام الفساد است از رایج ترین شرکهای بشری می باشد زیرا فرد برای اینکه خود را خوب جلوه دهد دروغ می گوید و ریا می کند . و این بمعنای خود را شریک خدا نمودن است زیرا خوب فقط خداست .

۲۶۶- به زبان ساده فقط افعال قلبی انسان افعال توحیدی او هستند یعنی اعمال عاشقانه . و لذا اهل معرفت نسبت به سائر مردم فردی منفعل محسوب می شود زیرا اکثر اعمال مردمان مشرکانه است یعنی حاصل اطاعت از امیال ذهنی خویش است .

۲۶۷- همانطور که بسیاری از اعمال کافران برای مؤمنان شرک و گناه است بسیاری از اعمال مؤمنان برای مخلصان شرک و گناه محسوب می شود. ولی این امر هم بدیهی است که هیچیک از بدیها و گناهان امکان ندارد که برای مخلصین حسنات محسوب شود بلکه بسیاری از حسنات مؤمنان برای مخلصان و مقربین گناه محسوب می شود . فی المثل دعا کردن از جمله حسنات مؤمنان است ولی این امر برای مخلصین گناه است . زیرا گفته نشده است که سیئات ابرار برای مقربین ، حسنه محسوب می شود .

۲۶۸- تکریم عشق در نزد عارفان از این رو است که تمرین و تجربه عمل توحیدی و مخلصانه است هرچند که عشقی مجازی و بشری و غریزی باشد .

---

[۱] «حسنات الأبرار سيّئات المقرّبين» فیض کاشانی، المحجه البیضاء، ج۷،ص۸۹.

[۲] «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ » آل عمران، ۹۲.

[۳] «قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ في قُلُوبِكُمْ ...» الحجرات، ۱۴.

۲۶۹- اصولاً بایستی گفت که در هر عملی که بیش از یک نیت باشد آن عمل مشرکانه است و طبعاً دچار ابطال می گردد .

۲۷۰- ولی عمل تک نیتی فقط عمل قلبی و عاشقانه است زیرا ذهن آدمی دارای ماهیتی دو گانه است و هیچ عمل ذهنی نمی تواند تک نیّتی باشد . حق سر سپاری مرید نسبت به مرادش از همین روست .

۲۷۱- همانطور که کمال عقل و معرفت ذهنی دیالکتیک است یعنی وحدت اضداد . و لذا انسان بی امام اگر بخواهد اهل سیر و سلوک عرفانی شود نهایتاً یک منافق حرفه ای و دیوانه از آب در می آید که همه اضداد رابرابر می کند و یک نهیلیست وجودی می شود . همانطور که عرفان نظری در عصر جدید به چنین وضعی دچار شده است . ولی این نیز از برکات حیرت آور معارف عرفانی و توحیدی است که کافران را بسرعت به اشد تضاد و فروپاشی می رساند و امکان توبه ای خالصانه را مهیا می سازد زیرا ره صد ساله جهل و کفر را در اندک مدتی طی می کند بنابراین هرگز معارف توحیدی بازیچه نمی شوند و مورد سوء استفاده قرار نمی گیرند و بلکه انسان کافر و مکار است که به مکر الهی دچار می شود که البته بهترین و مفیدترین مکرهاست زیرا آدمی را به غایت پوچی و جهنم در این دنیا می رساند و امکان توبه ای کامل را مهیا می نماید .

۲۷۲- توحید همانطور که علی ع می فرماید بمعنای یکی دانستن خدا نیست[1] بلکه غیر خدا ندیدن و غیر خدا را به حساب نیاوردن است و همه چیز را از خدا دانستن . و این یعنی وحدت وجود !

۲۷۳- توحید مقام عشق الهی در بشر است . و عشق هم امری ارادی و تصنعی و شعاری نیست بلکه تنها واقعه تمام وجودی است که اجر عظیم و عنایت کبیر خدا در حق انسانی است که توحید و وحدت وجود را فهم و تصدیق کرده و در جهت تحقق عملی آن در زندگیش جهاد کرده است . حاصل این جهاد عرفانی همانا یا واقعه نزول روح و لقاءالله در حیات دنیاست که منجر به وقوع عشق الهی در بشر می شود و یا پیدایش عارفی واصل بعنوان امام هدایت که آنهم منجر به عشق الهی در مرید می شود و فرد را از شرک می رهاند .

۲۷۴- همانطور که خداوند در کتابش می فرماید ، علت العلل ابطال اعمال و تلاشهای افراد جوامع بشری شرک با خدا و در دین اوست[2] که بصورت ریا رخ می نماید . بنابراین ایجاد اکراه و ریای در دین مردم عین شرک اجتماعی است که موجب یک ظلم عظیم در جامعه می شود که مولد اشد مفاسد و رسوائی و شکست در امور است . و این از ویژگیهای حکومتهای دینی است که از دین بعنوان ابزار سلطه بهره می گیرند . و ظلمی بدتر از این نیست که کل جامعه ای را به عذاب عظیم مبتلا می سازد زیرا شرک ، ظلم عظیم است .

۲۷۵- بنابراین واضح است که آزادی انتخاب در دین اساس توحید است و رشد معنوی . قرآن کریم هم اکراه در دین را اساس فساد و گمراهی نامیده است[3] زیرا ایجاد شرک می کند .

۲۷۶- توحیدی ترین اعمال بشری امور عبادی هستند و لذا اکراه و ریا و شرک در این امور هم منجر به اشد ظلم و مفاسد و کفر می شود مثل نماز و روزه و حج و جهاد و زکات و خیراتی که به اسم خدا و برای جلب نظر مردم و حکومت و ریاست است .

۲۷۷- به همین دلیل است که خداوند در قرآن کریم بر نمازگزاران سهوی و ریائی نعره می زند و آنان را دشمنان دین می خواند در سوره ماعون[4] .

۲۷۸- به لحاظ تجربی هم در طول تاریخ شاهد بوده ایم که اشد مظالم بر خاسته از نمازگزاران سهوی و ریائی بوده است یعنی نماز مشرکانه ! این جماعت همواره پیامبر کش و امام کش بوده اند . زیرا خداوند

---

[1] « الْأَحَدِ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ» نهج البلاغه، ص۲۱۱.

[2] «وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ اشركت لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الخاسرينَ» الزمر، ٦٥.

[3] «لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ...» البقره، ۲۵۶.

[4] «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ» الماعون ،۴-۵.

در نماز ریاکاران حاضر نمی شود وآنان را به شیطان محول می کند و لذا آنان بر شیطان سجده می کنند و مظهر اشد شقاوت و پلیدی می شوند . مثل یهودا و ابن ملجم و شمر !

۲۷۹- و اما یکی از رایج ترین و دائمی ترین شرک عامه بشری همانا شرک در معیشت و رزق است . و آن اینست که آدمی برای رزقش خود را بفروشد ، در یوزگی کند ، خود را به عذاب و ذلت بکشاند و منّت بکشد . چنین رزقی طبق قانون شرک موجب ابطال می شود یعنی نه قناعت و برکت دارد و نه اصلاً شکم مصرف کننده اش را سیر می کند و نه موجب سعادت و سلامت و عزّت می شود و نه عاطفه پدید می آورد . زیرا چنین رزقی با منّت وارد خانه می شود و مصرف کننده اش هم نسبت به آورنده اش کینه می کند .

۲۸۰- انسان بمیزانی که خودش را هم در تأمین رزق دخیل می داند و خود را شریک رزاقیت خدا می پندارد برای امرار معیشت تن به ظلم و خفت می دهد و بر اهل خانه اش هم منت می نهد و ظلمی را که در حق او روا شده بر اهل خانه روا می دارد . و درباره عزیزترین کسان خود ستم می کند و این عذاب شرک در رزق است .

۲۸۱- همه می گویند که رزاق خداست ولی بس اندکند که بر این ادعا صادقند و عمل می کنند . امتحان در رزق اساسی ترین امتحان خدا درباره توحید و ایمان بنده است .

۲۸۲- علت اصلی دوزخ خانواده ها شرک در رزق اهالی خانه مخصوصاً مرد خانه است که گاه به خاطر این شرک زن خود را هم به فحشا می کشاند و او را استثمار می کند و از وظایف واجب و اصلی زنانگی اش محروم می کند .

۲۸۳- مرد به خاطر اینکه رضایت و محبت همسر و فرزندانش را کسب کند خود را رزاق آنان می سازد تا همه امیال و هوسهای آنان را ارضا نماید ولی چیزی جز عداوت و نفرت حاصل نمی کند . و عاقبت خیانت رخ می دهد .

۲۸۴- « رزق شما از سمتی به سوی شما می آید که هرگز نمی دانید »[1] هرکه این کلام خدا را درک و تصدیق نمود به توحید رزق رسیده است که اساس توحید و اخلاص در زندگی است که علی ع فرمود : تا رزق شما پاک نشود دین شما پاک نشده است. و رزق ناپاک رزقی مشرکانه است که فرد خود را شریک رزاقیت خدا نموده است .

۲۸۵- یکی از نشانه های ناپاک و مشرکانه بودن رزق اینست که مصرف کننده اش در حین مصرف خدا را به یاد نمی آورد زیرا در حین کسب آن هم خدا از یاد رفته بود .

۲۸۶- کار کردن برای کسی که براستی و قلباً و با معرفت و یقین خداوند را رزاق می داند ،عین عبادت و سلوک است و تقرب الی الله .

۲۸۷-ونماز خواندن برای کسی که خودش را رزاق می داند عین معصیت و تقرب شیطان است .

۲۸۸- خدا را رزاق دانستن یک شعار نیست . کسی که خدا را رزاق می داند کمترین حرص و دغدغه ای درباره معیشت ندارد وکمترین منّت و ذلّتی را در کار نمی پذیرد .

۲۸۹- بیمه ها در عصر جدید بزرگترین کارخانه های تولید شرک برای مردم هستند . و لذا هرچه که بیمه تر می شوند بیمناکتر می شوند . و این یعنی ابطال عمل مشرکانه!

۲۹۰- باید دانست که رزق شامل همه نیازهای مادی و معنوی و عاطفی و اجتماعی و علمی و فنّی و هنری بشر در حیات است . پس علم و ایمان و محبت هم از جمله ارزاق هستند که چه بسا از نان و آب اساسی ترند و آدمی برای جلب علم و محبت بیشتر است که حرص مال دارد . در حالیکه علم حقیقی و

---

[1] «وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً» الطلاق، ۳.

محبت حقیقی هم در نزد خداست و به مؤمنان حقیقی اش عطا می کند و او را از علوم و فنون و بهداشت و درمان و عواطف کذائی دوران بی نیاز می سازد .

۲۹۱- اینست که شاهدیم که هرچه که درآمدها بیشتر می شود حرص و تورم و قحطی زدگی هم شدیدتر می شود . هرچه که بیمارستانها و پزشکان بیشتر می شوند بیماریها هم بیشتر می شوند . هرچه که دانشگاهها بیشتر می شود جهل هم شدید تر می شود . هرچه که بیمه ها بیشتر میشوند هراس ها و نا امنی ها هم بیشتر می شود . و این عذاب و ابطال حاصل از شرک بخداست .

۲۹۲- درست است که خدا روزی رسان است ولی آدم هم بایستی بدود. درست است که خدا شفا می دهد ولی آدم هم بایستی بیمه باشد . درست است که علم و عقل از خداست ولی آدم هم بایستی مدرکش را بگیرد و ... این منطق رسمی شرک است .

۲۹۳- اگر دقت کنیم کل منطق ها و علوم و نظریه پردازیهای این دوران بر ذات شرک استوارند و توجیه و تقدیس و علمی کننده شرک هستند . شرکهای علمی , شرکهای سیاسی ، شرکهای عاطفی ، شرکهای فلسفی ، شرکهای مذهبی ، و حتّی شرکهای عرفانی !

۲۹۴-اگر عصر جدید به لحاظی عصر ابطال علوم و فنون و نظریات و اخلاق و هنرها و فلسفه ها و مذاهب است که منجر به ظهور جهانی نیهیلیزم شده است دال بر غوغای شرک است . شرک را با رسوائی و پوچی و تناقضات و شکست و تف های سر بالا بشناسید !

۲۹۵- انسان می تواند از هر چیزی برای توجیه شرک خود بهره گیرد ولی شریک اصلی خود فرد و اراده شخص اوست که در اراده خدا شریک می شود و چون می خواهد این حقیقت را پنهان دارد متوسل به توجیهات گوناگون می شود ، توجیه علمی، فلسفی ، اقتصادی ، سیاسی ، عاطفی و گاه یک آیه یا حدیث را در این امر می گمارد و حتّی از خود خدا برای قائل شدن شریکی برای او استفاده می کند مثلاً این سخن او که : مرا یاری کنید تا یاری کنم شمارا . از این آیه می توان نتیجه گرفت که در همه امور بایستی همکار و شریک خدا بود زیرا خودش ما را دعوت به شرک باخودش نموده است : هرکه خدا را یاری کند خدا هم یاریش می کند !! در حالیکه این ایه یکی از نابترین آیات توحیدی و عرفانی و عاشقانه بین خدا و انسان است .

۲۹۶- به بیان دیگر شرک یعنی ارتباط ابزاری و با واسطه با خداوند . که همان ارتباط ابزاری با وجود خویش است . و تنها راه ارتباط بی واسطه و خالصانه و توحیدی با خدا همانا از طریق خویشتن است یعنی معرفت نفس که بقول علی ع صراط المستقیم هدایت است[۱] .

۲۹۷- آدمی تا با خودش مربوط نشود از شرک رهائی ندارد .

۲۹۸- بنگرید که چگونه اکثر آدمها حتّی برای برقراری رابطه با دیگران از جمله عزیزان خود محتاج واسطه و ابزارند یعنی نمی توانند و نمی خواهند از طریق خود با دیگری رابطه برقرار کنند : پول ، ثروت، اتوموبیل ، خانه ، مدرک ، پست ، لباس ، و ... واسطه ارتباط هستند. و این شرک در رابطه است .

۲۹۹- مسئله اصلی اینست که آدمی از دیگران بعنوان ابزاری برای برقراری رابطه با خویشتن استفاده کند . و این شرک وجودی و هویتی است . برای همین همواره محتاج دیگران است تا برای او ارزشی قائل شوند وبه او وجود بخشند . این همان شرک مردم پرستی است شرک ناس !

۳۰۰- پس آدمی با خودش و با وجودش مشرک است . و این عین شرک با خداست زیرا وجود ، خداست . پس راه اخلاص و توحیدی جز معرفت نفس نیست !

۳۰۱- مسئله اینست که آدمی چشم دیدن خودش را بی واسطه ندارد : بواسطه پول ، مدرک ، ثروت ، مقام ، رعیت ، و ...

[۱] « من لم یعرف نفسه بعد عن سبیل النجاة و حبط فی الضلال و الجهالات» غررالحکم و درر الکلم، ص۲۳۳.

۳۰۲- پس انسان برای وجود خودش شریک قائل است یعنی با خودش مشرک است یعنی یگانگی و بی نیازی وجودش را نمی پذیرد . یعنی لم یلد و لم یولد وجودش را نمی خواهد . یعنی بی تائی خود را دوست ندارد . و چون وجود بر سوره توحید استوار است[1] انسانی که این چهار رکن وجود را نمی پذیرد دچار بی وجودی می شود و دنیا را بخود می آویزد تا وجود یابد . در واقع دنیا را به جای وجود خود می گیرد : پول را، مدرکش را ، مقامش را، لباسش را ، خانه اش را ، همسرش را ، و...

۳۰۳- یعنی انسان خلقت خود را قبول ندارد و یا حداکثر ناقص می داند . یعنی خدایش را قبول ندارد و یا حداکثر ناقص می داند و لذا برایش شریک قرار می دهد تا کاملش کند .

۳۰۴- انسان ، بودن خود را کامل و کافی نمی داند و لذا به داشتن می آویزد تا کامل شود . و اینست شرک وجودی !

۳۰۵- و امّا آیا چرا آدمی خود را کامل و کافی نمی بیند ؟ زیرا هرگز به تنهایی و در خلوت و بیواسطه با خود روبرو نشده است تا ببیند که چیست و کیست .

۳۰۶- در اینجاست که این حدیث قدسی از خداوند معنا می دهد که : تنها شو تا به من برسی یعنی به وجود برسی . تا ببینی که کافی و کامل و مطلق هستی .

۳۰۷- پس شرک یک عادت مزمن تاریخی و بس مهلک است که هرچه سریعتر بایستی آنرا ترک کرد .

۳۰۸- آدمی تنهایی را نابودی می داند و اینست راز شرک !

۳۰۹- حدّ و مرز بین خود و خدا چیزی جز جهل و بی اعتمادی بخدا نیست که چون برداشته شود خود ، خداست و خدا ، خود است . و اینست اخلاص و توحید و ایمان کامل .

۳۱۰- خود بعلاوه چیزی غیر خود مساوی است با وجودی مشرکانه !

۳۱۱- ذات شرک ، جهل بخویشتن است و لذا علاجی جز معرفت نفس ندارد . اینست که علی ع می فرماید: هرکه خود را نشناخت نابود است[2] .

۳۱۲- بشر هرگز همچون امروز آماده توبه از شرک و رویکرد به توحید نبوده است زیرا به جبر تنها شده و همه شریکان وجودش به او خیانت کرده و باطل شده اند .

۳۱۳- بنابراین آثار ما آرمانگرایانه نیست بلکه یک شفای عاجل و اورژانس است که اگر بشر به آن تن ندهد خود را نابود می کند از هراس نابود شدن .

۳۱۴- میزان و درجه حقانیت دین و معنویت هر انسانی همانا توحید و درجه اخلاص است بدانگونه که ذکرش رفت و نه نام ادیان حقه الهی . هرچند که طی طریق اخلاص و توحید در عرفان اسلامی مهیاتر و میسر تر از سایر ادیان است . و این امر نیز در قرآن کریم مذکور است که مؤمنان همه ادیان الهی بر هدایت هستند و تفاوتی ندارند[3] .

۳۱۵- هر فرد و یا قوم و یا حکومتی که خود را برتر و بهتر از دیگران می داند مشرک تر است . زیرا منیت اساس شرک است . و لذا چنین کسی سریعتر و شدیدتر دچار شکست و ندامت می شود زیرا از خود بیگانه تر است .

---

[1] «روی عن النبیّ- صلّی الله علیه و آله و سلّم- بأنّه قال: أسّست السّموات السبع و الأرضون السبع علی قُلْ هُوَ الله أحَدٌ». آملی، سید حیدر، جامع الاسرار، ص۵۱. و تفسیر الرازی، باب۱، جزء ۱۷، ص۲۶۴.

[2] «هلك من لم یعرف قدره» غررالحکم و درر الکلم، ۲۳۳

[3] «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ الَّذینَ هادُوا وَ النَّصاری وَ الصَّابِئینَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» البقره، ۶۲.

۳۱۶- « هرچه می خواهید بکنید شما را بخشیدم »[1] این کلام خداست در کتابش خطاب به مخلصین . زیرا آنان یقین یافته اند که هر آنچه که می کنند اعم از نیک و بد و هر آنچه که بر آنان رخ می دهد اعم از خیر و شر ، جمله از خداست و حق است .

۳۱۷- پیامبر اسلام ص می فرماید « آسانترین روش زندگی خالصانه ترین آن است »[2] زیرا دین مظهر رحمت مطلقه خدا بر بشر است . پس سختی ها جمله از شرک و کفر و جهل است .

۳۱۸- آدمی بمیزانی که زندگانی خود را سراسر رحمت خدا می بیند موحد و مخلص است . زیرا عذابها همه از منیت است و این « من » آدمی است که عذاب می کشد آنگاه که این « من » بواسطه نور معرفت نفس تماماً خدائی شد عذاب هم نابود شده است .

۳۱۹- انسان مخلص و منزه از شرک جز از خود گذشتن کاری ندارد . حکایت است که روزی عارفی به دیدار عارفی رفت و پرسید چه می کنی گفت : هرچه بدهد شکر می کنیم . عارف اول گفت این را سگان کوی ما هم کنند . عارف دیگر پرسید پس تو چه می کنی ؟ گفت : اگر بدهد انفاق می کنیم و اگر ندهد شکر می کنیم . اوّلی نشان توکل است و دومی هم نشانه اخلاص و توحید که برتر از توکل است .

۳۲۰- مقام اخلاص و توحید مقام دوستی با خداست که خود در کتابش فرموده : بزودی کسانی را پدید می آورم که دوستشان دارم و دوستم می دارند[3] . این همان خلق شدن به اخلاق خداست . این همان خلقت جدید یا خلقت انسانی بشر است که موجب وجود است .

۳۲۱- « شرک » امّ المسائل حیات و هستی انسان در جهان است و شرک زدائی سرنوشت سازترین و حیات بخش ترین و انسانی ترین تلاش انسان است که محور کل دین و معنویت می باشد .

۳۲۲- بدون درک عمیق و همه جانبه شرک هیچیک از مسائل انسان درک نشده است . شرک شناسی هسته مرکزی شناخت شناسی و انسان شناسی و خدا شناسی و جهان شناسی است و هستی شناسی .

۳۲۳- شرک شناسی و شرک زدائی محور معرفت نفس و سلوک عرفانی است .

۳۲۴- متأسفانه مسئله ای به این اهمیت در تاریخ اندیشه و معرفت دینی و حکمت و عرفان نظری بسیار بندرت مورد تأمل و مباحثه ای جدی قرار گرفته است .

۳۲۵- انسان خالص و کامل کسی است که نه کس یا چیزی را شریک وجودی خود ساخته است بخصوص ایده خدای ذهنی را . و نه خود را شریک خدا نموده است و نه خدا را شریک اعمال خود ساخته است و نه کسی یا چیزی را شریک کسی یا چیزی دیگر نموده است و نه خودش را شریک جهان وجهانیان کرده است . این معنای درک احدیت است و مقام توحید و فردیت وجود .

۳۲۶- اگر ابن عربی در شاهکار عرفانی و وحدت وجودی خود یعنی فصوص الحکم محمد مصطفی ص را کاملترین و مخلص ترین انسان خوانده است بدلیل مقام فردیت اوست و لذا فص محمدی را فص کلمه فرد و تفرید نامیده است . و این همان منظور ماست .

۳۲۷- وجود ، احدیت است و تا انسان احد نشود موجود نشده است و وجود را درک نکرده و لذا خدای را که اصل وجود است نشناخته و از توحید بیگانه است . تنها شو تا به من برسی !

---

[1] «وماتجزون الا ما کنتم تعملون الا عباد الله المخلصین» الصافات، ۳۹-۴۰.

[2] « أخلص دینك یكفك القلیل من العمل» نهج الفصاحه، ص۱۷۴.

[3] « یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنینَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرینَ یُجاهِدُونَ في سَبیلِ اللَّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلیمٌ» المائده، ۵۴.

۳۲۸- همه ارکان چهار گانه سوره توحید بیانگر جنبه های تنهایی و یکتایی است و بیهوده نیست که بقول رسول اکرم ص خداوند جهان را بر حق این سوره آفریده است[۱] .

۳۲۹- به لحاظی جهان هستی و عالم وجود چیزی جز تحقق و تعیّن سوره توحید نیست .

۳۳۰- علت همه انواع شرکهای بشری همانا شرک به وجود خویشتن است زیرا وجود خود را کامل و کافی و وافی نمی داند زیرا آنرا نمی شناسد زیرا هرگز با خود تنها نبوده است زیرا از خود می هراسد و خود را منهای غیر ، مترادف نابودن می پندارد . یعنی آدمی در حقیقت وجود را عدم می پندارد و اینست اصل جهل انسان و واژگونسالاری او در همه ارزش ها . زیرا کسی که وجود را عدم می پندارد خیر را هم شر می داند و درست را نادرست و باید را نباید و خدا را شیطان و ... می داند و نهایتاً کفر را ایمان می یابد .

۳۳۱- پس شرک معلول یک واژگون فهمی عظیم است و بیهوده نیست که علی ع می فرماید در نزد اهل معرفت همه واژه ها واژگون می شوند . یعنی جای خیر و شر عوض می شود .

۳۳۲- از این واژگون پنداری و واژگون سالاری بشر این حقیقت درک می شود که وجود آدمی براستی چه پدیده جادوئی و ماورای طبیعی و حیرت آور و افسونگر است زیرا الهی است و عرش خدا در عالم ارض است و انسان جانشین اوست . این جادو حاصل رویارویی انسان با خود خدا در خویشتن است که او را فراری می دهد . و اینست که بدون یاری امام هدایت امکان رویکرد بخویشتن و معرفت نفس ممکن نیست زیرا آدمی بخودی خود بقول قرآن کریم ، کور و کر و گنگ است و بخود رجوع نمی کند[۲] .

۳۳۳- این کوری و کری و گنگی بشر نسبت بخویشتن است و نور هدایت امام است که چشم و گوش و دل انسان را منور و زنده می سازد تا بخود باز گردد و در خود بنگرد : چرا در خود نظر نمی کنید[۳]. قرآن

۳۳۴- این عظمت و کبریائی خلیفه خدا در عالم ارض است که ملائک را به سجده او کشانیده و کائنات را مسخر وجودش ساخته است در واقع همه موجودات جهان آدمی را می شناسند الا خودش .

۳۳۵- در حقیقت باید گفت ظالم کسی است که وجودش در ظلمت قرار گرفته و لذا خود را نمی بیند و نمی شناسد . پس عدالت راهی جز بازگشت بخویشتن خویش ندارد یعنی عرفان !

۳۳۶- به غیر از راه معرفت نفس و عرفان عملی هر تلاشی و راه و رسم دیگری جهت بر قراری عدالت ، منجر به ابطال و ستمی مضاعف می شود زیرا تلاش مشرکانه و جبری است همانطور که همه انقلابات عدالت جویانه در عصر جدید به مظالمی هولناکتر رسیده اند و لذا از بطن هر انقلاب ، ضد انقلاب برخاسته است . و این حق است .

۳۳۷- خداوند در کتابش می فرماید که سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر اینکه باطن افراد آن قوم تغییر کرده باشد[۴] . و تغییرات باطنی و نفسانی جز از طریق رجعت بخویشتن و معرفت نفس ممکن نمی آید و این یک امر بدیهی و کاملاً معقول است .

۳۳۸- پس تنها مکتب و ایدئولوژی انقلابی بمعنای حقیقی کلمه همانا عرفان نفس است . چرا که تا قلب آدمی متحول نشود انقلابی نمی شود و حداکثر متشنج و شورشی و دیوانه می شود . انقلابی شدن در لغت هم بمعنای قلبی شدن است یعنی دل زنده شدن . و دل جز به نور معرفت زنده نمی شود .

۳۳۹- قرآن کریم آشکارا کتاب قلب شناسی و رجعت به قلب است و همه امور به قلب آدمی رجوع داده می شود . و فقط عارفان اسلامی این حق قرآنی را درک نموده و بر آن عمل کرده اند و لذا مکتب عشق الهی

[۱] «روی عن النبیّ- صلّی الله علیه و آله و سلّم- بأنّه قال: أسّست السّموات السبع و الأرضون السبع علی قُلْ هُوَ الله أحَدٌ». آملی، سید حیدر، جامع الاسرار، ص۵۱. و تفسیر الرازی، باب۱، جزء ۱۷، ص۲۶۴

[۲] «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَرْجِعُونَ» البقره، ۱۸.

[۳] «وَ في أنْفُسِكُمْ أ فَلا تُبْصِرُونَ» الذاريات، ۲۱.

[۴] «إنَّ اللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأنْفُسِهِمْ وَ إذا أرادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ » الرعد، ۱۱.

را بنا نهاده اند که بواسطه علمای رسمی مورد تکفیر و ارتداد قرار گرفته اند و نشان می دهد که این به اصطلاح علما تا چه حدی از قلب قرآن غافل مانده اند زیرا قلب قرآن قلب انسان است . و لذا هرکه اهل دل شد قرآن را کشف و درک می کند . خود قرآن هم می فرماید : که فقط « مطهرون » می توانند قرآن را لمس کنند[1] و مطهرون یعنی پاک شدگان از غیر . پاک شدگان از شرک . آنانکه قلبشان که کارگاه وجود است از غیر خدا منزه شده است . این جماعت اهل قرآن نامیده می شوند که در قرآن با خدایشان دیدار می کنند از چشم خدائی که در قلبشان مقیم است . و خداوند خود می فرماید که در قلبی که هنوز اثری از غیر اوست وارد نمی شود [2].

۳۴۰- شرک حاصل انکار و فرار از وجود است یعنی حاصل کفر به وجود است و لذا خداوند را هم از عالم وجود فرافکنی می کند و او را در دورترین جاها می خواند همانطور که قرآن کریم می فرماید[3] .

۳۴۱- ولی آدم کافر از وجودش رهایی ندارد زیرا به هرحال وجود دارد و لذا بطرزی مذبوحانه و جبراً با وجودش شریک می شود و از وجودش همچون ابزاری جهت بولهوسی ها بهره می گیرد اینست ظلم بخویشتن ! « ظلم نمی کنید الا بخویشتن »[4]-قرآن

۳۴۲- شرک با وجود خویش همان شرک ذهنی به دل است و از دل بعنوان ابزاری بهره گرفتن . در حالیکه ذهن بایستی مرید دل باشد نه ارباب و شریک او.

۳۴۳- دل آدمی چندین ماهیت و وضعیت دارد : دلی که زنده به عشق الهی است و خانه خداست ، دلی که زنده شده ولی بواسطه شرک خانه غیر خدا و چه بسا شیاطین شده است و دلی که در خواب است و دلی که مرده است و چون سنگ است .

۳۴۴- بنابراین پیروی از هر دلی لزوماً بمعنای توحید و اخلاص نیست . همه آدمهای بولهوس خود را اهل دل می خوانند . حال آنکه پیروی از شیاطین می کنند که دل را تسخیر کرده اند .

۳۴۵- نشانه دلی که خانه خداست اینست که هیچ عمل غیر خدائی و ناحق و فسق از او صادر نمی شود و اسوه اخلاق الله می باشد و مجسمه شرع مقدس .

۳۴۶- اهل دل اهل وجود است یعنی بر دل خود وارد شده و بر عرش دل در مقام خلافت اللهی خویش مستقر شده است . و این یگانگی روح و تن است .

۳۴۷- ولی روح انسان کافر ، خانه وجود یعنی دل را رها کرده و در اشیای بیرون بدام افتاده و مسخ شده است و لذا خانه وجودش بی صاحب مانده و به تسخیر اجنه و شیاطین و ناس در آمده است . و این شرک مجسم وجود با غیر است . و عجبا که چنین کسانی که ادعای عشق می کنند در حالیکه براستی از خود بیگانه و دیوانه شده اند .

۳۴۸- عشق جنسی یکی از شرکهای رایج بشری در دوره جوانی است که دل بواسطه جنس مخالف تسخیر می شود و لذا دچار حریق می گردد و فرد را به بند می کشد . و این احتراق که یک لطف الهی و از قوانین دل انسان است آنقدر ادامه می یابد تا فرد معشوق را از دل براند و نجات یابد . ولی به هر حال تجربه عشق جنسی یکی از با ارزش ترین تجربیات خود شناسانه است که فرد را بخود می آورد و دل را کشف می کند که مقدس ترین مکاشفات است .

۳۴۹- عشق جنسی به هرحال موجب حیات دل است و اگر حق عصمت و عفّت رعایت شود منجر به عشق الهی می شود .

---

[1] «انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یَمَسُّهُ إلاَّ الْمُطَهَّرُونَ» الواقعه، ۷۷-۷۹.

[2] «ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ في جَوْفِهِ » الاحزاب، ۴.

[3] «وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ» السبا، ۵۲-۵۳.

[4] «وَ ما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» الاعراف، ۱۶۰.

۳۵۰- حق عشق های زمینی و مادی و جنسی در ناکامی و فراق آن است . حال در عشق غیر الهی محکوم به ابطال می شود زیرا شرک است .

۳۵۱- دل شناسی بقول علی ع ، غایت معرفت است و آدمی تا دل خود را نشناسد قادر به درک شرک در خویشتن نیست .

۳۵۲- خداوند از منظر دل آدمی با وی ارتباط بر قرار می کند و نهایتاً مقیم در دل می شود . لذا خدای ذهنی یعنی ایده خدا ، خدا نیست بلکه همان من مستکبر و جهانخوار است که می خواهد شریک خدا در دل شود . و لذا این نوع خدا پرستی ذهنی بقول قرآن کریم ، اشد شرکها و ظلم عظیم است و معصیتی نا بخشودنی .

۳۵۳- یکی از مبرم ترین معارف برای اهل معرفت اینست که نشانه های شرک وپدیده های مشرکانه در جامعه و عصر خود را نیز بشناسد و درک کند .

۳۵۴- گفتیم که تکنولوژیسم بزرگترین و جهانی ترین تجلی شرک نفس بشری است که با طبیعت به فعل آورده است و با خلقت الهی . طبعاً فرهنگ بر خاسته از این بزرگترین شرک تاریخ بشر نیز مشرکانه است که محوری ترین وجه آن دموکراسی و لیبرالیزم و کمونیزم است .

۳۵۵- دموکراسی ، برابر سازی تکنولوژیکی است همانطور که لیبرالیزم هم آزادی تکنولوژیکی است و لذا این دو پدیده عصر تکنولوژی سالاری بشر است و در تاریخ سابقه ندارد .

۳۵۶- در قرون قبل از ماشین ، بشر طالب برابری و آزادی نبود بلکه هرکسی می خواست که خودش باشد و این عین عدالت بود . و امروزه خودیت فردی بشری در تکنولوژی مستحیل شده و این هویت تکنولوژیکی بشر است که طالب برابری و آزادی مدرن است و لذا این مطالبات هم جز بواسطه تکنولوژی ممکن نمی شود و آنگاه هم که ممکن شد عین اسارت می شود و باز آزادیخواهی عود می کند و این دور باطل ادامه می یابد .

۳۵۷- امروزه برابری بمعنای برابری در بر خورداری از تکنولوژی است و آزادی هم آزادی بازیهای تکنولوژیکی می باشد . اینست که لیبرالیزم و دموکراسی خود کارگاه تولید اشد ظلم شده است زیرا این نگرش آشکارا مشرکانه است که بشر می خواهد بی وجودی اش را با تکنولوژی جبران کند . یعنی تکنولوژی شریک وجود انسان شده و در این شراکت کل وجود را تسخیر کرده و برده خود نموده است . و این بردگی بصورت نهضت های آزادیبخش و دموکراتیک بروز می کند که جریانی کور و ظلمانی است و به ظلم و کوری مضاعف می انجامد .

۳۵۸- کمونیزم و تروریزم دو واکنش ظلمانی و کور در قبال اسارت و ستم شرک تکنولوژیکی است .

۳۵۹- بنیاد گرائی مذهبی هم واکنش کور دیگری در قبال این شرک و ستم مدرن می باشد .

۳۶۰- اگر عصر مدرن به لحاظی عصر خود کشی انسان در سراسر جهان است که روز به روز بیشتر می شود بدلیل شرک تکنولوژیکی است که وجود آدمی را به اشد قحطی می کشاند و بر آستانه نابودی می برد و فرد برای نجات خود از این نابودی دست به خودکشی می زند .

۳۶۱- گرایش فزاینده و جهانی به تخدیر و مستی و دیوانگی نیز صورت دیگری از این خود کشی حاصل از هراس نابودی است که وجود را در ورطه تکنولوژی به ابطال و پوچی کشانیده است .

۳۶۲- خود کشی و اعتیاد نیز همچون لیبرالیزم و دموکراسی و کمونیزم و تروریزم پدیده هایی برخاسته از شرک تکنولوژیکی است .

۳۶۳- تلویزیون و تلفن و ماهواره و اینترنت ، کارخانه های بلاوقفه ابتلائات مشرکانه انسان مدرن است که از یک سو روح او را می بلعند و از سوئی دیگر دل او را تسخیر می کنند .

۳۶۴- عادات بشری جمله شرکهای اویند . و امروزه آدمی در قلمرو جادو و افسون کالاهای تکنولوژیکی به اشد عادات تا سر حد اعتیاد مبتلا شده است تا آنجا که ترک اینترنت منجر به مرگ می شود و ترک تلویزیون موجب تشنج و طلاق می گردد .

۳۶۵- اگر امام صادق ع تقوا را همان ترک عادات می خواند بمعنای ترک شرک هاست یعنی ترک چیزهایی که وجود را تسخیر کرده اند .

۳۶۶- کالاهای تکنولوژیکی دارای چه ویژگی خاصی هستند که تا این حد در ذات آدمی رسوخ می کنند و کار از شرک و شراکت وجودی به تسخیر وجود می انجامد که ترکش موجب جنون و جنایت و مرگ می شود ؟

۳۶۷- تکنولوژی درب دوزخ زمینی است و کالاهای آن تماماً آتشین هستند همانطور که بنای تکنولوژی از نفت است و نفت هم بقول رسول اکرم ص غذای اهل دوزخ است و در دوزخ هرچه بیشتر مصرف می کنند قحطی زده تر می شوند و اینست معنای تکنولوژی و شرک تکنولوژیکی !

۳۶۸- شرک همان ابتلای انسان به غیر خویش است که دوزخی ترین این شرکها در تکنولوژی نهفته است و هرچه تکنولوژی پیشرفته تر و ذره ای تر و اتمی تر می شود ابتلاء و رسوخ و تسخیرش شدیدتر و عمیق تر می باشد .

۳۶۹- تمرین ریاضت در میان عرفا تمرین ترک ابتدایی ترین عادات و شرکهای حیاتی بوده است تا آنجا که حتّی نفس کشیدن و عادت به هوا را ترک می کردند . زیرا هوا دائمی ترین و اساسی ترین شرک حیاتی بشر است . همانطور که روزه هم تمرین برای شکستن شرکهای حیاتی است .

۳۷۰- بهرحال آدمی حتّی در کمال تقوا و اخلاص هم به حداقل شرکهای حیاتی مثل آب و هوا و غذا مبتلاست . ولی آنچه که مانع رسوخ این شرکها در قلوب آدمی می شود ذکر و معرفت نفس و عبودیت و تسبیح خداوند است .

۳۷۱- اساسی ترین شرک آدمی شرک با تن خویش است که تنبلی (تن – بلی) نامیده می شود و برخی از احکام شرع برای مبارزه با این شرک است .

۳۷۲- آدمی با مرگش روحش به سوی خدا می رود و تنش خاک می گردد و آنچه که می ماند وجود محض و من مفرد و ناب اوست . و لذا انسان مشرک با مرگش حس نابودی می کند و این همان دوزخ است .

۳۷۳- کل جهان هستی و موجوداتش از ذرات تا کرات و جمادات و نباتات و حیوانات و نیز تن و روح آدمی بهمراه حواس و اعضاء و جوارح کارگاه خلقت انسان است تا انسان وجود یابد چون خدا . و شرک اینست که انسان این موجودات را وجود خود می پندارد و با آن شریک و همانند می شود تا آنجا که اصلاً خود و وجودش را به نسیان می سپارد و ابزار خلقت را وجود خود می پندارد که اولین و آخرین این ابزارها تن اوست . و لذا تن ، اساسی ترین و دائمی ترین شرکهاست ، شرک تنبلی !

۳۷۴- انسان نه تنها تن خود نیست بلکه روح خود هم نیست .

۳۷۵- روح پرستی شرک بس لطیف دیگری است . و بسیاری از اهالی علم و دین و هنر ، افکار و باور ها و احساسات خود را می پرستند و این را شریک وجود(خدا) قرار می دهند و گاه عین وجود می پندارند . و این شرکی بمراتب نامرئی تر و خطرناکتر است و مظالم برخاسته از آن نیز هولناکتر و لطیف تر است . ظلم علما و روحانیون و هنرمندان در طول تاریخ جایگاه ویژه ای داشته است که گاه جامعه ای را تباه کرده اند .

۳۷۶- شرک عارفانه هم داریم که کشف و شهود خود را می پرستند و آنرا شریک خدا که عین وجود است قرار می دهند که این را بایستی لطیف ترین و لذا خطرناکترین شرکها دانست .

۳۷۷- انسان عارف حتّی نبایستی مشاهده خود از جمال حق را بپرستد زیرا خداوند همواره برتر است . الله اکبر شمشیری است که اهل معرفت بواسطه اش دمادم بر شرکهای باطنی و روحانی و عرفانی خود تیغ می کشد و به این طریق به ذات وجود راه می جوید .

۳۷۸- اینست که راه وجود یعنی راه اخلاص و توحید را وادی فنا نامیده اند و فناپرستی !

۳۷۹- شرک آدمی را پایانی نیست . انسان تا زمانیکه به کمال مطلق و لقای الهی نرسیده باشد غیر خدا را شریک وجود می سازد تا احساس نابودی خود را جبران کند در حالیکه اتفاقاً همین شریکان هستند که وجود را دچار احساس نابودی می سازند و علاج نابودی در ترک شریکان است نه افزایش شرکاء .

۳۸۰- در قاموس قرآن، تقوا که اساس شرک زدائی است در آن واحد پرهیز از دو امر است : خود و خدای خود ! و اطاعت از رسول یا امام زنده[1] . و لذا در قرآن هرگز نمی یابیم که امر به اطاعت از کتاب و سنت شده باشد . در وصیت پیامبر اکرم که کتاب و سنت را بعنوان ثقلین در امت نهاده است برای تقلید از این دو نیست . کتاب برای خواندن و تفکر و تدبر است و سنت رسول هم اسوه و الگوی کمال است . و از این دو طریق امام شناسی حاصل می آید که منشأ اطاعت و اخلاص و توحید مؤمنان است . بنابراین تقلید و نسخه برداری از قرآن و سنت و امام و خدای ذهنی خود انواع شرکها در میان مسلمانان بوده است .

۳۸۱- فقدان امام زمان در دوره غیبت اساسی ترین زمینه و بهانه شرک برای مسلمانان بوده است . در حالیکه در قرآن کریم مکرراً آمده است که مؤمنان اولیای یکدیگرند[2] و هر مؤمنی که از ایمان و معرفت برتری برخوردار است ولی و امام هدایت سائر مؤمنان است . و هرگاه چند نفرمؤمن جمع آیند و همدل شوند خداوند آنان را هدایت می کند [3]. بنابراین در عصر غیبت امام زمان ، مؤمنین و عارفان و عالمان ربانی جانشینان آن حضرت در امر هدایت خلق هستند تا آنان را از شرک منزه سازند . همچنین در قرآن کریم آمده است که اگر مؤمنی کسی را همچون خداوند دوست بدارد این خداست که بر او حکم می کند [4]. یعنی او را هدایت می کند . و این آیه بیان رابطه قلبی و عرفانی بین مراد و مرید در عرفان اسلامی است .

۳۸۲- بنابراین غیبت امام زمان بهانه مقبولی نیست زیرا در صدر اسلام شاهد بودیم که تا چه حدی امامان ما تنها و مطرود مسلمانان بودند وجملگی در تنهایی و انواع اتهامات مسلمین شهید شدند . بنابراین هرچه فاصله معنوی و عرفانی بین امام هدایت و مؤمنان کمتر باشد به نفع مؤمنان است . امر امامت و هدایت دارای سلسله مراتب است . در صدر اسلام نیز شاهد بودیم که فقط علی ع بود که تحت امامت رسول خدا قرار داشت و سلمان و ابوذر و عمار و مقداد هم تحت امامت علی ع بودند . و سائر مؤمنان هم به ترتیب تحت امامت این مریدان بودند . مؤمنان مبتدی تحت ولایت مخلصین هستند و مخلصان تحت ولایت اولیای الهی هستند و این اولیاء هم تحت ولایت امام زمان قرار دارند .

۳۸۳- آدمی تا خداوند را بعنوان خالق خود از عدم نشناسد و این وجود خود را از عدم باور نکند و با دلش تصدیق ننماید و حق عبودیت عدم را در محضر وجود بجا نیاورد از شرکها رهائی ندارد .

۳۸۴- و حق عبودیت نه به قصد بهشت و ترس از دوزخ یا برای اجابت امیال دنیوی که از منظر معرفت نفس بعنوان عدمی که تا ابد عدم بوده و بناگاه به لطف الهی وجود یافته است . یعنی درک وجودی و قلبی عدمیت خود است که عبودیت را مبدل به حقی عاشقانه و عارفانه می کند و این اتصال باطنی به ذات وجود خویشتن که خداوند است امکان شرک را از بین می برد زیرا شرک ها بر خاسته از صفت پرستی انسان است .

---

[1] فاتقوا الله و اطیعون» زخرف ۶۳و شعراء ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶،۱۳۱، ۱۴۴،۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۹.

[2] « وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ » التوبه، ۷۱ .

[3] « أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » المجادله، ۷.

[4] « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَميعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَديدُ الْعَذابِ» البقره ، ۱۶۵.

۳۸۵- آیا براستی هرگز خداوند را بدلیل آنکه ما را از عدم آفریده و هستی جاوید بخشیده پرستش کرده ایم؟ اینست ذات عبودیت خالصانه و توحیدی .

۳۸۶- آدمی اگر لااقل روزی یکبار و برای دقایقی خالقیت خداوند و مخلوقیت خود را به یاد آورد از بسیاری از شرکها مصون می ماند.

۳۸۷- ذکر یا خالق ، یا مبدی ، یا فاطر و یا محی اذکار وجودی و ذاتی هستند که قلب صفات را می شکافند و شرکها را از میان می برند و اندیشه و دل را به ذات حق متصل می سازند و براستی صراط المستقیم هدایت و تقرب الی الله می باشند .

۳۸۸- « جمع هستی را بزن بر نیستی » این عصاره معنائی است که ذکر و عبودیت خالصانه در اندیشه و احساس آدمی محقق می سازد و اعمال و افکار مشرکانه را کاهش می دهد و رقیق تر می سازد .

۳۸۹- آنچه که عشق الهی نامیده می شود که گوهره وجودی عارفان است به لحاظ معرفتی برخاسته از اندیشه و ذکر و احساسی است که نظر بر عدمیت خویش در حضور وجود مطلق دارد و خالقیت خداوند و مخلوقیت خود را دمادم می یابد . و این عشقی کاملاً معقول و وجود گرایانه است .

۳۹۰- نسیان مخلوقیت خویش اساس همه کفرها و شرکها و غفلت های بشری است که آدمی را اسیر صفات و دنیا پرستی و مادیت می کند .

۳۹۱- « من خوب هستم ، من زیبا هستم ، من بهترین هستم ، من عاقل و عالم هستم ، من مؤمن و عارف هستم ، من عاشق هستم و ...» این صفات موجب می شوند که آدمی از اصل واقعه یعنی « هستم » غافل شود و این غفلت آدمی را دچار قحطی وجود می سازد و لذا با توسل به این صفات تلاش می کند این قحطی را جبران کند و این همان واقعه شرک در انسان است .

۳۹۲- اگر از منظر ذات وجود بر صفات و موجودات عالم نظر کنیم هر صفت و موجودی به تنهایی مظهر کل ذات است و دوگانگی وجود و ماهیت از میان بر می خیزد یعنی دوگانگی دنیا و آخرت منتفی می شود تا آنجا که ذات غیب الغیوب در طبیعت درک و بلکه شهود می شود .

۳۹۳- یکی از برجسته ترین و مهلکترین محصول شرک در قلمرو باورهای دینی اینست که اصول فراموش شده و فروع دین جای آنرا می گیرند و شریعت تبدیل به هدف می شود و این ظهور نفاق است که مثلاً نمازپرستی جای خداپرستی را می گیرد و حجاب پرستی جای عفت را و صدقه جای صدق را .

۳۹۴- اخلاص و توحید در منظر علمی رسمی شرع به معنای حذف خدا از جهان هستی است و از منظر عارفان هم بمعنای درک حضور خدا در جهان است . آن توحید کافرانه است و این توحید مؤمنانه . همانطور که قرآن کریم می فرماید که کافران خداوند را در جائی بسیار دور می خوانند [۱] .

۳۹۵- امام و امامت مظهر توحید مؤمنانه است ولی کافران شیعی امام را تا ابد در عرصه غیبت می پرستند و قاتل ظهورش می باشند همانطور که قاتل بسیاری از عارفان در تاریخ برخی از علمای شیعی در دربارها بوده اند .

۳۹۶- عرفان قلمرو ظهور تشریعی و تدریجی امام زمان است و تا این حقیقت درک و تصدیق نشود شرک شیعی علاجی ندارد و باید درک کرد که چرا شرک شیعی بدترین نوع شرکهاست و لذا هولناکترین نوع شقاوتها و ظلم ها از بطن این نوع شرک رخ می نماید زیرا اشد شرک در تقابل با اشد اخلاص رخ می دهد و اشد ظلم در تقابل با اشد عدالت پدید می آید و امام مظهر اشد و کمال اخلاص و عدل است .

---

[۱] «وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ   وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ» السبا، ۵۲-۵۳.

۳۹۷- توحید و اخلاص و عدالت محصول عشق است که کمال رحمت خدا بر بشر است . یعنی اخلاص و عدالت و توحید در عرصه عمل سراسر رحمت است .

۳۹۸- آنکه از غیر خدا توقع دارد ظالم می شود زیرا توقع از غیر خدا عین شرک است که اساس ظلم است .

۳۹۹- هرکه گفت « خدا کافیست » و بر این ادعا زیست و امتحاناتش را پس داد با خدایش دیدار می کند و بدینگونه مخلص و موحد می گردد در دل و جان و اندیشه اش . و این واقعه ورود به عرصه ولایت وجودی و امامت است .

۴۰۰- « جز خدا همه دشمن من هستند »[1] این سخن بانی توحید و اخلاص کامل یعنی ابراهیم خلیل الله است. و از آنجا که جز خدا نیست . پس جز دوست هم نیست پس همه دوست هستند و دشمنی نیست . اینست کاملترین بیان توحید ! و با این منطق بود که بر آتش نمرود وارد شد .

۴۰۱- و اما آنکه امامی زنده دارد اگر کل اراده و حیات وهستی اش را در خدمت امامش قرار ندهد مشرک است و به سرعت بسوی نفاق می رود و بزرگترین عنصر شرک و نفاق این مریدان پناه بردن به خدای ذهنی در قبال امام است همانطور که مثلاً اهل کوفه پس از بیعت با امام حسین ع چون اوضاع را خطرناک دیدند گفتند : امام بی نیاز از ماست . و خدایش او را یاری می کند !! از منظر این مشرکانی که بزودی خود را به امویان فروختند تا فقط زنده بمانند یاران امام در کربلا جمله مشرک محسوب می شوند و خود این بیعت شکنان که از خدای ذهنی خود که همان هوای نفس آنها بود پیروی کردند مخلصان و موحدان محسوب می شوند . برای شیعیان جدا کردن خدا و امام از یکدیگر قلمرو شرک است . خداوند از وجود مخلصان و اولیای خویش است که می فرماید : یاری کنید مرا تا یاری کنم شما را[2] .

۴۰۲- خدای ذهنی هرکسی منشأ همه ظلم های او در زندگیست در عرصه ستمگری و ستم بری . خدای ذهنی همان ابلیس نفس بشر است . اینست که قرآن کریم می فرماید « ظن برای رسیدن به حق کافی نیست»[3] .

۴۰۳- شرک در رابطه که قلمرو همه انواع شرکهاست برخاسته از این پندار است که طرف مقابل رابطه را خدا نیست .

۴۰۴- اگر هر موجودی مظهری از اراده و اسمای الهی است پس هر موجودی مظهری از حق است و خدا ظاهر و باطن هر موجودی است و محاط و محیط بر هر چیزی است و همچنین رابط هر رابطه ای است و مبدأ و معاد هر ارتباطی . و این کلام و فعل خداست که از هر چیزی صادر می شود زیرا جز او فاعلی نیست . فقط با چنین باوری است که شرک از روابط بر می خیزد و ظلم از میان می رود و هر رابطه ای نردبانی بسوی پروردگار است .

۴۰۵- در هر رابطه ای خدای « من » همان هوای نفس و ابلیس است ولی خدای « تو » خدای حقیقی و رحمان است و خدای « ما » نور هدایت در صراط المستقیم است .

۴۰۶- « اراده نمی کنید الا خداست که اراده می کند[4] و خداوند شما و اعمالتان را آفریده است[5] » این کلام خدا در کتابش دال بر این حقیقت است که همه آدمها بظاهر و باطن خلیفه خدایند و تفاوت فقط در دانستن و ندانستن این امر است و باور کردن و باور نکردن این امر و تسلیم و راضی بودن یا نبودن به این امر . و این تفاوتی بس عظیم است که همو می فرماید « هرگز آنکه می داند با آنکه نمی داند برابر نیست»[6] . و

---

[1] « فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لي إلاَّ رَبَّ العالَمينَ» الشعراء، ۷۷.

[2] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ » محمد، ۷.

[3] «وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ » يونس، ۳۶ و « وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً » النجم، ۲۸.

[4] «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ » التكوير ، ۲۹.

[5] «وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ» الصافات، ۹۶.

[6] « قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ»،الزمر، ۹.

این تفاوت از وجود است تا عدم . لذا علی ع می فرماید «که آنکه خود را نمی شناسد نـابود است »[1] یعنـی وجود آدمی همان نور معرفت نفس اوست . و این نور توحید است کـه در خـود جز خدا نمـی یابد و نیز در هر چیز دیگری . و نگاه و باوری غیر از این کافرانه و مشرکانه است .

۴۰۷- و اگر خداوند در همه چیز و همه کس هست بدین معنا نیست کـه همـه کس و همـه چیزها برابرنـد . زیرا هرکسی و هرچیزی درجه ای از حضور و تجلی خداست و درجات برابر نیست . پس برابر بینـی و برابر سازی نمود دیگری از شرک و ظلم است .

۴۰۸- اینست که کسی که علم درجات را درک نکند از اندیشه وحدت وجود اشد شرکها را پدید مـی آورد مثل عرفان بازاری در اکثر فرقه های درویشی .

۴۰۹- توحید و یگانگی را مساوات و برابری پنداشتن قلمرو اشد شرکها و ظلم ها در عصر جدید است کـه در لباس دموکراسی و حقوق بشر سخن می گوید و لذا پیچیده ترین ظلـم هـا را در جوامـع دموکراتیـک مـی یابیم و جمهوریها .

۴۱۰- ریاضیات که علم تساوی سازی است بانی تکنولوژی می باشد که قلمرو ظهور اشد ظلـم هـا و ابطـال هاست . دموکراسی نیز شعبه ای از این شرک عظیم است در قلمرو بشری .

۴۱۱- پول که عنصر مساوی کننده ارزش همه چیزهاست مشرکانه ترین پدیده در تـاریخ بشر است و لـذا پول پرستان مشرکترین افرادند . و بانکها قدرتمندترین کانونهای مشرک کننده بشرند و لذا بزرگترین مراکز تولید ظلم می باشند که نخستین بانیانش در تاریخ بنی اسرائیل بوده انـد کـه قدیمی ترین مشرکان محسوب می شوند و امروزه در سراسر جهان اشاعه دهنده انواع مظالم می باشند .

۴۱۲- تورم که بزرگترین بحران بشر امروز است بمعنای ابطال ارزش ذاتی پول بعنوان عنصر ذاتـی شرک است . زیرا پول ماده شرک است .

۴۱۳- و لذا در روایات اسلامی آمده است که در جامعه امام زمـانی کـه جامعـه عدل است پـول از میـان مـی رود زیرا پول عنصر ظلم است .

۴۱۴- پول همه چیزها و بلکه آدمها را برابر مـی سازد و در جهـان حاکمیت پـول تفـاوت ارزش چیزهـا در تفاوت مقدار پول است که از بابت آنها پرداخته می شود . یعنی همه تفاوتها کمی و پولی است .

۴۱۵- این پول است که همه چیزها و ارزش ها و آدمها را مساوی می سازد و در ایـن تسـاوی سـازی پـوچ و نابود می کند زیرا از هویت وجودی که بی تائی است ساقط می کند .

۴۱۶- توحید ، بی تائی است و شرک هم تساوی گری .

۴۱۷- فقط چیزهایی که وجود ندارند مساوی هستند . و لذا شرک همان نابود سازی است : ابطال وجود !

۴۱۸- پول پرستی عین عدم پرستی است .

۴۱۹- پس بهتر درک می شود که چرا بانکها بانی مذهب دموکراسی هستند . زیرا برابر سـازی آدمهـا عین نابود سازی آنها در پول است .

۴۲۰- دموکراسی برابری حقوقی انسانها نیست بلکه برابری پولی آنهاست .

۴۲۱- بنابراین دموکراسی یعنی رأی دادن بی پولها به پولدارها در جهت حاکمیت مطلقه پول .

---

[1] «هلك من لم يعرف قدره» غررالحكم و درر الكلم، ص۲۳۳.

۴۲۲- پس دموکراسی حاکمیت نابودی بر مردم است .

۴۲۳- دموکراسی نابود کننده دیکتاتوری نیست بلکه نامرئی کننده آن است.

۴۲۴- پول دارترها و پول پرست ها بـه این دلیل دیکتـاتور مـی شوند کـه در محـاق نـابودی مـی افتند و بـا بلعیدن وجود مردم احساس وجود می کنند .

۴۲۵- پول مخلوق شرک بین پدیده هاست زیرا پول فصل مشترک و ارزش مشترک بین چیزهاست .

۴۲۶- اگر پدیده ها بی تا باشند هرگز پول در رابطه بین آنها راه نمی یابد .

۴۲۷- شرک در روابط بین آدمها هم اساس پولی شدن روابط است .

۴۲۸- پس فقط خداشناسی در جهان و پدیده ها و آدمهاست که ریشه شرک و حاکمیت پول و ظلم را بر می اندازد .

۴۲۹- اینست که در جوامع و حاکمیت های مبتنی بر مذاهب شرک اشد ربا و تورم و پول پرستی و ظلم رخ می دهد زیرا اشد شرکها همانا شرک توجیه شده با مذهب است .

۴۳۰- پس باید گفت هر چه که جامعه ای پـولکی تر است و ربـائی تر است و دچـار تـورم شدیدتری است مشرک تر است .

۴۳۱- حاکمیت ظلم و حاکمیت پول و حاکمیت شرک ، امر واحدی است . نظام سرمایه داری جهانی ذاتـاً بـر افکار و آرمانهای مشرکانه بنا شده است .

۴۳۲- بنا براین «دموکراسی دینـی »یـک پدیده و معنـائی ذاتـاً مشرکانه است و بلکـه مشرکانه تـرین نـوع نظامهاست که به اشد ابطالها و رسوائی ها و ظلم ها و تورم ها می انجامد . زیرا دین هدفی جز اخلاص و توحید ندارد و دموکراسی بر تساوی ارزشها استوار است .

۴۳۳- پس مساوات اخلاقی (دموکراسی) نـه تنهـا عدالت نیست کـه بزرگترین دشمن عدالت است . زیـرا عدالت از بی تائی است و دموکراسی از تساوی .

۴۳۴- بی تائی موجب یگانگی انسانها است و تساوی موجب بیگانگی آنها است .

۴۳۵- « لیس کمثله شیء »[1] هیچ چیزی شبیه او نیست . آری هیچ چیزی بـه خدا شباهت نـدارد و مثل او نیست بلکه عین خود اوست . ولی اگر او را نمی بینی علتش کوری و تاری چشم است و اینکـه در تـاریکی قرار داری و لذا هرچیزی را مثل و شبیه او می بینی و اینست اساس و علت شرک .

۴۳۶- اگر آدمی بداند و بر این باور بماند که جهان هستی محضر خداست و در جهان جز خدا نیست دیگر جهان و جهانیان را شریک او نمی سازد و آنگاه هم که بداند اراده و فعل خودش هم همـه از اوست ریشـه شرک بر می افتد . زیرا مغز شرک همـان شرک بین اراده خود و اراده خداست . در حالیکـه خداونـد مـی فرماید : اراده نمی کنید الا اینکه خداست که اراده می کند[2] . یعنی اراده خدا و انسان یکی است .

۴۳۷- پس تا خود بر نیفتد شرک هم بر نمی افتد و خود فقط در جریان خود شناسی منحل می شود . پس تنها راه براندازی کارخانه ظلم همان معرفت نفس است . کسی که شرک را درک نکند نـه دین را فهمیده و نـه زندگیش را دریافته است .

---

[1] الشوری، ۱۱.

[2] «وَ ما تَشاؤُنَ اِلاّ أنْ یَشاءَ اللّهُ رَبُّ العالمینَ » التکویر ، ۲۹.

۴۳۸- پس دشمنان معرفت نفس و عرفان همان دشمنان عدالت و حافظان ظلم هستند یعنی مشرکان !

۴۳۹- کانون کفر و ایمان و شرک و اخلاص در انسان همانا دل اوست . در حقیقت هرچه جز خدا و اهل الله از آدمی دل برد و در دل رسوخ کند و تبدیل به شوق و عطش شود شرک است .

۴۴۰- به زبانی دیگر هر چیز یا کسی که آدمی را به یاد خدا اندازد امری توحیدی و خالصانه است و هر چیز و یا کسی که آدمی را از خدا و قیامت غافل سازد امری مشرکانه است حتّی اگر امور دینی و عبادی باشند .

۴۴۱- به همین دلیل نماز مختص مؤمنان است و برای غیر مؤمنان عملی مشرکانه است و مصداق فویل للمصلین است .

۴۴۲- پس مسئله شرک و اخلاص امری کاملاً باطنی و عرفانی است و هیچ صورت معین خارجی ندارد .

۴۴۳- پس چه بسا نمازی مشرکانه است و چه بسا شی پرستی (بت پرستی) عملی مخلصانه است . داستان موسی و شبان یکی از حکمت های مشهور در این باب است که بت پرستی را توحید می سازد و عبادت را شرک .

۴۴۴- مثلاً توسل شیعیان به مقام ائمه اطهار هم می تواند عملی مشرکانه باشد و هم مخلصانه . همچنین رابطه شیعیان با امامان .

۴۴۵- کافران بی ریا و لامذهب از خطر شرک در امان هستند و درست به همین دلیل است که خداوند طبق کلامش در قرآن کریم همه گناهان کافران را با توبه شان بی هیچ عذابی عفو می کند[1] .

۴۴۶- به همین دلیل کافران بی ریا و لامذهب که از دین و شریعت بیگانه اند به امر هدایت نزدیکترند تا مسلمانان مشرک . زیرا قلوب این کافران چون سنگ است . و لذا گناهان در قلوبشان ریشه ای ندارند لذا به توبه و بخشودگی نزدیکترند .

۴۴۷- در حقیقت عمق گناه زنا و میگساری و قمار کافران لامذهب کمتر از نماز پرستی و خرافه پرستی مسلمانان مشرک است و منشأ وجودی این امر همانا وضعیت حیات یا ممات دل است .

۴۴۸- اینست که امر مراقبه از اصول واجب عرفانی برای مؤمنان است که صاحب دلی زنده اند . و این مراقبه بر دل خویشتن است که غیر حق را بر حریم حق را راهی نباشد .

۴۴۹- اینست معنای آن حدیث رسول اکرم ص که « مخلصین در خطر عظیمی هستند »[2] این خطر مربوط به رخنه غیر حق در دل می باشد .

۴۵۰- دلی که به نور ایمان و معرفت زنده شد حق ندارد محبت و عشق دنیا و اهلش را به خود راه دهد بخصوص عشق همسر و فرزندان و خاندان .

۴۵۱- هرچه میزان و قدرت و عمق و لطافت اخلاص و معرفت بیشتر باشد خطر ابتلای به شرک هم بیشتر است زیرا دل انسان مخلص و عارف لطیف ترین پدیده در عالم وجود است و چون آئینه ای صاف که هر غباری را آشکار می سازد . و اینست راز دعای علی ع در جوشن کبیر که : خلصنا من النار یارب[3] ! زیرا به محض نشستن غباری بیگانه بر دل عارف حریق عشق حق در می گیرد و غیر را می سوزاند .

---

[1] «وَ إِذا جاءَكَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِآياتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ» الانعام، ۵۴.

[2] «الناس کلهم هالکون الا العالمون و العالمون کلهم هالکون الا العاملون و العاملون کلهم هالکون الا المخلصون و المخلصون فی خطر عظیم» ملا عبد الصمد، بحر المعارف، المکتبه الشامله .

[3] قال الحسین (ع) اوصانی ابی (ع) بحفظه و تعظیمه و ان اکتبه علی کفنه و ان اعلمه اهلی و احثهم علیه و هو الف اسم و اسم دعاء الجوشن الکبیر، مجلسی، بحار الانوار، ج۹۱، ص ۳۸۴.

۴۵۲- گاه خداوند قلوب مخلصان و عارفانش را با حلقه ای از آتش حراست می کند تا غیر حق بر دل راه نیابد .

۴۵۳- ابن عربی می گوید که عارفانی که به لقای حق می رسند دچار تب شدیدی در تمام عمرشان می شوند که این تب موجب سوزانیدن دنیا در دل این عارفان واصل است تا قلوبشان همواره پاک و منزه بماند. و بسیاری از اولیای الهی از جمله رسول اکرم ص پس از معراجش دچار تب شدیدی بوده اند و با همین تب از دنیا رفته اند که بایستی آنرا تب اخلاص نامید.

۴۵۴- باید دانست که شرک بر دو نوع کلی می باشد : شرک آگاهانه و عمدی و شرک ناخودآگاه و سهوی. و خداوند قلوب مخلصین را بواسطه چنین تبی از شرکهای ناخودآگاه و سهوی مصون می دارد .

۴۵۵- اصولاً حضور مخلصین و عارفان واصل در میان مردم سراسر رنج وعذاب النار بهمراه دارد زیرا مظهر محبت الهی در میان خلق می باشند و با شفاعت خود به کفر و شرک مردمان دچار می شوند که این امری غیر ارادی و اجتناب ناپذیر است . مثل آئینه ای که در میان غبار و کثافات باشد .

۴۵۶- ابتلای به وسواس الناس بزرگترین شرک برای مؤمنان است به همین دلیل خداوند مؤمنان را از به دوستی گرفتن و درد دل نمودن با عامه مردمان که مشرکند بر حذر داشته است[۱] . سوره ناس در قرآن ذکری مخصوص مصونیت از این شرک می باشد .

۴۵۷- مردم پرستی و آبرو پرستی و نژاد پرستی انواع وسواس الناس هستند که همواره زمینه های شرک برای مؤمنان می باشند .

۴۵۸- مؤمن از آنجا که دارای دلی زنده و لطیف است همگان را دوست می دارد ولی حق ندارد دل به کسی دهد و کسی را به دل خود راه دهد . که این اساس شرک قلبی می باشد که خطرناکترین شرکها است.

۴۵۹- هدف از ایمان اینست که دل زنده شده و به نور معرفت توسعه یافته و لامتناهی گردد و از غیر پاک شود تا خانه خدا گردد که مؤمن است . و تا دل خانه خدا نشود مؤمن به لقای الهی نائل نمی آید که هدف از هدایت است . زیرا انسان با نگاه خداست که خدا را دیدار می کند با چشم دلش.

۴۶۰- عمومی ترین شرکها ، شرک بین دین و دنیا یا ماده و معناست. کسی که دین را وسیله دنیا می سازد و معنویت را ابزار مادیت می نماید . حال آنکه درست بعکس باید باشد . یعنی مادیت و دنیا تماماً به خدمت معنویت و آخرت باشد . آنچه که دین فروشی یا خود فروشی نامیده می شود که در نزد فرهنگ عامه بشری از زشت ترین امور است همین شرک مذکور است .

۴۶۱- خداوند هرکسی را به اندازه نیاز واجب از دنیا بی نیاز کرده است و حرص و شهوات بشری موجب می شود که ایمان و ارزشهای معنوی خود را صرف دنیا کند تا برخورداری بیشتری یابد ولی این تلاشی ناکام است و ثروت و عیش بیشتر فقط عذابها را شدیدتر می کند و آن حداقل معیشت را هم به فساد می کشد .

۴۶۲- آنچه که آدمی را در دنیا و دین دچار خسران می کند شرک است .

۴۶۳- استعدادهای معنوی و اخلاقی و عاطفی و فکری هرکسی نعماتی هستند که بواسطه آن بسوی خدایش رهنمون می شود ولی اگر این نعمات را صرف امیال دنیوی نماید از هدایت ساقط می گردد و این نیز شرکی دیگر است .

---

[۱] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِكُمْ لا يَأْلُونَكُمْ خَبالاً وَدُّوا ما عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ وَ ما تُخْفي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآياتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» آل عمران، ۱۱۸.

۴۶۴- به زبان ساده هرکه به دنبال رزق دنیوی خود می دود تا با حرص و شتاب به معیشت و ریاست و قدرت بیشتری برسد مشرک است زیرا برای رزق خدا شریک قائل شده است و به رزق الهی خود راضی نبوده است .

۴۶۵- انواع زیاده خواهی مادی و عاطفی و اجتماعی و سیاسی و غیره زمینه های نفسانی شرک بشرند .

۴۶۶- اندیشه ها و فلسفه های مشرکانه نیز وجود دارند و آن بخدمت گماردن دین و معنویت و اخلاق جهت منافع شخصی و دنیوی می باشد .

۴۶۷- هرچه که آدمی به لحاظ اراده و عمل منفعل تر شده و به سکون و وضعیت صفر نزدیکتر می شود بیشتر شاهد ظهور اراده و فعل الهی از وجود خویشتن می شود و اینست کل جریان اخلاص . زیرا خداوند در کتابش مخلصین را مظهر اراده و افعال خود معرفی کرده است[1] زیرا عنصر شرک همان من و منیت است.

۴۶۸- تعیّن و تأویل ماده و معنا در یکدیگر عین توحید است ولی بهم آمیختن این دو عین شرک است .

۴۶۹- آدمی تا به لقای الهی نرسیده مبتلا به انواع و درجات شرک است .

۴۷۰- چه بسا آدمی در ذهن و دلش مبتلا به شرک است ولی به شرک در عمل به قدرت ایمان و تقوایش مبتلا نمی شود و خداوند این شرکها را از ذهن و دلش می زداید .

۴۷۱- بهرحال با رعایت احکام شرع و اخلاق حداقل ایمان رعایت شده و ابتلای به شرک هم به حداقل می رسد . و این همان مصون ماندن از گناهان کبیره است .

۴۷۲- امروزه به یاری توجیهات علمی و فنی و فلسفی و روان شناختی و سیاسی و غیره همه گناهان بزرگ حلال شمرده می شوند و این اشد شرک است که حلال و حرام را بهم می آمیزد و علی السویه می سازد .

۴۷۳- «بودن کافیست » این شعاری است که واضح ترین بیان از توحید و اخلاص را برای حیات انسان در جهان ممکن می سازد ، این فلسفه وجودی کمال انسان و انسان کامل است که وجودی خدائی می باشد. این بیان فلسفه رضاست .

۴۷۴- « شدن » در قلمرو بیان فلسفی زمینه همه شرکهاست . زیرا انسان موجودی کامل است زیرا خلیفه خداست فقط کافیست که درباره این حق معرفت بیابد .

۴۷۵- همه شرکها از بی معرفتی انسان در حق خویشتن است . پس « شدن » فقط در قلمرو معرفت است که دارای حق است .

۴۷۶- انسان تا به « هستی فی نفسه » در خویشتن نرسیده هنوز از شرک رهایی ندارد .

۴۷۷- شرک بمعنای بت پرستی که مجسم ترین معنای شرک است برخاسته از بت های ذهنی و عاطفی است و تا این بت های عقیدتی و عاطفی نشکنند بت پرستی های بیرونی فقط تغییر صورت می دهند .

۴۷۸- خطرناکترین و لطیف ترین بت ها ، بت های معنوی و عبادی هستند . نماز و روزه و حج و امر بمعروف و نهی از منکر و جهاد و زکات که از معرفت تهی باشند تبدیل به بت می شوند و عاملان خود را دیوانه و جانی می سازند .

---

[1] «وَ ما تُجْزَوْنَ إلاَّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إلاَّ عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصينَ» الصافات، ۳۹-۴۰.

۴۷۹- در حالیکه اگر براستی نمازی با ایمان و عرفان و حضور قلبی باشد همه بت ها و شرکهای درونی و برونی فرد را در هم می شکند . و در غیر اینصورت توجیه و تقدیس کننده همه مظالم و مفاسد می شود.

۴۸۰- ایمان و عرفان دو گوهره شرک زدائی در بشرند که بدون یکدیگر عقیم می مانند . ایمان بی عرفان موجب اشد شرکها می شود و لذا خداوند می فرماید که اکثر مردمان پس از ایمان ، مشرک می شوند[1] . و عرفان بی ایمان بازیچه و توجیه گر همه مفاسد می گردد و حرامها را لباس حلال می پوشاند .

۴۸۱- در قلمرو اندیشه بشری ، فلسفه لطیف ترین کارخانه شرک بوده است زیرا ذات اندیشه فلسفی ، علیت و دیالکتیک است که هرگز قادر به درک وجود خداوند نیست . زیرا ذات باری تعالی فوق علیت و فوق دیالکتیک است و لذا غایت الهیات فلسفی به ثنویت می رسد که اساس شرک فلسفی می باشد .

۴۸۲- تنها ارزش بر حق فلسفه برای مؤمنان آنست که تا اعماق «لااله » را می شکافد ولی هرگز به وادی الا الله وارد نمی تواند شد . و لذا کمال فلسفه نیهیلیزم است .

۴۸۳- این ذهن نیست که به حکمت و فقه و علوم حقیقی می رسد بلکه دل مؤمن اهل معرفت است . آنکه حکمت و فقه و علم را پدیده هائی ذهنی می داند مبتلا به شرکی آشکار است .

۴۸۴- «چه بسا کسی که فقه می داند ولی فقیه نیست ، علم می داند ولی عالم نیست و حکمت می داند ولی حکیم نیست ...» این سخن رسول اکرم ص حجتی بر درستی ادعای مذکور است که اینها اموری ذهنی و اکتسابی و مدرسه ای نیستند .

۴۸۵- ذهن فقط بیانگر علوم و حکمت و فقه قلبی است که این امور را تبیین علیتی می نماید .

۴۸۶- ذهن پرستی یا انتلکتوالیزم (روشنفکری) بزرگترین کارخانه تولید ایده های مشرکانه در عصر جدید است که این ایده ها را تبدیل به آرمان و مدینه فاضله می سازد . همه ایدئولوژیهای مدرن دارای ذاتی مشرکانه اند و لذا محکوم به ابطال هستند .

۴۸۷- همه مدینه های فاضله مشرکانه اند زیرا بهشت جاوید را در عالم خاک وعده می دهند و عالم خاک عرصه تجربه عدمیت است . پس شرک موجود در این ایدئولوژیها اساسی ترین شرکها می باشد که شرک بین وجود و عدم است .

۴۸۸- توحید وجود – عدم همانا دیدن یگانگی این دو می باشد برای درک این توحید بنیادی به رساله «نیستی شناسی » رجوع نمایید .

۴۸۹- آدمی تا وجود را در عدم و عدم را در وجود نیابد موحد نشده و از شرک پاک نگردیده است .

۴۹۰- درک شرک انواع و درجاتش به مثابه درک ذات اندیشه و هسته مرکزی معرفت شناسی است .

۴۹۱- شرک آدمی یا بواسطه نور معرفت زدوده می شود و یا نار عذاب .

۴۹۲- شرک حاصل ابتلای آدم به عدم است . که این ابتلاء بهمان میزان که حقیقت است توهم است .

۴۹۳- به بیانی دیگر شرک همان شرک بین هستی و بایستی است ، شرک بین واقعیت و حقیقت . این همان شرک بین وجود و عدم است .

---

[1] «وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ» یوسف ، ۱۰۶.

۴۹۴- شرک حاصل حواس پرتی و غفلت و نسیان است که محصول زمانیت روان است و عدم حضورش در حال .

۴۹۵- وقتی انسان در حال نیست مبتلا به عدم است در عین حال که وجود دارد . و این زمینه شرک است .

۴۹۶- گرایش ذاتی انسان به مستی و خلسه تلاشی برای رهائی از ذهن بعنوان کانون شرک و دوگانگی است و برای ساعتی مقیم در دل و اهل حال (اکنون) بودن . تلاشی برای نجات از زمان (عصر) که قلمرو خسران است بقول قرآن[1] . ولی این تلاشی مشرکانه برای رهایی از شرک است .

۴۹۷- اگر شرک نمی بود هیچ تلاشی هم نمی بود . از همین منظر است که علی ع می فرماید: که اگر همه مردم جهان مؤمنانی خالص می بودند . هیچ شهری بنا نمی شد[2] . از این منظر کل تمدن بشری خاصه در عصر مدرنیزم تمدنی ذاتاً مشرکانه است و لذا برجسته ترین ویژگی این تمدن خود - براندازی است و خودکشی . و عاقبت به همین طریق نابود می شود با ظهور امام زمان !

۴۹۸- دیالکتیک که مغز تفکر و فلسفیدن است همان شرک حاکم بر اندیشه است شرک بین وجود و عدم که اساس همه شرکهای دیگر است .

۴۹۹- تنها انسان مطلقاً خالص و موحد و مبرای از شرک همان امام زمان است که حجت است بر این ادعا که بودن کافیست !

۵۰۰- نجاتی جز رهائی از شرک نیست زیرا عذابی جز حاصل شرک نیست . و ناجی مظهر انهدام ثنویت و فراق و شرک بین خالق و مخلوق است زیرا مظهر جلال و جمال پروردگار است یعنی مظهر توحید و بی تائی ! و اینست که مظهر عدالت است زیرا همه مظالم بشری از تشبیه سازی و شباهت پرستی و شراکت بین خود و دیگران است بر این شباهتها . و شباهت منشأ فریب است . همچون شباهتی که آدمی بین خود و محبوبش می بیند که این شباهت اساس شرک و ابطال و خیانت است زیرا حقیقت ندارد . تنها شباهتی که بین موجودات وجود دارد همان وجود است که عین عدم است .

۵۰۱- هر که در وجود عدم را دید و در عدم هم وجود را یافت رستگار شد زیرا یگانه شد و از شرک نجات یافت .

۵۰۲- وجود هر چیزی حاصل حدود آن چیز است . تا چیزی محدود به حد خود نباشد موجود نیست . منحصر به فرد بودن هر چیزی همان منحصر به حد بودن آن است . و همه موجودات منحصر به حدّند . پس آنچه که موجودات را از هم منفک و جدا می کند وجه مشترک موجودات است . یعنی وجه تفاوت و تمایز همان وجه تشابه و اشتراک است . یعنی تفاوت از تشابه است و بالعکس و این دو امری واحدند . این توحید شرک است و شرک توحیدی !

۵۰۳- این حقیقت اسرار آمیز که در عین حال بغایت ساده و سهو می نماید راز رابطه و راز وجود است . یعنی وجود همان رابطه است .

۵۰۴- این حقیقت در روابط بین انسانها محسوس تر است . یعنی آنچه که دو انسان را به هم مربوط می سازد وجه تفاوت و تمایز آنهاست نه وجوه اشتراکشان .

۵۰۵- یعنی آنچه که باعث جدائی انسانها می شود وجوه مشترک آنهاست و آنچه که باعث ارتباط می شود وجه تفاوت آنهاست .

۵۰۶- یعنی آنکه بر وجوه مشترک در رابطه سرمایه گذاری می کند بر عدم و ابطال سرمایه نهاده است .

---

[1] « و العصر ان الانسان لفی خسر»العصر، ۱-۲.

[2] «لوعقل اهل الدنیا لخربت الدنیا» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۴۳.

۵۰۷- ازدواجی که بر تشابهات بنا می شود بسرعت به ابطال و جدائی می رسد .

۵۰۸- عشق حقیقی بر تفاوت و بلکه تضاد بنا می شود .

۵۰۹- وجود ، رابطه است و کمال رابطه ، عشق است که بر تضاد استوار است تضاد بین وجود و عدم .

۵۱۰- پس شرک و تشابه ، ضد رابطه است یعنی ضد عشق و ضد وجود .

۵۱۱- حدّ هر چیزی هم باعث موجودیت آن چیز است و هم باعث تخریب و انهدامش .

۵۱۲- وجود موجودات ، ماده است و عدم هم معناست . پس عدم ، معنای وجود است . وجود هر چه بسوی عدم می رود معنایش آشکار می شود .

۵۱۳- پس هر چیزی در حرکت و همنشینی با ضدش معنوی می شود و در گرایش با همجنس و مشابه خودش بسوی پوچی و ابطال می رود .

۵۱۴- پس عشق که همان دشمن پرستی است موجب ظهور معنوی می شود .

۵۱۵- عصر مدرنیزم عصر همسان شدن افراد و جوامع بشری در صورت و معناست . و لذا عصر ابطال و عداوتهای بی پایان است .

۵۱۶- پس وحدت حاصل تفاوتها و تناقض ها و همنشینی اضداد است .

۵۱۷- اینست که عصر تکنولوژی (همسان سازیها) عصر ظهور اشد تشنجات و خصومت هاست .

۵۱۸- آزادی تفاوتها و تضادها ، اساس وحدت اجتماعی و صلح است .

۵۱۹-موجودیت چیزها محصول یگانگی وجود و عدم است که بر حدّ استوار است .

۵۲۰- وحدت اضداد عین ابطال و اشد شرک است . یگانگی اضداد است که عین وجود و حق است .

۵۲۱- حق یعنی یگانگی اضداد و کمالش یگانگی وجود و عدم است .

۵۲۲- ارتباط و دوستی و مشارکت بر اساس شباهت ها محکوم به عداوت است زیرا شباهت ها توهم هستند .

۵۲۳- وقتی گفته می شود که خداوند شبیه هیچ چیزی نیست بدین معناست که هیچ چیزی به چیز دیگری شبیه نیست . شباهت حاصل تاری و کوری چشم است .

۵۲۴- یگانگی که اصل وجود و موجودیت است عین بی تائی محض است .

۵۲۵- شریک قرار دادن برای خدا عین شبیه قرار دادن برای خود است .

۵۲۶- تقلید ، تلاش برای شبیه کردن خویش است به چیزی یا کسی و یا ایده ای . و این اساس شرک عملی بشر است .

۵۲۷- اطاعت بی چون و چرا که تنها راه شرک زدائی از عمل خویشتن است بمعنای در هم شکستن منطق علیت است که برخاسته از قیاس و تشبیه می باشد .

۵۲۸- قانون علیت سراسر بر ثنویت استوار است که ثنویت محوری آن همان دوگانگی علت – معلول است. حال آنکه رابطه بین خداوند و جهان هستی رابطه علت – معلولی نیست . و لذا هرگز وجود خداوند و معارف توحیدی بواسطه این قانون درک نمی شود .

۵۲۹- جهان هستی عین حضور و ظهور خداست و نه معلول خدا . اینست راز توحید !

۵۳۰- خداوند در انسان مشغول نظاره خویش است در آئینه جهان . هر که این حقیقت را باور نکند به توحید اقرار نکرده است . و هر که درباره این حقیقت علم و معرفت حاصل نکند توحید را فهم نکرده است. و هر که او را در خود بشناسد در جهان دیدارش می کند و این توحید شهودی است . جز از این منظر امکان رهائی از شرک نیست . زیرا وقتی جز خدا نباشد چه چیزی شریک او قرار می گیرد .

۵۳۱- لا اله الا الله مشهورترین کلمه توحید و اقرار به توحید است که دارای معنائی بس عجیب است که بس سهل و ممتنع می نماید . «اله» یعنی هر چیزی که پرستش می شود . پس معنای این سخن چنین است که : چیزی جز خدا پرستش نمی شود ! ولی می دانیم که آدمی تقریباً همه چیزهای زندگیش را کمابیش می پرستد ولی آنها را خدا نمی داند . در حالیکه طبق معنای لا اله الا الله ، هر چیزی که پرستش می شود خداست و جز خدا پرستش نمی شود . این سخن نمی گوید که جز خدا را نباید پرستید بلکه می گوید جز خدا پرستیده نمی شود . پس جز خدا نیست . این سخن به لحاظی بیانگر این آیه نیز هست که « هیچ چیزی مثل خدا نیست و به او شباهت ندارد »[۱] . هیچ چیزی شبیه خدا نیست زیرا اصلاً جز خدا چیزی نیست وگرنه اساسی ترین شرک ممکن می شد و آن شرک در وجود است .

۵۳۲- پس اگر همه چیزهای پرستیده شدنی مظاهر خدایند شرکی جز جهل نیست همانطور که بقول علی ع دوزخی جز بی معرفتی نیست[۲] و دوزخ قلمرو عذاب است و عذابی جز از شرک نیست . پس شرکی جز بی معرفتی نیست و معرفتی جز وحدت وجود نیست .

۵۳۳- پس خداوند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه پرستیده می شود و جز خدا پرستیده نمی شود همانطور که در قرآن کریم مکرراً می خوانیم که خداوند بواسطه همه موجودات تسبیح و سجده می شود خواه ناخواه[۳]. و اینست که همه او را متجلی می کنند . همانطور که خداوند صاحب جلال است یعنی صاحب جلوه های بسیار است که دوتا از این جلوه ها همسان نیست درست مثل مخلوقاتش .

۵۳۴- جهان هستی برای اکثر مردمان آیه یعنی نشانه است یعنی نشانه خداست . و برای عده قلیلی هم حضور و محضر خداست و برای انگشت شماری هم وجود خداست . و این سلسله مراتب علم و تسبیح است .

۵۳۵- همانطور که در منطق قرآنی ، قیامت و لقاء الله برای اکثر بشری در آخرت است[۴] و برای عده قلیلی عین واقعیت است[۵] و برای انگشت شماری هم الساعه است[۶] . و این سلسله مراتب معرفت نفس است .

۵۳۶- همانطور که باز طبق قول قرآنی ، خداوند برای اکثر مردمان در آسمان است[۷] و برای عده قلیلی در زمین است[۸] و برای انگشت شماری در خودشان است[۹] . و این سلسله مراتب تقرب الی الله است .

---

[۱] «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّميعُ الْبَصيرُ » الشورى، ۱۱.

[۲] « لا مصيبة اشد من الجهل» غرر الحكم و درر الكلم، ص ۷۳. و «الجهل اصل كل شر» همان، ص۷۳. و«الجهل معدن الشر» همان. و«الجاهل من جهل قدره» همان.

[۳] «وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ» الرعد، ۱۵.

[۴] «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً » الكهف ، ۱۱۰.

[۵] «إِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ» المرسلات، ۷. و «وَ إِنَّ الدِّينَ لَواقِعٌ» الذاريات، ۶.

[۶] «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ » القمر، ۱. و «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكادُ أُخْفِيها لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعى» طه، ۱۵.

[۷] «أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّماءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذا هِيَ تَمُورُ» الملک، ۱۶.

[۸] «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ في ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِكَةُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ » البقره، ۲۱۰.

[۹] «سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ» فصلت، ۵۳.

۵۳۷- انسان خداوند را می نگرد ولی نمی بیند الا به یاری نور یقین قلبی . ولی خداوند از یکایک موجودات عالم انسان را می بیند .

۵۳۸- آیه دیگری در قرآن است که بیان حیرت آور و ممتنعی از وحدت وجود است و آن اینکه :« چشمان نیستند که خدا را در می یابند بلکه این خداست که چشمان را در می یابد .»[1] یعنی آنچه را که چشم آدمی درک می کند ادراک خداست . یعنی خداست که در چشم آدمی مقیم است و می بیند .
چشم من کی می تواند جلوه روی تو دید — که تو خود ساکن چشمی و به چشم تابنده ای
و این مصداق آن آیه است که : خدایا بر ما نظر فرما[2]!

۵۳۹- یعنی فقط خداست که سمیع و بصیر است و در شنوائی و بینائی هم شریکی ندارد مثل سائر صفات و افعالش .

۵۴۰- منتهی خداوند در همه انسانها بر جمال خود در جهان نظر نمی کند فقط از چشم کسانی بر جمال خود می نگرد که پاک شده باشند و او را در خود درک و باور کرده باشند و تسلیم اراده او در خود شده باشند .

۵۴۱- هر که خود را خودی جدای خدا می داند مسئول اعمال خود است و بواسطه اعمالش اجر و جزا داده می شود و کسی که خدا را در خود می بیند و همه اعمال نیک و بدش را از اراده خدا می بیند از بابت اعمال محاسبه نمی شود و این وضع عبادالله المخلصین در قرآن است .

۵۴۲- اصلاً اساس شرک در نگاه و اندیشه خیر و شر نهفته است . زیرا کسی که خدا را در خود می بیند و همه اراده و افعال خود را از او می یابد همه را حق می داند که معنائی ورای خیر و شر است و این یعنی توحید و موحد شدن .

۵۴۳- «هر چه خواهی کن تو را بخشیدم» این سخن خدا به کسی است که جز خدا نمی بیند و نمی شناسد و همه امیال و اعمالش را از او می داند یعنی خود را مخلوق می داند در همه احوال و افعالش .

۵۴۴- آدمی اگر مخلوقیت خود را امری واقعی بداند و نه مثالی ، از شرک رهیده است . یعنی کل حیات خود از تولد تا مرگش را جریان خلق شدن خود بداند . آیا براستی حتی علمای دین هم چنین باوری دارند ؟

۵۴۵- تا من منم و خدا هم خداست ، شرک اجتناب ناپذیر است .

۵۴۶- تا من منم و تو ، توئی ، شرک اجتناب ناپذیر است .

۵۴۷- اینست که در سوره حمد نمی گوئیم که خدایا من را به راه راست هدایت فرما . بلکه می گوئیم ما را براه راست هدایت فرما .

۵۴۸- خداوند در گذشته هر کسی ، یاد(ذکر) است ولی در حالش حضور است و کمال حضورش هم شهود و لقاءالله است .

۵۴۹- ولی اگر آدمی خداوند را در گذشته زندگیش ردیابی کند او را در حال ، دیدار می کند . و اینست صراط المستقیم !

۵۵۰- شرک دو وجه دارد : خود و جهان ! خود را شریک خدا قرار ندادن یعنی نابود شدن در فعل و فکر و اراده . و جهان را شریک خدا قرار ندادن یعنی هیچ اراده و فعل و صفتی برای جهان و اهلش قائل نبودن . و این هر دو مطلقاً محال است جز در نابودی وجودی خود و جهان . پس تنها راه شرک زدائی اینست که جز خدا در خود و جهان نبینی . و این جز بواسطه معرفت ممکن نمی آید .

---

[1] «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطيفُ الْخَبيرُ» الانعام ، ۱۰۳.

[2] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا وَ قُولُوا انْظُرْنا وَ اسْمَعُوا وَ لِلْكافِرينَ عَذابٌ أَليمٌ» البقره ، ۱۰۴.

۵۵۱- همـه موجـودات عـالم عـرش و كرسـی پروردگارنـد و لـذا در هـر چيـزی مـی تـوان او را ديـدار كـرد همانطور كه علی ع ديدار كرد . و هر كه علی را امام خود می داند بايد چنين باشد زيرا او مـولای موحدان است و همـه موحدان بايستی اينگونـه ببينند و بفهمند و گرنـه اسير شركند .

۵۵۲- فقط بـا نگـاهی علی وار اراده بـه سلطه و ستم و تملـک و تجـاوز از ميـان می رود زيرا نمی تـوان خداوند را تصاحب نمود . پس اراده به مالكيت و سلطه از هر نوعی از شرک است .

۵۵۳- پس آنانكه وحدت وجود را الحاد و شرک می دانند پيرو هر مذهبی باشند علوی نيستند .

۵۵۴- جهان ارض عرش عظيم خداست . انبيای الهی عرش رحمان خدايند و عارفان هم عرش كريم اويند. و آسمانها هم عرش اعلای پروردگارند . و اين چهار ستون عرش در وجود امام مبين مستقر مـی باشد كـه عرش كبير خداست .

۵۵۵- در كلام آخر بايد گفت كه آن خدائی كـه در كل زنـدگی بـاطنی و ظـاهری هر كسی در لحظـه بـه لحظـه احوال و اميال و اعمال و عواطف و روابطش حضور دارد كه خالق و رازق و فاعل و مراد و مريد و حـافظ اوست خدای حقيقی است و اين نگرش توحيدی می باشد كه البته در قلمرو ذكر و معرفت استعلائی الله اكبر مستمرا تسبيح و تقديس مـی شـود و در ورای ادراک و احسـاس آدمـی قـرار دارد . و خـدائی كـه در مـاورای حيات و هستی و بيگانـه از انسان و زندگيش پرستيده می شود خدای شرک و مشركان است . خـدای هسـتی خدای حقيقی است و خدای بايستی هم خدای وهمی و هوای نفس است كه مشركان می خوانندش كه اين نـه خدای خالق كه مخلوق انسان است .

۵۵۶- « خدا از رگ گردن به شما نزديكتر است[1] و هر كجا كـه باشيد بـا شماست[2] و همـه وجوه ، وجـه اوست[3] . اراده نمی كنيد مگر اينكـه اوست كـه اراده مـی كند[4] . خدا ، شما و همـه اعمالتـان را پديد آورده است[5] . خير و شر همـه از اوست[6] . او اول و آخر و ظـاهر و بـاطن امـور است[7] . و جز او پرستيده نمـی شود[8] . و همـه موجودات خواه ناخواه مشغول تسبيح و سجده اويند[9] .» آياتی از قرآن .

۵۵۷- تسبيح خداوند بـه معنای غبار روبی از آئينـه است . و اگر غبارات از دل و انديشه آدمـی زدوده شـوند خداوند ديدار مـی شود در آئينـه هستی و از نگـاه خود او كـه مقيم در دل است . اين بينش و بـاور حداقل توحيد انديشه است كه زندگی آدمی را بسوی توحيد رهنمون می سازد .

۵۵۸- خداوند رحمان و رحيم است در كل جهان هستی و ارحم الراحمين است در وجود انسانـهائی كـه او را شناخته و موحد گشته اند .

۵۵۹- تسبيح دو روی دارد در آفاق و انفس . زدودن غير خداونـد در نفس خويشـتن و در جهـان بيـرون از تن . و اين جز بـه نـور معرفت وحدت وجودی ممكن نيست . بايد دانسـت كـه خداخدا گفتن تسبيح و ذكـر نيست . و اين اوراد بدون معرفت توحيدی نـه تنهـا تسبيح و ذكر نيست كـه مـی توانـد كارخانـه اشد شـركها باشد و عقل و دل را تباه و ديوانـه سازد . كـه از اين نمونـه ها در تاريخ بشر فراوان گزارش می شود . همـه كسانی كه موجب قتل مظاهر توحيد بوده اند اين وردگويان ديوانه هستند چون ابن ملجم !

---

[1] « نَحْنُ أقْرَبُ إلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» ق، ۱۶.

[2] «هُوَ مَعَكُمْ أيْنَ ما كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ » الحديد، ۴.

[3] «وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَليمٌ » البقره ، ۱۱۵.

[4] «وَ ما تَشاؤُنَ إلاَّ أنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ العالَمينَ» التكوير، ۲۹.

[5] «وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ » الصافات، ۹۶.

[6] «أيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ في بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ إنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَديثاً» النساء ۷۸.

[7] «هُوَ الْأوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ» الحديد، ۳.

[8] «إنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأرْضِ إلاَّ آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً» مريم، ۹۳.

[9] «وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ » الرعد، ۱۵.

۵۶۰- ممکن است گفته شود که در قرآن کریم خداوند آدمی را موجودی کاملاً جدای از خودش مخاطب ساخته است که فاصله خدا و انسان به فاصله وجود تا عدم است . پس چرا معارف وحدت وجودی در قرآن بسیار اندک و غیر مستقیم است . چرا خداوند در کتابش همچون برخی عارفان معارف توحیدی را علناً بیان نکرده است .

۵۶۱- باید دانست که قرآن کریم کتاب خلقت است که جریان و مراحل خلقت جهان و انسان را بیان فرموده است و در اکثریت آیات هنوز خلقت و هستی انسان کامل نشده است همانطور که این نقص مکرراً یادآوری می شود که : کورند و کرند و لالند ، مرده اند ، جاهلند ، غافلند ، و ... فقط درباره عبادالله المخلصین است که خلقت به کمال رسیده است و لذا این انسانها مظهر اراده و فعل خداوند هستند و ما بقی هنوز در نیمه راه قرار دارند و وجودشان کامل نشده است .

۵۶۲- باید دانست که دین خدا آخرین مرحله و کارگاه خلقت انسان است و انسان در دین خداست که انسان می شود یعنی خلیفه می گردد .

۵۶۳- تا قرآن بر دل انسان نازل نشود خلقت انسان کامل نشده و خداوند شناخته نشده است زیرا کامل فقط خداست و وجود هم جز او نیست .

۵۶۴- معارف توحیدی و یقین ایمانی حاصل و کامل نمی شود الا اینکه آدمی یا با خداوند در جلوه ای دیدار نماید و یا امامی زنده را درک کرده باشد که مجسمه وحدت وجود است .

۵۶۵- خود اینجانب پس از چند دیدار از تجلی حق متوجه شدم که قبل از این کافری مشرک بودم در حالیکه مؤمن تر از خود سراغ نداشتم .

۵۶۶- ما شیعیان با داشتن پیشوائی چون علی ع نباید از معارف توحید وحدت وجودی بهراسیم و شکی به دل راه دهیم . ما حق نداریم مشرک بمانیم در حالیکه امام ما علی ع بما پیغام می دهد که : وای بر شما مؤمنان از ایمان عاریه ای[1] ! و من خدای نادیده را نپرستیده ام[2] ! و بهر چه می نگرم جز خدا نمی بینم[3] ! و و... . بگذارید ما را غالیه و مرتد و ملحد و زندیق و خارجی و بدعت گذار بنامند همانطور که امامان ما را چنین نامیدند و به همین جرم کشتند . و بیاد آوریم آن کلام امام سجاد ع را که : پروردگارا اگر آن رازی را که بر ما نهاده ای افشاء کنیم ما را به جرم بت پرستی سنگسار خواهند کرد[4] .

۵۶۷- عجبا که بت پرستان و مشرکان ، اسوه های توحید و بت شکنان تاریخ را به جرم شرک و بت پرستی محاکمه و شهید می کنند . گویا که تا خون خدا را نریزند او را نخواهند شناخت .

۵۶۸- حقیقت اینست که موحدین راستین آئینه گردان جمال پروردگارند و وجود فی نفسه را بر می تابانند و لذا دشمنان وجود و پیروان عدم و خصم ظهور حق در عالم خاک این آئینه را سنگسار می کنند ولی هر قطعه شکسته از این آئینه نیز جمال حق را آشکار و تکثیر می کند و اشاعه می دهد . همانطور که رسول خدا می فرماید که : دین خدا را دشمنان خدا بر روی زمین می پراکنند[5] . و این مکر خداست که کمال لطف اوست .

---

[1] «فمن الایمان مایکون ثابتاً مستقراً فی القلوب و منه ما یکون عواری بین القلوب و الصدور» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۷.

[2] «فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ قَالَ فَقَالَ وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَه» کلینی، الکافی،ج۱، ص۹۷.

[3] «ما رأیت شیئاً إلا و رأیت الله قبله و معه و فیه» قیصری، شرح فصوص ، ص ۱۲۷.

[4] «عن زین العابدین علیه السّلام في أبیات منسوبة إلیه.

إنّي لأكتم من علمي جواهره — كي لا يرى الحقّ ذو جهل فيفتتنا

و قد تقدّم في هذا أبو حسن — إلى الحسين و وصيّ قبله الحسنا

يا ربّ جوهر علم لو أبوح به — لقيل لي أنت ممّن يعبد الوثنا

و لاستحلّ رجال مسلمون دمي — يرون أقبح ما يأتونه حسنا».

فیض کاشانی، ملا محسن، المحجة البیضاء، ج۱، ص ۶۵.

[5] «إن الله تعالى ليؤيّد الإسلام برجال ما هم من أهله».نهج الفصاحه، ص ۳۰۲.

۵۶۹- این را باید دانست که سرگذشت خلقت انسان سراسر داستان عشق است . و جز عارفان این عشق اسرار خلقت را درک و آشکار نمی کنند . همانطور که همو در کتابش می فرماید : بزودی کسانی پدید می آورم که عاشقشان هستم و عاشق من هستند[1] ! اینان همان عارفانند که پس از ظهور اسلام بتدریج رخ نمودند که نخستین آنان همان امامان شیعه هستند که بانی مذهب عشق الهی می باشند .

۵۷۰- محی الدین ابن عربی که بزرگترین عارف عاشق و عاشق حکیم پس از امامان است که دریائی از معارف توحیدی بر جای نهاده است می فرماید « اگر خداوند در چیزی نباشد آن چیز هم نیست و اگر در چیزی باشد هم آن چیز نیست » این بیان دیگری از سخن مشهور علی ع است که :« خداوند در درون هر چیزی است ولی خود آن چیز نیست و در برون هر چیزی است ولی غیر آن چیز هم نیست»[2]. این حیرت آورترین سخن ، منطق وحدت وجود و توحید است .

۵۷۱- و ما این سخن جادوئی و لاهوتی را خلاصه کرده ایم که ترجیح بند آثار ماست که : خداوند ، بودِ نبود است !

۵۷۲- سهل تستری از عارفان بزرگ قرون اولیه هجری می گوید « خداوند را از وحدت اضداد شناختم». و اضدادی ترین وحدت ها همان بودِ نبود است .

۵۷۳- « بودِ نبود» فقط توصیف وجود خداوند نیست بلکه آخرین توصیف عالم وجود نیز می باشد . این تعریف هر چیزی در جهان است از جمله خود انسان !

۵۷۴- بودِ نبود که ضد منطقی ترین منطق هاست و اضدادی ترین وحدت هاست و مغز دیالکتیک بعنوان عرش معرفت است بیان منطقی هر عشقی نیز هست . و توصیف هر معشوقی هم هست . که نابترین تعریف جهان هستی می باشد . و علاوه بر این غایت منطقی هر علم و نظریه ای هم تلقی می شود . و نیز توصیف ابدیت است همچنین ابدیت هر توصیفی ! بودِ نبود ذات منطق است !

۵۷۵- بودِ نبود ، کاملترین و آخرین توصیف توحید است .

۵۷۶- «بودِ نبود» ، مغز مغز انسان است و غایت اندیشه گری و کمال فلسفه و حکمت !

۵۷۷- «بودِ نبود» در قلمرو اندیشه و منطق بشری ، بزرگترین نابود کننده شرک است .

۵۷۸- «بودِ نبود» بمانند دو سنگ آسیاب است که من و منیت بشری را در میان خود آرد نموده و نهایتاً بر بادش می دهد . و آنچه که می ماند وجود فی نفسه است ، خداست !

۵۷۹- «بودِ نبود» عصاره مجموعه آثار بنده است و نیز عصاره مجموعه معارف بشری است .

۵۸۰- بودِ نبود ، عصاره لا اله الا الله نیز هست .

۵۸۱- بودِ نبود ، تأویل کلمة الله هم هست : ال لا!

۵۸۲- بودِ نبود ، غایت عرفان نظری و آغاز عشق است .

۵۸۳- وحدت وجود در قلمرو منطق و بیان ، توصیفی نابتر و زلالتر و جهانی تر از «بودِ نبود» ندارد.

۵۸۴- مجموعه آثار بنده چیزی جز تفسیر و تعین و تأویل «بودِ نبود» نیست .

---

[1] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرينَ يُجاهِدُونَ في سَبيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ » المائده، ۵۴.

[2] « مع كل شيء لا بمقارنة و غير كل شيء لا بمزايلة». نهج البلاغة، ص ۳۹.

۵۸۵- هر نظریه کاملی چه علمی ، چه دینی و چه فلسفی و عرفانی و چه روانشناختی و اجتماعی و اقتصادی و کیهان شناختی چیزی جز تفسیری از بود نبود نمی باشد .

۵۸۶- بودِ نبود ، نزول حق است .

۵۸۷- حقیقت همان بودِ نبود است .

۵۸۸- بودِ نبود ، صراط المستقیم اندیشه است .

۵۸۹- بودِ نبود ، سرالاسرار است .

۵۹۰- بودِ نبود ، سر لوحه قیامت است .

۵۹۱- بودِ نبود ، معنای معناست .

۵۹۲- بودِ نبود ، بیان خلافت انسان – خداست .

۵۹۳- هر گاه در فهم و بیان پدیده ای سرگردان شدید « بودِ نبود» را به میان آورید .

۵۹۴- بودِ نبود، آستانه خموشی و حیرت ابدی است .

۵۹۵- هر گاه نمی توانید بودِ نبود را فهم کنید آنرا واژگونه نمائید نبودِ بود !

۵۹۶- بودِ نبود تسبیح مطلق است .

۵۹۷- بودِ نبود ، شاه کلید حل هر معمائی است .

۵۹۸- بودِ نبود ، آن حقیقتی است که زمین و آسمانها را بر پا داشته است .

۵۹۹- هر گاه بین بودن یا نابودن سرگردان شدید متوسل شوید به بودِ نبود !

۶۰۰- بودِ نبود ، رستگاری ذهن ، بردباری دل و پرواز روح است و تیغی که پرده ظلمت ترس و شک و شرک را می درد و ثنویت را از میان بر می دارد .

۶۰۱- اگر انسان مؤمن و متدین در مسیر زندگی عملی خود دائماً مشغول شرک زدائی عرفانی نباشد بتدریج رگ و ریشه های ایمانش می سوزد و بناگاه به بهانه ای او را کافری مطلق و ملحدی می یابی که منکر همه باورهای دینی و اخلاقی است . این امر درباره جوامع متدین نیز مصداق دارد .

۶۰۲-بخصوص در عصر مدرنیزم که همه امیال و نیازها و آرزوهای بشری بواسطه تکنولوژی اجابت می شود عمر حیات دینی مشرکانه بسیار کوتاه است و لذا شاهد ظهور کفر آشکار در سراسر جهان هستیم که علاجی جز معرفت وحدت وجودی ندارد . گرایشات کور عرفانی در عصر ما نیز دال بر این نیاز ذاتی است.

۶۰۳- البته کفر آشکار بمراتب کم ضررتر از نفاقی است که غایت شرک است .

۶۰۴- کفر آشکار به لحاظ هویتی همسایه دیوار به دیوار اخلاص و توحید است و لذا همواره عارفان ، کافرترین مردمان را جذب کرده اند . و امروزه نیز عصر حاکمیت جهانی کفر آشکار (لیبرال دموکراسی) است و لذا جز مذهب عرفانی راه نجات دیگری برای بشریت وجود ندارد .

۶۰۵- کشف و درک تکنولوژی بعنوان دوزخ زمینی ، اساس شرک زدائی و توحید عملی در عصر جدید است که در آثار ما تعین یافته است . زیرا تکنولوژی بت اعظم عصر مدرن است .

۶۰۶- امروزه اگر جوامع و حکومتهای دینی ، مکتب وحدت وجود را بعنوان اساس فرهنگ دینی پذیرا نشوند محکوم به ابطال و نابودی هستند و این عاقبت اجتناب ناپذیر شرک تکنولوژیکی است که دارای جاذبه و شتابی فزاینده و جادوئی است .

۶۰۷- عرفان ، روح مذهب است . و لذا مذاهب غیر عرفانی و جوامع و حکومتهای دینی فاقد عرفان بسرعت بسوی مادیگری مالیخولیائی و منافقانه می روند و در درون خود دچار ابطال و فروپاشی می شوند .

۶۰۸- امروزه ملل جهان سوم و خاصه مسلمان از یکسو با حاکمیت های غربی به بن بست رسیده اند و از سوئی دیگر از اسلام طالبانی در هراس هستند . در اینجا جز رجعت عرفانی راه نجاتی نیست .

۶۰۹- بین کفر آشکار و شرک و نفاق هیچ راهی جز حیات عرفانی نیست .

۶۱۰- بین آمریکا و طالبان راهی جز عرفان نیست . و این توفیقی الهی در آخرالزمان است که به جبر رخ نموده است .

۶۱۱- نه عرفانی که توجیه و تقدیس کننده کفر و بولهوسی باشد . و نه عرفانی که به عنوان چاشنی شرعی بکار می رود که خود شرکی عارفانه است . و نه عرفانی که بطرزی رندانه فقط بدبختی ها را به حساب خدا می گذارد . و نه عرفانی که مکتب تنبلی و عافیت پرستی و بی مسئولیتی است به حساب مریدی. و نه عرفانی که پر کننده اوقات فراغت و نشئگی است . و نه عرفانی که فقط در شعر و افسانه و جلوه های ویژه سینمائی یافته می شود . و نه عرفانی که می خواهد عارف شود . و نه عرفانی که جایگزین لامذهبی است . و نه عرفانی که توجیه کننده حماقت است . و نه عرفانی که همه امور را السویه می سازد . و نه عرفانی که مستی و جنون را تقدیس می کند . و نه عرفانی که راز مگوست و فال می گیرد و معجزه می کند .

۶۱۲- اصطلاح «انسان خدایگونه» یکی از شدیدترین و موذی ترین اصطلاحات مشرکانه است که در فرهنگ عرفانی وارد شده است . زیرا چه کسی خدای را دیده است که بخواهد همچون او شود . این تقلید کورکورانه از خدای ذهنی است که عین شرک آشکار است که به اشد ظلم ها می انجامد . این همان شریک خدا شدن در خدائیت است .

۶۱۳- علی ع که سلطان عرفان است چه شباهتی به خدا داشته است ؟ او که فقیرترین و بیمارترین و مظلومترین و عمله ترین آدمها بود چه شباهتی به خدا داشت .

۶۱۴- این خدا بود که از علی رخ نمود نه اینکه علی خدا یا خدایگونه شد .

۶۱۵- عرفان ، بی صفت شدن است ، بی مقام شدن است ، هیچ و فنا شدن است نه چیزی شدن .

۶۱۶- چیزی شدن و اصلاً اندیشه «شدن» اساس شرک فکری است .

۶۱۷- کسی که دروغ می گوید و ریا و مکر می کند می خواهد نشان دهد که دارای صفات خوبی است همچون خدا . یعنی دروغ و ریا که رذیلانه ترین صفات بشری شمرده می شود و امّ الفساد است از شرک آشکار در صفات با خداست .

۶۱۸- تا شرک در اندیشه و احساس و فرهنگ آدمی حضور دارد از دروغ و ریا رهائی ندارد و دروغ و ریا مادر همه مفاسد و گناهان دیگر است . آیا جز درک وحدت وجود امکان نجاتی هست ؟

۶۱۹- بشر به تجربه باور کرده است که هر دروغ و ریائی در همین دنیا محکوم به رسوائی و بطالت است و این بزرگترین حجت بر ابطال شرک است .

۶۲۰- و اما شرک در امور حکومتی از مفسدانه ترین شرکهاست و آن اینست که حکام مردم را شریک حکم خدا می کنند و لذا مجبور به فریب مردم می شوند و همین امر موجب سقوط آنها می شود . این شرک برای حکومتهائی که دعوی دین دارند دو صد چندان مهلکتر است . اینست که تداخل امر دموکراسی و حکومت دینی تداخلی سراسر مفسدانه است و به ابطال دموکراسی و دعوی دینی می انجامد .

۶۲۱- دموکراسی های غیر دینی عمری بیشتر دارند زیرا خداوند را شریک مظالم خود نمی سازند .

۶۲۲- دموکراسی دینی شرکی عظیم است زیرا اکثریت مردم همواره کافرند . لذا این نوع دموکراسی به اشد ظلم می انجامد و فرو می پاشد .

۶۲۳- خداوند در قرآن کریم به رسولش می فرماید که تو نمی توانی کسانی را که دوستشان داری هدایت کنی[1] . این کلام خدا بیانگر شرک قلبی حاکم بر روابط عاطفی است . زیرا وقتی آدمی کسی را دوست می دارد نمی تواند خالصانه وی را به امر حق دعوت نماید و درباره گناهان و خطایش اغماض می کند و محبوبش را شریک اراده حق می سازد . اینست که خداوند در کتابش همسر و فرزندان را دشمن و فتنه ایمان مرد نامیده است[2] .

۶۲۴- حبّ نفس آدمی هم شرک باطنی هر کسی در دین است و اینست که بی یاری و ارادت و اطاعت امام امکان اخلاص و هدایت نیست .

۶۲۵- به همین دلیل هیچکس نمی تواند فرزندان خود را هدایت کند . و لذا قدما فرزندان ذکور خود را از نوجوانی از خانواده جدا کرده و به نزد بزرگان و یا معابد می فرستادند تا خدمت کنند و تربیت یابند .

۶۲۶- اساسی ترین دلیل شکست والدین در تعلیم و تربیت فرزندان همانا شرک عاطفی آنان است . و لذا مادران در این امر ناتوان ترند . اینست که زن سالاری در خانواده ها مولد بدترین نوع تربیت است .

۶۲۷- در علوم تربیتی هیچ امری حیاتی تر از شرک شناسی در رابطه بین مربی و شاگرد نیست .

۶۲۸- امرار معیشت و کسب ریاست و قدرت در امور تعلیم و تربیت و بخصوص تعلیم و تربیت دینی هم برای معلم و مربی و هم شاگرد و مرید از مهلکترین شرکهاست . و اینست که پیامبر اسلام ص امرار معیشت بواسطه علم و دین را موجب عذاب النار دانسته است[3] .

۶۲۹- شرک در امر تعلیم و تربیت از هر دو جانب استاد و شاگرد ، یکی از کانون های اشد ظلم است که کارخانه تولید ظلم محسوب می شود .

۶۳۰- اینست که امروزه دانشگاهها و مدارس دینی را کانون ظهور اشد ستم ها می یابیم . و این بدلیل شرک علمی – دینی می باشد . یعنی آلودن امر تعلیم و تربیت به معیشت و ریاست و حکومت .

۶۳۱- حضور فلاسفه و علمای دینی در پس پرده حکومتهای جور در سراسر جهان در طول تاریخ محصول شرک علمی – دینی می باشد .

۶۳۲- تلاش برای مسلط شدن بر اراده مردم شرکی آشکار در اراده خداست ولی توجیه این شرک بواسطه معارف دینی ، شرکی اندر شرکی دگر است که آنرا شرک منافقانه می نامیم که منجر به اشد ستم می شود .

---

[1] « إِنَّكَ لا تَهْدي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَهْدي مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدينَ» القصص، ۵۶.

[2] « إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظيمٌ » التغابن، ۱۵. و «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْواجِكُمْ وَ أَوْلادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ » التغابن، ١٤.

[3] «من أكل بالعلم طمس الله على وجهه ورده على عقبه وكانت النار أولى به». نهج الفصاحة ،ص۷۵۵.

۶۳۳- جبرهای اجتماعی قلمرو شرکهای اجتماعی هستند که امروزه بسیاری از این جبرها تقدیس می شوند مثل آموزش و تعلیم اجباری ، بیمه های اجباری ، خدمت نظام اجباری ، انتخابات و رأی اجباری و غیره . این جبرها آنگاه به اشد ستم ها می رسند که تقدیس و توجیه دینی یابند مثل عبادات اجباری ، نماز و حجاب اجباری .

۶۳۴- مذاهب شرک ریشه در عبادات مشرکانه دارند . و عبادات مشرکانه عبادات سهوی و ریائی و تجاری و جاهلانه و خرافی است .

۶۳۵- کفر به معنای کنار گذاشتن و انکار خدا از حیات روزمره ریشه از امیال مشرکانه دارد که فرد می خواهد در اراده خدا تصرف نماید و شریک او شود . پس کفر نیز پدیده ای مشرکانه است زیرا انکار مطلق وجود خدا امری محال است زیرا دین امری فطری می باشد .

۶۳۶- بنابراین بایستی همه گمراهی ها و آفات و مظالم و جنون و جنایات بشری را از شرک دانست .

۶۳۷- شرک ایجاد ظلم می کند و ظلم هم موجب عذاب می شود و عذاب هم ریشه های شرک را می سوزاند و آنرا ناممکن می سازد . پس در همه حال توحید و عدالت الهی فرمانروائی می کند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه .

۶۳۸- در حقیقت ظلم صورت دیگری از عدالت الهی می باشد : عدل جبری !

۶۳۹- همانطور که ابطال صورت دیگری از حق می باشد : حق ابطال!

۶۴۰- نفس اماره آدمی که کانون اراده به اراده کردن است که به هستی راضی نیست و مرید بایستی می باشد کانون شرک اراده بشر است که به خلقت خود رضایت نمی دهد و لذا با تلاشهای مذبوحانه اش دچار ابطال شده و بخود می آید و آنگاه هستی خود را کافی و بر حق می بیند. پس شرک آدمی نیز دارای ذاتی توحیدی است.

۶۴۱- همانطور که در حدیث قدسی آمده است که خداوند می فرماید که :« ای فرزند آدم اگر قرار نبود که گناه کنی شیطان را نمی آفریدم . پس قرار است که پس از گناه توبه نمائی». و گناهی جز شرک نیست .

۶۴۲- آدمی یا به نور معرفت نفس بر شرک و گناه و جهل خود فائق می آید و موحد می شود و یا بواسطه تلاشهای مشرکانه و مذبوحانه ای که منجر به شکست و عذاب می شود .

۶۴۳- پس باید گفت همه انسانها و موجودات خواه ناخواه و آگاه و نا آگاه به لحاظ وجودی موحدند : کافر بواسطه کفرش ، مشرک بواسطه شرکش ، ظالم بواسطه ظلمش ، جاهل بواسطه جهلش ، فاسق بواسطه فسقش ، عاشق بواسطه عشقش ، مؤمن بواسطه ایمانش و عارف بواسطه عرفانش . و اینست که ابن عربی می فرماید به تعداد مخلوقات راه به سوی خدا وجود دارد . و بهشت و دوزخ و برزخ و طبقاتش نیز انواع و درجات راههایی است که به سوی خدا هدایت می کند . همانطور که قرآن کریم می فرماید که همه مخلوقات در زمین و آسمانها خداوند را تسبیح و سجده می کنند خواه ناخواه[1] .

۶۴۴- ولی در زبان شریعت ، موحد کسی را گویند که با اختیار و عالمانه بسوی خدایش راه می پیماید .

۶۴۵- اینکه خداوند می فرماید که انس و جن را نیافریدیم الا اینکه مرا بپرستند[2] . این پرستش همان آداب و قوانین موجودیت است . یعنی عبودیت ، بستر موجودیت است . و لذا همه مخلوقات خواه ناخواه عابدند زیرا موجودند . و موجودیت همان احدیت است یعنی توحید . یعنی شرک زدائی همان عدم زدائی است . و توحید یعنی تسلیم وجود شدن .

---

[1] «وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ» الرعد، ۱۵.

[2] «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ» الذاريات، ۵۶.

۶۴۶- پس عبودیت روش موجودیت است زیرا موجودیت همان احدیت است . پس شرک زدائی همان روش توحید است که روش وجود است .

۶۴۷- پس انبیاء و اولیای الهی همان پیام آوران و والیان وادی وجودند که مکتب وجود را در رحمانی ترین و عاشقانه ترین آدابش تعلیم داده اند .

۶۴۸- آدمی باید بفهمد که عمرش همان کارگاه خلقت او بدست و اراده خداوند است و همه افکار و عواطف و اعمالش نیز فعل و انفعالات عرصه خلق شدن اوست وخداوند بواسطه اعمال آدمی او را می آفریند با دو دستانش که همان دو دست انسان است . پس انسان از همان آغاز کامل نیست و معنای سن کمال از همین بابت خلقت اوست . پس بایستی کاملاً تسلیم و صبور باشد و شتاب نکند تا مشرک نشود و اعمال بیهوده و عذاب آور تولید نکند . تنها نقش و رسالت انسان در این کارگاه خلقت خویش شهادت اوست بر خلقت و همین ! که فرمود : «انسان را در حین خلقتش بر خلقش شاهد قرار دادم»[1] . پس انسان شاهد و مشهود خویش است و نه فاعل و عامل . تا این حقیقت درک و تصدیق نشود شرک اجتناب ناپذیر است . و اینست که صبر عالیترین ارزش و مقام دینی محسوب شده است . پس آدمی در نیمه اول عمرش تا سن کمال ، وجود داده می شود و در نیمه دوم عمرش هم وجودش را می یابد و کشف می کند و می بیند که خلیفه خدا و عین اوست . آدمی با شرکش فقط خلقت خود را عذاب آور و ظلمانی می کند تا جائی که با وجودش به بن بست می رسد و دست به خود براندازی می زند .

۶۴۹- اگر بر جسته ترین ویژگی انسان مدرن ، خود کشی و خود براندازی به روش های گوناگون است بدلیل شرک وجودی او در خلقت خداست که خود را همچون خدا خالق می پندارد بدلیل تکنولوژی . و اتفاقاً بواسطه همین تکنولوژی و فرآورده های آن است که دچار خود براندازی شده است . واین کاملترین و عریانترین شرک بشر است .

۶۵۰- این بدان معنا نیست که ما طالب عصر حجر هستیم . بلکه این خود تکنولوژی پرستی بشر است که او را جبراً به عصر حجر بر می گرداند منتهی عصر حجری که از خرابات تکنولوژی حاصل شده است و بشر برای ادامه بقای خود جائی مناسب تر از غارها نمی یابد که این غارها نیز از تشعشعات مرگبار در امان نیست که از زمین و آسمان بر سرش می بارد .

۶۵۱- در واقع همه امیال و افکار و اعمال و عواطف زورکی و زائد آدمی در زندگیش همه فعل و انفعالات مشرکانه اوست و بیهودگی و استهلاک و جنون اوست که او را از خلقت و برکات و کرامات وجودش غافل می سازد .

۶۵۲- آدمی اگر بفهمد و ببیند که آنکه در او می فهمد خداست و آنکه در او احساس می کند خداست و آنکه در او سخن می گوید و عمل می کند خداست و آنکه در او نفس می کشد خداست . آنگاه مخلوقیت خود را درک کرده است و توحید یعنی همین که سراسر رحمت است و شاهد بر احسن الخالقین بودن خداوند و برکات و کرامات برتر اورا طلب کردن .

۶۵۳- انسان اگر در خود ببیند که این اوست که اراده می کند دیگر دست از اراده کردنهای زائد بر اراده او می کشد و رستگاری همین است .

۶۵۴- همه عذابهای آدمی حاصل اراده و افعال زائد است . یعنی امیال و اعمال مشرکانه که می خواهد خود ناقص و نیمه کاره را در خلقت خدا شریک سازد و دعوی خدائی کند .

۶۵۵- اسلام و تسلیم یعنی همینکه بگذاری تا خداوند تو را به تمام و کمالت بیافریند و در زیر دستان او اینقدر مشت و لگد نزنی و صبور باشی .

۶۵۶- کاملترین انسان ، صبورترین و منفعل ترین انسان است و تا آن حد که گوئی نیست درست مثل امام زمان .

---

[1] «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَني آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلينَ» الاعراف، ۱۷۲.

۶۵۷- و چون خلقت آدمی کامل شد دوئیت بین خود و خدا از میان می رود و این واقعه توحید است و خلافت .

۶۵۸- پس شرک مربوط به عرصه قبل از اتمام و اکمال خلقت انسان است ولی انسان خود را کامل می پندارد و سعی در اثبات وجود دارد که جمله ناکام می ماند .

۶۵۹- آنکه کامل شد بقول حافظ از میان بر می خیزد . و آنکه رخ می نماید « من » نیست بلکه هو است که پا به عرصه الهیّت می نهد که مقام ولایت است و ظهور حق در خلق است .

۶۶۰- ولی اکثر آدمها در کارگاه خلقت و زیر دستان خدا آنقدر مشت و لگد می زنند و فحاشی و کفران می کنند تا خداوند دست از اتمام خلقت آنها می کشد و آنها را ناقص به حال خودشان وا می نهد و ما بقی خلقت آنان را به پس از مرگشان محول می سازد .

۶۶۱- همانطور که در حدیث قدسی می فرماید حجاب بین خالق و مخلوق ، خود مخلوق است . پس آنکه خط بطلان بر « خود » کشید خدا را دید .

۶۶۲- آنکه مخلوقیت خود را دید و فهمید و تصدیق نمود و آنگاه در خود نگریست خالق را دید .

۶۶۳- نبرد با « خود » آخرین فاز خلقت انسان است که به یاری متقابل انسان و خدا ممکن می شود که خود می فرماید : هر که خدای را یاری کند خدا هم یاریش می کند[1] . و این وادی عشق است و جهاد اکبر !

۶۶۴- خلقت آدمی طبق قول خداوند در کتابش آنگاه کامل می شود که روحش را در او می دمد و می فرماید فتبارک الله الاحسن الخالقین[2] ! و این واقعه همان نزول روح است که القای اراده الهی در انسان است و توحید خالق و مخلوق در شبی از شبهای قدر که همه اسمای الهی و کل امر حق و کتاب الله در انسان نهاده می شود . و این پایان شرک و آغاز توحید و وحدت وجود است . و اینجاست که می فرماید : هرچه خواهی کن بخشیدمت !

۶۶۵- براستی که هرکسی خود را شناخت خدا را شناخت و آنگاه که خدایش را شناخت دیگر خودی را نشناخت .

۶۶۶- اینکه در قرآن کریم می فرماید که از مستضعفین و بلکه ضعیفترین بندگان برای خود خلیفه بر می گزیند[3] بدین معناست که انسان موحد به سوی انفعال اراده اماره می رود و لذا در قیاس با سائر مردم ضعیفترین است که محل ظهور اراده خداوند می شود . یعنی این ضعیفترین انسان محل ظهور قویترین اراده ها می گردد . ضعیفی که مظهر قدرت حق می شود . و این مقام حاصل شرک زدائی ارادی است یعنی انهدام اراده به اراده کردن !

۶۶۷- هایدگر تکنولوژی را عرصه ظهور اراده به اراده کردن می داند که موجب انهدام اراده و ظهور نیهیلیزم است . این نیهیلیزم همان ابطال شرک است که منجر به پیدایش کفر مطلق و عریان می شود و این آستانه ظهور ناجی موعود و انسان کامل است .

۶۶۸- جز از طریق معرفت نفس (خود آگاهی عرفانی و نه فلسفی) نمی توان اراده به اراده کردن را بمباران و نابود کرد . و لذا توحید جز نور عرفان نیست که همان نور علی نور است که نور هدایت است .

[1] « یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدامَکُمْ» محمد، ۷.

[2] المومنون، ۱۴.

[3] «وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ» القصص، ۵.

۶۶۹- اراده به اراده کردن کارخانه شرک است و لذا ایدئولوژیهای مدینه فاضله عصر جدید موجب اشد شرکها و مظالم در تاریخ معاصر جهان بوده اند که لیبرالیزم و سوسیالیزم و طالبانیزم از مشهورترین آن بوده اند که ظلمانی ترین آن طالبانیزم است زیرا شرکی منافقانه است .

۶۷۰- ظلمانی ترین شرکها اینست که خود خداوند را شریک کفر و انکار خود کنی . یعنی همان کاری که ابلیس نمود که با توسل به توحید ذات حق به انکار اراده او پرداخت و آدم را سجده نکرد و عاقبت خدا را متهم به گمراه سازی خود کرد و گفت پروردگارا مرا اغوا نمودی .

۶۷۱- شرک ابلیس انکار خلیفه خداست با توسل به توحید ذات پروردگار . این همان شرک امام کش و عارف کش است .

۶۷۲- سیمای دیگری از این شرک ابلیسی همانا تبدیل شریعت به یک بت اعظم است . و این اساس تفرقه در ادیان الهی بوده است . مثل نماز پرستی و حج پرستی در میان مسلمانان . شاهدیم که اساس تفرقه بین سنی و شیعه برخی تفاوتهای ناچیز در آداب وضو ، نماز و حج و امثالهم است این همان نماز ضد توحیدی است که خداوند آنرا از علائم دشمنی با دین خوانده است و می فرماید : وای بر نمازگزاران[1] !

۶۷۳- می دانیم که حکم ارتداد امام حسین هم بدلیل نیمه تمام رها کردن مراسم حج صادر شد . و نیز می دانیم در طی چند سال پس از واقعه کربلا به اراده ای حیرت آور که جز اراده خدا نبود خانه کعبه چند بار از بین رفت و دوباره بنا گردید . یکبار در آتش سوخت و یک بار بواسطه سیل به کلی فرو ریخت و یکبار هم بواسطه زلزله تخریب شد . آیا براستی خداوند قادر به حفظ خانه اش نبود و یا به عمد آنرا بر سر بت پرستان و مشرکان تخریب نمود . در واقع کعبه امروزی آن خانه ای که ابراهیم ع و اسماعیل ع بنا نهادند نیست زیرا پس از سیلی بزرگ بکلی ویران شد و در ابعادی دیگر از نو ساخته شد .

۶۷۴- مشرکان خانه زنده خدا یعنی امامش را می کشند و خانه سنگی او را می پرستند و خانه اش را حربه ای علیه اراده او می کنند و این شرک ابلیسی است .

۶۷۵- اینست که طبق روایات شیعی ، خداوند در آخرالزمان و در آستانه ظهور امام ، شریعت را که بزرگترین بت مشرکان شده از میان بر می دارد[2] .

۶۷۶- دین در لغت بمعنای راه است راهی که انسان را به خدا می رساند . و مشرکان عارفان واصل را که بخدا رسیده اند تکفیر می کنند و می کشند و راه را آذین می بندند . این همان مذهب ضد مذهب است .

۶۷۷- پیامبر اسلام ص و علی ع هر دو تبدیل مساجد به کاخ را از نشانه های شرک و نفاق خوانده اند[3] که امروزه در سراسر جهان آشکار شده است .

۶۷۸- اینست که انسان بی امام را صلوة نیست و اگر باشد منجر به اشد شرک و نفاق می شود و این عبادت ابلیس است پس از انکار آدم .

۶۷۹- در قلمرو مذهب ، شرک عبارت است از مقابله خدای ذهن در رابطه با خدای عینی و حیاتی و موجود و فاعل .

۶۸۰- انسان اگر نفس اماره و اراده شخصی و ذهنی خود را مهار کند آنچه که از او سر می زند حکم خداست که از اعماق دل بر وجود جاری می شود و نشانه و حجت و میزانش همان احکام دین و اخلاق فطری است .

---

[1] «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ » الماعون، ۴.

[2] « يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَنٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ فَحِينَئِذٍ يَأْذَنُ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ فَيُظْهِرُ الْإِسْلَامَ وَ يُجَدِّدُ الدِّين» مجلسی، بحار الانوار، ج۳۶، ص ۲۸۳. و «یا عليّ، يأتي على الناس زمان المقرّ بالحقّ فيه ناج قالوا: يا رسول اللّه فأين العمل؟ قال: لا عمل يومئذ» . تحرير المواعظ العددية ، ص۴۳۲،

[3] «قَالَ النَّبِيُّ (ص) إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَصَاحِفَ حُلِّيَتْ وَ الْمَسَاجِدَ زُيِّنَتْ وَ الْمَنَارَةَ طُوِّلَتْ وَ اتُّخِذَ الْقُرْآنُ مَزَامِيرَ وَ الْمَسَاجِدُ طُرُقاً الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ أَمَا إِنَّ مَسَاجِدَهُمْ مُزَخْرَفَةٌ وَ أَبْدَانَهُمْ نَقِيَّةٌ وَ قُلُوبَهُمْ أَنْتَنُ مِنَ الْجِيفَةِ» نیشابوری، فتال، روضة الواعضين، ج۲، ص ۳۳۸.

۶۸۱- عبودیت و خاصه نماز به اراده فردی و ذهنی انسان یاری می دهد تا تسلیم اراده قلبی باشد که مطابق دین است . پس افعالی که خلاف حکم خدا و فضائل اخلاقی است بی تردید حکم دل آدمی نیست . پس بواسطه احکام دین می توان ذهن را تسلیم دل نمود و آنرا ادب کرد .

۶۸۲- شریعت الهی تطبیق و تصدیق دهنده ذهن در خدمت دل است . و تقوا یعنی تلاش آدمی در جهت ظهور حکم خدا از وجود انسان .

۶۸۳- انسان موحد کسی است که اراده ذهنی و دلش یگانه شده است و میزان این یگانگی شریعت الهی است . یعنی شریعت آئینه توحید نفس انسان است و انسان در هیچ مرحله ای از تکامل معنوی از شریعت بی نیاز نیست .

۶۸۴- اگر ذهن بتواند مستقیماً امر دل را بخواند و فهم نماید در هر امری حکمی از شریعت را می یابد .

۶۸۵- بنابراین احکام عبادی مثل نماز و روزه و زکات و امر به معروف و نهی از منکر ، ذهن را که کانون اراده فردی بشر است به دل نزدیک و همسو می سازد و این همان تقرب الی الله است .

۶۸۶- عبادات موجب هوشمندی و عقلانیت و خرد ذهن است و هوشی برتر از این نیست که انسان بتواند اراده و ندای حق را از دلش درک نماید . و این یعنی خودشناسی !

۶۸۷- پس عارفی که عابد نباشد عارف نیست و عبادتی که موجب عرفان نفس و معرفت نشود عبادت نیست .

۶۸۸- اگر نیت از عبادات معرفت نباشد عبادتی مشرکانه است و لذا به بطالت می انجامد و دل فرد را کافر می کند زیرا نیات غیر عارفانه در عبادت حاصل نمی گردد .

۶۸۹- همانطور که نّیت نماز تقرب الی الله است نه وصول به دنیای بیشتر .

۶۹۰- یعنی نمازی که برای ترس از دوزخ یا طمع بهشت و یا اجابت نیازهای دنیوی باشد مشرکانه است . و لذا این نماز موجب ابطال حضور و تمرکز در نماز می شود و فرد را دچار شکیات و وسواس ها می کند که باطل کننده نمازند .

۶۹۱- به همین دلیل خداوند مؤمنان را امر به اقامه صلوة کرده است که دارای دلی زنده و یا امامی زنده اند نه مسلمانان موروثی و عرفی را .

۶۹۲- ذهن آدمی گیرنده دنیاست و دل هم گیرنده آخرت و عالم غیب است اتحاد این دو همان توحید وجودی است .

۶۹۳- شراکت بین ذهن و دل بیان وجودی شرک است . در حالیکه ذهن باید مرید دل باشد و نه شریک دل

۶۹۴- فقط عارفانند که مرید دل خویشند زیرا دلشان خانه خداست . مابقی مؤمنان بایستی مرید عارف باشند زیرا هنوز دلشان زنده به حق نشده است .

۶۹۵- یکی از خطرناکترین شرکها همانا شرک رابطه مرید با امام خویش است . و این بدان معناست که مرید یافته های عرفانی و روحانی خود از مراد را صرف امیال شخصی و دنیوی خویش نماید . اینست که رابطه مراد و مرید بواسطه اطاعت بی چون و چرای مرید تعریف شده است . فقط بدین طریق است که مرید با دل خویش آشنا و متصل می شود و ذهنش خوانای دل می گردد و این همان خودشناسی است که بسوی خداشناسی وجودی ره می نماید .

۶۹۶- مریدی که بی چون و چرا از مرادش اطاعت می کند بتدریج حضور خداوند را در زندگیش درک می کند .

۶۹۷- بزرگترین شرک مرید در رابطه با مرادش به میان آوردن خدای ذهنی در امر ارادت است . این همان رسوخ ابلیس در امر ارادت عرفانی است .

۶۹۸- شرک تلاشی مذبوحانه است و عمل مشرکانه در ذاتش عقیم و منفعل است .

۶۹۹- اندیشه و فلسفه مشرکانه هم هرگز به فعل نمی آید الا اینکه بطالت آن فکر را اثبات می کند .

۷۰۰- در حیات اجتماعی و سیاسی ، شرک مولد موذیانه ترین مفاسد و مظالم است که همچون درد بی درمان می باشد و آن حاصل سلب آزادی و اختیار مردم از جانب حاکمیت است .

۷۰۱- حتی برحق ترین اندیشه ها و راه حل های اجتماعی هم حق ندارد که بزور بر دیگران تحمیل شود زیرا این زور در عرصه عمل اجتماعی منجر به ابطال آن اندیشه بر حق می شود و این بدان معناست که هیچ اندیشه بر حقی حاصل زور و ظلم نمی تواند باشد . همه اندیشه ها و باورهای جابرانه نا حق هستند.

۷۰۲- جبر موجود در هر اندیشه ای واضح ترین نشانه مشرکانه بودن آن اندیشه است .

۷۰۳- جبری بودن هر اندیشه ای واضح ترین نشانه لامذهب بودن آن است زیرا انسان جبّار به معاد باور ندارد . زیرا معاد حاصل آزادی اختیار انسان است .

۷۰۴- اصرار در هدایت و تربیت و نجات دیگران نیز شرکی در قلمرو تعلیم و تربیت و رسالت است که خداوند حتّی رسولش را از این امر نهی نموده است و او را در این اصرار مستوجب عذاب هولناکی ساخته که منحصر به فرد خود اوست .

۷۰۵- « مرا همین اجر بس که زین پس هرکه بخواهد خود هدایت یا گمراه می شود »[۱] . این سخن رسول خدا در قرآن کریم آمده است که نشان می دهد هدف از رسالت پیامبران خدا اینست که مردم را بیدار و بخود آورند تا هرکسی خود با آگاهی و اختیار راه کفر یا دین را بر گزیند . پس مقصود دین خدا و رسالت انبیای الهی همانا آزادی انتخاب مردم است . بنابراین ایجاد اکراه و اجبار در امر دین امری ضد دینی و مشرکانه است .

۷۰۶- ظلم همان شرک فعّال است و جز این معنایی ندارد . و شدیدترین ظلم هم در قلمرو دین و بواسطه دین رخ می نماید همانطور که خداوند ، خداپرستی ذهنی را ظلم عظیم نامیده است . یعنی حامیان و پیروان خدای ذهنی عاملان بزرگترین ستم ها هستند .

۷۰۷- از منطق قرآنی درک می کنیم که اصولاً همه ظلم های بزرگ بشری به اسم خدا و به حساب او انجام می شود . یعنی ایده خدا منشأ مظالم بزرگ است .

۷۰۸- آدمی تا مقام تفرید و تجرید نفس را درنیافته و تصدیق نکرده و در آن مقیم نشده است مشرک است.

۷۰۹- مشارکت با دیگران بدون ابتلای به شرک ، کاری کبیر و مختص اولیای الهی است .

۷۱۰- تا خداوند در دل آدمی حاضر و مقیم نشده ، شرک اجتناب ناپذیر است .

۷۱۱- خداوند نور وجود است همانطور که خود می فرماید نور زمین و آسمانهاست[۲] و آدمی بواسطه این نور است که وجود را درک می کند . پس وجود عین معرفت است و این دو نور واحدی است .

---

[۱] «قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاَّ مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى رَبِّهِ سَبيلاً » الفرقان، ۵۷.

[۲] «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ... « النور، ۳۵.

۷۱۲- بنابراین آدمی به میزانی که در عالم وجود تفکر و تأمّل می کند خداوند را می یابد و اینست که تفکر عین عبادت و تقرب الی الله است .

۷۱۳- بنابراین شرک حاصل خدانشناسی در عالم وجود است یعنی شرک عین جهل است و ابتلای به مادیت وجود که حاصل عدم تفکر و معرفت است . زیرا آنچه که ماده را تبدیل به نور می کند قوه تفکر است . اینست که خداوند را در آدمی همان نفس ناطقه نامیده اند . یعنی جریان تفکر آدمی همان مکالمه انسان با خداست و این عین عبادت است .

۷۱۴- پس عالیترین حدّ عبادت، تفکّراست و عالیترین حد تفکر ، تفکر در نفس خویشتن است . و این نابترین کارخانه شرک زدائی و توحید است .

۷۱۵- حدیث نفس در مؤمن امّت محمدی ، عین وحی قلبی است چرا که به اسرار نبوی آگاه و بینا می گردد . به همین دلیل آنچه را که محمد ص در آسمانها دید علی ع در حدیث نفس خود دید . و خود پیامبر فرمود که : زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من نائل می آیند . در حقیقت معرفت نفس همان معراج عرصه ختم نبوت است . چرا که معراج محمدی بخش نهایی از حقیقت دین محمد ص است . اینست که عارفان این امت اهل معراج و مشاهدات غیبی هستند .

۷۱۶- پس توحیدی مهیاتر و آسانتر از معرفت نفس نیست و این صراط المستقیم شرک زدائی است .

۷۱۷- شرک یعنی ابتلای به غیر خود در رابطه با خداوند . و معرفت نفس تنها راه شرک شناسی و شرک زدائی و غیر زدائی از رابطه با خداوند است .

۷۱۸- ارتباط با خدا از طریق خویشتن بیواسطه ترین رابطه است یعنی توحیدی ترین رابطه است . پس عرفان راه توحیدی ارتباط با خداست . و این نابترین صلوة و عبادت است .

۷۱۹- تا غیر خدائی وجود دارد شرک اجتناب ناپذیر است. و این یعنی لااله الا الله .

۷۲۰- تا زمانیکه کل جهان و جهانیان مظهر اراده و صفات و حضور خداوند درک و باور نشوند شرک اجتناب ناپذیر است . و این یعنی لا اله الا الله .

۷۲۱- تا زمانیکه انسان در رابطه با هر چیزی خود را با خدا روبرو نمی بیند شرک اجتناب ناپذیر است و این یعنی لا اله الا الله .

۷۲۲- تا زمانیکه چیزی غیر خدا نظر انسان را جلب می کند و یا از انسان دل می برد شرک اجتناب ناپذیر است و این یعنی لا اله الا الله .

۷۲۳- وحدت وجود یعنی اینکه وجود یکی است نه دو تا و سه تا و صد تا وصد هزار تا .

۷۲۴- وحدت وجود یعنی اینکه خالق غیر مخلوق نیست و مخلوق غیر خالق نیست .

۷۲۵- وحدت وجود یعنی اینکه خداوند در مخلوقاتش آشکار و معرفی شده است و خلقت جز این منظوری نداشته است .

۷۲۶- اگر انسان در جهان ، خداوند را نمی بیند بدین دلیل است که در جهان ، خداوند را نمی خواهد . و این اساس شرک و کفر بشر است .

۷۲۷- اگر انسان خداوند را نمی بیند به این دلیل است که نمی خواهد ببیند .

۷۲۸- « هیچ چیزی شبیه او نیست »[۱] این کلام خدا در کتابش براستی رندانه ترین و حیرت آورترین کلامش در معرفی خویش است به انسان . از یکسو هریک از موجودات عالم را آیه و نشانه ای از خود می داند پس بایستی در هر چیزی شباهتی از خدا باشد که نشانی از اوست . یعنی هر چیزی شبیه اوست . ولی این امر را بکلی انکار می کند . و از طرفی دیگر می فرماید که در مخلوقات من نظر و تأمل کنید تا مرا بشناسید و به یاد آورید و به سوی من هدایت شوید . این تناقض آشکار به چه معنایی است .

۷۲۹- از این نوع تناقضات در قرآن کریم کم نیست که مؤمنان را هدایت و کافران را گمراه می سازد و منافقان را رسوا .

۷۳۰- در سوره توحید هم می فرماید که هیچ چیزی همتای او نیست[۲] . و بلکه کل جهان هستی هم همتای او نیست و او نیست .

۷۳۱- و از طرفی دیگر می فرماید که در زمین هست و در آسمانها هم هست[۳] و در انسان هم هست[٤] . و لذا در کل قرآن کریم امر به نظر کردن و تفکر و تأمل کردن در پدیده های جهان است تا او را به یاد آوریم (ذکر) . گوئی که یک جائی و یک زمانی او را دیده و از یاد برده ایم و در تماشای جهان می توانیم دوباره به یادش آوریم . و لذا قرآن کتاب ذکر است یعنی کتابی که انسان را به یاد خدا می اندازد . « یاد » دال بر دیداری است که فراموش گشته است . و لذا کفر همان فراموشی و غفلت و مدهوشی و کوری است . و نماز هم برای به یاد آوردن خداست و لذا نماز بایستی واقعه دیدار باشد و اینست که محمد ص می فرماید که: خدا در قبله نمازگزار به انتظار دیدار است[٥] . « نماز را برای به یاد آوردن خدا اقامه کنید»[٦] . قرآن

۷۳۲- آیا براستی کدامیک از نمازگزاران به قصد به یاد آوردن جمال خدا اقامه صلوة می کنند . اینست راز فویل للمصلین !

۷۳۳- خدا در هرچیزی هست و نیست . و اصلاً خدا هست و نیست . خدا هستی نیستی است بودِ نبود !

۷۳۴- پس آدمی چه خاکی باید بر سر کند تا چیزی را شریک او نسازد ؟ جز دیدارش راه نجاتی از شرک نیست . زیرا هرچیزی از او نشانی دارد و او در هر چیزی حضور دارد .

۷۳۵- بت پرستان قدیم هریک بتی ویژه داشتند و می پرستیدند . ولی عارفان واصل در هر چیزی او را می بینند و لذا هرچیزی در نظرشان یک بت است و جهان هستی بتکده آنان است . اینست که امام سجاد می فرماید که اگر راز بر ملا کنیم ما را به جرم بت پرستی سنگسار می کنند[۷] .

۷۳۶- خود علی ع از این منظر بزرگترین بت پرست تاریخ است که هر چیزی در نظرش یک بت مطلق است[۸] آیا نه اینست !

---

[۱] «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّميعُ الْبَصيرُ » الشوری، ۱۱.

[۲] «وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ» الاخلاص، ۴.

[۳] «وَ هُوَ الَّذي فِي السَّماءِ إِلهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلهٌ وَ هُوَ الْحَكيمُ الْعَليمُ» الزخرف، ۸۴.

[٤] «وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ» الحديد، ۴.

[٥] «اذا استقبل المصلی القبله استقبل الرحمن بوجهه لا اله غیره» مجلسی، بحار الانوار، ج۷۹، ص ۲۱۹.

[٦] «إِنَّني أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدْني وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْري» طه، ۱۴.

[۷] «عن زين العابدين عليه السّلام في أبيات منسوبة إليه.

إنّي لأكتم من علمي جواهره — كي لا يرى الحقّ ذو جهل فيفتتنا
و قد تقدّم في هذا أبو حسن — إلى الحسين و وصيّ قبله الحسنا
يا ربّ جوهر علم لو أبوح به — لقيل لي أنت ممّن يعبد الوثنا
و لاستحلّ رجال مسلمون دمي — يرون أقبح ما يأتونه حسنا».

فیض کاشانی، ملا محسن، المحجة البیضاء، ج۱، ص ۶۵.

[۸] «ما رأيت شيئاً إلا و رأيت الله قبله و معه و فيه» قیصری، شرح فصوص، ص ۱۲۷.

۷۳۷- ولی علی ع هیچ چیزی و بلکه کل جهان هستی را شریک و شبیه خدا قرار نمی داد بلکه عین خدا می دید و جز خدا نمی دید که بخواهد شریکش سازد . اینست توحید کامل و واصل . و اینست که او را مولای موحدان نامیده اند .

۷۳۸- پس بت پرستی داریم تا بت پرستی . و مرز بین توحید و شرک وجود ندارد . شرک کامل همان توحید است . مسئله اینست که اکثر انسانها براستی هیچ چیزی را جداً نمی پرستند و بلکه با همه چیز بازی می کنند حتّی با نمازشان که توحیدی ترین اعمال است .

۷۳۹- انسان اگر براستی یک چیز ، یک بت یا یک فرد دیگری را جداً و با تمام وجودش بپرستد خدایش را در آن دیدار می کند و موحد می شود . اینست که قرآن کریم می فرماید که اگر کسی را دوست داشته باشید البته خداوند را عاشقید[1] .

۷۴۰- شرک همان بازیگری بشر است . با عالم و آدمیان و با خویشتن !

۷۴۱- برجسته ترین ویژگی کافران و مشرکان لهو و لعب است یعنی بازیگری و بازیچگی .

۷۴۲- و بیهوده نیست که عصر جدید که عصر اشد ابطال و شرک است عصر بازیگری بعنوان یک حرفه مقدس است و امروزه همه مردم آرزو دارند که هنر پیشه سینما باشند . و امروزه هنر سینما مترادف با مذهب است و تقدیس می شود و مشرک ترین آدمها سینما زده ترین آدمهایند . و براستی که سینما مغز دجالیت دوران است و همه امور این دوران را رهبری می کند و کارگردانان و هنرپیشگان به مثابه انبیاء و اولیای مشرکانند .

۷۴۳- اینست که فقط اولیای خدایند که مردم را دوست می دارند زیرا در مردم خدا را می بینند زیرا جز خدا قابل دوست داشتن نیست یعنی لا اله الا الله !

۷۴۴- اصلاً تکنولوژی محصول بازیهای بشر با طبیعت است اینست که سینما گل سر سبد تکنولوژی است.

۷۴۵- خداوند نیز می فرماید : «کافران می گویند که ما عالمان هستیم . بدانید آنچه را که آنان علم می نامند اسباب بازی است که با آن بازی می کنند و رسوا و هلاک می شوند . » این همان علم مشرکانه و بازیگرانه است که در تکنولوژی خود بازیگرانش را بازی می دهد و رسوا و هلاک می سازد .

۷۴۶- در قرآن کریم می خوانیم که در قیامت به مشرکان گفته می شود که شریکان خود را احضار کنید و بخوانید تا در گناهان و عذاب شما هم شریک باشند ولی آن شریکان نمی آیند و تبری می جویند از مشارکت با آنان . و می گویند که این مشرکین ما را براستی شریک نگرفته بودند و بلکه بازی می کردند[2]. یعنی ما را بهانه قرار داده بودند و کار خود را می کردند ... این عین واقعیت همه مشارکتها و دعوی های محبت است . این بدان معناست که هیچ کس دیگری را در شرک یاری نمی دهد و هرکس خودش را شریک خدا می سازد و دیگران را فقط در شرش شریک می کند و شریک جرم درست می کند .

۷۴۷- شریک اول و آخر خداوند خود هرکسی است و این بدلیل جهل آدمی نسبت بخود می باشد . اگر آدمی خود را در همه امیال و اعمالش ، مظهر اراده حق ببیند و خلیفه او بیابد شرک و شراکت از میان می رود.

۷۴۸- پس انسان تا خداوند را در خود نشناسد از شرک رهایی ندارد . براستی بقول علی ع هرکه خود را شناخت خالص و رستگار شد[3] . و از تناقض و جان کندن بین خود و خدا رها شد . زیرا آدمی در تردد و تذبذب بین خود و خدا بالاخره دو شقه می شود و این نفاق است .

---

[1] « وَ یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ البقره، ۱۶۵.

[2] «وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذینَ أَشْرَکُوا مَکانَکُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَکاؤُکُمْ فَزَیَّلْنا بَیْنَهُمْ وَ قالَ شُرَکاؤُهُمْ ما کُنْتُمْ إِیَّانا تَعْبُدُونَ * فَکَفى‏ بِاللَّهِ شَهیداً بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ إِنْ کُنَّا عَنْ عِبادَتِکُمْ لَغافِلینَ» یونس، ۲۸-۲۹.

[3] « نال الفوز الأکبر من ظفر بمعرفة النفس» غرر الحکم و درر الکلم، ص۲۳۲.

۷۴۹- « نمی خواهید بلکه خداست که می خواهد »[1] قرآن – اگر انسان همین معنا را در خود کشف و تصدیق نماید نجات یافته است و از قلمرو جدال و تناقض و هلاکت رهیده است .

۷۵۰- عارفی تمنّای دیدار با پروردگارش را در سر داشت که در رؤیایی صدای حق را شنید که : تو کیستی ؟ گفت من بنده توأم . باز پرسید که پس من کیستم گفت : تو خدای منی ! خداوند فرمود تو هنوز غیری و خویش من نیستی ، برو هرگاه خویش شدی بیا !

۷۵۱- تا خود آدمی بی خود نشود شرک اجتناب ناپذیر است . و تحت الشعاع نور معرفت نفس است که «من » هو می گردد و ذکر یا من هو تیغی است که دمادم « من » را می کشد : ای که اوئی ! و می دانیم که این ذکر اسم اعظم خداست که به علی ع داده شد[2] .

۷۵۲- و شاهدیم که همین ذکر« یا من هو » در فرقه های درویشی یکی از بزرگترین عوامل شرک و نفاق و فساد است زیرا فاقد هر معنا و معرفتی است و اصلاً نمی دانند که چه می گویند . این تبدیل ذکر به ورد است .

۷۵۳- هرگاه «من » فردی « او » شد توحید رخ نموده است . و این تبدیل کبیر حاصل نگاه است نگاه عرفانی !

۷۵۴- موحد شدن ، وجود یافتن و موجود شدن است .

۷۵۵- هرگاه که عبودیت در زندگی روزمره تبدیل به هدف و مقصود زندگی شد و کانون اشد لذّت و عزّت وجود گردید توحید بمعنای وجود محقق شده است و عبادت ، شکر وجود است که وجود را افزون و مبارک می سازد . عبادت جشن وجود است . عبودیت ، ابدیت حیات است .

۷۵۶- عبادت وسیله نیست بلکه غایت است همانطور که می فرماید نیافریدم مگر اینکه عبادت کنند مرا[3] . تبدیل عبادت به وسیله و ابزار عین تبدیل عشق به فسق است . و این اشد شرکهاست که اشد مظالم را پدید می آورد . و وای به روزی که عبادت تبدیل به سیاست شود .

۷۵۷- دنیا بایستی عین دین باشد و نه دین بعنوان تزئین دنیا . التقاط دین و دنیا عین شرک است و همچون آب و روغن هرگز مخلوط نمی شوند .

۷۵۸- دین بایستی چون خون در کالبد دنیا جاری شود و نه همچون زیور آلات به دنیا آویزان .

۷۵۹- سکولاریزم (جدائی دین از دنیا) معلول جبری التقاط و شرک بین دین و دنیاست که به نفاق و شقاق می انجامد و بالاخره از یکدیگر جدا می شود چون آب از روغن .

۷۶۰- کسی که دروغ می گوید ، تهمت ناحق می زند ، تجاوز می کند ، زور می گوید ، فحش می دهد ، تحقیر می کند ، و ... و سپس نماز می خواند . معنایش اینست که همه این کارها برای خداست و به حکم اوست . و اینست ظلم عظیم و شرک با خدا . او اگر نماز نمی خواند قادر به اینهمه جرم و فساد و ستم نمی شد .

۷۶۱- تقوای عبادی غایت تقوا است که تقیّه نامیده می شود و آن پنهان داشتن عبادات است تا سر حد امکان . همانطور که رسول اکرم ص می فرماید : خالصانه ترین عبادات نامرئی ترین آن است[4] .

---

[1] «وَ ما تَشاؤُنَ إلاّ أنْ يَشاءَ اللّهُ رَبُّ العالَمينَ» التكوير، ۲۹.

[2] «من دعاء أمير المؤمنين (ع) في الحاجة : ...ُ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ هُوَ إلّا هُوَ يَا هُوَ يَا مَنْ لا هُوَ إلّا هُوَ » مكارم الاخلاق، ص٣٤٦.

[3] «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإنْسَ إلاّ لِيَعْبُدُون » الذاريات، ۵۶.

[4] « خير العبادة اخفيها» نهج الفصاحه، ص ۲۶۸.

۷۶۲- در جامعه ای که اکثر مردم غیر مؤمنانند و دین را فقط به ارث می برند سکولاریزم یعنی جدائی دین از حکومت عین اخلاص است و در غیر اینصورت اشد کفر یعنی نفاق رخ می دهد . ارزش دموکراسی لیبرالی در عصر ما از همین بابت است که کفر نفس مردم را برون افکنی نموده و تبدیل به عبرت می سازد که زمینه توبه اجتماعی است . یعنی دموکراسی لیبرالی مرحله انتقالی از استبداد سلطنتی به مردم سالاری دینی به معنای حقیقی کلمه است . یعنی حکومت دینی پس از انقلاب ضد استبدادی یک فاجعه است الا اینکه گذار از دموکراسی لیبرالی را به طور کامل تجربه کرده باشد و جامعه در این گذار پالایش شود و بخود آید و توبه کند . و گرنه استبداد دینی رخ می نماید که مهلکترین و فاسد ترین استبداد است . طالبان واضح ترین مصداق این حقیقت است .

۷۶۳- « لا اکراه فی الدین »[1] سرلوحه ایدئولوژی اسلامی در عرصه حکومت و مدیریت است و تربیت .

۷۶۴- شرک در معنای عام لغت یعنی گزینش نامربوط و ناهمگون و مصنوعی چیزی در خدمت زندگی و هویت فردی خویشتن بدون هیچ علم ومعرفتی در حق آن چیز و طبق کلام قرآن گزینش عالمانه از سائر افراد و اقوام و مکاتب و مذاهب امری بر حق و از نشانه های هدایت و رستگاری است[2] .

۷۶۵- پس واضح است که اگر آدمی خود را نشناسد نمی تواند چیزهای خودی را از غیر بیابد و گزینش عالمانه کند و بخدمت سلامت و رشد خود بگیرد .

۷۶۶- تقلید و گزینش کورکورانه و بولهوسانه ایجاد شرک و التقاط کردن در نفس است و همین مسئله است که بقول قرآن کریم موجب نجسی نفس مشرک می شود[3] .

۷۶۷- فقط یک نفس عارف و خلّاق که دارای قلبی زنده و فعال است قادر است هرچیزی از جهان بیرون را در خود هضم و جذب و حل و خودی کند و بخدمت رشد و تعالی گیرد . زیرا قلب آدمی کارخانه هضم و جذب و حل غیر در خویش است و اگر قلب آدمی زنده و انقلابی نباشد همه بر داشت های آدمی از جهان در درون او رسوب کرده و لاینحل باقی می مانند و غلظت و ثقل و ظلمت ایجاد می کنند مثل غلظت خون که حاصل مواد نامحلول است غلظت و ثقل روان ایجاد می کند و روح را از سیلان و حرکت و رشد باز می دارد و هلاک می کند .

۷۶۸- بهر حال جهان بیرون در قلمرو طبیعت و صنعت و فرهنگ و تبلیغات و معیشت و سیاست و اقتصاد و غیره شبانه روز از دربهای حواس پنجگانه آدمی بر نفس او وارد می شوند و این ورود در عصر رسانه های ماهواره ای و اینترنتی و تلفنی هزار چندان شدیدتر است . فقط یک انسان عارف و قلبی (انقلابی) قادر به هضم و جذب و حل و پالایش این یافته ها است و مابقی مردم شبانه روز در حال ثقیل تر شدن و ظلمانی تر شدن و هلاک شدن هستند . که این وضع بصورت انواع امراض جدید و جنونها و جنایات خود نمایی می کند و گاه به صورت انقلابات و شورش های اجتماعی بروز می کند . این ابطال عظیم که بصورت خود کشی و خود براندازیهای گوناگون رخ می دهد و بصورت انفجارات فردی و اجتماعی برون افکنی می شود بمعنای استفراغ این مواد نامحلول در نفس است که نفس را نجس و مسموم ساخته است .

۷۶۹- درک اسفل السافلین همان ادراک پست و ظلمانی نفس است و حاصل عدم درک نورانی یافته های بیرونی است که نفس را ثقیل و ساقط نموده و همچون سیاهچاله های فضایی محل سقوط و انهدام اجرام است . درک اسفل السافلین که در قرآن بیانگر موقعیت وجودی منافقان است[4] حاصل غایت و اشد شرکها می باشد .

---

[1] البقره، ۲۵۶.

[2] «الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ» الزمر، ۱۸.

[3] «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً فَسَوْفَ یُغْنیکُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ حَکیمٌ » التوبه، ۲۸.

[4] «إِنَّ الْمُنافِقینَ فِي الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصیراً» النساء ۱۴۵.

۷۷۰-آنچه که یافته های بیرونی را در نفس آدمی حل و حلال می سازد نور معرفت است و انسانی که فاقد این کارخانه نوری عرفان در خویشتن است حتّی پاکترین و حلالترین امور را در خود حرام و تباه می سازد و حتّی نماز را موجب انحطاط خود می کند .

۷۷۱- در آخرالزمان که عرصه ظهور ثقل زمین است دیگر رعایت مرزهای حلال و حرام شرعی کارساز و نجات بخش نیست و چه بسا آدم جاهل شریعت را هم در خود تبدیل به شقاوت و ضلالت می کند و از خود یک دیو می پرورد ، دیو عابد !

۷۷۲- در اینجاست که آن سخن مشهور رسول اکرم ص را بهتر درک می کنیم که فرمود « هرکه احکام شریعت را به تمام و کمال رعایت کند ولی تحت ولایت امامی حی نباشد به کفری منافقانه از دنیا می رود و روحش تا قیامت از قبر رهایی ندارد . »[1] و این بمعنای ثقل روح است که توان پرواز و عروج از قبر را ندارد . روحی که تبدیل به قطعه ای از ظلمات و یا قطعه ای از درک اسفل السافلین و سیاهچاله گشته است. زیرا بی وجود امامی عارف وجود آدمی بی نور و راکد است و قلبش سنگ و مرده که هیچ چیزی را در خود حل نمی کند و این بمانند یبوست روان است .

۷۷۳- تا هر ماده ای در روان آدمی به یاری نور معرفت عرفانی تبدیل به معنا و حقی توحیدی و الهی نشود او را مشرک و نجس و مسموم می سازد و در وجودش حل و جذب نمی گردد . و اتفاقاً دین و شرع و عبادات بیش از سایر امور نیازمند نور معرفت هستند و لذا پست ترین آدمها در قرآن منافقان هستند[2] یعنی دین داران جاهل و خرافی و تقلیدی .

۷۷۴- هر چه غیر خدا وجود را مشرک و نجس و سیاه و تباه و اسفلی می کند و آنچه که هرچیزی را الهی می کند نور معرفت است .

۷۷۵- هر آنچه که در خود، خودی نشود یعنی الهی نشود در انسان امری بیگانه و عاریه ای می ماند و در وجودش شریک می شود و وجودش را تخدیر و مسخ می کند و از خود بیگانه .

۷۷۶- طبق کلام قرآن کریم هر چیزی که در انسان موجب یاد خدا نشود فسق و حرام است [3]. و در صورتی چیزی موجب یاد خدا می شود که معرفتی توحیدی درباره آن چیز حاصل شده باشد . این همان بیان وحدت وجود در ذات شریعت و فقه است .

۷۷۷- در حدیثی از رسول اکرم آمده است که در آخرالزمان همه ارزاق دوزخی و مسموم و حرام می شوند و مؤمنان با یاد خدا شکم خود را سیر می کنند [4] . این خبر حیرت آور در عصر ما کمابیش مصداق یافته است . سیر شدن شکم بواسطه یاد خدا یک حقیقت مطلقاً وحدت وجودی است . بیان دیگر این معنا آن است که آدمی بایاد غذا سیر می شود منتهی غذایی که مستقیماً بیواسطه خلق از نزد خالق دریافت می شود بواسطه نور معرفت . همانطور که یاد خدا در هر امری موجب غنا و قناعت و برکت می شود و این یاد اگر به کمال برسد آدمی از آن چیز به لحاظ مادی کاملاً بی نیاز می شود . و این بمعنای درک حضور خدا در هر چیزی است . روزی خوردن از دست خدا و از نزد خدا که درباره مخلصین در قرآن آمده است[5] به همین معنا می باشد .

۷۷۸- شرک است که انسان را گرسنه و حریص و قحطی زده می کند زیرا وجود را استثمار و مسخ می کند و به عدم می کشد . و اخلاص یعنی خلوص وجود و یگانگی آن .

---

[1] «من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عز و جل ظاهر عادل اصبح ضالًا تائها و ان مات على هذه الحالة مات ميتة كفر و نفاق». كلينى، الكافى، ج۱، ص ۱۸۳.

[2] «إِنَّ الْمُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصيراً» النساء ۱۴۵.

[3] «وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» الانعام، ۱۲۱.

[4] «حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَي الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدِّرْهَمِ مِنْ حِلِّهِ » نهج البلاغه، ص ۲۷۷. و «عن النبيّ صلّى اللّه عليه و آله أنه قال: يأتى على النّاس زمان لا يبقى أحد إلّا أكل الرّبا فمن لم يأكله أصابه من غباره». الحكم الؤاهرهلاِ ص ۱۳۱ . و ...

[5] «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» آل عمران، ۱۶۹. «كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ» سبا، ۱۵.

۷۷۹- اینست که برای انسان مخلص ، خوردن و کار کردن عین عبادت و بلکه خالصانه ترین عبودیت است زیرا به این عمل نیازی ندارد و فقط از روی وظیفه چنین می کند .

۷۸۰- شریک گرفتن برای خدا عین شریک گرفتن برای وجود خویش است . مثلاً کسی که غیر خدا را رازق و طبیب و حبیب خود می سازد روز به روز وجودش تحلیل می رود و حریص تر و مریض تر و کینه ای تر می شود .

۷۸۱- « خدا کافیست » در عرصه عمل یعنی « وجود کافیست » و نیازی به غیر ندارد و اینست که خداوند داعیان ایمان را امتحان می کند در انواع نیازها .

۷۸۲- همانطور که علی ع مکرراً خطاب به مؤمنان فرموده است بدنبال رزق دویدن شرک است . بدنبال عاطفه و محبت دویدن، شرک است . بدنبال طبیب و دارو دویدن شرک است . این رزق است که بدنبال انسان می دود و انسان کافی است که سر جایش باشد تا رزقش به او برسد[۱] .

۷۸۳- خداوند در حدیث قدسی می فرماید : ای فرزند آدم آیا پنداشته ای که تو را آفریده ام تا تمام عمرت بدنبال رزق خودت باشی . تو را آفریده ام تا فقط مرا بپرستی !

۷۸۴- کار کردن و تلاش به قصد رزق ، عین شرک است . ولی کار کردن به عنوان وظیفه عین عبادت است و اخلاص . اولی استهلاک و ذلّت است و دومی شکر و لذّت .

۷۸۵- عبودیت ، پرستش است یعنی عشق ورزی و عزّت و لذت و شوق و برکت و رونق جان است . خداپرستی عین خود پرستی و تعشیق با خویشتن است ، عین وجود پرستی است در خویش . قرآن کریم نیز می فرماید : شکر نمی کنید الا خودتان را[۲] . و بیهوده نیست که علی ع می فرماید : خداوند خود شماست . یعنی ذات شما و هستی فی نفسه شماست . اینست حقیقت عبودیت خالصانه ! و اینست که علی ع خواب با یقین را از نماز با شک و اکراه برتر می داند[۳] .

۷۸۶- کافران خود را نمی پرستند بلکه اشیاء را می پرستند و بلکه حتّی اشیاء را هم نمی پرستند بلکه به آن مبتلایند و در اسارت اشیاء و اربابان خود هستند . خودپرستی حقیقی عین خداپرستی است و بعکس .

۷۸۷- اینست که ایثار در حقیقت معنا برای آدمی عین شرک است و اصلاً امری کاذب و فریبکارانه است و آدمی حداکثر ماست ریخته را نذر دیگران می کند . بهمین دلیل هرگز انبیاء و اولیای الهی دعوی ایثار نکرده اند و خداوند هم هرگز کسی را امر به ایثار برای دیگران ننموده است و حتّی رابطه خالصانه مؤمنان را با خودش یک تجارت خردمندانه می نامد که عین حقیقت است .

۷۸۸- به همین دلیل همه مدعیان ایثار عاقبت آدمخوار و خونخوار از آب در می آیند و از طرف مقابل خود انتقام می گیرند و بدینگونه شرکشان رسوا و باطل می شود .

۷۸۹- یکی از لطیف ترین و ابلیسی ترین شرکها در قلمرو تعشیق و عشق بازیها جریان دارد که در لباس ایثار قصد تصرف وجود محبوب را دارد و می خواهد از وجود معشوق بعنوان ابزاری در خدمت اهداف و امیال خود بهره گیرد . و لذا اشد ظلم ها در این قلمرو رخ می دهد و اشد ابطال و خیانت و رسوائی .

۷۹۰- هیچکس نه می تواند و نه می خواهد دیگری را شریک سرنوشت خود سازد و بلکه حداکثر دیگری را شریک جرم خود می سازد . اصطلاح شریک سرنوشت یک معنای کاملاً مشرکانه و کاذب است . یاری کردن و یاری گرفتن امری دیگر است که فقط مخلصین توانش را دارند .

---

[۱] « یابُنَیّ الرزق رزقان رزق تطلب و رزق یطلبک فان لم تاته اتاک ، فلا تجعل هم سنتک علی هم یومک و کفاک کل یوم ما هو فیه...». شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج٤،ص ۲۸۴.

[۲] «ُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَريم» النمل ، ۴۰.

[۳] «نوم علی یقین خیر من الصلوة فی شک » غرر الحکم، ص ۶۱.

۷۹۱- کسی که دیگری را وسیله ای برای سعادت و کامیابی خود می خواهد یک مشرک است . واین شرک اساس بطالت و مفاسد زندگی زناشوئی است که متأسفانه در عامه خانواده ها جاریست .

۷۹۲- دختری که شوهر می کند تا شوهرش او را خوشبخت سازد هرگز به کام نمی رسد و با شوهرش به عداوت می رسد . این نگاهی ابزاری به یک انسان است که از جانب مرد هم متقابلاً نسبت به زن وجود دارد . و این عنصر عمومی شرک در زناشوئی است .

۷۹۳- شرک همان عنصر ابطال و عداوت و خیانت در هر رابطه ای است . روابطی که بر اساس اشتراکات بنا می شوند محکوم به ابطال هستند . این همان نگاه ابزاری به انسان دیگری است .

۷۹۴- انسان مؤمن حق ندارد حتی به رزق خود به چشم ابزار محض بنگرد . اینست که آن رزقی که موجب یاد خدا نیست فسق شمرده شده است . زیرا یاد خدا در هر چیزی راز جاودانگی آن چیز است و نگاه جاودانه داشتن به همه مخلوقات خدا . اینست که ذبح غیر شرعی حیوانات حرام است زیرا آن حیوان بعنوان موجودی فانی ذبح شده است .

۷۹۵- انسان مؤمن حتّی از خاکی که بر رویش گام می نهد شرمنده است و طلب بخشش می کند . و این نگاه وحدت وجودی به جهان و جهانیان است .

۷۹۶- مقوله شرک امری برخاسته از رابطه انسان با جهان و جهانیان است . همانطور که ظلم نیز امری برخاسته از رابطه است .

۷۹۷- همانطور که مثلاً ظلمی که در یک جامعه و حاکمیت بحدی غیر قابل تحمل رسید مردم با اعتصاب به آسانی می توانند حاکمیت ظلم را ساقط سازند یعنی از طریق قطع رابطه با نظام موجود اساس ظلم را نابود می کنند و این همان انقلاب در معقولترین شکل آن است که عین شرک زدائی از طریق حذف هر شراکتی با حکومت است که آسانترین و فیزیکی ترین شکل شرک زدائی می باشد .

۷۹۸- اگر هر انسانی وجود کامل است و از غیر خدا بی نیاز می باشد پس یک انسان عاقل و بالغ در سن کمالش چه نیازی به ارتباط با دیگران دارد . آیا انسان کامل موجودی منزوی و تارک دنیاست ؟ اصلاً حق رابطه انسان با جهان و جهانیان چیست ؟ اگر خدا کافیست پس رابطه از برای چیست ؟ آیا رابطه امری مستحب است ؟

۷۹۹- بهر حال واقعیت اینست که خداوند بواسطه جهان است که انسان را رزق و حیات بخشیده است پس رابطه اجتناب ناپذیر است ولی حق این رابطه چیست ؟ رابطه خالصانه و توحیدی چگونه رابطه ای است ؟

۸۰۰- خداوند هرگز « تو » ی رابطه نیست همانطور که «من » هم نیست . خداوند هوی (او) رابطه است . بمیزانی که رابطه شرک زدایی و عرفانی می شود خداوند شناخته و بلکه دیدار می شود و این وقوع عشق است که منجر به دوستی بین من و تو می گردد و این دوستی بمیزانی که بر مبنای هو عمل می کند پایدار و بهشتی می گردد و طرفین رابطه را به سوی تعالی و کمال می برد . زیرا طبق کلام قرآن و تجربه بشری بهشت و دوزخ دنیا و آخرت از رابطه است و هیچکس به تنهایی نه به بهشت می رود و نه به دوزخ[1] . انزوا ظرف گندیدگی غرایز است . رابطه های مشرکانه و فاقد معرفت توحیدی به سوی عداوت و دوزخ می رود و رابطه های مؤمنانه و عارفانه هم به سوی بهشت و محبت الهی می رود . و محبتی در رابطه نیست الا اینکه لااقل یکی از طرفین رابطه در ولایت الهی و عشق حق قرار داشته باشد و هرکه طرف رابطه اش را برای خود بخواهد او را شریک وجود (خدا) نموده و وجود خود را به سوی حقارت و عدمیت می کشاند لذا با طرف رابطه اش به بن بست و عداوت می رسد . و هر که طرف رابطه اش را برای خدا بخواهد یعنی برای خود آن فرد بخواهد به سوی وجود فی نفسه (خدا) در حرکت است و لذا این رابطه به سوی محبت می رود . در یک رابطه خالصانه و توحیدی هریک فردی مجرد و باطناً تنها و

---

[1] « وَ قَيَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ ما بَيْنَ أَيْديهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ في أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كانُوا خاسِرينَ » فصلت، ۲۵. و «وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرينٌ»الزخرف، ۳۶. و «يا وَيْلَتى لَيْتَني لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَليلاً» الفرقان، ۲۸. و« الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ » التوبه، ۷۱. و « الْأَخِلاَّءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقينَ» الزخرف، ۶۷.

خودکفاست . و در رابطه مشرکانه طرفین به یکدیگر بطرزی بیمار گونه مبتلایند و از هم رهایی ندارند و عذاب روح یکدیگرند . نه باهم قرار دارند و نه از هم راه فرار دارند . و بهشت و دوزخ دو وضعیت و کیفیت از رابطه فرد با جهان و آدمیان است : رابطه خدا محور و خود محور !

۸۰۱- بنظر می رسد که یک زندگی خالصانه و توحیدی تا سر حد محال ناممکن است .ولی چنین نیست زیرا وجود آدمی مظهر رحمت و محبت مطلقه خداوند است و کافیست که آدمی اگر خودش قادر به حیاتی توحیدی نیست اگر کسی را مصداق توحید و اخلاص و حقیقت دید انکار نکند و بلکه تصدیق نموده و به او نزدیک شود تا تحت الشعاع نور توحید وجودش قرار گیرد و این همان مذهب امامیه و تشیع است .

۸۰۲- اگر نمی توانید خالص و موحد باشید اخلاص و توحید را انکار نکنید . اگر نمی توانید صادق و مؤمن باشید صدق و ایمان را تکذیب نکنید و اگر نمی توانید اهل معرفت باشید معرفت و اهلش را لعنت نکنید . اگر نمی توانید خوب باشید خوبان را متهم نکنید . اگر نمی توانید آدم باشید لااقل شرمنده باشید و آنگاه شاهد نزول رحمت خدا باشید .

۸۰۳- اگر نمی توانید اهل حق باشید با اهل حق باشید . اگر نمی توانید با اهل حق باشید دوستدار کسانی باشید که با اهل حق هستند . و اگر نمی توانید آنان را دوست بدارید لااقل دشمن مدارید تا مشمول رحمت خدا گردید .

۸۰۴- اگر نمی توانید مشرک نباشید لااقل شرک خود را انکار نکنید و به درگاه حق شرمنده باشید تا این شرم ، شرک شما را ذوب کند .

۸۰۵- آنکه شرک خود را می بیند دیگر نمی تواند مشرک باشد . آنکه کفر خود را می بیند دیگر نمی تواند کافر باشد . آنکه جهل خود را می بیند دیگر نمی تواند جاهل باشد . هیچ رحمت و مغفرت و مذهب و عبادت و هدایتی برتر از معرفت نفس نیست .

۸۰۶- آنچه را که می فهمید و می بینید تصدیق کنید تا نجات یابید . شریک معرفت خود نشوید بلکه مریدش شوید .

۸۰۷- شریک هر چیزی که شوی عاقبت به انکارش می رسی مخصوصاً خدا .

۸۰۸- یا مراد باش یا مرید . شریک مباش !

۸۰۹- یا امام باش یا مأموم . در غیر اینصورت مشرکی !

۸۱۰- عاقبت هر شراکتی ، خیانت است .

۸۱۱- خالص و موحد بودن همان موجود بودن است . و موجود بودن متکی بخود بودن به تمام و کمال است .

۸۱۲- آنرا که خدای خود می نامی همان خود برتر توست . این حقیقت را بدان و باور کن تا مشرک نباشی.

۸۱۳- هیچ چیزی بین دو انسان مشترک نیست و لذا شراکت محکوم به ابطال است.

۸۱۴- هیچ چیزی بین دو موجود مشابه نیست و لذا منطق قیاس محکوم به ابطال است و همه علوم حاصل از آن نیز .

۸۱۵- در حدیث نبوی آمده است که بوهای خداوند را ببوئید و تعقیب نمایید[1] . در قرآن کریم نیز سخن از رنگ خداست[2] . در حقیقت همه رنگها رنگ خداست و همه بوها ، بوی اوست و همه صداها صدای اوست و همه سوها سوی اوست و همه صور ، صورت اوست و با اینحال هیچ چیزی شبیه اونیست و او هم شبیه هیچ چیزی نیست و این معنای تسبیح و تنزیه و تقدیس است .

۸۱۶- خود انسان هم چنین است . آیا آدمی صورت و رنگ و دست و پا و مو و چشم و بینی و صدا و لباس خویش است . آدمی حتّی افکار و احساسات خویش هم نیست . همه اینها از انسان است ولی انسان اینها نیست و برتر از اینهاست . پس وجود شناسی مستلزم تسبیح و تنزیه و تقدیس است و این امر شامل حال همه موجودات عالم می باشد زیرا کل عالم تجلی اوست .

۸۱۷- هرگاه تسبیح و تقدیس وجود کامل شد جمال وجود رخ می نماید و آن جز جمال خداوند نیست در هر چیزی .

۸۱۸- رسول اکرم ص می فرماید :« قرآن ظاهری دارد و باطنی . و حدّی دارد و مطلعی ».[3] در قرآن سخن از آیات الهی یعنی مخلوقات خداست پس این توصیف قرآن عین وصف عالم وجود و موجودات است زیرا هر موجودی آیه ای از خداست و آیه ای از قرآن هم هست زیرا قرآن کتاب وجود و آفرینش است .

۸۱۹- یعنی هر موجودی ظاهری دارد و باطنی دارد و حّدی دارد و مطلعی دارد . ظاهر هر چیزی صورت آن چیز است و باطن هر چیزی صفات آن چیز است . و حّد هر چیزی عرفان آن چیزاست و مطلع هر چیزی هم طلوع و اشراق الهی آن چیز است .

۸۲۰- صورت اشیاء را همه می بینند به میزان قدرت و دقت بینایی ولی باطن اشیاء را علما می یابند و حدش را عرفا می یابند و مطلعش را صوفیان و اولیاء .

۸۲۱- باطن و صفات هر چیزی محصول تسبیح و تنزیه ظاهر و صورت آن چیز است .

۸۲۲- حدّ هر چیزی یعنی عرفان هر چیزی محصول تسبیح صفات آن چیز است .

۸۲۳- مطلع و اشراق هر چیزی محصول تسبیح حدّ آن چیز است .

۸۲۴- تسبیح و تنزیه همان واقعه شرک زدائی و شباهت زدائی در درجات است و حرکت به سوی احدیت و بی تائی وجود است .

۸۲۵- تسبیح و تنزیه چیزها همان جریان تزکیه و تطهیر نفس خویشتن است .

۸۲۶- چون آدمی از صورت و صفات و کمالات خویش فرا رود و منزه گردد مطلع و اشراق وجود خود را در جهان دیدار می کند که همان مطلع و اشراق جهان است و همان دیدار جمال حق است . و این سلسله مراتب شرک زدائی است و تسبیح .

۸۲۷- جهان حواس بشری جهان مشرکانه است و جهانی است که حواس آدمی آنرا بواسطه تشابهات و قیاس در می یابد و از این طریق نیازهای دنیویش را برآورده می سازد . ولی برای ادراک اخروی و وجودی بایستی ادراک حسی را تسبیح و تنزیه نمود .

۸۲۸- دریافتهای حسّی انسان بواسطه حواس پنجگانه دریافتی مشرکانه است و لذا جهان محسوس جهانی محکوم به ابطال و نابودی است که در دو مرحله رخ می نماید یکی با مرگ انسان و دوّمی با قیامت کبرا .

---

[1] «انّ للّه تعالی في أيام دهركم نفحات: ألا فتعرضوا لها» آملی، سید حیدر، جامع الاسرار، ص۴۶۲.

[2] «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ» البقره، ۱۳۸.

[3] « إن للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطن إلى سبعة أبطن » ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللآلی، ج٤، ص۱۰۷.

۸۲۹- پس واضح است که عقول حسّی و قضاوت حسّی و اندوخته ها و آرمانهای حسی بشر نیز محکوم به ابطال است .

۸۳۰- بنابراین ذخیره اخروی و حیات جاوید انسان فقط حاصل تسبیح و تنزیه است که بخشی از آن در حیات دنیا و بواسطه معرفت حاصل می شود و بخش های دیگری پس از مرگ و قیامت رخ می نماید .

۸۳۱- خود جهان هستی بلا وقفه مشغول تسبیح است و تغییر و تحولات عالم حاصل این امر می باشد که در قیامت کبرا به تمام و کمال حاصل می آید که جمال واحده پرورگار رخ می نماید .

۸۳۲- گردش ذرات و کرات و ایام و فصول و دگردیسی احوال و اعمال و صور و مرگها و زندگیها جمله واقعه تسبیح ذاتی جهان است که جهان را به سوی ظهور ذات جهان رهنمون می سازد .

۸۳۳- به یک لحاظ جهان هستی و همه موجودات عالم مخلوق تسبیح و تقدیس پروردگارند از ذات سبّوحی و قدوسی خویش .

۸۳۴- به لحاظ دیگر کل جهان و موجوداتش مشغول تسبیح و تقدیس وجودند تا در بقای خود استمرار و کمال بیابند .

۸۳۵- تسبیح و تقدیس وجود یعنی منزه ساختن خود از غیر خود تا ظهور جمال وجود مطلقه و فی نفسه .

۸۳۶- و لذا سیر تسبیح و تقدیس بمانند سیر فناست زیرا واقعه صورت زدائی و صفت زدائی و معنا زدائی و کمال زدائی است . و در غایت این فناست که جمال بقای ذات رخ می نماید و این واقعه لقاالله و قیامت است .

۸۳۷- برخی از عارفان در حیات دنیا به کمال تسبیح می رسند و قیامتشان بر پا شده و به لقا الله می رسند که همان دیدار جمال ذات خودشان است . و اینان را قطب عالم وجود خوانند که کل جهان و جهانیان این قطب را سجده می کنند و این توصیف امام مبین در قرآن است[1] .

۸۳۸- بنابراین معنایی کلیدی تر و جهان شمول تر و محوری تر از شرک و تسبیح در قلمرو هستی شناسی و علم و معرفت نیست .

۸۳۹- پس تسبیح همان واقعه بت شکنی است در صورت و معنا .

۸۴۰- ولی چه بسا خود تسبیح هم تبدیل به یک بت می شود که لطیف ترین و ابلیسی ترین بت است همچون پرستش تسبیح دانه دار که در دست و گردن مردمان است و بسیاری از عابدان بجای خدا ، تسبیح دست خود را می پرستند .

۸۴۱- بهر حال بت تسبیح (تسبیح دانه دار) از تاریخی بس کهن در مذاهب جهان برخوردار است و ریشه آن به سرزمین هند می رسد که بزرگترین بت خانه روی زمین است و از آنجا به سائر مذاهب راه یافته است و البته هندوستان مهد نخستین مذهب نیز می باشد که محل هبوط آدم نخستین پیامبر خداست .

۸۴۲- تسبیح یک واقعه عرفانی و یک انقلاب روحانی در کارگاه خلقت جهان است که در انسان عارف هم فعال است که گاه بواسطه تسبیح دانه دار در دست کنترل و مهار می شود و گاهی تسبیح دانه دار در دست موجب از خود بیگانگی تسبیح باطنی می شود که متأسفانه اکثراً از نوع دوم است که نوعی بازی می باشد که مصداق تسبیح ضد تسبیح است .

[1] « وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبينٍ » يس، ۱۲.

۸۴۳- هر شیء ای می تواند یک بت باشد و حس مالکیت انسان نسبت به اشیاء است که آن اشیاء را بت می سازد و آن بت در وجود آدمی شریک می گردد و وجودش را تسخیر می کند و به قلمرو عدم می کشاند.

۸۴۴- بت های طبیعی کم ضررتر از بت های مصنوعی می باشند . مثلاً کسی که اتوموبیل یا خانه اش را می پرستد شقی تر و حریص تر و قحطی زده تر از کسی است که باغ یا احشامش را می پرستد .

۸۴۵- مفیدترین و عمیق ترین بت پرستی ، پرستش یک انسان دیگر است بعنوان معشوق و یا امام . زیرا انسان صاحب روح است و این پرستش موجب تقویت وجود می شود بخصوص پرستش امام که خود موجودی موحد و منزه از بت و شرک است و لذا امام پرستی منجر به توحید می گردد زیرا فرد پرستنده از هرچه غیر امام ، منزه و تسبیح می شود و این از اقتدار توحیدی وجود امام است.

۸۴۶- همانطور که در قرآن کریم آمده است که اگر یکی ، دیگری را همچون خدا دوست بدارد خداوند بر او حکم می نماید[1] . و این معنای هدایت است در رابطه با پرستش امام .

۸۴۷- پرستش جنس مخالف نیز بهتر از پرستش هر بت دیگری است هرچند که عاقبت منجر به ناکامی و فراق می شود ولی بسیاری از بت های جهان در دل عاشق نابود می گردند .

۸۴۸- بسیاری از عارفان بزرگ پس از ناکامی در عشق جنسی به بیداری عرفانی رسیده و به عشق الهی نائل آمده اند که مقام توحید است .

۸۴۹- حتّی عشق به امام و عارفی زنده نیز در مرحله ای به فراق می انجامد که این فراق حق است و موجب رجعت به ذات می شود تا مرید بواسطه نور عارف به ذات خود رجوع نموده و مقیم در ذات گردد که مقام توحید و هدف از ارادت عرفانی می باشد .

۸۵۰- وجود امام و عارف واصل در جهان بارزترین مصداق سوره توحید و آیه مورد بحث ماست که : لیس کمثله شیء چیزی شبیه او نیست و او شبیه کسی نیست . و لذا ارادت و همنشینی با عارف بخودی خود موجب شرک زدائی و تسبیح است . تسبیح بمعنای غبار روبی از آئینه وجود است زیرا وجود انسان در این جهان خاک آلوده است .

۸۵۱- « ولم یکن له کفواً احد » و هیچ چیزی همتای او نیست . «و لیس کمثله شی ء » و چیزی مثل او نیست . ولی عجبا هرگز آیه ای به این مضمون نداریم که او شبیه چیزی نیست . زیرا او به هر چیزی شباهتی دارد زیرا هر چیزی نشانی از اوست و از او نشانه ای دارد و لذا هرکه او را در هر تجلی دیدار کند زان پس در هر چیزی او را به یاد می آورد و کل جهان هستی آیة الله می شود و ذکر و تسبیح دیدار کننده است .

۸۵۲- یک تصنیف فارسی بیانی ناب وبس ساده و امّی از وحدت وجود است که می گوید چشم آهو به چشم یار می ماند ، خواب خرگوش به خواب یار می ماند و ... یعنی هیچ چیزی مثل او نیست ولی نشانه ای از او دارد .

۸۵۳- ما در جائی گفته بودیم که « انسان ، خدا نیست بلکه خدا ، انسان است » خواننده ای بر ما ایراد کرده بود که «این بازی با کلمات است و گرنه به لحاظ منطقی اگر خدا ، انسان باشد طبعاً انسان هم خداست». معرفت توحیدی از منطق معادلاتی ریاضی پیروی نمی کند و بلکه اتفاقاً ابطال آن است . زیرا رابطه بین خالق و مخلوق رابطه علیتی نیست زیرا جهان از خداوند زائیده نشده است .

۸۵۴- ابن عربی می فرماید که خداوند دوبار در یک جمال تجلی نمی کند و بلکه در یک جمال بر دو نفر هم تجلی نمی کند . و این سخنی بس شگرف و کبیر است همانطور که حتیّ دو تا از مخلوقات خدا هم

[1] « ألا لِلَّهِ الدِّينُ الخالِصُ وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ في ما هُمْ فيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدي مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفَّارٌ» الزمر، ۳.

همسان نیستند . حتّی دو برگ از یک شاخه درختی واحد هم کاملاً همسان نیست این امر اثبات ادعای ابن عربی در تجلی حق است . بی تائی یکایک مخلوقاتش دال بر بی تائی اوست . یعنی او بی نهایت بار تجلی کرده است که دوبارش همتا نیست .

۸۵۵- همانطور که دریافت دو انسان از چیزی واحد، همسان نیست.

۸۵۶- ولی حساب انسان از سایر مخلوقاتش جداست زیرا انسان را از صورت و روح خودش آفریده است. و لذا همه عارفان او را در جمالی انسانی دیدار کرده اند و این دال بر حقیقت این حدیث مذکور است که «انسان را از صورت خودش خلق نمود »[۱].

۸۵۷- به همین دلیل انسان ، خداوند را در جمال انسانی دیدار می کند و بلکه به قول ابن عربی هر عارفی کاملترین جمال حق را در جمال خویشتن دیدار می کند . و بنده این ادعای ابن عربی را به عین الیقین تصدیق می کنم . همانطور که رسول اکرم ص هم در معراجش خداوند را به جمال علی ع دیدار فرمود[۲] و می دانیم که طبق فرموده آن حضرت، علی ع جمال باطن محمد ص بود.

۸۵۸- اینک سخن اینست که پس چرا شرک برای آدمی ظلم عظیم است و تنها گناه نابخشودنی اوست در حالیکه براستی صاحب جمال و کمال حق است و از صورت و روح خدا وجود یافته است . پس همتا و شریک اوست . آیا نه اینست ؟! هرگز چنین نیست !

۸۵۹- خیر ! انسان نه شریک خداست و نه همتای اوست بلکه خلیفه اوست و عین اوست و مظهر اوست و خدا جز در انسان نیست و اگر چنین نباشد شرک به لحاظ وجودی بدیهی می گردد . آیا نه اینست ؟ همین است !

۸۶۰- پس بیائیم یک بار دیگر این مسئله کبیر را مرور کنیم زیرا براستی بزرگترین مسئله معرفت و دین است .

۸۶۱- در قرآن کریم آمده است که : «خداوند در زمین و آسمانها هم هست و در انسان هم هست و از رگ گردن به او نزدیک تر است . »[۳] پس معلوم می شود که خداوند فقط در انسان نیست در هر چیزی هست . ولی در هر چیزی هم به جمال انسان هست و در همه جا انسانی است همانطور که همه عارفان واصل بر این امر گواهی داده اند و بنده هم نیز به شهود عینی گواهی می دهم . پس بدین طریق شرک مورد بحث منتفی می گردد .

۸۶۲- پس واضح شد که خداوند جز انسان نیست ولی هیچ انسانی خدا نیست . در این نکته کبیر بسیار بمانید و تأمّل کنید هر چند که جز حیرت حاصل نیاید همانطور که همه عارفان واصل در حیرت ابدی مانده اند .

۸۶۳- سخن در توحید جمال از آن سخنانی است که اگر گفته شود زبان سوزد و اگر گفته نشود مغز استخوان سوزد . و لذا همه عارفان در بحث توحید جمال هرگز وارد نشده اند الا به شعر و استعاره و یا به کلامی بس مبهم و مجرد که جز خودشان آنرا در نمی یابند . ولی ما به نصرت حق اراده کرده ایم که به گونه ای سخن کنیم که همه در یابند چون اگر در نیابند ما را بکشند . هر چند که اگر هم دریابند بازهم ما را بکشند از بخل . همانطور که بارها کشته اند .

---

[۱] « روي عنه ص أنه قال إن الله تعالى خلق آدم على صورته» ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللالی، ج ۱، ص۵۳.

[۲] «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ سُئِلَ بِأَيِّ لُغَةٍ خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ قَالَ خَاطَبَنِي بِلُغَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَلْهَمَنِي أَنْ قُلْتُ يَا رَبِّ أَنْتَ خَاطَبْتَنِي أَمْ عَلِيٌّ قَالَ يَا أَحْمَدُ أَنَا شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ لَا أُقَاسُ بِالنَّاسِ وَ لَا أُوصَفُ بِالشُّبُهَاتِ بِالْأَشْيَاءِ خَلَقْتُكَ مِنْ نُورِي وَ خَلَقْتُ عَلِيّاً مِنْ نُورِكَ فَاطَّلَعْتُ عَلَى سَرَائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ أَجِدْ إِلَى قَلْبِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَخَاطَبْتُكَ بِلِسَانِهِ كَيْمَا تَطْمَئِنَّ قَلْبُكَ » مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۱۲ و « عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ مَا مَرَرْتُ بِمَلَإٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا سَأَلُونِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّ اسْمَ عَلِيٍّ أَشْهَرُ فِي السَّمَاءِ مِنِ اسْمِي ... فَلَمَّا صِرْتُ تَحْتَ الْعَرْشِ نَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَاقِفاً تَحْتَ عَرْشِ رَبِّي فَقُلْتُ يَا عَلِيُّ سَبَقْتَنِي فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ ع يَا مُحَمَّدُ مَنْ هَذَا الَّذِي يُكَلِّمُكَ قُلْتُ هَذَا أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ لَيْسَ هَذَا عَلِيّاً وَ لَكِنَّهُ مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَنِ خَلَقَهُ اللَّهُ عَلَى صُورَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَنَحْنُ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ كُلَّمَا اشْتَقْنَا إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ زُرْنَا هَذَا الْمَلَكَ لِكَرَامَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ » همان، ج۲۱، ص ۳۰۵.

[۳] « اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ » النور، ۳۵. و « َ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» ق. ۱۶.

۸۶۴- دو تا انسان به لحاظ جمال همسان و همتا نیست حتّی دو قلوها . و بلکه هر انسانی از چشم سایرین به گونه ای دیگر دیده می شود . بدین ترتیب نه تنها بی نهایت جمال انسانی داریم بلکه هر انسانی هم به تعداد همه انسانها ، جمال دارد . یعنی هر انسانی هم بی نهایت جمال دارد . و این تصدیق آن سخن ابن عربی است که خداوند در یک جمال دو بار تجلی نمی کند و نه برای یک نفر و نه برای بیشتر از یک نفر . پس در می یابیم که خدا ، انسانی است و انسان هم خدائی است .

۸۶۵- وقتی گفته می شود که انسانی خدائی است به این معنا نیست که انسان ، خداست .

۸۶۶- اینک دوباره باز می گردیم به سئوال مذکور که اگر انسان از صورت و روح خداست پس حق دارد خودش را شریک خدا قرار دهد .آیا نه اینست ؟

۸۶۷- باز هم خیر ! اگر آدمی خداوند را در خود در یابد دیگر خود را شریک او قرار نمی دهد زیرا خود را جانشین او می یابد و خدا را هم جانشین خود . یعنی خودی جز خدا و خدائی جز خود نمی یابد .پس شرک باطل است زیرا حاصل دوئیت وجود است و وجود یکی است نه دوتا وبیشتر !

۸۶۸- شرک حاصل جهل انسان نسبت به خویش است و نیز حاصل کامل نبودن خلقت انسان است و نیز حاصل بی صبری انسان در امر خلقت تا کار خلقت به کمال برسد . اهمیت صبر از همین بابت است که انسان عجول مشرک می شود و به عذاب می افتد . و مهمترین عجله و بی صبری آدمی هم در امر قضاوت است و تصمیم گیری و اراده .

۸۶۹- انسان مستمراً باید به یاد داشته باشد که مخلوق است و در همه حال مشغول آفریده شدن است نه بصورت و معنا بلکه به اراده و اعمال و گفتار و رفتار و خواب و بیداری و کفر و ایمانش . همه اینها عوامل و ماجرای آفرینش اوست و فقط بدین طریق است که صبور می شود و شرکش به حداقل می رسد و در مقام شاهد قرار می گیرد و دستان خداوند را از آستینش به وضوح می بیند که مشغول آفریدن اوست .

۸۷۰- پس موحد بودن دو مرحله و نوع دارد : یکی موحد بودن بمعنای یگانه و هم اراده بودن با خدا در حین آفرینش خویشتن است . و دومی موحد بودن بمعنای خلیفه او بودن پس از اتمام خلقت و دمیده شدن روح است . هر چند که این معنای خلافت در مرحله نخست هم به نوعی دگر حضوردارد زیرا خداوند با دستان و اراده خود انسان است که او را می آفریند .

۸۷۱- انسان حتّی در عرصه عدمیت خود در قبل از خلقت خویش هم خلیفه خداست در عماء . زیرا آنگاه که انسان نبود خدا هم در عرصه ظهور نبود . پس انسان از ازل تا ابد خلیفه خدا بوده و هست و خواهد بود . اینست که ما معتقدیم که آن اسمی از خدا که هرگز در کتابی نیامده است و اسم اکبر اوست همان انسان است .

۸۷۲- تمام مشکل آدمی یعنی مسئله شرک اینست که می خواهد از خدا در خلقت خویشتن سبقت بگیرد و راز صبر همین است که بالاترین ارزشهاست .

۸۷۳- یکی از حیرت آورترین آیات قرآن در امر وحدت وجود این آیه است که : انسان را در حین خلقتش شاهد گرفتیم بر خلقتش[1] !! عجبا مگر انسان قبل از خلقتش هم وجود داشت که شاهد بر خلقتش باشد ؟ آری وجود داشت و این تصدیق ادعای قبلی ماست که انسان حتّی در عدمش هم خلیفه خدا بوده است و بقول علی ع تا بوده انسان هم بوده است و خاکی جز خاک انسان نیست و کائنات قبرستان بنی آدم است .

۸۷۴- علی ع می فرماید که « من دو سال از خدا کوچکترم »[2] ولی بنده معتقدم که انسان هم سن خداست . به هر حال بی نهایت سال منهای دو سال هم بی نهایت می شود .

---

[1] « وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَني آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلينَ » الاعراف، ۱۷۲.

[2] « «انا اصغر من ربی بسنتین» شبّر، عبد الله، مصابیح الانوار، ج۲، ص ۳۱۹.

۸۷۵- قرآن کریم می فرماید :« براستی که انسان بر خودش بیناست پس چرا در خود نمی نگرد »[1] مسئله همین است که از خود رویگردان است و این علت شرک و عذابهای انسان است و اکثر مردم بـه قـول قرآن از بس که از خود رویگردان هستند و به خود باز نمی گردند کور می شوند[2] زیرا انسان کـانون نـور است زیرا محل ظهور و حضور حق است .

۸۷۶- ازحضرت رسول اکرم ص سئوال می شود که خداوند قبل از خلق جهان در کجا بود . می فرماید : در عماء بود که نه زیر داشت و نـه زبر[3] ! ابن عربی کـه دربـاره عمـاء در کل اثر دائرة المعارفی خود یعنـی فتوحات مکیه سخن گفته است و عماء را نوعی ابر می داند و عجبا کـه ریشـه لغت عمـاء بمعنـای کوری و تاریکی و عدم ظهور است و در یک کلمه همان ظلمت است . منتهی ظلمت عرصه عدم . و فقط ظلمت است و عدمیت ظلمانی است که نه زیر دارد و نـه زبر دارد در حالیکـه هر قطعه ابری زیر و زبر دارد و جهان خلقت عرصه نور است و درست به همین دلیل در قرآن میخوانیم که اموات کافر پس از مرگشـان بـه کـوری و عماء دچار می شوند[4] و می گویند که اجازه دهید که یک بار دگر به حیات دنیا بازگردیم تـا نـور بـر گیریم و بینا شویم[5] .

۸۷۷- و آدمی تا قبل از اتمام و اکمال خلقتش در جهان هنوز حامل ظلمت عمائی است و بـه تـدریج در حـال ورود به عرصه نور می باشد کـه کـانون این نورخود انسـان است زیـرا در دستـان خدا مشغول خلـق شـدن است .

۸۷۸- به زبانی می توان گفت که این خود انسان است که مشغول خلق خویشتن است و لـذا مسئول اعمـال خویشتن است در عین حال که اعمال آدمی هم مخلوق خداست یعنی عمل خداست . و اینست معنـای اختیـار آدمی !

۸۷۹- و به زبانی دیگر می توان گفت که این خود خداست که مشغول آفرینش خویش است در انسان .

۸۸۰- فقط از این منظر است که معنـای این آیـه بـه تمـام و کمـال درک مـی شـود کـه : اوست اول و آخر و ظاهر و باطن[6] !

۸۸۱- در حدیث قدسی که سخن بیواسطه خداوند با انسان است همه اسرار توحیدی بر مـلا شـده است ولـی متأسفانه بندرت کسی آنها را جدی می گیرد . در این حدیث می خوانیم کـه خداونـد بـا رسولش مـی فرمایـد : گرسنه بودم غذایم ندادی ، تشنه بودم آبم ندادی ، بیمار بودم به عیادتم نیامدی و ...[7] این حدیث را آشـکارا تحریف می کنند و می گویند که منظور این بوده کـه خداونـد بهمـراه گرسنگان و بیمـاران است . گـوئی کـه خداوند قصد شوخی داشته است استغفرالله ! و گوئی که خداوند هم شاعر است و غلو می کند استغفرالله !

۸۸۲- در قرآن کریم سخن بر سر انواع عذابهاست مثل عذاب النار ، عذاب الیم ، عذاب سـعیر و غیـره . و نیز یک جا سخن بر سر عذاب الله[8] است که این آیه هم مثل حدیث مذکور تحریف می شود . و نیـز ایـن آیـه که آیا حیرت نمی کنی از اینکه می بینی که کافران در آتش دوزخ چه صبورند[9] ؟ این را بفهم تـا از شـرک نجات یابی !

---

[1] «بَلِ الْإِنسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصیرَةٌ» القیامه، ۱۴.

[2] «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ» البقره، ۱۸.

[3] « أنه سأله (ص) أین کان ربنا قبل خلق السماوات و الأرض فقال (ع) کان في عماء ما فوقه هواء و ما تحته هواء » ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللالی، ج ۱، ص٥٤

[4] « قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَني أعْمی وَ قَدْ کُنْتُ بَصیراً» طه، ۱۲۵.

[5] « یَوْمَ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذینَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ قیلَ ارْجِعُوا وَراءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فیهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ » الحدید، ۱۳.« وَ لَوْ تَری إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناکِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ » السجده، ۱۲.

[6] « هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَيْءٍ عَلیمٌ » الحدید، ۳.

[7] ان الله تعالی یقول یوم القیامه: یابن آدم مرضت فلم تعدنی. قال یارب کیف اعودک و انت رب العالمین؟ قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده؟ اما علمت انک لو عدته لوجدتنی عنده؟ یابن آدم استطعمتک فلم تطعمنی فقال یارب و کیف اطعمک و انت رب العالمین؟ قال اما علمت انه استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه؟ اما علمت انک لو اطعمته لوجدت ذلک عندی ؟ یابن آدم استسقیتک فلم تسقنی قال یارب کیف اسقیک و انت رب العالمین ؟ قال: استسقاک عبدی فلان فلم تسقه اما علمت انک لو سقیته لوجدت ذلک عندی» نهج الفصاحه، ص ۳۱۱.

[8] « نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» الهمزه، ۶.

[9] « أُولئِکَ الَّذینَ اشْتَرَوُا الضَّلالَة بِالْهُدی وَ الْعَذابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَی النَّارِ» البقره، ۱۷۵.

۸۸۳- ما این آیات و احادیث را همانگونه که هستند باور کرده ایم در روز روشن کلام و آیات خدا را تبدیل و تحریف نمی کنیم . و چون باور کردیم دیدارش کردیم .

۸۸۴- داستان عشق خداست به انسان ! کسی که این عشق را درک و باور نکند نه خدا را باور می کند نه خود را . عشق همان معنای خلافت و جانشینی انسان و خدا بر جای یکدیگر است . توحید جز در این حقیقت درک شدنی نیست و مابقی خیالات و خرافات و شرک بی انتهاست . این را نیز فهم کن تا رستگار شوی !

۸۸۵- منطق توحید ، عشق است . و لذا همه موحدان ، عاشقانند . و هرکه عاشق وش نیامد در نفاق افتاده است . و نفاق ، عاقبت شرک است .

۸۸۶- قرآن نیز کتاب عشق است و جز عاشقان به آن راه نیابند .

۸۸۷- و هرکه به قرآن راه یافت پروردگارش را دیدار می کند زیرا قیامتش بر پا می شود زیرا قرآن کتاب قیامت است و قیامت نامه ! زیرا محمد ص پیامبر آخرالزمان است .

۸۸۸- ای کسانیکه به اطمینان رسیده اید حال به سوی پروردگارتان بازآئید که از شما راضی شده وازاو راضی شده اید پس به بهشت او وارد شوید ای عاشقان !
هم من منم و هم تو توئی هم تومنی
من ، من نیم و اگر دمی من منمی
این عالم را چو ذره بر هم زنمی
اگر این منمی که دل زمن بر کندست
خود را چو درخت از زمین بر کنمی

۸۸۹- هرکه خودش باشد خلّاق می گردد و چون خداوند از عدم می آفریند . ولی آدمی تلاش مذبوحانه ای می کند تا خودش شود و خود را به اثبات برساند همه بازیگریها و تخریب و فسادش از این بابت است .

۸۹۰- پس جز خدا کسی نیست و ماهم مخلوقاتی هستیم که از عدم آمده و در نزد او رزق می بریم تا او رابشناسیم و هرگاه که او را به یقین شناختیم ما را بر جای خود می نشاند وآنگاه خودی از خدا می شویم و محل ظهور جنبه هایی از اراده و اسمای او می گردیم و خلقت خودش را از دست ما جاری می سازد و آنگاه خلاق می شویم ولی دیگر اثری از خود در ما نیست بلکه همه هوست : یا من هو !

۸۹۱- خود فقط خداست و انسان ، بی خودی اوست یعنی عدم اوست یعنی هوی اوست هویت اوست نه خودیت او .

۸۹۲- آدمی اگر ذره ای از صفتی را از نزد خود داشته باشد که ذاتی او باشد با آن ذره قادر است که کائنات را نابود کرده و از نو به گونه ای دیگر بیافریند . انسان بی صفت است . انسان ذات هوی حق است و جهان هم صفات بی ذات اوست که انسان را رزق می دهد . و لذا انسان کامل قطب عالم امکان است و مسجود کائنات است چو ذات هستی است .

۸۹۳- انسان چون بر جای خدا بنشیند خود را می بیند و چون بر جای خود بنشیند خدا را می بیند . ولی اکثر مردمان نه بر جای خویشند و نه بر جای خدایند بلکه خلیفه اشیاء هستند و اینست بت پرستی و شرک.

۸۹۴- براستی چه چیزی انسان را « خود » کرده است که می گوید « من » ؟ همه چیزهایی که آدمی را « من » کرده با مرگش نابود است . همه عناصر « خود » عاریه ای و قرضی و نذری و فرضی است . انسان فی الواقع بی خود است و ماسکی است از عدم . هرکه عدم خود را فهمید و تصدیق نمود بر آستانه آدمیت و خلقت و وجود قرار گرفته است .

۸۹۵- هرکه خود را شناخت بی خود شد و اینست مرگ شرک و ظلم و عذاب و دروغ ! و بدان که شرک شناسی الفبای خود شناسی است .

۸۹۶- دروغی بزرگتر از «من » نیست . من مهد دروغ و دزدی و ظلم و فریب است و کارگاه شرک !

۸۹۷-آنکه وجود یافت دیگر من نیست ، هوست : یا من هو !

۸۹۸ -اصل و حقیقت وجود انسان بی خودی اوست و اینست آن بی خودی که دعوی خود می کند برای رهایی از این دعوی جانکاه به مستی و مدهوشی و تخدیر می گراید تا حقیقی و بی خود شود و عذابش کاهش یابد . پس آنکه دست از دعوی خودیت و منیت کشید ازاعتیاد رهید .

۸۹۹- هرکه بی خودی خود را فهمید و تصدیق کرد و پذیرفت خلیفه خدا شد که اصل خود است و هویت الهی یافت و رستگار گردید و از شرک و ظلم رهید .

۹۰۰- آنکه خود را شناخت بی خود شد و آنکه بی خود شد خوداً شد ویکتا شد . این معنا را نیک بفهم و در آن بمان !

۹۰۱- آدمی مواجه با این مسئله بزرگ با خداوند خالق می شود که چرا خداوند امر خلقت و هستی انسان را اینقدر سخت و نا ممکن و عذاب آور ساخته است و چرا شرک را اینقدر عذاب آور و نابخشودنی نموده است . این گله انسان از خداست .

۹۰۲- عنوان رایج شرک برای عامه بشری همانا عشق و مودت و یاری است . چرا عشق عاقبتی فجیع و دردناک دارد ؟ چرا خداوند عشق و دوستی را این چنین ممنوع ساخته است ؟ این علت العلل کفر و عداوت بشر با خداست و دینش .

۹۰۳- اگر خداوند نیازی به پاسخ بنده به این سئوال مذکور ندارد و همواره با رحمت ناگهانی و مطلقه اش بندگانش را مجاب و راضی می کند درست به این دلیل است که آدمی در بدترین شرایط زندگی بازهم بود را بر نبود ترجیح می دهد زیرا وجود یک هدیه بی مزد و منت است هدیه ای که به عدم داده شده است و آن وجود ابدی و حتّی اگر سراسر دوزخ و عذاب ابدی هم باشد باز برتر از عدم است . آنانکه خود کشی هم می کنند به امید رحمت و هستی برتر است و نه به امید نابود شدن .

۹۰۴- مسئله در عظمت و کبریایی لامتناهی امر وجود نهفته است و خداوند اراده کرده است تا بندگانش را از چنین وجودی بر خوردار سازد و شرک خصم این وجود احدی و صمدی است . در واقع شرک بشری وجود ناپذیری اوست و لذا از سر جهل است و شکش به وجود خویشتن .

۹۰۵- آدمی اگر خود آگاهی داشته باشد و قدر وجود را بداند و همواره به یاد آورد که از عدم به وجود آمده است هرگز به خدایش ناسپاس نمی شود .

۹۰۶- آدمی اکثراً وجودش را فراموش می کند و از یاد می برد که از عدم به وجود آمده است و می پندارد که همواره بوده و قرار هم بوده که باشد و گوئی اصلاً خودش خود را خلق کرده است . این نسیان منشأ کفر و ناسپاسی بشر است .

۹۰۷- اصلاً کفر و جهل جز نسیان نسبت به وجود خویش نیست . سهویت نسبت به وجود منشأ همه کفران و شرکهاست .

۹۰۸- خداوند اصولاً از سن کمال به بعد است که شرک را بر آدمی حرام و عذاب آور می کند تا انسان وجود احدی و صمدی خود را دریابد و بپذیرد و صاحب وجود شود . و عذاب شرک از غایت رحمت و عشق خدا به انسان است به مانند والدینی که مایلند که فرزندشان هر چه سریعتر مستقل و متکی به نفس شود و بر پای خودش باشد . این همان اخلاص و توحید است .

۹۰۹- شرک همان انگل صفتی و گریز از استقلال و آزادی وجود است .

۹۱۰- اخلاص و توحید ، نیاز خدا به بشر نیست بلکه نیاز بشر به وجودی مستقل و کامل است . عبادت و عبودیت نیز چنین است . خداپرستی همان وجود پرستی و استقلال ذات است و عین خودپرستی به معنای عرفانی کلمه است .

۹۱۱- عذاب الهی و دوزخ نشانه غایت عشق خدا به مخلوق است . و لذا آنانکه عذاب بیشتری کشیده اند رحمت خدا را بهتر می شناسند و لذا در ذات کفر ایمانی شدیدتر نهفته است و خدا باوری کافران و افراد لامذهب عمیق تر و جدی تر از اکثر دین داران است .

۹۱۲- همانطور که والدین سخت گیرتر از حرمت و محبت بیشتری از جانب بچه ها برخوردارند بچه های عزیز دردانه نسبت به والدین خود کافرتر و بی مهرند . زیرا والدین همواره با بچه های خود شرک می ورزند و تا پایان عمرشان دست از این شرک بر نمی دارند و مجال استقلال وجودی را به آنها نمی دهند و نام این شرک را عشق می نامند و لذا بچه ها عموماً از این عشق والدین نفرت دارند زیرا هیچ خیری از آن ندیده و همواره تحقیر شده اند و این عشق را بچه خواری والدین می دانند .

۹۱۳- اخلاص و توحید و محبت حقیقی و عارفانه در حیات دنیوی اکثراً صورتی قهری و بلائی دارد و آدمهای جاهل این امر را بی عاطفگی می پندارند .

۹۱۴- تا وجود را درک نکنیم توحید و شرک را هم فهم نکرده ایم . و تا هستی را بر نیستی نزده ایم آنرا کشف نخواهیم کرد .

۹۱۵- آدمی اگر خردمندانه و صادقانه گذشته زندگیش را مورد تأمل قرار دهد درک می کند که خداوند در همه حال با او و حافظ او بوده است . ولی اگر بتواند در اکنونیت جاری زندگیش حضور خدا را در خود و زندگیش دریابد با خداوند دیدار می کند . این همان خودشناسی به زبان ساده است . و توحید همان درک حضور خدا در خویشتن است در حال . و کشف و تصدیق این آیه که : او در همه جا و هر کجا با شماست و از رگ گردن به شما نزدیکتر است[1] .

۹۱۶-آنچه که کشف و شهود و کرامات و معجزات و آیات الهی نامیده می شود درک و کشف حضور خداست در خویشتن در همه حال .

۹۱۷- ولی گوئی اکنونیت و حال و حضور قلبی در خویشتن یک نقطه گریز از مرکز وجود است که آدمی را امکان نزدیکی بخود نمی دهد و او را از خود دفع می نماید . درست به همین دلیل نیاز به یک عارف و استاد راه ضروری است تا تو را بخودت راه نماید و در خودت مقیم سازد تا وجودت را تحویل بگیری . و این یعنی توحید و اخلاص .

۹۱۸-این جادوی قدرت گریز از مرکز وجود خویشتن همان شرکهای آدمی است که او را در بیرون غل و زنجیر کرده اند . و پیر در رهائی از این اسارتها و شرکهاست که به تو یاری می دهد .

۹۱۹- آدمی وجود را و خدا را در نیازهای عاطفی و معیشتی و امنیتی و درمانی خود کشف می کند آنگاه که به وقت نیاز دست بسوی غیر دراز نمی کند اینست که می فرماید گرسنه شو تا مرابببینی و تنها شو تا بمن برسی .

۹۲۰- در یک کلام شرک یعنی رجوع به غیر به وقت نیاز !

---

[1] « هُوَ مَعَكُمْ أيْنَ ما كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ» الحديد، ۴. و « نَحْنُ أقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» ق، ۱۶.

۹۲۱- کشف وجود یعنی کشف احدیت و صمدیت و لم یلد و لم یولدیت و لم یکن له کفواً احدیت ! یعنی کشف یگانگی و بی نیازی و بی علیتی و بی تائی وجود خویشتن ! و این یعنی کشف خدا در خود . و این سرآغاز حرکت جوهری است حرکت از خود بسوی خدا .

۹۲۲- بی تردید آدمی با دیدن نخستین نشانه خدا در خویشتن ، عاشق می شود و این عشق الهی موتور محرکه آن حرکت جوهری است که همان حرکت روحانی می باشد که ملاصدرا آن را ارسطوئی نموده است و لذا آدمی در مطالعه اسفارش براستی عقل فطری خود را گم می کند و بکلی از راه مأیوس می گردد . و خداوند در کتابش می فرماید که آنانکه راه خدا را سخت جلوه می دهند منافقانند[1] .

۹۲۳- ملاصدرا منافق نبود او فقط وسواس بیمارگونه در یونانی کردن حکمت اسلامی داشت و نوعی احساس حقارت در قبال ارسطو در آثارش غوغا می کند تا جائیکه بدون فلسفه که همان مذهب ارسطو است راه هدایت را محال می خواند و حتی مؤمن حقیقی را فقط فیلسوف می داند و درس فلسفه را اساس رستگاری می نامد . وبدینگونه است که پیروان ملاصدرا بسیاری منافق شدند و این منافقان امروزه بخصوص در سالهای پس از انقلاب اسلامی کشورمان را به تباهی و نفاق کشانیدند و همه غیر صدرائی ها را با چوب ارتداد و التقاط راندند و تار و مار کردند در حالیکه خودشان اسوه التقاط و نفاق بودند و نمی دانستند . و هیچ نفاقی مهلکتر از نفاق فکری و فلسفی نیست .

۹۲۴- امروزه اگر بخواهیم در یک کلمه علت العلل همه بدبختی ها و مفاسد و نفاق ها و بن بست های اقتصادی و عقیدتی و سیاسی حاکم بر جامعه ایرانی را ریشه یابی کنیم در یک کلمه چیزی جز شرک فلسفی – ارسطوئی نیست که ایدئولوگهای انقلاب ما دچارش بوده اند و آن از ملاصدرا و التقاط عظیم اوست که امام خمینی و علامه طباطبائی و مرتضی مطهری جمله صدرائی بودند و پیروانشان . که البته این پیروان از خود آگاهی ایدئولوژیکی هم برخوردار نیستند و کورکورانه در این راه گام می نهند و یکی پس از دیگری بالاخره سر از غرب و مهد تمدن یونانی – ارسطوئی در می آورند و برای نجات خود از این نفاق اصل دین و قرآن را هم انکار می کنند . مثل دکتر سروش که بمدت سی سال انقلاب مارا به لحاظ فرهنگی رهبری می کرد و از معتمدین شخص رهبر انقلاب در ستاد انقلاب فرهنگی بود و از شاگردان مرحوم مطهری و علامه بود که جمله صدرائی بودند . انقلاب اسلامی ایران قربانی شرک صدرائی شد . و این بود که انرژی اتمی اصل اول دین ما شد . و به یاد داشته باشیم که مغز جهان بینی فلسفه یونانی اتومیزم است .

۹۲۵- اساس شرک و التقاط عقیدتی ملاصدرا در همان نخستین صفحات اسفار اربعه آشکار است و آن اینکه اولاً حکمت قرآنی را همان فلسفه اسکولاستیک (فلسفه مدرسه ای) دانسته است و سپس این فلسفه را اساس ایمان خوانده و می گوید : « الا الذین آمنوا اشاره به غایت حکمت نظری است» - در حالیکه در قرآن کریم آشکارا در چندین آیه ، حکمت علمی لدنی است که به برخی از انبیاء و اولیای الهی داده می شود[2] و نه علمی مدرسه ای . و ثانیاً حکمت یکی از برکات لدنی حق به برخی از مؤمنان مخلص است . بنابراین ملاصدرا گوئی که اصلاً قرآن نخوانده باشد در حالیکه حافظ قرآن بوده آشکارا این آیات را بکاربرده و از معنای آن به روش تفسیر به رای آنهم بی هیچ برهانی چنین استنباط می کند که فلسفه همان حکمت است و ایمانی هم جز فلسفه نیست و بدینگونه کتاب حجیم اسفار اربعه را بر توهم و تحریفی عظیم بنا می سازد .

۹۲۶- از نظر ملاصدرا بجز فلاسفه ما بقی مردم کافرند و گمراه . و در مقدمه اسفارش آشکار تخلقوا باخلاق الله را هم فیلسوف شدن می داند و می گوید :« فلسفه همانند شدن به خداست !!»

۹۲۷- شیخ شهید سهروردی هم برای فلسفه مقامی بزرگ در دین قائل است ولی معتقد است که ارسطو و امثالهم فیلسوف نیستند و فلاسفه حقیقی عارفانی چون بایزید بسطامی اند . ولی نظر ملاصدرا اینگونه نیست و کتاب اسفارش حجتی آشکار بر این ادعاست زیرا کتابی مبتنی بر مفاهیم و منطق و قراردادهای فلسفه یونان و خاصه ارسطو می باشد . و سعی کرده که مفاهیمی عرفانی را در فلسفه یونانی بگنجاند .

---

[1] «الَّذینَ یَسْتَحِبُّونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَةِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً أُولئِکَ في ضَلالٍ بَعیدٍ» ابراهیم، ۳.

[2] «یُؤْتِي الْحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَیْراً کَثیراً وَ ما یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ » البقره، ۲۶۹.

۹۲۸- به یاد داریم که مرحوم مطهری حتی استفاده از اصطلاحات فلسفی غرب را التقاط می دانست و یادش نبود که استادش ملاصدرا اصلاً دین و ایمان و حکمتی جز فلسفه قائل نیست که ذاتاً غربی و یونانی و ارسطوئی است .

۹۲۹- براستی چرا ملاصدرا آشکارا و وحی گونه آیه نازل کرده است بی هیچ برهانی فلسفی حتی که :«ایمان همان حکمت نظری است.» اگر این تبدیل آشکار آیات الهی را درک کنیم به راز بزرگترین شرک در تاریخ اسلام پی برده ایم از فارابی و بوعلی تا ملاصدرا و طباطبائی .

۹۳۰- در قرآن کریم ایمان و حکمت هر دو امر قلبی و روحانی و داده بیواسطه الهی به انسان است که حکمت متعاقب اخلاص در ایمان رخ می نماید که از آن انبیاء و اولیای خداست . در قرآن می خوانیم که هیچ دلی بی اذن خدا ایمان نمی آورد[1] . پس چگونه است که ملاصدرا ایمان را یک امر نظری یعنی ذهنی و کلامی و آموزشی می خواند . دکتر سروش سالها پیش در کتاب جنجالی «قبض و بسط شریعت» ادعا کرد که ایمان یک احساس کور و جنون آمیز است که آدمی را وحشی و خونخوار می کند .(نقل به مضمون) بنظر می رسد این صدرائی هم چون استادش می اندیشیده است یعنی ملاصدرا هم ایمان را که نور حق در بنده است و او را از تاریکی به روشنائی هدایت می کند یک امر مالیخولیائی و هذیانی می دانسته و لذا خواسته آنرا بواسطه فلسفه از این وضع نجات دهد . و در این امر دچار افراط هم شده است و بجای اینکه لااقل بگوید که ایمان بدون فلسفه کور و جنون آمیز است اصلاً خود فلسفه را ایمان خوانده است و غیر فیلسوف را هم کافر . و این بدان معناست که ملاصدرا هم در زمانه خودش شاهد منافقان نماز خوان و متشرعی بوده که جمله احمق و ظالم و کور و کافر بودند که در دستگاه صفوی زمام مسلمین را بدست گرفته بودند . و او این آدمها را جز از طریق آموزش فلسفه قابل نجات نمی دیده است . و این دال بر فقدان حداقل معرفت نفس عرفانی در ملاصدرا است .

۹۳۱- آیا براستی محمد ص فیلسوف بود؟ عمار و بلال و کمیل و ابوذر فیلسوف بودند ؟ در حالیکه ابوجهل و ابولهب و ابو هریره و کعب الاحبار جمله فیلسوف بودند . براستی فهم ملاصدرا از تاریخ اسلام و بلکه تاریخ نبوتها چه بوده است ؟

۹۳۲- اگر ملاصدرا فیلسوف را مؤمن و مؤمن را همان فیلسوف می خواند تا حدودی قابل توجیه می بود . ولی او ایمان را حکمت نظری می خواند یعنی فلسفه مدرسه ای و نه فلسفه تجربی و عملی .

۹۳۳- بنظر می رسد ملاصدرا حتی تفاوت اسلام و ایمان را هم نمی دانسته و هر لااله الا الله گوئی را اهل ایمان می دانسته . در حالیکه در قرآن آمده است که ایمان یعنی قلبی شدن اسلام[2] . یعنی جوهری شدن دین . یعنی فطری شدن لااله الاالله . و این مقام بزرگی است .

۹۳۴- آنچه که ملاصدرا را به این هذیان و تحریف و تبدیل عظیم دین و قرآن کشانیده وحشت اوازخرافات و جهل و جنون حاکم بر زمانه اش بوده است که در دو عنوان شرعی و درویشی غوغا کرده است که شاهان و دربار صفوی اسوه کامل این هر دو عنوان بودند .

۹۳۵- به یاد می آوریم که مرحوم علامه طباطبائی هم چند سال قبل از رحلت در مصاحبه ای گفت که تمام عمرش را مشغول خواندن حکمت بوده است . و این بدان معناست که ایشان هم فلسفه مدرسه ای را حکمت می دانسته است زیرا حکمت خواندنی نیست .

۹۳۶- امروزه که عصر روشنفکری و آموزش عمومی و اجباری در سراسر جهان است تقریباً اکثر بشریت کمابیش فلسفه می داند ولی شاهدیم که عصر جدید عصر غوغای کفر مفتخرانه آنهم از مهد مدارس و دانشگاههاست . امروزه تقریباً همه درس خوانده ها چند کتاب فلسفی و حکمت نظری خوانده اند و اتفاقاً با اتکای به این آموزه هاست که دین و شریعت را بکلی منکر می شوند .

---

[1] «وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذينَ لا يَعْقِلُونَ» یونس، ۱۰۰.

[2] «قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإيمانُ في قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيم» الحجرات، ۱۴.

۹۳۷- و این حقیقت را نیز باید دانست که همه رشته های علوم انسانی و اجتماعی مباحث حکمت نظری و فلسفه محسوب می شوند که در عصر قدیم جملگی تحت عنوان فلسفه قرار داشتند که بتدریج شاخه شاخه شدند مثل روانشناسی ، علوم سیاسی ، جامعه شناسی ، حقوق و حتی طب . بنابراین امروزه تقریباً در هر خانه ای لااقل یک فلسفه دان وجود دارد و اتفاقاً همو پیغمبر لامذهبی و کفر خاندان است . و این همان مقوله مشهور روشنفکری است .

۹۳۸- ملاصدرا از طرفی در اسفارش می گوید که تحصیل فلسفه بایستی بهمراه ریاضت و تزکیه نفس و چله نشینی باشد وگرنه ممکن است موجب گمراهی شود . و از طرفی دیگر معتقد است که فلسفه عین ایمان است . این تناقض هذیان وار از کجاست !

۹۳۹- اگر تحصیل فلسفه راه ایمان است و موجب ایمان می شود چه نیازی به ریاضت و چله نشینی . ولی تناقض دیگر اینست که انسان غیر مؤمن که اهل ریاضت و تزکیه و چله نشینی نیست پس بایستی قبل از تحصیل فلسفه مؤمن بوده باشد .

۹۴۰-پس متأسفانه بایستی قبول کنیم که ملاصدرا خیلی محترمانه ایمان را از کالبد اسلام و قرآن برداشته و فلسفه را بر جایش گذاشته است . و این یعنی شرک عظیمی که در حق دین خدا و قرآن مرتکب شده است بواسطه عشقی مالیخولیائی که به فلسفه داشته است و فلسفه برای او براستی یک بت اعظم بوده است .

۹۴۱- شرک دیگرش در حق حکمت بوده است که آنرا هم یواشکی با فلسفه تعویض نموده است .

۹۴۲- با ادامه مطالعه آثار ملاصدرا بتدریج در می یابیم که ایشان تقریباً همه معارف و آیات و محکمات دین و اسلام و قرآن را با فلسفه معاوضه نموده است چرا که اصلاً خدای ایشان که خدای استادش میرداماد بود یک خدای فلسفی- یونانی بنام اسطقس بود .

۹۴۳- در حقیقت بایستی اسطقص را همان الهه فلسفه در اساطیر یونان باستان دانست که ایمانی جز خودش قائل نبود . و ایمان به اسطقص همان راه رستگاری بود یعنی ایمان به فلسفه آنهم یونانی اش . و امروزه آمریکائی اش !

۹۴۴- انقلاب اسلامی ایران و جامعه ما امروزه دچار دوبت و دو شرک عظیم و دین سوز عقیدتی است . یکی بت فن آوری و علم زده گی است که بزرگترین سخنگوی آن در عصر ما و در انقلاب ما مرحوم بازرگان و پیروانش بوده اند . و دیگری هم شرک فلسفی و صدرائی است که معروفترین سخنگوی انقلابی آن مرحوم مطهری و پیروانش بوده اند . و می دانیم که کشور ما در طی این سالها بدست و اندیشه پیروان این دو متفکر انقلابی هدایت شده است که اینک آن دو شرک که ریشه واحدی دارد منجر به شقاق و نفاق شده است که شاهدش هستیم هم در قلمرو سیاست هم اقتصاد و هم فرهنگ و هم مذهب و هم در ساختار حاکمیت و ماجرای موسوم به فتنه .

۹۴۵- و در این باب باید بدانیم که حذف ایمان از دین و اسلام و قرآن یعنی حذف قلب از یک موجود زنده . و این کاری است که ملاصدرا در اسفارش انجام داده است یعنی این قلب را برداشته و بجای آن یک قلب مصنوعی و عاریه ای بنام فلسفه گذاشته است . و این شرکی در قلب قرآن است پس شرکی کشنده و دین سوز است . شرکی در اصول دین است و اصول نبوت . زیرا دین و نبوت بر ایمان و حکمت استوار است .

۹۴۶- البته تبیین فلسفی دین یا تبیین دینی فلسفه کاری ناحق و مشرکانه نیست اگر بر توحید استوار باشد مثل کاری که ابن عربی به ثمر رسانیده است که کاری بس عظیم و بر حق است و اصلاً اسفار چهار گانه ملاصدرا هم از ابن عربی است . ولی اشکال کار ملاصدرا در تحریف است نه تبیین . ایشان یک فلسفه پرست است تا حق پرست .

۹۴۷- اصلاً خود رسول اکرم ص حکمت را تعریف کرده است . از آن حضرت درباره حکمت دینش سئوال کردند که فرمود :« هر که به احکام شریعت من عمل کند به حکمتش خواهد رسید». آن حکمت عملی و

این هم حکمت نظری . و می بینیم که درست بر خلاف ملاصدرا و اکثر فلاسفه یونانی زده حکمت عملی مقدم و اساس بر حکمت نظری است . اینست حکمت نبوی و محمدی.

۹۴۸- این حقیقت واضح تاریخی و شهودی را هم باید اضافه کنیم که حکمت اساس عدالت است ولی فلسفه یونانی همواره اساس حکومت ظلم و استکبار بوده است که پیامبرش ارسطو بعنوان یک جهانخوار معروف همگان که مریدش اسکندر را برای فتح جهان گسیل داشت . از همین طبع فلاسفه بهتر می توان ماهیت مشرکانه اش را که اساس ظلم عظیم است درک نمود . زیرا فلسفه همواره به موازات دین انبیاء و حکمت اولیای الهی یک دین و خدای جعلی پدید آورده است که نهایتاً خود را رسوا نموده و خدای انبیاء را هم انکار نموده است و لذا غایت فلسفه به نیهیلیزم رسیده است که انکار هر حقیقتی است .

۹۴۹- پس فلسفه تبیین و تقدیس شرک بعنوان ظلم عظیم است یعنی در واقع فلسفه نوعی شرک نیست بلکه فلسفه شرک است و یک مذهب ضد مذهب است . فلسفه همان مذهب و مکتب شرک است شرک بعنوان یک مکتب صاحب ادعا در مقابل دین خدا . فلسفه همان شرک تقدیس شده است .

۹۵۰- همانطور که شرک ظلم عظیم است فلسفه هم به مثابه مکتب تبیین شرک دارای ظلمانی ترین منطق و بیان است .

۹۵۱- البته قبلاً نشان داده ایم که فلسفه در لغت یونانی بمعنای عشق حقیقت است که در این فلاسفه و فلسفه های مشهور کمترین نشانی از نه عشق و نه حقیقت دیده نمی شود و لذا مصداق حقیقی این صفت را در مغرب زمین فقط در انگشت شماری همچون سقراط حکیم می توان یافت که کمترین سنخیتی با ارسطو ندارد و به قول سهروردی فیلسوفان حقیقی که مصداق معنای لغت آن می باشند همان حکیمان الهی و عارفانند .

۹۵۲- ولی حساب فلاسفه اسلامی اکثراً جدای فلاسفه غربی است زیرا اکثرشان مؤمنان عاشق حقیقت هستند که در تبیین حقیقت به کژراهه رفته اند مثل بوعلی و ملاصدرا و غیره .

۹۵۳- اگر فیلسوف کامل به قول ملاصدرا کسی است که اسفار اربعه را طی نموده است پس چرا زبانش را خلق فهم نمی کند . زیرا غایت این اسفار به خلق می رسد .

۹۵۴- فیلسوف کامل و حقیقی در درجه اول انبیای بزرگ بودند که اسفار اربعه را براستی طی نمودند و اسرار عرش خدا را به زبان بردگان بیسواد بیان کردند . و پس از آنان اولیا ء و عرفای الهی هستند که وارث علم انبیاء می باشند و وارث سنت و امیت آنان نیز . یعنی مردمی هستند و بزبان عامه مردم سخن می گویند و نه بزبان اشراف و شکم سیران و درباریان . به زبان انس سخن می گویند نه جن .

۹۵۵- یکی از نشانه های توحید و اخلاص همانا سخن سلیس است و قدرت بلاغت آن در خلق خدا . زیرا سخن توحیدی ، نورانی است و در قلوب ورود می کند . و این سخن شرک است که مخدوش و ظلمانی و ثقیل و چند پهلو و هیولائی است که راه هدایت را ناممکن و تخصصی و اشرافی می سازد .

۹۵۶- هر آنچه که از دل بر آید امری خالصانه و توحیدی است و لذا بر دل همگان می نشیند و این معنای بلاغت است که قدرت رسائی کلام می باشد . و هرچه از دل بر آید به زبان امی خواهد بود . بنابر این عربی نوشتن فلاسفه ایرانی نشانی دیگر از شرک سخن و پیامشان است .

۹۵۷- چهار رکن سوره توحید همان چهار رکن وجوداست و انسان تنها موجود عالم ارض و کائنات است که دارای وجود است زیرا خلیفه خداست یعنی جانشین وجود است . و لذا این چهار رکن همانا حقوق وجود است و یا حقوق وجودی بشر است و هر سخن و منطق و فلسفه و مذهب و رفتار و عملی که این چها رکن حقوق بشر را تضعیف یا تخدیر و تحقیر و تحمیر و تزویر و تضلیل و تکفیر نماید مشرکانه است و ظلم است .

۹۵۸- اصل اول و حقوق بشر توحیدی همان اصل احدیت است یعنی یکتائی و یگانگی وجود هر فرد بشری . یعنی برای اثبات یا تعریف و تحقق وجود انسان هر عنصر دیگری به آن اضافه شود شرک است حتّی اگر

این عنصر خدا باشد و اتفاقاً اضافه کردن خدا بـه وجود انسـان بزرگترین شرک و ظلـم است همـانطور کـه خود خداوند در کتابش فرموده است که خدای ذهنی و خـدای دور از انسـان و غیر از انسـان همـان شـرک و ظلم عظیم است[1] مگر اینکـه خداونـد عین انسـان و عین وجـود او باشد و غیـر انسان نباشد یعنـی از رگ گردن به او نزدیکتر باشد یعنی ذات انسان باشد .

۹۵۹- اضافه کردن هر چیزدیگری به وجود انسان بعنوان امری واجب کـه بدون آن وجود بـه هلاکت مـی رود شرک است مثل تکنولوژی ، بیمـه ، پول ، جواهرات و غیره . حق احدی انسـان در تنهـایی محض آشکار و اثبات می شود .

۹۶۰- اصل دوم حقوق بشر توحیدی همان صمدیت است یعنی متکی به ذات و بی نیاز و کـافی بخـود . پس هر نیازی که انسان را مجبور و تحقیر نماید شرک است چه مادی و چه عاطفی و چه علمـی و فنـی و غیـره . حق صمدی انسان در فقر با فخر اثبات و متجلی می شود .

۹۶۱- اصل سوم حقوق بشر توحیدی انسان لم یلد و لم یولد است . یعنـی انسـان موجـودی بـی علـت و معلول و بی پس و پیش و بی گذشته و آینده است و مبرای از این بستگی هاست و این اصل استقلال و آزادی وجود است از هرجبری مثلاً جبر ژنتیـک ، جبر تـاریخ ، جبر جامعـه ، جبر جنسـی ، جبر طبیعی و جبرهای غریزی و غیره .

۹۶۲- اصل چهارم حقوق بشر توحیدی ولم یکن لـه کفواً احد است که اصل بـی تـایی مطلـق است کـه منطق قیاس و تشبیه و تقلید را باطل می سازد و هر انسانی را مظهر تجلی منحصر به فرد پروردگار می نماید .

۹۶۳- هر یک از این چهار اصل حقوق بشر توحیدی یکی از وجوه و تجلی حقیقت توحید است یعنـی چهـار تجلی از توحید داریم .

۹۶۴- این چهار وجه از توحید وجود همان چهار وجه از حقیقت قرآن است که کتاب وجود است که قبلاً بـه نقل از رسول اکرم ذکر شد : ظاهر ، باطن ، حد و مطلع !

۹۶۵- احدیت ، توحید ظاهر است که همان توحید موجودیت و حیات دنیوی و فیزیکـی و غریـزی و صـوری انسان است .

۹۶۶- صمدیت ، توحید باطن است که توحید صفات و کمالات است .

۹۶۷- لم یلد و لم یولد توحید حدّ است که حدّ وجود انسان را با نفی پس و پیش و علت و معلـول و والـد و ولد و نژاد و قومیت و طبیعت و غیره اثبات می کند .

۹۶۸- و لم یکن له کفواً احد ، توحید مطلع است که توحید تجلّی جمال حق است که در هر انسانی بی تاست و این بی تایی هم بی نهایت جلوه دارد از منظر بی نهایت شاهدهای انسانی دیگر که قبلاً ذکرش رفت .

۹۶۹- از منظر این چهار رکن توحید وجـود انسـان مـی تـوان چهـار سـوی هجـوم شـرک و تعلقـات مشـرکانه بشر را به تمام و کمال شناسایی نمود و نفی و تسبیح کرد .

۹۷۰- در حقیقت سوره توحید همانطور که سوره توحید شناسی و وجود شناسی است سوره شرک شناسـی و ابطال شناسـی و عدم شناسـی هم هست .

۹۷۱- پس آن چهار جنبه از قرآن و توحید میزانی است که از طریق آن می توان چهار جنبه کلـی از شـرک را هم شناخت : شرک ظاهری ، شرک باطنی ، شرک حدود و شرک تجلی (مطلع)

---

[1] «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى» النجم، ۲۳. و «وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ» لقمان، ۱۳.

۹۷۲- شرک ظاهری اساساً تملک ها و تعلقات و بستگی های مادی و صوری است .

۹۷۳- شرک باطنی اساساً مالکیت ها و جبرها و باورهای ذهنی و عاطفی است که مهمترین آن خدای ظن می باشد که بصورت جبر مشیت الهی عمل می کند و سائر جبرها مثل جبر تاریخ و اقتصاد و ژنتیک و جبرهای فلسفی و عاطفی و امثالهم .

۹۷۴- شرک حدّ که مهمترینش نژاد و علیت های گوناگون است .

۹۷۵- شرک مطلع که همان شرک ظهور و بروز انسان بر اسا س تقلید و تشابه و قیاس و همسان سازی است که مردم پرستی و دموکراسی یکی از مشهورترین آن در عصر جدید است .

۹۷۶- آدمی تا با پروردگارش در جمال خویشتن خویش دیدار نکند از شرک مصونیت نیافته است . زیرا فقط در چنین دیداری است که هر چهار رکن توحید و هر چهار وجه قرآن در وجودش محقق شده است یعنی احدیت (ظاهر) ، صمدیت (باطن) لم یلد و لم یولد (حدّ) و لم یکن له کفواً احد (مطلع) و این ظهور توحید جمال و وجود کامل است و مقام انسان کامل و خلیفه خدا و موجود مطلق .

۹۷۷- قرآن کتاب وجود است و سوره توحید هم سوره وجود است پس ارکان این دو یکی هستند لذا ظاهر قرآن ظاهر وجود است و باطن قرآن هم باطن وجود است و حدّ قرآن حدّ وجود است و مطلع قرآن هم مطلع وجود است .

۹۷۸- همانطور که طبق قول انسان کامل محمد مصطفی ، عالم وجود بر سوره توحید بنا شده است[1] و از کتاب خدا تکوین یافته است . و نیز سوره توحید سوره ای از قرآن است که بیان کل قرآن است . و بیهوده نیست که طبق روایات ائمه اطهار ع اهل قرآن در قرآن خداوند را دیدار می کند[2] یعنی وجود را دیدار می کند که این مطلع قرآن است و لم یکن له کفواً احد در تجلی است . پس سعی کن در این معنا اقامتی ابدی یابی
تا جان سخن را دریابی که سخن عالیتر و کاملتر و توحیدی تر و زلالتر از این نخواهی یافت .

۹۷۹- و این هستی شناسی و معرفت شناسی قرآنی است که تا قبل از این هرگز بدینگونه تبیین نشده بوده است و بدان که همه این معارف برای بنده بصورت شهودی و عین الیقین واقع شده است . یعنی این نوید رسول خدا محمد مصطفی برای اینجانب محقق شده است که : بزودی پروردگارتان را همچون ماه شب چهارده و آفتاب ظهر دیدار می کنید[3] . و بنده این دیدار را توأماً بصورت شمسی و قمری داشته ام در مشهد مقدس در واقعه کسوف بزرگ حدود پانزده سال پیش .

۹۸۰- این را بدان و بفهم که دردی جز شرک نیست فسادی جز شرک نیست حقارت و حسادتی جز شرک نیست جنون و جنایتی جز شرک نیست وگناهی جز شرک نیست و لذا رسول خدا می فرماید که حتی زنا و ربا و خمر هم اگر بواسطه شرک نباشد با توبه بخشوده می شود[4] .

۹۸۱- آدمی در خیر اعمال و زندگیش خود را شریک می سازد و یا تماماً از خود می داند و بدینگونه آنرا به فساد و ستم می کشاند . و در شر اعمال و زندگیش هم خدا یا خلق را شریک می سازد و بدینگونه بر خدا معصیت می کند وبه خلق ستم می کند این نگرش مشرکانه به خویشتن است .

۹۸۲- آدمی که خیر و شر کل زندگیش را بر عهده خودش می گیرد و خود را عامل تمام آن می داند و خداوند را از قلمرو حیاتش خارج می داند کافری خالص و بی ریا و بری از شرک است و خداوند می

---

[1] «روی عن النبیّ- صلّی الله علیه و آله و سلّم- بأنّه قال: أسّست السّموات السبع و الأرضون السبع علی قُلْ هُوَ الله أَحَدٌ». آملی، سید حیدر، جامع الاسرار، ص۵۱. و تفسیر الرازی، باب۱، جزء ۱۷، ص۲۶۴.

[2] «لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لایبصرون» بحار الانوار، ج۸۹، ص۱۰۷. و « فَتَجَلَّي لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ». نهج البلاغه، ص ۲۵۰.

[3] « قالوا یا رسول الله هل نری ربنا یوم القیامة؟ فقال «هل تضارّون في رؤية الشّمس في الظّهيرة ليس دونها سحاب» قالوا لا قال «فهل تضارّون في رؤية القمر ليلة البدر ليس دونه سحاب» قالوا لا قال «فو الّذي نفسي بيده لا تضارّون في رؤية ربّكم» غزالی، محمد، احیاء علوم الدین، ج١٦، ص ۳۹.

[4] «من مات لم یشرک بالله عز وجل شیئاً دخل الجنة ... و ان زنی و ان سرق قال ... وان شرب الخمر...» شیخ صدوق، التوحید، ص۲۵.

فرماید که بر کلیه اعمال کافران احاطه دارد[1] و بالاخره این کافران بـه سوی خدا هدایت می شوند. کـافران بواسطه اعمالشان محاسبه می شوند .

۹۸۳- و کسی که کلیه اعمال و سرنوشت نیک و بد خود را از خدا می داند مؤمن موحد و بری از شرک است و سالک الی الله می باشد و این گروه همان طور که قرآن می فرماید مسئول اعمال خود نیستند[2] .

۹۸۴- هرکسی بر اساس باورهایش در دنیا و آخرت محاسبه و مؤاخذه می شود همـانطور کـه حضرت رسول اکرم ص می فرماید که « خداوند در نزد باورهای انسان نسبت بـه خود است »[3]. یعنی هرکـه او را ارحم الراحمین بداند از رحمت مطلقه اش بر خوردار می شود و هرکه او را ظالم بداند بـه غضب او مبتلا می شود . هرکه اورا نزدیک بداند نزدیک است و هرکه او را دور بداند او هم دور است . هرکـه مشتاق دیدارش باشد دیدارش می کند و هرکه میل دیدارش را نداشته باشد دیدارش نمی کند .اینست کـه مـی فرماید «اراده نمی کنید الا اینکه او اراده می کند »[4] یعنی او اراده انسان است و این همان امانتی است کـه زمین و آسمانها از پذیرش آن سرباز زدند و آدم پذیرفت .

۹۸۵- زندگی و سرنوشت هرکسی محصول نوع باورش درباره خداوند است .

۹۸۶- آنچه که امروزه در خاور میانه و در کشورهای اسلامی بصورت نهضت های ضد استبداد ی بر علیه رهبران این کشورها آشکار شده است عین قیامت امّت اسلامی بر علیه شرک و نفاق حکومتهاست که آنـان را بـه ستوه آورده و دچار عذاب عظیم ساخته است زیرا یکی از بدترین نـوع شرکها ، شرک حاصل از استبداد و جبر است یعنی شرک جبارانـه .

۹۸۷- اصولاً همه انقلابات اجتماعی بر علیه شرک رخ می دهد زیرا شرک موجب پوچی و ناکامی و عذاب همه تلاشهاست . ولی متأسفانه این شرک بصورت و منطقی پیچیده تر پس از پیروزی تکرار می شود .

۹۸۸- صلوة واقعه وجود بخشی خدا و وجود پذیری انسان است و لذا در حدیث قدسی می فرماید « نماز را بین خود و بنده ام نصف کرده ام »[5] یعنی در اقامه صلوة هم خداوند بر نمازگزار صلوة می کند و هم بنده بر پروردگارش . همانطور که در سوره حمد که ستون نمـاز است نیز شاهدیم کـه این سوره کـلام خداست ولی از زبان بنده جاری می شود و در این سوره گفته مـی شـود کـه « مـا را بـه راه راست هدایت فرمـا »[6] این « ما » همان وحدت وجود خالق و بنده است .

۹۸۹- اقامه صلوة از جانب بنده است ولی وقوع صلوة از جانب خداست همـانطور کـه در سـائر آیات مـی خوانیم که این خداست که بر شما صلوة می کند[7] . صلوة بمعنای نزول ، ورود و به معنای درست تر تجلی خداست بر بنده . واین است واقعه وجود بخشی خدابه بنده و وجود پذیری بنده از خدا .

۹۹۰- حقیقت وحدت وجود در هیچ عملی همچون صلوة رخ نمی دهد و لذا عبودیت عین وجود یابی است.

۹۹۱- سوره حمد بعنوان ستون نماز و عصاره قرآن (بقول رسول خدا) واضح ترین حجت وحدت وجود است اگر در حقیقت معنای این سوره دقت و تفکر شود . زیرا در این سوره خداوند از زبان بنده اش بـا خود سخن می کند . یعنی این خداست که بواسطه بنده اش و در بنده اش بر خود صلوة می کند . سعی کن این برترین حجت قرآنی را در اثبات وحدت وجود فهم کنی ! زیرا در سوره حمد موحد می شوی و سپس در سوره توحید در نماز ، ارکان توحید را در می یابی . واین دو سوره کل واقعه صلوة است .

---

[1] « اللَّهُ مُحيطٌ بِالْكافِرينَ » البقره، ۱۹.

[2] « وماتجزون الا ما كنتم تعملون الا عباد الله المخلصين» الصافات، ۳۹-۴۰.

[3] « الْقُطْبُ الرَّاوَنْدِيُّ فِي لُبِّ اللُّبَابِ، عَنْهُ (ص) أَنَّهُ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلْيَظُنَّ مَا شَاءَ » محدث نورى، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۲.

[4] «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ» التكوير، ۲۹.

[5] «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَسَمْتُ الْحَمْدَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي فَنِصْفُهَا لِي وَ نِصْفُهَا لِعَبْدِي» مجلسى، بحار الانوار، ج۸۲، ص ۵۹.

[6] الفاتحه ، ۶.

[7] « هُوَ الَّذي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ كانَ بِالْمُؤْمِنينَ رَحيما» الاحزاب ۴۳.

۹۹۲- بنابراین با این حقیقت مذکور بهتر درک می شود که چرا اقامه صلوة فقط به مؤمنان امر شده است و صلوة غیر مؤمن عین تقرب الی ابلیس است . زیرا دل مؤمن خانـه خداست و خداونـد از د ل مؤمن است که به او وجود می بخشد . و لذا برای غیر مؤمن از صلوة قحطی و غش فزاینده حاصل می شود و نفاق و اینست راز فویل للمصلین !

۹۹۳- آنچه که مؤمن را از شرک مصون می دارد اقامه صلوة با حضور و معرفت است . زیرا ابتلای مؤمن به شرک ، اشد شرکها را موجب می شود که شرکی قلبی است .

۹۹۴- پس اقامه صلوة برای مؤمن امری شدیداً واجب است تا مشرک نگردد مگراینکه در مرحله مستی جذبه نخستین ایمان باشد و یا دچار خلسه ذکر باشد که خود خداوند در کتابش چنین صلوة را نهی کرده است که : ای مؤمنان چون مست هستید به نماز نزدیک نشوید [1] .

۹۹۵- آنچه که توده و خلق و ناس نامیده می شود دارای هویت مشرکانه است و لذا خداوند مؤمنان را از پیروی اکثر مردم منع کرده است و می فرماید که پیروی از عامه مردم موجب ابتلای به ظلم می شود[2] . سوره ناس نیز اخطار شدیدی است که مؤمنان در این باب دریافت می کنند .

۹۹۶- چشم هم چشمی ، آبرو پرستی ، مردم داری ، تقلید و حسد عمومی از ویژگیهای شرک ناس(توده هاست) . این شرک جاری در بطن توده ها تبدیل به ظلمی عادی شده که عرف اجتماعی خوانده می شود و بصورت انواع مراسم بیهوده و پر هزینه و احمقانه خود نمایی می کند و گاه این ظلم بحدی می رسد که منجر به انقلاب می گردد و بسیاری از بت های اجتماعی را در قالب آداب و رسوم و عادات در هم می شکند .

۹۹۷- درست بدلیل شرک حاکم بر جامعه است که مؤمنان مبتدی امر به هجرت شده اند تا بتوانند از زندگی خود شرک زدائی کنند و آداب و رسوم و عرف و عادات خرافی و جاهلانه را از خود بزدایند . ای کسانی که ایمان آورده اید هجرت کنید و در راه خدا جهاد کنید [3]– قرآن – هجرت و جهاد چیزی جز ترک شرکهای اجتماعی و شرکهای فردی و عاطفی و رفتاری نیست .

۹۹۸- دموکراسی یک شرک مختارانه است و سوسیالیزم هم شرکی جبری می باشد و هردو در عرصه عمل به ابطال آرمانهای خود رسیده اند . هر چند که این آرمانها بر حق می باشند ولی عملشان مشرکانه است و لذا محکوم به شکست می باشد .

۹۹۹- شرک ، علم و عقل و قانون و حقوق را بر نمی تابد و لذا جوامع مشرکانه در عصر حاکمیت عقول و علوم و حقوق دچار اشد تشنجات و ناهنجاریها و مفاسد و ریاکاریها می شوند و اینست راز موجودیت کشورهای اسلامی و جهان سوم در عصر مدرنیزم که عصر کفر آشکار است . و برترین حربه مشرکان ، عشق است جهت تقدیس زیر پا نهادن عقل و عدل و حقوق و قوانین . و این عشق همان تقدیس شرک است . و لذا ایدئولوژیهای عقلانی در این جوامع دچار ابطال و حاصلی وارونه می شوند و به فعل نمی آیند .

۱۰۰۰- برخی از فلسفه و ایدئولوژیها ذاتاً مشرکانه اند و محکوم به ابطال و شکست می باشند مثل سوسیالیزم . ولی برخی از آنها طبق تعریف دارای آرمانهای بر حق هستند ولی بدلیل کفر استکباری یا شرک دینی محقق نمی شوند مثل دموکراسی . ولی ایدئولوژی توحیدی بر مبنای شریعت الهی فقط در جوامعی به هدف میرسند که اکثریت آن مؤمنان اهل معرفت و اخلاص باشند . دموکراسی حقوق بشر نیز اکثر اصولش منطبق بر شریعت الهی می باشد ولی در عمل بدلیل مذکور محقق نمی گردد . اکثر اصول و مبانی مکاتب و ایدئولوژیهای جدید بر حق می باشند ولی قابل تحقق در جوامع کافرانه و مشرکانه نیستند . بنابراین آن ایدئولوژی و مکتبی بر حق تر است که امکان تحقق همه آرمانها و حقوق بشری را فراهم سازد و این مکتب وحدت وجود است که بایستی بصورت تعلیم و تربیت عمومی در آید که چنین امری هیچ

---

[1] « يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُكارى حَتَّى تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ» النساء ، ۴۳.

[2] « وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذاً لَمِنَ الظَّالِمينَ » البقره، ۱۴۵.

[3] « إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ الَّذينَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا في سَبيلِ اللَّهِ أُولئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ» البقره، ۲۱۸.

هزینه ای ببار نمی آورد . مبانی این مکتب به زبان ساده و امّی در مجموعه آثار ما و بویژه همین رساله تبیین شده است . و تعلیم این مبانی در جامعه بر گردن حکومتهایی است که داعیه دین و حق پرستی و توحید دارند . و برای انسان مشرک ، توحید مولد اشدّ شرکهاست . و لذا شدیدترین شرکها و نفاق ها را در پیروان عرفان نظری می یابیم .

۱۰۰۱- در قران کریم می خوانیم آنانکه از دیدار خداوند مأیوسند و به آن رغبتی ندارند کافرانند[۱] . بی تردید این بی رغبتی یا یأس از دیدار خدا امر مربوط به حیات دنیاست و گرنه هرکسی که به وجود خدا و قیامت باور دارد به لقاالله هم اعتقاد دارد . پس یکی از علائم ایمان و اخلاص همانا شوق و امید به لقای الهی در همین دنیاست .

۱۰۰۲- زیرا کسی که امیدوار و مشتاق به دیدار حق در همین دنیا نباشد برای او جایگزینی قرار می دهد و غیر او را محبوب قرار می دهد و این یعنی شرک جمالی .

۱۰۰۳- می دانیم که در میان حواس پنجگانه سرنوشت سازترین و قوی ترین حواس همانا بینایی است . بینایی سلطان حس است و دراندیشه گری بشر هم تصورات محور تفکرات هستند . و اساس تعلقات قلبی هم جمال محبوب است . پس محور معرفت و ارزیابی و آمال و اعمال بشری حس بینایی است . بنابر این کسی که به دیدار حق امیدوار و مشتاق است این سلطان و محور هوش و حواس احساس را بر مدار این عشق و امید بسیج می کند و این وحدت وجود انسان است و قویترین عنصر شرک زدائی از همه ارکان وجود می باشد .

۱۰۰۴- به همین دلیل هم حضرت رسول ص می فرماید که خدای را چنان عبادت کنید که گویی جمالش را می بینید[۲] . و اینکه خداوند در قبله نمازگزار به انتظار است[۳] . و اینکه نماز نور چشم محمدی است[۴] . آن نوری که چشم را به دیدار خدا بینا می کند . و اینکه نماز بی امام باطل است[۵] . یعنی بایستی با تصور جمال امام اقامه صلوة کرد و آن گوئی که خدای را در نماز می بینید همین جمال امام است که آئینه جمال حق است و این جمال آئینه ای است که غیر را از دل و چشم و ذهن آدمی به کنار می زند .

۱۰۰۵- به همین دلیل هم در امر رعایت حجاب و عفّت و عصمت ، تقوای چشم در رأس امور است . زیرا از درب نگاه است که هر غیری تا قلب ذات آدمی رسوخ می کند و وجود را مشرک و تسخیر می نماید .

۱۰۰۶- حضرت فاطمه ع می فرماید که اگر زن به هیچ مردی نگاه نکند رستگار است و به بهشت می رود[۶] . این امر درباره مرد هم مصداق دارد .

۱۰۰۷- می دانیم که غایت هستی به لقا الله می رسد و عالیترین اجر اهل بهشت در طبقه هشتم آن لقای الهی است . یعنی حس بینایی غایت و کمال حواس است . پس شرک نگاه هم عمیق ترین و شدیدترین شرکهاست و ماندگاترین آن . زیرا جمال هرکسی و هرچیزی ماندگارترین اثر آن در وجود و حافظه انسان است .

۱۰۰۸- پس باور به دیدار حق در این دنیا توحیدی ترین باور دینی است که متأسّفانه حتّی در میان مسلمین که پیامبرشان اهل معراج و لقا الله است ، باوری الحادی و کافرانه محسوب شده و این از عجایب است . و اصلاً یکی از علل اصلی صدور فتوای ارتداد بر علیه عارفان همین باور و ادعای دیدار حق در این موحدان بوده است که از جانب ملایان مشرک همواره مطرح بوده است .

---

[۱] «إِنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ» یونس، ۷.

[۲] «روی عن النبی (ص) انه سئل عن الاحسان ، فقال: ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک» بحار الانوار، ج۶۷، ص۲۲۰.

[۳] «اذا استقبل المصلی القبله استقبل الرحمن بوجهه لا اله غیره» مجلسی، بحار الانوار، ج۷۹، ص ۲۱۹.

[۴] « وَ جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲، ص۱۳۴.

[۵] «کل من دان الله عز و جل بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فعمله غیر مقبول و هو ضالّ متحیّر». کلینی، الکافی، ج۱، ص ۱۸۳. و «عن النبی (ص) من مات و لیس فی عنقه بیعة امامٍ مات میتة جاهلیة». شیخ مفید، الفصول المختارة، ص ۲۴۵. و«من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عز و جل ظاهر عادل اصبح ضالًا تائها و ان مات علی هذه الحالة مات میتة کفر و نفاق». کلینی، الکافی، ج۱، ص ۱۸۳.

[۶] «خیر النساء ان لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال» طبرسی،مکارم الاخلاق، ص۲۳۳.

۱۰۰۹- و حتی متأسفانه اکثر عارفان ما نیز لقای الهی در حیات دنیا را به اشاره و استعاره و شعر بیان کرده اند و لذا این حق عظیم توحیدی که فخر کبیر دین محمد است عموماً مهجورو مطرود مانده است . و در اینجا به یاد این درد دل رسول خدا در قرآن می افتیم که : پروردگارا این کتاب در میان مردم چه مهجور است[۱] . !

۱۰۱۰- بنابر این احیای باور به دیدار خدا در همین دنیا در میان مردم یکی از بزرگترین نبرد با شرک و احیای توحید و مبارزه با ظلم عظیم است . که این احیاگری را خداوند در این دوران غوغای کفر و نفاق به این بنده محول فرموده است .

۱۰۱۱- همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که خداوند بهر کسی از مؤمنان که بخواهد روحش را نازل می کند تا مردم را برای روز دیدار بشارت و تنذیر نماید[۲] . و این آیه به لطف الهی مشمول حال این بنده بوده است .چراکه مهمترین برکت این نزول روح همانا دیدار تجلی حق است زیرا تا کسی که خود دیدار نکرده باشد قادر نیست این ادعای کبیر را به مردم نوید دهد و این بشارت بر دلها بنشیند و باور شود .

۱۰۱۲- اینهمه آیات از حضور خدا در جهان دال بر دعوت انسان به دیدار با اوست که : اوست در زمین و آسمانها[۳] . اوست با شما هر کجا که باشید[٤] . اوست بهر سو که روکنید[٥] . ما از رگ گردن به شما نزدیکتریم[٦] و ..

۱۰۱۳- گویند که خدا نادیدنی است آری این چشمان انسان نیست که قادر به دیدن اوست و بلکه این خود اوست که در چشم انسان جمال خود را دیدار می کند چرا که می فرماید : « چشمان شما قادر به درک خدا نیست بلکه خداست که چشم شما را درک می کند»[۷] . آیا حقیقتی واضح تر از این ممکن است .

۱۰۱۴- آری خداوند به انسان چشم داده تا او را دیدار کند و از غیر او چشم بپوشد و گرنه به انسان چشم نمی داد . ولی آیه مذکور آشکارا می فرماید که این خود خداست که در چشمان انسان جمال خود را درک می کند .

۱۰۱۵- رسول اکرم می فرماید که خداوند با هرکسی بسته به نوع باورش درباره خدا رفتار می کند . یعنی کسی که دیدارش را در همین دنیا جداً باور دارد او را دیدار می کند . و با کمتر از این دیدار آدمی امکان نجات از شرک و ظلم وجنون و جنایات را ندارد .

۱۰۱۶- ما پیرو مذهبی هستیم که پیشوایش علی ع می فرماید که خدای نادیده را نپرستیده ام [۸]. این پیامش به شیعیان است نه خود ستایی .

۱۰۱۷- ما پیرو دینی هستیم که پیامبرش به معراج رفته است و خدایش را به جمال امامش علی ع دیدار کرده است[۹] .

---

[۱] «وَ قالَ الرَّسُولُ يا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً» الفرقان، ۳۰.

[۲] «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ » الغافر، ۱۵. و«يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاتَّقُون » النحل، ۲.

[۳] «وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ ما تَكْسِبُونَ» الانعام، ۳. و «وَ هُوَ الَّذي فِي السَّماءِ إِلهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلهٌ وَ هُوَ الْحَكيمُ الْعَليمُ» الزخرف، ۸۴.

[٤] «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ» الحديد، ۴.

[٥] «وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَليمٌ » لبقره، ۱۱۵.

[٦] «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ» ق، ۱۶.

[۷] «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطيفُ الْخَبيرُ » الانعام، ۱۰۳.

[۸] « فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ قَالَ فَقَالَ وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَه» كلينى، الكافى،ج۱، ص۹۷.

[۹] «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ سُئِلَ بِأَيِّ لُغَةٍ خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ قَالَ خَاطَبَنِي بِلُغَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَلْهَمَنِي أَنْ قُلْتُ يَا رَبِّ أَنْتَ خَاطَبْتَنِي أَمْ عَلِيٌّ قَالَ يَا أَحْمَدُ أَنَا شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ لَا أُقَاسُ بِالنَّاسِ وَ لَا أُوصَفُ بِالشُّبُهَاتِ بِالْأَشْيَاءِ خَلَقْتُكَ مِنْ نُورِي وَ خَلَقْتُ عَلِيّاً مِنْ نُورِكَ فَاطَّلَعْتُ عَلَى سَرَائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ أَجِدْ إِلَى قَلْبِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَخَاطَبْتُكَ بِلِسَانِهِ كَيْمَا تَطْمَئِنَّ قَلْبُكَ » مجلسى، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۱۲ و « عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ مَا مَرَرْتُ بِمَلَإٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا سَأَلُونِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّ اسْمَ عَلِيٍّ أَشْهَرُ فِي السَّمَاءِ مِنِ اسْمِي ... فَلَمَّا صِرْتُ تَحْتَ الْعَرْشِ نَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَاقِفاً تَحْتَ عَرْشِ رَبِّي فَقُلْتُ يَا عَلِيُّ سَبَقْتَنِي فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ ع يَا مُحَمَّدُ مَنْ هَذَا الَّذِي يُكَلِّمُكَ قُلْتُ هَذَا أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ لَيْسَ هَذَا عَلِيّاً وَ لَكِنَّهُ مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَنِ خَلَقَهُ اللَّهُ عَلَى صُورَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَنَحْنُ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ كُلَّمَا اشْتَقْنَا إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ زُرْنَا هَذَا الْمَلَكَ لِكَرَامَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ » همان، ج۲۱، ص ۳۰۵.

۱۰۱۸- مگر نه اینکه نماز را به نیت تقرب الی الله اقامه می کنیم . نزدیک شدن به خدا یعنی چه ؟ این نزدیکی چگونه درک می شود ؟

۱۰۱۹-تا باور به دیدارالهی دردنیا تبدیل به ایمان نشود نیت تقرب الی الله در نماز هم نیتی مهمل و سهوی است یعنی نمازمان باطل و بازی است و اینست فویل للمصلین ! وای بر نماز گزاران !

۱۰۲۰- « نماز نور چشم من است »[۱] این سخن رسول خدا چه می گوید ؟ یعنی در نماز چشم شما به نور چشم من بینا می شود و با این نور جمال نور را دیدار می کنید همانطور که من دیدار کردم در معراج . این نور معراج است که از آسمان هفتم به زمین آمده است . بشرط آنکه انسان نمازگزار اصل واقعه را که «نماز معراج مؤمن است » را قلباً باور داشته باشد و قرآن از قول حضرت هودع می فرماید که : پروردگارم بر صراط المستقیم در انتظار من است[۲] . این همان مصداق اهدنا الصراط المستقیم در سوره حمد است .

۱۰۲۱- آیا براستی کدامیک از نمازگزاران با چنین باوری اقامه صلوة می کنند ؟ پس براستی همه ما مخاطب فویل للمصلین هستیم ! آیا نه اینست . !

۱۰۲۲- اینگونه است که این توحیدی ترین و معراجی ترین و جمالی ترین واقعه یعنی نماز تبدیل به مشرکانه ترین عمل می شود و خدای ظن پرستیده می شود که هوای نفس است و القای ابلیس !

۱۰۲۳- اصولاً سهویت و بازی و نمایش در امور دینی و مخصوصاً عبادی یکی از خطرناکترین زمینه شرک است مثل نماز ریائی یا تجاری و حج نمایشی و تفریحی و تجاری و امر به معروف ونهی از منکر شغلی و سیاسی و حجاب اکراهی و اجباری و امثالهم . و در این امور جامعه ما هزینه های فاجعه باری پرداخته است که ریشه های اخلاق و ایمان مردم را سوخته است و بیهوده نیست که این ضرب المثل شایع شده که حاجیان را « از خدا برگشته » می نامند .

۱۰۲۴- رسول خدا می فرماید که نمازی که موجب تقرب الی الله نشود موجب دوری از خدا می شود[۳] . این قاعده شامل حال سائر امور عبادی هم می شود زیرا امور عبادی اموری قلبی و ذوقی و عاشقانه هستند همانطور که اصلاً عبودیت در لغت بمعنای پرستش است . بنابراین امور عبادی فاقد معرفت و اختیار و شوق قلبی مثل فسق و فجوری است که دعوی عشق می کند و بواسطه الفاظ عاشقانه به اشد خیانت و معصیت مرتکب می شود . مثل توسل به تعشیق بقصد زنا . توسل به رفاقت و شعر و الفاظ عارفانه برای تقدیس میگساری و تخدیر . آیا ظلمی شقی تر از این ممکن است . و ظلمی بدتر از این توسل به آیات و شعائر الهی است برای غارت مال و جان و ناموس و مردم . و جوامع اسلامی مفسده وظلمی هولناکتر از این ندارند و اینست راز فلاکتهای ویژه ای که در این جوامع شاهدیم .

۱۰۲۵- خداوند علناً می فرماید هر رزقی که در حین استفاده اش یاد خدا نباشد فسق و حرام است[٤] . وای بر نمازی که در آن شوق دیدار خدا نباشد که فاسقانه ترین اعمال است .

۱۰۲۶- بنده بعنوان یک طبیب در دوره ای بسیاری از امراض روانی و بیماریهای حیرت آور جسمانی را در افراد بظاهر مؤمن و نمازگزار با توصیه ترک نماز ، بطرزی معجزه اسا درمان کرده ام . در حقیقت این امراض که عذابهای جانکاه و فساد آور حاصل شرک عبادی بودند با ترک این شرک شفا یافتند مثل افسردگی حاد ، ناتوانی جنسی ؛ انحراف جنسی ، وسواس شدید ، بدبینی های خانمان سوز و بیماری دلهره و تشویش مدام .

---

[۱] «جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲، ص۱۳۴.

[۲] « إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» هود، ۵۶.

[۳] « من لم تنهه صلاته عن الفحشاء و المنكر لم تزده من الله الا بعداً» نهج الفصاحة، ص ۷۳۶.

[٤] « وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ» الانعام، ۱۲۱.

۱۰۲۷- گرایش به اعتیاد و تخدیر علیرغم میل فرد نیز یکی از عذابهای حاصل از شرک عرفانی است که در فرقه های درویشی به وفور دیده می شود . مثل استفاده ابزاری از اذکار و استفاده توجیهی از معارف عرفانی جهت تقدیس گناهان . یعنی خدا را شریک گناهان خود نمودن .

۱۰۲۸- می دانیم که نماز و اکثر احکام عبادی در نیمه دوم رسالت پیامبر اسلام و در مدینه به آن حضرت وحی شد که خاص مؤمنان بود و نه مسلمین تازه وارد . مگر انگشت شماری که در همان آغاز با عشق و ایمان به رسول خدا گرویدند که اقامه صلوة می کردند مثل علی ع و سلمان ع و خدیجه ع .

۱۰۲۹- یعنی عبادت آخر و غایت دین است نه اول آن . اول دین اصلاح زندگی و ترک جهالت ها و آداب و مفاسد است یعنی توبه تا اینکه دین امری قلبی و شوقی شود . این قاعده درباره هم فرد و جامعه انقلابی نیز مصداق دارد . یکی از خطاهای عقیدتی و ایدئولوژیک انقلاب اسلامی ایران و رهبرانش این بود که بلافاصله با پیروزی انقلاب یک شبه کل ملت را عابد و زاهد و مخلص می خواستند و لذا اکراه و اجباردر دین و خاصه امور عبادی آغاز شده و مردم هنوز ایمان نیاورده مشرک و منافق شدند و آنانکه به این امر تن ندادند بسرعت به جناح ضد انقلاب رانده شدند و این خطا علت اصلی همه فجایع بود که رخ نمود و تا به امروز استمرار یافته است و کل جامعه را نفاق و شقاق کشیده است بهمراه حاکمیت آن .

۱۰۳۰- انسان بمیزانی که ترک دروغ و ریا و ربا و زنا و زرو زور و تزویر می کند اصول نظری دین در اندیشه اش بارور می گردد و قلبش به نور حق زنده می گردد و میل به عبودیت می یابد . عبادت اجر خدا به جهاد بنده اش در اصلاح زندگیست و نه زجر . بیائیم و این سخن امام عابدین علی ع را درک و باور کنیم که : خواب با یقین بهتر از نماز با تردید است[۱] .

۱۰۳۱- شکیات نماز یک درد بی درمان علمای ما در رساله های علمیه است زیرا اصل مرض را تشخیص نداده اند . و علی ع این مرض را درمان نموده است یعنی اینکه آدمی که همواره در نمازش دچار وسواس و شکیات می شود بهتر است که بخوابد و از خیر نماز بگذرد تا لایق نماز شود یعنی ایمان او محکم و قلبی گردد.

۱۰۳۲- امروزه به یاری تکنولوژی جدید شرک بشری ابعاد و صور جدیدی گرفته و فجیع تر شده است . یکی از این شرکها همانا شرک جمالی و جسمانی است که در قلمرو علم پزشکی رخ داده است که واضح ترین جلوه اش جراحی پلاستیک است .

۱۰۳۳- شرک یک واقعه پنهان و مرموز در روان انسان است و هیچ کس معنایش را بروز نمی دهد و بلکه شدیداً انکار می کند و این بدان معناست که آدمی زشتی و ناحقی شرک را فطرتاً درک می کند . ولی امروزه فطرت و وجدان بشری آنقدر دچار نسیان و تباهی شده که این شرک را در صورت و جمال خویش علناً و با فخر آشکار می کند که جراحی پلاستیک در صورت واضح ترین بیان این واقعه است که غایت این شرک است که از باطن به ظاهر رسیده است .

۱۰۳۴- امروزه طبق آمار رسمی کشوما به لحاظ تعداد جراحی پلاستیک در صورت مقام اول را در جهان دارا است و این اثبات کننده ادعای ماست که این شرک جمالی غایت شرک باطنی و هویتی است . و این بدان معناست که جامعه ما مشرکترین جامعه بشری در جهان است .

۱۰۳۵- جمال آدمی همان جمال کمال او و صورت سیرت اوو ظاهر باطن اوست و آئینه روح و هویت بی تائی وجود او بعنوان خلیفه خداست . و کسی که صورت خود را به تیغ جراحی می سپارد و مخصوصاً بینی اش را بعنوان مرکزیت جمالش تغییر می دهد در واقع نمی خواهد منحصر بفرد و یکتا و بی تا باشد بلکه می خواهد شبیه کس دیگری از مدل دیگری باشد یعنی نمی خواهد خودش باشد . و این شرک به مثابه نبرد بر علیه خدا در خویشتن است و جمال دیگری را شریک جمال خود نمودن .

[۱] «نوم علی یقین خیر من الصلوة فی شک » غرر الحکم، ص۶۱.

۱۰۳۶- بنده در تجربه طبابت و روان درمانی و تحقیق ویژه ای که درباره جراحی بینی انجام داده ام به یقین پی بردم که همه کسانی که بینی خود را جهت زیباتر شدن عمل کرده اند بتدریج دچار استحاله روانی شده و کارشان به روانپزشک وگاه تیمارستان کشیده است و زندگیشان تباه گردیده است .

۱۰۳۷- خداوند از صورت خودش به انسان صورت بخشید ه است پس صورت آدمی منحصر بفرد و واحد و بی تاست و این اللهیت اوست . و ذات وجود انسانی اوست . و دستکاری در جمال عین شرک در کار خلقت خدا در خویشتن است و این کاملترین و ذاتی ترین شرکها و لذا مهلکترین شرک است و این خود براندازی هویت الهی خویش است .

۱۰۳۸- بزرگترین صفت تکنولوژی همسان سازی است و لذا تکنولوژی را بایستی تکنولوژی شرک دانست که امروزه انسان مشرک را تا سرحد شرک وجودی و جمال کشانیده است تا همه آدمها را همسان سازد .

۱۰۳۹- هر چه که انسانها در عصر تکنولوژی سالاری همسان تر می شوند با یکدیگر در تضاد بیشتری قرار گرفته و نسبت به همدیگر ظالمتر می گردند . یعنی این تساوی صوری موجب برابری باطنی نشده و بلکه موجب عداوت و تضاد روانی گردیده است . این تضاد و عداوت با دیگران در کسانی که جراحی پلاستیک و خاصه جراحی بینی کرده اند بسیار عریانتر و هولناکتر دیده می شود تا جائی که تاب تحمل عزیزترین کسان خود را هم ندارند که بسیاری از آنها به خود کشی هم می رسند . همانطور که خداوند شرک را موجب ابطال خوانده است شرک جمالی موجب ابطال کل وجود می شود یعنی خود کشی . و این است اعظم ظلم !

۱۰۴۰- جراحی پلاستیک بخصوص در صورت موجب ابطال هویت فردی و روان می گردد . و اتفاقاً خود خواه ترین آدمها به این جراحی روی می کنند و کمر خود خواهی آنها می شکند و این عدل خداست که آنان را پس از جراحی هیچ و پوچ می سازد .

۱۰۴۱- شرک در عمل عین تجاوزبه حقوق و حدود دیگران است که بصورت تقلید کورکورانه و کپی برداری از اعمال و صفات و جمال دیگران بروز می کند که تماماً به ابطال هویت فردی آنان می انجامد و لذا نسبت به همه مراجع تقلید خود کینه می کنند و به عداوت با آنان می پردازند . بطرزی جنون آمیز .

۱۰۴۲- آدمی از هر کسی بیشتر تقلید می کند نسبت به آن کس عدوتر می شود زیرا در تقلیدش ناکام می شود یعنی به مقاصد خود نمی رسد زیرا نمی تواند در صفات و هویت همسان کسی شود .

۱۰۴۳- و تقلید از انبیاء و اولیای الهی نهایتاً منجر به کفر و انکار آنان می گردد زیرا در این تقلید به هویت مراجع تقلید خود نمی رسند و لذا معتقد می شوند که اصل مرجع کذاب و نا حق است . اینست که علی ع می فرماید : که ای مؤمنان از من تقلید نکنید که کافر می شوید[1] . شقی ترین دشمنان علی ع ، مقلدان او بودند و ابن ملجم یکی از آنان بود . و مثلاً خوارج جمله مقلدان رسول ص و علی ع بودند .

۱۰۴۴- اصلاً تقلید بر خاسته از ظلم و سلطه گری نفس است . یعنی تقلید از بزرگان به قصد رسیدن به قدرت معنوی آنان نیست بلکه رسیدن به قدرت مادی و دنیوی و اجتماعی و سیاسی آنان است یعنی به نیت سلطه گری بر دیگران است . پس تقلید که اراده به شبیه و شریک دیگران شدن در صفات است روشی مشرکانه است .

۱۰۴۵- تقلید از شرک و ظلم است و اطاعت بی چون و چرا هم از ایمان است و عشق !

۱۰۴۶- اگر وجود همان یکتایی و بی تایی است پس تقلید که متدو لوژی شرک است عین ظلم به وجود خویشتن است . خلق را تقلیدشان بر باد داد یعنی باطل و هیچ و پوچ و بی هویت ساخت و لذا تحت سلطه ظالمان در آورد .

---

[1] « يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْكُو إِلَيْكَ أَخِي عَاصِمَ بْنَ زِيَادٍ قَالَ وَ مَا لَهُ قَالَ لَبِسَ الْعَبَاءَةَ وَ تَخَلَّى عَنِ الدُّنْيَا قَالَ عَلَيَّ بِهِ فَلَمَّا جَاءَ قَالَ يَا عُدَيَّ نَفْسِهِ لَقَدِ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ أَ مَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ وَلَدَكَ أَ تَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَ جُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ قَالَ وَيْحَكَ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْت» نهج البلاغه ص۳۲۴.

۱۰۴۷- تقلید بر خاسته از بخل و عداوت است و اطاعت هم ناشی از ارادت و محبت است .

۱۰۴۸- در تاریخ صدر اسلام هم به یاد داریم که همه کسانی که از پیامبر ص تقلید می کردند تا همچون پیامبر (رئیس) شوند پس از او خاندان رسول را به خاک و خون کشیدند . مؤمنان حقیقی مریدان او بودند چون علی و سلمان .

۱۰۴۹- انسانها بمیزانی که شبیه همدیگر می شوند شریک وجودی یکدیگر می شوند و بهمان میزان خصم یکدیگر می شوند . و این در عصر تکنولوژیزم به اوج رسیده است .

۱۰۵۰- هدف امپریالیزم از دموکراتیزه کردن بشریت همانا همسان کردن آنان از روی یک مدل واحد تکنولوژیکی است تا همه را در این امر بی هویت و پوچ نموده و ببلعند . زیرا وقتی انسان از هویت بی تای خود ساقط شد از هستی ساقط شده است که اللهیت اوست و آنگاه قابل تصرف است .

۱۰۵۱- اگر عداوت زناشویی در عصر جدید به اوج خود رسیده است و منجر به فرو پاشی خانواده شده است بدلیل شبیه شدن هویتی زن و مرد است یعنی برابری زن و مرد در هویت و صفات و نه در حقوق انسانی . و این شرک هویتی بین زن و مرد است که هر دو را عقیم و پوچ ساخته است یعنی باطل !

۱۰۵۲- برابری هویتی بین زن و مرد که منجر به فرو پاشی خانواده می شود فقط به نفع امپریالیزم صنعتی است که همه زنان و بلکه کودکان را هم استثمار می کند و به تصرف می آورد.

۱۰۵۳- گناهان به لحاظ کیفیت به دو دسته اند : ملحدانه و مشرکانه ! زنای ملحدانه مثل زنای با زن روسپی است که آشکارا تن فروشی می کند . این گناه طبق قول خداوند با توبه بخشوده می شود بی هیچ عذاب دنیوی و اخروی . ولی زنای مشرکانه آن زنایی است که در لباس عشق و عاطفه رخ می دهد و ابتلا و شراکت عاطفی پدید می آورد که سراسر عذاب است و عذاب النار تلقی می شود [1]. مابقی گناهان هم جمله از یکی از این دو ماهیت می باشند .

۱۰۵۴- گناهان مشرکانه اساساً بر فریبکاری استوار است . اینست که دروغگوئی ذاتاً مشرکانه و فریبکارانه است و سراسر عذاب آور می باشد و لذا ام الفساد نامیده شده است و امام صادق ع دروغگو را از اهالی ایمان بدور دانسته است ولی زنا کار یا میگسار لزوماً چنین نیست[2] و دزد و رباخوار هم چنین است . زنایی که عشق نامیده می شود و دزدی که مشارکت خوانده می شود و ربائی که بانکداری اسلامی نامیده می شود جمله از گناهان مشرکانه و عذاب آور و غیر قابل بخشش است و جملگی زمینه رشد ظلم است و انحطاط . ولی یک ربا خوار بازاری و علنی که پول نزول می دهد یا یک دزد سر گردنه که از دیوار بالا می رود در صورت توبه بخشوده می شود بی هیچ عذابی . ولی گناه شرک با توبه هم بواسطه عذاب بخشوده و پاک می شود زیرا نفوس مشرکان آلوده و نجس شده است و جز با آتش پاک نمی شود .

۱۰۵۵- آنچه که روح را سیاه می کند دل را سنگ می سازد وجدان را می کشد و اندیشه را احمق میکند و غرایز را مختل می نماید و روان را به آتش می کشد گناهان مشرکانه است . یعنی گناهانی که بر دل آدمی رسوخ کرده و دل شریک جرم شده و بغارت رفته است . زیرا دل درب وجود است و این وجود است که شریک یافته است و اینست گناه .

۱۰۵۶- خداوند در کتابش می فرماید آنانکه از روی جهل مرتکب گناه شده و یا با اکراه تن به گناه داده اند با توبه ای تماماً عفو شده و مورد رحمت حق قرار می گیرند[3] . زیرا آنکه از روی جهل گناه می کند و هنوز ماهیت گناه را نمی شناسد در عرصه جاهلیت قرار دارد یعنی دلش زنده به نور حق نشده است و لذا دلش به گناه مبتلا و آلوده نشده است . و آنکسی هم که با اکراه تن به گناه داد ه یعنی دل به گناه نداده است .

---

[1] «إنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعيداً » النساء ۱۱۶.

[2] «دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِيِّ، قَالَ النَّبِيُّ ص أرْبَى الرِّبَا الْكَذِبُ وَ قَالَ رَجُلٌ لَهُ ص الْمُؤْمِنُ يَزْنِي قَالَ قَدْ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ الْمُؤْمِنُ يَسْرِقُ قَالَ ص قَدْ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ يَكْذِبُ قَالَ لَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّما يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ» مجلسی، بحارالانوار، ج۶۹، ص ۲۶۳.

[3] « ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» النحل، ۱۱۹.

۱۰۵۷- باید دانست که کانون اجر و عذاب وجود دل انسان است . و لذا مشرکان بقول قرآن کسانی هستند که زمانی ایمان داشته اند[1] یعنی دلشان زنده شده است و اثر پذیر است .

۱۰۵۸- این دل انسان است که مؤمن یا کافر می شود مخلص یا مشرک می شود متقی یا فاسق می شود عالم یا جاهل می شود ، فقیه یا احمق می شود ، شقی یا عاشق می شود . ظلمانی یا نورانی می شود ، بهشتی یا دوزخی می شود و الهی یا شیطانی می شود . و این منطق قرآن است که کتاب دل شناسی است .

۱۰۵۹- اگر عذاب النار نمی بود دل آدمی نابود می شد . یعنی وجود انسان معدوم می گردید .

۱۰۶۰- یعنی دوزخ غایت رحمت خدا در حق ظالمترین مردمان است تا معدوم نشوند .

۱۰۶۱- منافقین که مقیم درک اسفل السافلین هستند و دلشان سنگ شده است کسانی هستند که خداوند در این دنیا عذابشان نمی کند و در آخرت آنان را در شدیدترین آتش قرار می دهد تا نابود نشوند و دلشان زنده گردد .

۱۰۶۲- دل درب آخرت است و آدمی با مرگش بر دل خویشتن وارد می شود پس بستگی دارد که دل در چه موقعیت و مقام وجودی باشد . یعنی بر خلاف تصور عامه ، انسان پس از مرگش به آسمان نمی رود . این روح است که به سوی خدا باز می گردد و تن بخاک می شود و نفس انسان که هویت و انسانیت اوست بر دل وارد می شود و به آخرت می پیوندد . پس بستگی دارد که دل ظلمانی باشد ، یا نورانی ، عاشق باشد یا شقی و سنگ ، منور باشد یا آتشین و غیره ...

۱۰۶۳- پس شرک شناسی تماماً حاصل معرفت قلب است که عالیترین حد معرفت نفس می باشد .

۱۰۶۴- یکی از مهمترین مسأله سوء تفاهم در این رساله معضله عشق و محبت و دوست داشتن است که گوئی مورد تهاجم قرار گرفته و اشد شرک نامیده شده است . حال آنکه مطلقاً چنین نیست . ما مرز عشق را با آدمخواری عاطفی مشخص کرده ایم . مرز عشق تصرفی و عشق ایثاری را معلوم کرده ایم .

۱۰۶۵- اصولاً بطور کلی باید گفت که هر عمل و صفت و واقعه بشری به لحاظ کیفیت و معنا در یکی از این سه دسته جای دارد: کفر والحاد ، شرک و نفاق ، ایمان و اخلاص ، عشق نیز به همین ترتیب بر سه نوع است ،نماز هم . و همه گناهان و ثوابها نیز .

۱۰۶۶- چه بسا ثوابی که از گناه هم بدتر است و بالعکس . از این منظر است که باید گفت براستی خدا ست که برذات دلها آگاه است . و در اینجاست که می فرماید : « خداوند بر اعمال شما نمی نگرد بلکه بر قلوب شما نظر می کند »[2] . در اینجاست که می فرماید« حسنات نیکوکاران برای مقربین درگاه حق گناه محسوب می شود »[3] . رسول اکرم ص

۱۰۶۷- بهر حال آنچه که بخشودنی نیست و عذاب آور و باطل کننده تلاشهاست نوع مشرکانه همه اعمال است : عشق مشرکانه ، نماز مشرکانه ، صدقات مشرکانه یا خدمات مشرکانه ، حجاب مشرکانه ، تحصیل مشرکانه ، انقلاب مشرکانه ، و ...

۱۰۶۸- آنچه که از زنای ملحدانه عذاب آور تر است زناشوئی مشر کانه است .

۱۰۶۹- آنچه که از میگساری ملحدانه عذاب آورتر است نماز مشرکانه است .

۱۰۷۰- آنچه که از دزدی ملحدانه عذاب آور تر است خدمت مشرکانه است .

[1] « وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ » يوسف، ۱۰۶.

[2] «إنّه لا ينظر إلى صوركم و لكن ينظر إلى قلوبكم» فيض كاشانى، المحجة البيضاء ، ج۱، ص ۳۰۶.

[3] «حسنات الأبرار سيّئات المقرّبين» فيض كاشانى، المحجه البيضاء، ج۷،ص۸۹.

۱۰۷۱- آنچه که از لا مذهبی عذاب آورتر است مذهب شرک است .

۱۰۷۲- آیا براستی اصول و ارکان مذاهب شرک چیستند ؟
۱- خدای خارج از حیات و هستی روزمره که فقط در آسمانهاست .
۲- عبادات بزبان غیر مادری و بی معنا .
۳- ایمان و دین صرفاً موروثی که بواسطه معرفت و مکاشفه و تحقیق فردی حاصل نشده باشد .
۴- قرار گرفتن فروع دین بر جای اصول عملی دین که عبارتنداز : صدق ، قناعت ، محبت ، گذشت ، عدالت ، صبر ، توکل ، عفت ، فروتنی ، خویشتن داری ، وظیفه شناسی ، نوع دوستی ، ادب ، عقلانیت ، امانت داری ، وفای به قول ، دوری از فسق و حرامی و ظلم و خود فروشی و خیانت ،
۵- تقلید صوری از سنت انبیا و اولیای الهی و عدم اطاعت از امامی زنده و استادی عارف و صدیق .
۶- مبارزه با عقلانیت در دین
۷- مبارزه با عشق الهی و عرفان وحدت وجود .
۸- ایجاد اکراه و اجبار در امور عقیدتی و عبادی .
۹- حکومت دینی بر مردمی غیر مؤمن.
۱۰- تقلید در اصول نظری دین یعنی توحید ، نبوت و معاد .
۱۱- پیروی از عامه مردم در آداب و رسوم بدون تعقل و معرفت دینی .
۱۲- سلطه نژادی و زبانی و جنسی و طبقاتی و عقیدتی و فنّی .
۱۳- ارجحیت تکنولوژی بر ایدئولوژی : تکنولوژی سالاری !
۱۴- انکار امکان لقاالله در حیات دنیا .
۱۵- باور بهر چیز یا کسی بعنوان واسطه ارتباط انسان با خداوند .
۱۶- اوراد و اذکار فاقد معنا و معرفت .
۱۷- مقید و مشروط و محدود ساختن رحمت مطلقه خداوند .
۱۸- باور به هر نوع جبری اعم از علمی یا دینی و فلسفی و غیره برای سرنوشت آدمی .
۱۹- سانسور اعتقاد و اندیشه .
۲۰- ارتداد عقیدتی و فکری و تکفیر معرفتی .

۱۰۷۳- یکی دیگر از شرکهای بسیار لطیف شرک عقلی و علمی و عرفانی است که مختص اهل معرفت می باشد بدین معنا که غایت ادراک خود را معادل خداوند قرار می دهند و حق این کلام خدا را رعایت نمی کنند که : خدا همواره برتر از وصف انسان است[۱] . و الله اکبر مختص شکستن این شرک می باشدو معرفت توحیدی بر این حق استوار است .

۱۰۷۴- برخی دیگر دچار تفریط « لا ادری » (من نمی دانم) شده و بکلی عقل و معرفت بشری درباره خداوند را تعطیل می کنند که این نیز شرک دیگری است که به نیهیلیزم می انجامد و انواع خرافات شبه عرفانی .

۱۰۷۵- تسبیح و تنزیه پروردگار جز بواسطه معرفت ممکن نیست منتهی معرفتی که بر محور الله اکبر فعالیت می کند . و تسبیحی که بر معرفت متعالی و فرارونده نباشد خود یک بت دیگر است که همان بت ورد و ذکر میان تهی اسمای الهی می باشد که موجب شرک الفاظ است تا آنجا که بسیاری به این باور میرسند که خداوند همان واژه الله است . یعنی خداوند را معادل نامش می سازند و نامش را با او شریک می کنند و اینست که در نزد عرفا خالصانه ترین اذکار و اسمای الهی همان « هو » می باشد که نام غیب الغیوب حق است که فقط سمت سلبی حق را مخاطب می سازد که مبرا از هر صفتی است .

۱۰۷۶- از همین منظر شرک اسماء الله است که بایزید بسطامی می فرماید : عمری مشغول ذکر اسمای حق بودم و بناگاه دیدم که ذکرم حجاب من بود .

۱۰۷۷- پس درک می شود که چه بسا امری که برای یکی اخلاص محسوب می شود برای دیگری شرک باشد . و این تشخیص جز به یاری معرفت نفس و معرفت حق ممکن نیست .

---
[۱] «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ » الشوری، ۱۱.

۱۰۷۸- درهمه حال تمسک بر آستانه حق برای مؤمنان بهترین راه درک و تشخیص و تزکیه و تسبیح شرکهاست و اقامه صلوة صراط المستقیم این خود – یاری است بشرط آنکه معرفت کافی بر این نابترین عمل انسانی که عمل توأمان خالق – مخلوق است و توحیدی ترین رفتار محسوب می شود وجود داشته باشد .

۱۰۷۹- اقامه صلوة یاری متقابل انسان – خداست و در قرآن کریم می خوانیم که « ای مؤمنان یاری جوئید به صبر در صلوة و بدانید که این کاری کبیر است و ممکن نمی شود الا بر خاشعین » [۱] .

۱۰۸۰- پس اقامه صلوة یک جهاد کبیر عرفانی – عاطفی است که صبر بر این جهاد راز پیروزی در اخلاص و توحید می باشد و این صبر حاصل نمی آید الا بر خاشعین . مقام خشوع حاصل اشد نیاز انسان به درگاه خداوند است و این اشد نیاز حاصل کمال معرفت بر اخلاص و شرک است و دانستن این امر که شرک چه ظلم بزرگی است که انسان بخود می کند .

۱۰۸۱- برخی ادعا دارند که مدتی اقامه صلوة کرده و به هیچ نتیجه ای نرسیده و لذا آنرا ترک گفته اند . این دال بر فقدان معرفت لازم در حق اخلاص و توحید و تقرب الی الله و واقعه لقاالله است . همت آدمی در هر امر حاصل اهمیتی است که درباره آن امر قائل است وهر اهمیتی حاصل معرفت است .

۱۰۸۲- برخی بر این پندارند که با چند روز اقامه صلوة بایستی به لقا الله برسند در حالیکه هنوز بر حقایق نهفته در آیات نماز معرفت کافی ندارند و بر کبریایی این واقعه جاهلند و آنرا به بازی گرفته اند .

۱۰۸۳- لقا الله در نماز یعنی نظر لطف و محبت الهی بر انسان نمازگزار . چگونه است که آدمی برای جلب نظر همسر و فرزندش عمری را تباه می کند و هنوز امیدوار است و دست از تلاش نمی کشد ولی برای جلب نظر خالقش همتی چنین حقیر دارد و صبرش اندک است . این دال بر بی معرفتی است .

۱۰۸۴- معرفت بر نماز و نیاز کافی در نماز و صبر بر آن و خشوع درآن از ارکان واجب در اقامه صلوة می باشند و همه این ارکان نتیجه منطقی یکدیگرند و از یکدیگر بر می آیند . نیاز از معرفت و صبر از نیاز و خشوع هم از صبر حاصل می شود . و بدانید که خداوند این امر را « کبیر » نامیده است که از عظیم هم والاتر است . زیرا دیدار خداوند مقصود خلقت و سرّ کائنات است .

۱۰۸۵-یکی از عارف مآبان می گفت که « نماز بی حاصل خواندن کفر است » بنده گفتم ولی این حرف تو کافرانه تراست زیرا مگر می شود نمازی که از روی اکراه و ریا نباشد بکلی بی حاصل باشد . کمترین حاصلش اینست که آدمی روزی چند نوبت نام خدا را بر زبان می آورد و این را بعنوان یک مخلوق بر خود واجب می داند تا از خدایش تشکر کند و در واقع قدر وجود خودش را بهتر بداند و دچار نسیان وجودی نشود و این دارای خیر کثیری درهمین حیات دنیاست.

۱۰۸۶- نماز در درجه اول امری کاملاً منطقی و عاقلانه است ولی بتدریج عاطفی و عاشقانه می شود . حتّی اگر هرگز هیچ دیداری از جمال حق رخ ننماید بازهم این جهاد موجب تلطیف و تعمیق و انقلاب دل می شود که سراسر رشد معنوی و عرفانی است تا آنگاه که دل به اندازه لازم پاک و نیازمند و خاشع و طالب دیدار شود تا بتواند این دیدار را تاب آورد .

۱۰۸۷- صبر بر صلوة بمعنای مهیا شدن برای دیدار است زیرا مگر دل مرده و تاریک و کور و کر و فاسق می تواند تاب دیدار داشته باشد . و این نماز است که دل را زنده و پاک و مشتاق دیدار می کند چه بسا ممکن است که این دیدار در غیر مواقع نماز رخ نماید ولی حاصل نماز است .

---

[۱] «وَ اسْتَعینُوا بالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ وَ إنَّها لَكَبيرَةٌ إلاّ عَلَى الخاشِعينَ » البقره، ۴۵.

۱۰۸۸- کمترین خاصیت نماز برای مؤمنان اینست که آنان را از فحشاء و منکر مصون می دارد یعنی دل را از آلودگی و مرگ روحانی حفظ می کند و سیاهی سابق را هم می زداید . زیرا کانون ابتلای به شرک ، دل انسان است .

۱۰۸۹- همانطور که قرآن کریم می فرماید نماز برای احیای یاد خداست[1] و تا این یاد در دلی نباشد هرگز امکان دیدارش نخواهد بود زیرا او همواره در تجلی است و این انسان است که غافل و در نسیان و کور است .

۱۰۹۰- یکی از بزرگترین شرکهای نماز در نیّت آن است و هر نیتی جز تقرب الی الله و لقاءالله ، شرک است و نماز رابه ابطال می کشاند و سهو و ریائی می کند و یا به ترک آن وامیدارد .

۱۰۹۱- این حقیقت را نیز باید دانست که معرفت نفس بدون عبادت و عبودیت و جهاد فی سبیل الله در روزمره زندگی مطلقاً محال است و جز خود فریبی حاصلی ندارد .

۱۰۹۲- زیرا عبودیت راه و روش تقرب الی القلب است و کسی که روی به دل خویش و رهرووادی دل که خانه خداست نباشد معرفتی حقیقی حاصل نمی کند .

۱۰۹۳- تقرب الی الله در نماز عین تقرب الی القلب است زیرا خداوند مقیم دل مؤمنان خویش است . این معرفت و خود آگاهی نیز یکی از اسرار نمازی توحیدی است که شرک و آفات و شکیات و غفلت و نسیان را از نماز میزداید و موجب حضور قلب می شود .

۱۰۹۴- انسان وقتی با خدای خود سخن می گوید با خالق و رازق و حافظ و راشد و هادی و مبدأ و معاد و روح زندگیش سخن می گوید پس با جامعترین و عمیق ترین وجه زندگی سخن می گوید و این سخن از ذات و قلب آدمی بر می آید و لذا جان و دل و روح انسان را زنده و خلاق و حساس می کند و به نطق می آورد و شناسا می سازد . پس عبودیت شاه کلید معرفت نفس است و بدون آن این امر تلاشی بیهوده و فریبکارانه است .

۱۰۹۵- سخن گفتن با خدا سخن گفتن از تمام وجود خویش است و این نطق قلمرو معرفت است معرفتی وجودی و توحیدی و کامل و قلبی . زیرا معرفت تماماً از جنس سخن است . اینست که خداوند می فرماید :
ای مؤمنان بدانید که خداوند بر اسرار و نیازهای قلبی شما آگاه است ولی آنرا به زبان آورید تا هدایت شوید[2] و این همان جریان معرفت نفس و حرکت جوهری است . این بر زبان آوردن اسرار و نیازهای قلبی همان واقعه نماز است .

۱۰۹۶- اقامه صلوة و راز ونیاز با خدا عرصه تجربه و وقوع اشد تنهایی و تفرید و تجرید نفس است و انسان تا کاملاً تنها نشود و قلباً از غیر خدا منزه نشود با او دیدار نتواند کرد .

۱۰۹۷- در حقیقت جهاد کبیر در نماز آنگونه که ذکرش رفت چیزی جز جهاد در تفرید و تجرید نفس از غیر خدا نیست و هرگاه که این تلاش محقق شد و تنهایی کامل گردید دیدار رخ می دهد که همو فرموده : تنها شو تا به من برسی !

۱۰۹۸- پس کل جریان جهاد کبیر در نماز سراسر شرک زدائی نفس از غیر خداست و چنین تلاشی در غیر نماز رخ نمی دهد . پس خود نماز بزرگترین کارگاه شرک زدائی است تا رسیدن به حضور قلبی . زیرا آنچه که مانع این حضور است وجود غیر خدا در دل است .

---

[1] «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکْرِي» طه، ۱۴.

[2] «وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ ما تَكْسِبُونَ» الانعام، ۳.

۱۰۹۹- همـه شکسـت هـای آدمـی حاصـل شـرکهای اوسـت پـس پیـروزی فقـط در اخـلاص و توحیـد اسـت . «هرکـه خـود را شـناخت خـالص گردیـد و پیـروز شـد »[1] علـی ع . زیـرا هرکـه خـود را شـناخت شـرکها و ناخالصی های وجودش را شناخت و آنها را از خود زدود .

۱۱۰۰- شرک حاصل بی اعتمادی به وجود خویش در خلقت است پس جز خود شناسی علاجی ندارد . و آنکه ضعیفتر و بی چیز تر است به این شناخت و رستگاری نزدیکتر و لایقتر است و لذا خداوند از میان مستضعفین خود برای خود خلیفه بر می گزیند .

۱۱۰۱- به یک لحاظ همه داشتن های بشری شرکهای اویند بخصوص چیزهایی را که بیشتر دوست می دارد . زیرا رهایی از داشتن است که انسان را به ذات بودن می رساند و بودن را کافی می یابد و اینست اخلاص و توحید . « به مقام آزادگی نمی رسید مگر اینکه از محبوبترین چیزهایتان بگذرید »[2] قرآن –

۱۱۰۲- شرک و توحید دو روی سکه معرفت دینی و هستی شناسی انسانی است و کل سیر لا الـه الا الله است که لا اله همان جریان شناخت شرک و تسبیح و تنزیه آن است و الا الله هم وادی اخلاص و توحید و لقاءالله است .

۱۱۰۳- تا زمانیکه دین ، اسلام ، معرفت توحیدی و قرآن در انحصار و اسارت یک گروه و صنف خاصی باشد که نقش واسط بین خدا و خلق را ایفا کنند شرک اجتناب ناپذیر است . و ما به لطف الهی قرآن و اسلام و دین را از این مهجوریت و اسارت نجات داده و به میان مردم آوردیم و لذا عمر شرک و نفاق را به پایان رسانیدیم . و رساله حاضر به تنهایی این رسالت تاریخی را به انجام رسانیده است .

۱۱۰۴- بخش عمده ای از شرکهای بشری از مجاری وراثت ها و آداب و رسوم فرهنگی از اعماق تاریخ به سوی افراد بشری هجوم می آورد که در حقیقت وراثت جاهلی بنی آدم است مثل مراسم بیهوده و پر هزینه و ویرانگر عروسی و عزائی که همواره در طول تاریخ شدیدتر شده و امروزه بخصوص در جوامع اسلامی تبدیل به یک طاعون و طاغوت فرهنگی شده و نسل جوان را در آغاز زندگی به تباهی می برد .

۱۱۰۵- به یاد آوریم که رسول خدا می فرماید که « مراسم تعزیه از وراثت جاهلیت است »[3] وقتی مراسم تعزیه چنین است بی تردید مراسم افراطی عروسی بمراتب جاهلی تر است .

۱۱۰۶- اقتصاد و شرک اساس بسیاری از شرکهای دیگر است . اشرافیت و تجمل پرستی و رفاه زدگی کاذب و به رخ کشیدن زندگی خویش به دیگران یک شرک و ظلم آشکار است که تبلیغات بازرگانی به روشهای شیطانی شبانه روز در نفوس بشری می دمند و انسان مدرن را از هویت الهی خود تهی می سازند و تسخیرش می کنند .

۱۱۰۷- هر سخنی که وضع موجود بشری را به لحاظ مادی تحقیر کند القای شرک می کند . امروزه مراکز تبلیغاتی بزرگترین کانونهای شرک زائی فزاینده در بشرند و لذا نظام طاغوت جهانی بدون این تبلیغات محکوم به نابودی است .

۱۱۰۸- هرکه بهر شیوه و منطقی عزت نفس و صمدیت ذات انسان را تحقیر کند مشرک است چه از طریق تبلیغات تجاری و چه تبلیغات بهداشتی و چه سیاسی و بخصوص تبلیغات تجاری و مذهبی و خیراتی و بهشت فروشی بواسطه تجارت عبادی .

۱۱۰۹- هر منطقی که انسان را از رحمت مطلقه خدا مأیوس کند شرک است ، این منطق چه علمی باشد چه دینی . زیرا وجود آدمی مظهر این رحمت مطلقه خدا در عالم ارض است .

---

[1] « نال الفوز الأكبر من ظفر بمعرفة النفس» غرر الحکم و درر الکلم، ص۲۳۲.

[2] «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ » آل عمران، ۹۲.

[3] « النياحة من عمل الجاهلية» نهج الفصاحة، ۷۹۱.

۱۱۱۰- هر کسی انسانها را از آینده بترساند و بدینگونه آنها را به خفت و خود فروشی بکشاند مشرک است . زیرا بقول قرآن کریم ، ابلیس آدمی را از فقر و بدبختی فردا می ترساند و آنگاه به دنبال خودش می کشاند[1] .

۱۱۱۱- هرکسی و حکومتی مردم را برای معیشت به صدقه خواری و ذلت بکشاند مشرک است و هرکه به این ذلت تن در دهد ظالم است و به عذاب الهی دچار می شود .

۱۱۱۲- بیمه پرستی، شرک است ، واکسن پرستی، شرک است ، علم و فن پرستی ،شرک است ، مدرک پرستی، شرک است ، همسر و فرزند پرستی، شرک است . شغل پرستی، شرک است . نژاد پرستی ،شرک است . مد پرستی ،شرک است . تجدد پرستی ،شرک است و سنت پرستی هم شرک است . آرزو پرستی ، شرک است . مردم پرستی ، شرک است . هنر پرستی ، شرک است . تلویزیون پرستی شرک است . اینترنت پرستی ، شرک است . شکم پرستی شرک است . پول پرستی شرک است . ظاهر پرستی شرک است . رسم پرستی شرک است . آبرو پرستی شرک است . اتوموبیل پرستی شرک است . هرچیزی جز خدا و اولیای او که از آدمی دل ببرد و او را شاد یا خشمگین سازد و یا به وحشت اندازد شرک است . هر چیزی یا کسی که در نماز بین تو و خدایت حائل می شود شرک توست . ممکن است گفته شود که با این حساب حتّی نفس کشیدن هم شرک است آری شرک است اگر آدمی پندارد که بدون هوا نابود می شود همین تهران و تهرونی بزرگترین حجت بر اثبات این ادعا ست که بدون هوا زنده اند و لذا تهرونی ها هواپرست ترین مردم جهانند . اصلاً منشأ همه شرکهای بشری هوا پرستی اوست که هوای نفس نامیده شده است و این هوا را خدا می خواند . « اکثر مردمان خدای ظن خود را می خوانند در حالیکه این هوای نفس آنهاست و این شرک و ظلم عظیم است »[2] قرآن – در این امر بیندیش که ذات همه امور دنیوی بشر است .

۱۱۱۳- همه هرآنچه که ارزش اخلاقی و انسانی نامیده می شود ارزشها و صفات توحیدی و مخلصانه بشرند یعنی خلق و خوی و اخلاق و صفات و سخن و رفتاری که در آن شرک نباشد و لذا بر دل دیگران نشیند چرا که از دل بر می آید از دل که غیر خدا در آن نباشد . یعنی از یگانگی محض وجود بر می خیزد . به بیان دیگر چیزی که از خود خود فرد باشد و غیر او کس یا چیز دیگر در آن رفتار و گفتار و پندار نباشد . یعنی از یگانگی وجود بر خیزد و لذا یگانگی وجود مخاطب را نشانه می رود و وجود مخاطب را بخود می آورد و احیاء می کند .

۱۱۱۴- صدق و راستگوئی یک ارزش ابدی و جهانی است و آن گفتار یا رفتاری است که از هویت واحد و خودی فرد بر خیزد و از آن خود خود او باشد . و طبعاً چنین سخنی یگانگی ذات مخاطب را نشانه می رود و جز خود خود مخاطب کسی منظور نیست و در اینجا مخاطب هدف است نه وسیله : این سخن یا رفتاری است که از اللهیت ذات بر می خیزد و الهیت ذات دیگران را مخاطب می سازد . این سخن یا رفتاری توحید و موحد پرور است . نه خطیب و فاعل بیشتر از یکی است و نه مخاطب و مفعول .

۱۱۱۵- حیا و عفت نیز یک ارزش اخلاقی و جهانی دیگر است . انسان با عفت کسی است که در رابطه جنسی جز یک نفر را مخاطب و منظور ندارد او هم کسی است که با وی برای خدای یگانه و رضای او پیمانی همیشگی بسته است و هیچ کس دیگری را در این امر شریک نمی سازد .

۱۱۱۶- تقوا که یک ارزش جامع و کلان اخلاقی است نیز بدان معناست که آدمی فقط و فقط از حکم یک نفر در همه امور زندگانیش پیروی می کند و آن دین خداست و امر رسولش .

۱۱۱۷- شجاعت نیز ارزش دیگری در انسان است و بدین معناست که آدمی از هیچ کس و هیچ چیزی نمی هراسد الا از خدای خویش که او هم ارحم الراحمین است پس فرد شجاع متکی به رحمت و حمایت مطلقه خداست که یگانه عالم است و جز اراده او به فعل نمی آید . پس شجاعت یک ارزش حاصل از یکتا شناسی مطلق و یقینی است .

---

[1] «الشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلیمٌ» البقره، ۲۶۸ .

[2] « إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى» النجم، ۲۳. و «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ» لقمان، ۱۳.

۱۱۱۸- اصلاً خود « اخلاق » یک معنای کاملاً توحیدی است و در لغت بمعنای خلق کردن می باشد و خلاقیت . یعنی انسان اخلاقی کسی را گویند که شاهد و همراه و همدل و هم اراده با خداوند در امر و کار خلقت خویشتن است و لذا هر آن در کار بدیع و خلاقی است . یعنی با خدای یگانه اش یکی است زیرا تسلیم و مرید اراده اوست و نه شریک او یا شریک دیگران . و مظهر این کلام خداست که : اراده نمی کنید الا اینکه خدا اراده می کند[1] .

۱۱۱۹- یعنی انسان بر اساس صدق و عفت و شجاعت و سخاوت و تقوا و قناعت و صبرو... خلق می شود و از عدم بسوی وجود می آید و وجود می یابد . و در غیر اینصورت با خلق خویشتن در عداوت و جدال است یعنی عدم پرست است . پس احمق است .

۱۱۲۰- بنابراین برای رضای خدا عمل کردن و زیستن ، منت بر خدا و رسول نیست منت بر خویش است که همو می فرماید : بگو آنان که اسلام آورده اند بر خدا و رسول منت نگذارند که خدا و رسول بر آنان منت دارند ...[2] قرآن _

۱۱۲۱- یعنی مسلمان شدن همان جریان خلق شدن و هستی یافتن انسانی است که با شعار لا اله الا الله آغاز می شود . یعنی کسی که مسلمان می شود در حقیقت تازه اراده می کند که از حیوانیت خارج شده و بر هستی انسانی و الهی وارد شود و خلقت روحانی پذیرد .

۱۱۲۲- پس واضح است که شرک زدائی یعنی عدم زدائی . و توحید هم یعنی وجود یابی و خلق اعلائی . این را نیک فهم کن !

۱۱۲۳- اصل مسئله اینست که انسان حق ندارد که شریک خودش شود تا زمانیکه هنوز خلقش کامل نشده است بایستی مرید محض پروردگار خالق باشد تا خود شود . همه مظالم و مفاسد و عذابهای بشری حاصل تبعیت و مشارکت با خودی است که هنوز خلقش کامل نشده است . زیرا خود خود آدمی همان خداوند است که تا در قلب انسان مقیم نگردیده است انسان حق پیروی و مشارکت از امیال قلبی خود را ندارد و بایستی مطیع رسول و امام خود باشد . زیرا تا قبل از حضور و اقامت خداوند در دل ، آدمی بی خود است و دلش در تسخیر غیر است و وسوسه ها .

۱۱۲۴- پس انسان تا کامل نشده بر خود حرام است و این یعنی تقوا و پرهیز از خود !

۱۱۲۵- آنگاه که خلقت انسانی بشر کامل شد خداوند به او می فرماید : اینک تو را بخشیده ام هرچه خواهی کن ! حدیث قدسی ! و این مقام اخلاص و توحید است و یا مقام ارادت عرفانی یا امام . . این همان فتح مبین است در آغاز سوره فتح که :« بدرستی که فتح کردم تو را فتحی آشکار و خداوند همه گناهان گذشته و آینده تو را بخشید و تو را بر صراط المستقیم هدایت کرد و به عزتش تو را یاری نمود »[3]. این استیلا و فتح وجود است بر عدم آدمی . و لذا همه گناهان که از شرک عدمی او بود بخشوده شد زیرا عدم معدوم شد . این فتح یا از جانب خدای غیبی است و یا امامی زنده و عارفی واصل . این فتح مقام عصمت اکتسابی است .

۱۱۲۶- یکی از ویژگیهای انسان مدرن صنعتی همانا شکاکیت و وسوسه های فزاینده است که حاصل کثرت شرکهای علمی و فنی و ابزاری این دوران است که این وضع بشر مدرن را به سراشیبی جنون و مالیخولیا می برد تا آنجا که حتّی عقل حیوانیش زایل می گردد و اراده اش نابود می گردد و برای نجات از انهدام است که روی به مخدرات می کند که نابودی خود را شاهد نباشد .

۱۱۲۷- بت های عصر مدرنیزم جمله دجّالی هستند و لذا شرکهای حاصل از آن مالیخولیایی و نابود کننده روح و هویت انسانی هستند در حالیکه بت ها و شرکهای عصر سنت اینگونه بیرحم و نابود کننده نبودند و

---

[1] «وَ ما تَشاؤُنَ إلاَّ أنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ العالَمينَ» التكوير، ۲۹.

[2] «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أنْ أسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إسْلامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أنْ هَداكُمْ لِلْإيمانِ إنْ كُنْتُمْ صادِقينَ» الحجرات، ۱۷.

[3] «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا وَ يَنصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا» الفتح، ۱-۳.

در طولانی مدت موجب نابودی انسان می شوند . بدین دلیل است که امروزه شاهد نسلی جوان هستیم که بکلی از حیات و هستی انسانی ساقط گشته اند و براستی مالیخولیایی هستند .

۱۱۲۸- از مهمترین رسالتهای علمای دینی و مجتهدین حقیقی همین است که این بت ها و شرکهای مدرن را شناسایی کرده و رسماً فتوا نمایند . ولی متأسفانه عموماً شاهد روندی معکوس هستیم یعنی جریان شرعی ساختن و حلال نمودن این شرکها و حرامهای انسان بر انداز ! این بدان معناست که اصولاً اجتهاد امری کیمیاست و فقه در علوم نقلی متوقف و تعطیل شده است زیرا راز استمرار حیات دینی در تاریخ تعقل و تحقیق و مکاشفه و عرفان در مسائل ومعارف دینی است که معمولاً از جانب علما و روحانیت رسمی مذاهب امری مطرود و مرتد است .

۱۱۲۹- بطالت ها ، شکست ها ، رسوائی ها ، و پوچی های آدمی در زندگی همان تسبیح و تنزیه جبری وجود انسان است همانطور که در قران کریم می خوانیم که همه موجودات مشغول تسبیح پروردگارند خواه نا خواه . ولی شما این تسبیح را درک نمی کنید [۱] .

۱۱۳۰- تسبیح همانا سلب کردن خویشتن است از همه داشته ها و یافته های موروثی و اکتسابی و مادی و معنوی خویش و این یعنی کاستن از صفات و مالکیت های مادی و معنوی و حرکت به سوی ذات ووجود فی نفسه خویشتن . این همان حرکت از ماهیت میرای خود به سوی هویت جاوید است این همان الحاق به خداوند است در خویشتن . این کاهش و تسبیح امری معرفتی است که البته صورت بیرونی حیات فرد را هم تحت تأثیر قرار می دهد .

۱۱۳۱- زیرا آن صفات و ارزش هائی را که آدمی بخود نسبت می دهد ذاتی و خودی نیستند یا موروثی هستند یا عاریه ای از جهان بیرون برداشت کرده اند و اعتباراتی میرایند که با مرگ تن می میرند .

۱۱۳۲- انسان اگر به ذات فی نفسه خود برسد به قلمرو ذخیره اسمای الهی می رسد که کارگاه صفات خداست که از انسان می جوشد و خلاق می شود و اینست صفات خودی انسان . زیرا خود انسان ، خداست. و فقط خدا پرستی است که انسان رابه خود حقیقی و جاوید می رساند به خودی که قابل ستایش و پرستش باشد .

۱۱۳۳- تسبیح بمعنای سلب کردن خویشتن از همه صور و صفات و ارزش های عدمی است . یعنی تسبیح موجب ابقای وجود جاوید است .

۱۱۳۴- پس از تسبیح و تنزیه عدم نوبت تسبیح و تنزیه صفات و اسمای الهی از خویشتن است و نسبت دادن و محول کردن آنها به خداوند . و این حرکت از صفات خدا به سوی ذات هوئی و احدی اوست .

۱۱۳۵- این سیر از خود به سوی خداست که همان جهاد فی سبیل الله است . پس از این سیر در حق است که در قرآن جهاد فی الله نامیده شده است [۲] که واقعه کسب مقام خلافت الهی می باشد . که پس از کسب این مقام وجودی حق نوبت به سیر از حق است به سوی خلق . و سپس سیر در خلق است برای مشاهده حق در خلق .

۱۱۳۶- کل این اسفار روحانی و عرفانی چیزی جز انواع و مراتب تسبیح و تنزیه نیست : تسبیح خود ، تسبیح خدا و تسبیح خلق ، از تسبیح خود به خدا می رسی از تسبیح خدا به خود الهی خود می رسی و از تسبیح خود الهی خود به خلق می رسی و از تسبیح خلق باز به خدا می رسی . و آنگاه است که می بینی اول و آخر و ظاهر و باطن و حائل و واسط و فاصل و واصل همه خداست . و همه این حقایق و اسرار و شهود و وجود حاصل تسبیح و شرک زدائی است در درجات و مقامات وجودی .

۱۱۳۷- در شرح اسفار عرفانی در اندیشه بزرگان معرفت از ابن عربی تا سهروردی و ملا صدرا متأسفانه یک عنصر و رکن محوری این سفرها نادیده انگاشته شده است و آن « خود » و نفس انسانی فرد است .

---

[۱] «تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَليماً غَفُوراً » الاسراء ۴۴.

[۲] «وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ» الحج، ۷۸.

و لذا همه این اسفار بین حق و خلق تبیین شده است بدون اینکه خود وجود سالک به حساب آید و اینست که متأسفانه در معارف عرفانی ما بسیار بندت سخن از معرفت نفس و اهمیت محوری آن عیان آمده است و لذا همه این معارف تبدیل به اموری بس مجرد و انتزاعی و بدور از ادراک محسوس بشر است و لذا این معارف بسیار اندک وارد حریم فرهنگ مسلمین شده است و در مدارس محصور مانده و به کار بحث و نظریه پردازیهای اشراقی می آید و زندگی را سودی نمی رساند . آن عرفانی که به کار دنیا نیاید بی شک بکار آخرت هم نمی آید زیرا در قاموس قرآنی آخرت ادامه دنیاست و خود می فرماید : هرکه در حیات دنیا معذب است در آخرت عذابش شدیدتر است[1] و هر که در حیات دنیا مشمول رحمت است در آخرت هم از رحمت شدیدتری بر خور دار است[2] . قرآن –

۱۱۳۸- و اصلاً یکی از مبانی نظری شرک در دین همان جدائی دنیا از آخرت است که این نظریه به قدری در فرهنگ دینی ما قدرتمند است که کل حیات دینی ما غرق در شرک است . وقتی دنیا جدای از آخرت باشد شرک اجتناب نا پذیر می شود . همانطور که جدائی اراده انسان و خدا هم اساس شرک بین خود و خدا می باشد .

۱۱۳۹- جدائی و استقلال تاریخی و جغرافیایی و وجودی دنیا از آخرت یکی از زمینه های بس لطیف خود فریبی مذهبی است . بدین معنا که« من اگر در دنیا زجر می کشم و در عذابم پس نماز می خوانم و خیرات می دهم تا در آخرت در بهشت باشم ...» خداوند با آیاتی که ذکرش رفت این تصور باطل را رسوا کرده است . یعنی حیات دنیا نمی تواند دوزخی باشد ولی حیات اخروی بهشتی گردد . در این تصور ، امور عبادی وجه المصالحه و رشوه ای به خدا محسوب می شود و این اشد معصیت است و شرک عظیم . این همان تصور مشرکانه ای است که اصول عملی دین و اخلاق را به نسیان سپرده و کل دین را در عبادات خلاصه کرده است و عبادات هم حق حساب به خداست . این یعنی با عبادات خدا را خریدن ، استغفر الله !

۱۱۴۰- دزدی می کنیم و ربا می خوریم و اموال عمومی را غارت می کنیم و هر حرامی را با کلاه شرعی حلال می کنیم و صدقات و خیرات می دهیم و نماز و حج می کنیم تا بهشت اخروی ما هم تأمین شده باشد . این عین به مسخره گرفتن دستگاه الهی است و خداوند هم می فرماید که ما هم بزودی آنها را مسخره می کنیم [3] .

۱۱۴۱- یک معنای لغوی آخرت همان آخر و عاقبت هر امری است . ترمینال یک راه است . مقصد است . ما درباره مرگ رساله ای نوشته ایم که مطالعه اش رابطه بین دنیا و آخرت را محسوس می سازد در این باره به آن رساله رجوع فرمائید .

۱۱۴۲- خواب و رؤیاهای آدمی صورت خفیفی از مرگ و آخرت است . آیا یک انسان متشنج و کذاب و حرامی می تواند رؤیاهای شیرینی داشته باشد هرگز ! همه کافران اصلاً مشکل خواب دارند و جز کابوس نمی بینند . این نشانی از آخرت است در دنیا .

۱۱۴۳- همانطور که وضعیت کهولت آدمی تماماً محصول حیات جوانی است وضع اخروی هم محصول حیات دنیوی است . توصیف دنیا بعنوان مزرعه آخرت بهترین و توحیدی ترین بیان است . یعنی هیچ یک از امیال و اعمال دنیوی ما در آخرت نابود نمی شود و بلکه باطنش رخ می نماید . آخرت عرصه درو کردن نیات اعمال است . آخرت باطن دنیای ما را پیش روی ما می نهد . آخرت ، ظهور دل است . پس پیش بینی آخرت کار چندان سختی نیست . دل شما حیات اخروی شماست .

۱۱۴۴- پس نسبت دنیا به آخرت عین نسبت ظاهر به باطن است .

۱۱۴۵- کسی که خوبیها و محسنات زندگیش را از خود می داند و همه بدبختی ها و زشتی هایش را از جامعه و حکومت و زمانه و مشیت الهی می خواند یک مشرک حرفه ای است و این عمومی ترین شرک بشر است که همه انواع شرکها را با خود داراست که شدتش به نفاق و شقاق وجود می انجامد زیرا

---

[1] «وَ مَنْ كانَ في هذِهِ أعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أعْمى وَ أضَلُّ سَبيلاً» الاسراء، ۷۲ .

[2] «كُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذي رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فيها أزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فيها خالِدُونَ» البقره، ۲۵.

[3] «فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أليمٌ » التوبه، ۷۹.

بدیهایش مال دیگران است و خوبیهایش مال خودش . و از آنجا که همه بدیها ماهیتاً از خوبیهای فرد نشأت می گیرند لذا فرد به لحاظ وجودی حتی قادر به حفظ و حراست از خیر وجودش هم نیست و لذا در عدم ساقط می شود و این سقوط در درک اسفل السافلین است که جایگاه منافقین است در قرآن کریم[1] .

۱۱۴۶- حداقل شرک اکثر آدمها با زمانه است یعنی همه بدبختی های خود ر از زمانه می دانیم که نام دیگرش دهر است . پیامبر اسلام ص می فرماید به « دهر » ناسزا مگوئید که یکی از اسمای خداست[2] .

۱۱۴۷- در فلسفه جدید جبر تاریخ یکی از بر جسته ترین جبرهای فلسفی است که در حقیقت همان جبر دهر است که پیروان بسیاری دارد و جدای مارکسیست ها عامه مردم هم به بیان دیگری به این جبر اعتقاد دارند و پیامبر اسلام می فرماید معتقد به جبر اهل دوزخ است[3] .

۱۱۴۸- امروز همه فلسفه های علمی عامل انواع جبر پرستی ها هستند و از مهمترین شرکهای مدرن محسوب می شوند که امروزه یکی از قدرتمند ترین این جبرها همان جبر ژنتیک است که همه بدبختی ها و امراض و صفات و سر نوشت افراد بشری را از ژن می داند و بدین طریق انسان از هر مسئولیتی مبرا است و این شرکی در حد کفر محض است .

۱۱۴۹- اعتقاد به هر جبری منجر به غارت رفتن وجهی از وجود انسان می شود . آدمی این جبرها را شریک اراده و سرنوشت خود می سازد تا از آنها یاری جوید ولی جز غارت و ابطال اراده حاصل نمی یابد مثل جبر تاریخ ، جبر اقتصاد ، جبر جامعه جبر حکومت ، جبر زمانه ، جبر طبیعت ، جبر نژاد ، جبر جغرافیا ، جبر ژنتیک ، جبر روانشناسی و جبر مشیت الهی و غیره . جمله شرکهای عصر جدید برای اهل کتاب و مدرسه اند .

۱۱۵۰- حضرت رسول اکرم ص در حدیثی می فرماید که خداوند با هر کسی همانگونه است که آن فرد درباره خدا می پندارد [4]. اینگونه است که خداوند در کتابش خود را در رابطه با انواع انسانها به سه ضمیر متفاوت می خواند : من (انا) او (هو) و ما (نحن) .

۱۱۵۱- خداوند در رابطه با کافران و مشرکین خود همانا « من » (انا) است همانطور که خود این انسانها من هستند و خود را من می نامند و می دانند . و با مؤمنین او (هو) است ولی با مخلصین و عارفان واصل و خلفای خودش ما (نحن) است . همانطور که مؤمنان هم خداوند را همواره « او » خطاب می کنند که ضمیر غایب است . ولی عارفان واصل که دیدارش کرده و مورد صلوة حق هستند و حق در آنها مقیم است خداوند را در خود می یابند و می خوانند لذا همواره خودشان را ما « نحن » می نامند و احساس می کنند یعنی هرگز فرد و تنها نیستند . و این بدان معنا نیست که دو تایند . همانطور که در سوره حمد که طلب صراط المستقیم می کنیم که همان طلب دیدار است خود را « ما » می نامیم که : ما را به راه راست هدایت فرما !

۱۱۵۲- و لذا « ما از رگ گردن به او نزدیکتریم »[5] این سخن خدا درباره عارفان واصل است که خدا عین ذات آنهاست که از خود عارف به او نزدیکتر است . و این توحید در ضمیر « ما » بیان شده است . یعنی خدا در آنهاست . و این پایان شرک است .

۱۱۵۳- ولی با مؤمنین متقی و صابرین و صادقین و محسنین با هویت خودش با آنهاست : « او با شماست هر کجا که باشید »[6]. در اینجا خدا « با » مؤمنان است نه « در » آنها و بلکه « بر » آنهاست ولی بر قلوبشان نظر دارد . این معیت خدا با انسان است که هویت انسان است زیرا هنوز او را نمی بینند لذا « هو» است .

---

[1] «إِنَّ الْمُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً» النساء ۱۴۵.

[2] « قال رسول الله ص لا تسبوا الدهر فإن الدهر هو الله» شعیری، تاج الدین، جامع الاخبار، ص ۱۶۰.

[3] «انّ الله عزوجل لم یبعث نبیاً قبلی الاّ کان فی أمّته من بعده مرجئة و قدریة یشوشون علیه أمر أمته من بعده ألا انّ الله عزوجل لعن المرجئة و القدریة علی لسان سبعین نبیاً...» کنزالعمال، ج ۱، ص ۱۳۵.

[4] «الْقُطْبُ الرَّاوَنْدِيُّ فِي لُبِّ اللُّبَابِ، عَنْهُ (ص) أَنَّهُ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلْيَظُنَّ مَا شَاءَ » محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۲.

[5] « وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» ق، ۱۶.

[6] «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» الحديد، ۴.

۱۱۵۴- امروزه در روانشناسی بالینی و علوم پزشکی بدیهی شده است که بیمارانی که به پزشک یا دارو باوری ندارند درمان هم کاملاً بی اثر است و حتی قویترین مسکن ها هم اثر نمی کند . این بدان معنا که انسان تماماً باور خویشتن است . این قاعده در رابطه با خداوند هم مصداق دارد و تأیید حدیث مذکور از حضرت رسول است که : خدا در نزد گمان بنده اش به خود قرار دارد[1] .

۱۱۵۵- بنده در زندان شاهد بودم که یک فرد بسیار زیرک و کلاه برداری قیر ناودان زندان را بعنوان تریاک و شیره به زندانیان به قیمت کلان می فروخت و همه افراد خمار با مصرف قیر احساس نشئگی می کردند . این نیز بیان آن روی دیگر سکه باور انسان است . که انسان براستی جز باورش نیست . این حقیقت در قرآن کریم هم مذکور است که : آیا انسان همان تمنای خویش است[2] !

۱۱۵۶- در قرآن کریم آمده است که :« رحمت خدا همه چیزها را فرا گرفته است و وسعت و گشایش هر چیزی بواسطه این رحمت است ».[3] یکی از وجوه عملکرد این رحمت همانا تحقق باورهای انسان است . از آنجا که اصلاً وجود تماماً از رحمت است و بر ذات رحمت استوار است و رحمت همه موجودات را از درون و برون احاطه کرده است و بسم الله الرحمن الرحیم است که بر جهان هستی فرمان می راند پس رحمت باوری انسان عین خدا باوری و بلکه کمال باور و ایمان است . و لذا در کتابش می فرماید که : آنانکه از رحمت خدا مأیوس شدند کافر شدند »[4] . پس ذات ایمان از رحمت است و رحمت باوری . و آنچه که آدمی را مشرک می سازد و به غیر وجود خود رجوع می کند و دریوزه غیر خدا می سازد ناباوری به رحمت مطلقه خداست در وجود خویشتن . به همین دلیل سلسله مراتب کفر و شرک آدمی سلسله مراتب بیرحمی و شقاوت انسان بخود و مردم است . یعنی ذات توحید و اخلاص همان رحمت است و رحمت باوری .

۱۱۵۷- برخی از ملایان شرع مذاهب که امامان شرک و نفاق هستند فقط از طریق خدشه دار ساختن رحمت مطلقه خدا مردم را به شرک می کشانند تا خودشان خلأ این رحمت را جبران کنند و البته نان بخورند .

۱۱۵۸- و برخی دیگر از علمای دینی بر این ادعا هستند که باور به رحمت مطلقه و بی قید و شرط خداوند موجب کفران بشر است . بدین معنا که گوئی بشر از چنین رحمتی سوء استفاده کرده و دیگر برای خدا وند شلغم هم خرد نمی کند . و این تصور و تفکری بس مشرکانه است و جاهلانه . زیرا انسانی که به رحمت مطقه خداوند ایمان داشته باشد اصلاً به غیر خدا رجوع نمی کند و این عین اخلاص است .

۱۱۵۹- اصلاً کمال خداشناسی کشف رحمت مطلقه اوست نسبت به کافر و مؤمن و مشرک و منافق . و همه اسمای الهی تجلیات اسم رحمان است و اینست راز بسم الله الرحمن الرحیم که سرلوحه قرآن و کتاب خلقت است .

۱۱۶۰- کسی که به یقین باور داشته باشد که خداوند همه گناهانش را می بخشاید و در همه حال با اوست و غرق در رحمت اوست از گناه پاک می شود و اصلاً گناه از او می گریزد . به مصداق همان سخن رسول اکرم که جز به وحی سخن نمی گوید که خدا در نزد گمان بنده اش نسبت به خویش است .

۱۱۶۱- می دانیم که کافران خدا را ظالم می دانند نه اینکه وجودش را منکرند . همانطور که خدا را در جائی بسیار دور می پندارند . این دوری عین ظلم است و ظلمت !

۱۱۶۲- خدا را تعریف کن تا تو را تعریف کنم . اگر خدایت در آسمان است این همان فاصله تو از خودت می باشد . اگر خدایت مهربان است این مهر تو با خود توست . و اگر خدائی نداری بدان که خود گم شده ای و نابودی !

---

[1] « القُطْبُ الرَّاوَنْدِيُّ فِي لُبِّ اللُّبَابِ، عَنْهُ (ص) أَنَّهُ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلْيَظُنَّ مَا شَاءَ » محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۲.

[2] «أَمْ لِلْإِنْسانِ ما تَمَنَّى » النجم، ۲٤.

[3] « وَ رَحْمَتي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُها لِلَّذينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ الَّذينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ» الاعراف، ۱۵۶.

[4] «وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكافِرُونَ » یوسف، ۸۷.

۱۱۶۳- باور به رحمت مطلقه خداوند تنها راه و سریعترین روش شرک زدائی و ظلم زدایی از خویشتن است و هرکه خدا را بخودش نزدیکتر بخواهد رحمتش را بیشتر خواسته است . و از این منظر این آیه را مورد تأمل قرار داده که : بخوانید مرا تا اجابت کنم شمارا[1] !

۱۱۶۴- شرک و شرک پرستی آدمی برای پرکردن خلأ رابطه با خداوند است . پس پایان شرک اینست که انسان خدا را در خانه وجود خود بخواند همچون چوپان مولوی که خانه ای برای خدا ساخته بود و در انتظار آمدن او بود . ولی خداوند هزار سال است که یک خانه سنگی دارد که عمرش به سر آمده است و او مشتاق خانه ای دیگر است :

خانه ای خواهم بسازم بهر دوست از دل و از جان و مغز و گوشت و پوست
دوست در ما میزبانی می کند هستی ما هم دمی میهمان اوست .

۱۱۶۵- به یاد آوریم که پس از واقعه کربلا که حسین ع را به جرم نیمه تمام رها کردن مراسم حج مرتد ساختند خداوند به دست خودش چند بار خانه سنگی اش را ویران کرد و بازهم دشمنان خانه انسانی خدا آن خانه سنگی را بنا کردند آنهم چه کسانی ؟ حجاج ابن یوسف ثقفی! خون آشام ترین انسان در کل تاریخ اسلام و بلکه جهان که بر روی اجساد نیمه جان چند هزار شیعه سفره سور چرانی و میگساری گسترد و همه سپاهیان خود را به صرف عیاشی بر این سفره خواند و پس از صرف غذا و شراب گفت : بخدا که غذایی لذیذتر از این در تمام عمرم نخورده بودم . کسی که سر بریده کودکان شیعی را به قیمت گزافی می خرید و بر سردر کاخش می آویخت . این بدان معناست که تاریخ خداپرستی غیر انسانی به پایان آمده است و این معنای آخر الزمان است و راز مذهب امامیه و امامت ! این همان تحقق این سخن خداست به انسان که ما از رگ گردن به تو نزدیکتریم[2] .

۱۱۶۶- این کشف و برخورداری از رحمت مطلقه خداست که بایزید بسطامی را به این سخن آورده است که : من از خدا برترم ! یعنی بایزید دید که خداوند او را بر خودش ارجحیت داده است این بزبان ساده بیان همان کلام خود خداست که : ما از رگ گردن به او نزدیکتریم . یعنی از خود انسان به انسان نزدیکتریم . اینست معنای رحمت مطلقه خداوند به انسانی که رحمت مطلقه اش را طلب کرده است .

۱۱۶۷- مثالی فیزیولوژیکی می زنیم که نابترین مثال برای درک این نزدیکتر از من به من بودن خداست و در عین حال واقعه خلقت انسان است . تصور کنید رابطه بین مادر و کودکی که در رحم اوست . این کودک از خود مادرش به مادرش نزدیکتر است . در اینجا یگانگی معنای رحمت و رَحِم را در می یابید .

۱۱۶۸- مهربانترین فرد زندگی شما چه کسی است ؟ بی تردید کسی است که در نزدیکترین حد به شما زندگی می کند . و در غیر اینصورت مقیم دل شماست یعنی از خود شما به شما نزدیکتر است . آیا نه اینست ؟

۱۱۶۹- رحمت همان نزدیکی است و لذا نیت نماز هم تقرب الی الله است و با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می شود .

۱۱۷۰- پس محبت از رحمت است و رحمت از نزدیکی است . و غایت نزدیکی هم یگانگی است و غایت یگانگی اینست که می بینی که او ، تو است ولی تو ، او نیستی !

۱۱۷۱- اصلاً آدمی به چه دلیل برای خود یا خدایش شریک می گیرد ؟ که کمبود رحمت را جبران کرده باشد . پس شرک وقتی پایان می یابد که رحمت ، مطلق شده باشد یعنی دیگر فاصله ای بین انسان و خدا نباشد این نکته را نیک فهم کن و تا ابد در این فهم بمان تا مجال شرک نیابی .

---

[1] «وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَكُمْ » غافر، ۶۰.

[2] «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» ق، ۱۶.

۱۱۷۲- حال سئوال اینست که این راه و فاصله بی پایان از عرش تا فرش چگونه طی می شود ؟ به آسانترین روش یعنی خواستن و همین ! یعنی ادعونی ! بخواهید مرا ، دعوت کنید مرا بخانه وجودتان !

۱۱۷۳- یکی از عمومی ترین شرکهای بشری همانا شرک « توانستن » است یعنی بهانه ای بنام «ناتوانی» !

۱۱۷۴- خداوند در کل کتابش هرگز نه توانایی را اجر و فضیلتی خوانده و نه ناتوانی را عجز و عذاب و حقارتی دانسته است و بلکه درست بالعکس . او ناتوانترین آدمها را به مقام خلافت و اخلاص و توحیدش سزاوارتر دانسته است یعنی مستضعفین را[1] .

۱۱۷۵- پس به درگاه الهی بهانه ای بنام ناتوانی مطلقاً مقبول نیست . و بلکه توانائی را هیچ ارزشی در نزد او نیست . زیرا همه کارها به «خواستن» راست می آید همانطور که خود او فقط خواست و خواسته اش در یک نظر تبدیل به جهان لامتناهی شد : کن فیکون !

۱۱۷۶- بنابراین خداوند آدمی را اینگونه مؤاخذه می کند که چرا نخواستی آدم باشی ؟ چرا نخواستی خلیفه من باشی ؟ چرا نخواستی رحمت مطلقه مرا ؟ چرا نخواستی ؟ او هرگز از کسی نمی پرسد که چرا نتوانستی ! در نزد او خواستن بسیار برتر از توانستن است بلکه خواستن همان شدن است : کن فیکون ! اینست توحید اراده و عمل ! اینست یگانگی خواستن و توانستن و شدن و بودن !

۱۱۷۷- لابد هنوز به یاد داریم که خداوند هیچ کس را بیشتر از توانش تکلیف نمی کند[2] ! پس مسئله ای به اسم ناتوانی در دین خدا وجود ندارد و پذیرفتنی نیست .

۱۱۷۸- انسان بخاطر نخواستن در نزد خدا محاکمه و مجرم می شود نخواستن چه چیزی ؟ نخواستن رحمت مطلقه خدا ! و همین دال بر رحمت مطلقه او به انسان است و عشق او به انسان !

۱۱۷۹- و اینک بهتر آن کلام مولای موحدین را در می یابیم که : در قیامت آخرین میزان عشق است .

۱۱۸۰- و اینست که در حدیث قدسی می فرماید : ای فرزند آدم پس کی می خواهی بخودت رحم کنی!

۱۱۸۱- اگر خدا بخاطر نخواستن کارهای سخت و بدی ، انسان را محاکمه می کرد بی تردید ظالم محسوب می شد ولی اتفاقاً انسان را بدلیل بیرحمی و شقاوت و بدخواهی اش نسبت به خود محاکمه می کند و می فرماید حالا برو به جهنم تا با خودت مهربان شوی و بخود رحم کنی ! این نکته را نیک بفهم و در آن تا ابد بمان تا مهربان شوی با خویش !

۱۱۸۲- تقریباً عامه بشری بر این پندارند که اگر هیچ معنایی را نشناسند معنای رحمت و غیرت و مهر و محبت را خیلی خوب می دانند و اصلاً همه عمر در جستجوی آن بوده اند آیا نه اینست ! هرگز !

۱۱۸۳ – پس آیا بهتر نیست که اینک اعتراف کنیم که شناخت رحمت و محبت بالاترین و لطیف ترین شناخت است که فقط اولیای الهی بر آن علم دارند و عارفان کامل .

۱۱۸۴- حال بهتر در می یابیم که چرا بقول رسول اکرم ص ، کل قرآن کریم در بسم الله الرحمن الرحیم متمرکز است و آن در بای بسم الله قرار دارد و آن وجود امام است که خانه خداست . یعنی خانه رحمت مطلقه خداست .

۱۱۸۵- و اینکه چرا محمد ص را « رحمت عالمیان » نامید . زیرا او را دیدار کرد و در این دیدار بر محمد تجلّی و صلوة نمود و دیگر هیچ فاصله ای بین محمد ص و او باقی نماند . ومحمد خود جمال رحمت خدا گردید و محل صلوة خلق .

---

[1] «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ» القصص، ۵.

[2] «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها» البقره، ۲۸۶.

۱۱۸۶- پس برترین رحمت و الحاق به رحمت مطلقه خدا همان صلوات بر جمال محمد است . صلوات یعنی ورود و نه درود . هرچند « درود» هم یعنی در « او » !

۱۱۸۷- حال اگر محمد ص را نمی یابید که بر جمالش ورود کنید یکی از آل او را بیابید . و آل محمد کسی است که محمدی شده است یعنی با نور محمدی جمال حق را دیدار کرده است در صلوة محمدی که همان نور اوست . « صلوة نور من است »[1] محمد ص.

۱۱۸۸- آیا رحمتی از این نقدتر و اخلاص و رستگاری رحمانی تر از این ممکن است ؟

۱۱۸۹- مشکل عامه بشری اینست که دچار یک واژگونسالاری معرفتی است یعنی رحمت و غضب را عوضی گرفته است و شقاوت را به جای محبت پنداشته است . اینست راز زیر و رو شدن واژه ها در نزد عارفان !

۱۱۹۰- این واژگون پنداری بدین معناست که جای وجود و عدم اشتباه شده است . یعنی فرق بین کافر و مؤمن یا جاهل و عارف فرق بین بود و نبود است . یعنی کافر و جاهل ، وجود را عدم می پندارد و بالعکس!

۱۱۹۱- ولی مؤمن و عالم کسی است که سمت حقیقی وجود و عدم را یافته است .

۱۱۹۲- ولی عارف کسی است که در عدم ، وجود یافته است بزبان دیگر وجود و عدم را یکی یافته است ، یکی نه مساوی !

۱۱۹۳- ولی در نزد اهالی عرفان نظری که از سلوک عرفانی بیگانه اند بزرگترین شرک اینست که وجود را همسان عدم می فهمند و لذا خیر وشر را مساوی می پندارند . و این گمراهی آشکار و عظیم است .

۱۱۹۴- برخی فقها و علمای رسمی هم که با عرفان عداوت می کنند به این دلیل است که خیر وشر یا وجود و عدم را در نزد عرفا مساوی می پندارند . یعنی فرق بین یگانگی و مساوات را در نمی یابند و یگانگی را برابری می فهمند همانطور که تجلی را حلول می پندارند و این یک نقص معرفتی در ادراک قلبی است زیرا یگانگی و تجلی مقولاتی ذهنی نیستند . توحید نیازمند عرفان قلب است . و قلبی که مرده یا خواب است و یا قفل شده است ادراکی ندارد جز احساسی کور .

۱۱۹۵- شرک و نفاق از جنس کفر است و لذا مشرکان و منافقان همواره خواه ناخواه تحت سیطره کافران مستکبر قرار دارند . و سلطه کافران و مستکبران هرگز شامل حال مؤمنان نمی شود حتّی اگر در قلمرو سلطه آنها زیست کنند . مثل سلطه آشکار و نهان استکبار و کفر غربی بر جهان اسلام و کلاً جهان سوم که اکثراً در دین مشرکند . آنچه که غرب زدگی این ملل نامیده می شود بیان همین سلطه است .

۱۱۹۶- شرک حاصل پرستش خدای آسمانی است و لذا در فاصله بین زمین و آسمان هرچه که هست سیطره شرک کافران است . زیرا کافران طبق تعریف قرآن کسانی هستند که خداوند را از جای بسیار دور می خوانند[2] . پس شرک حاصل کفر است .

۱۱۹۷- پرستش خدای آسمانی یک پرستش مکارانه است و لذا کافران صادق کسانی هستند که اصلاً خدائی قائل نیستند و دست از خدا کشیده اند . و لذا پرستندگان خدای آسمانی ، کافرانی مشرک و منافق می باشند و تحت سلطه کافران بی خدا قرار می گیرند و این راز سلطه امپریالیزم غربی بر مابقی ملل جهان است که کافرانی مشرک و منافقند . و این حق است .

---

[1] « وَ جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۲، ص۱۳۴.

[2] «وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ» السبا، ۵۲-۵۳.

۱۱۹۸- آنانکه خدا را بکلی منکرند از طرف خداوند این قدرت را دارند که به خداپرستان مشرک و منافق فرمان برانند . این بدان معناست که کافران بی ریا به خدا نزدیکتر از مشرکان هستند چرا ؟

۱۱۹۹- خداوند دزدی و ربا و میگساری و زنای کافران بی ریا را با توبه ای می بخشد ولی حتی نماز مشرکان را عذاب می کند . از این نوع آیات و احادیث بسیار داریم که در این رساله برخی ذکر شدند .

۱۲۰۰- کافران بی ریا و منکر خدا و دینش به رحمت خدا نزدیکترند و لذا مهربانتر از مشرکان هستند . همانطور که مثلاً رهبران آمریکا مهربانتر از رهبران کشورهای اسلامی مثل قذافی و طالبان هستند لااقل نسبت به ملل خودشان بمیزان قدرتی که دارند .

۱۲۰۱- آنکه خدای آسمانی را منکر است و به نسیان می سپارد تمام وجودش مشغول اراده فردی خویشتن می شود و این اراده همان اراده حق است : « اراده نمی کنید الا اینکه خداست که اراده می کند »[1] . قرآن - ولی آدم مشرک بین خود و خدای آسمان سرگردان و گم است . پس واضح است که کافر بی خدا و لامذهب ندانسته به خدا نزدیکتر است و لذا مهربانتر و برحق تر از مشرک و منافق است . این نکته را نیک بفهم تا بتوانی اوضاع جهان استکبار را فهم کنی و روابط بین حکومتها را در جهان دریابی و نیز راز جهان اول و جهان دوم و جهان سوم را بدانی و حق این سلطه را فهم نمایی !

۱۲۰۲- فرق مشرک و کافر در اینست که مشرک ، اعمال زشت خود را به حساب خدا و دین مرتکب می شود ولی کافری که خدای ذهنی و آسمانی را هم منکر شده است همه اعمالش را به مسئولیت و عنوان خودش انجام می دهد . و لذا چنین کافری عادلتر و متعهد تر است و مسئولیت اعمالش را گردن می گیرد . ولی مشرک همه زشتی هایش را به حساب خدای ذهنی و آسمانی می گذارد . زیرا بقول قرآن منشأ شرک همان پرستش خدای ذهنی است که عملاً هوای نفس است و هوای نفسی که خدا نامیده می شود[2] . ولی کافران بی ریا این خدای ذهنی و آسمانی را کنار نهاده اند و این جهشی به سوی صدق و حقیقت است .

۱۲۰۳- عصر ما ، دوره انهدام و ابطال شرک و نفاق در سراسر جهان است و عصر حاکمیت کفر صادقانه و بی خدا . و این جهشی به سوی ایمان و توحید است و آمادگی بشریت برای ظهور موعود .

۱۲۰۴- باید درک کرد که بی خدائی ذهنی – آسمانی ، همسایه خدای قلبی – عرفانی است . این بی خدایان نخستین پیروان ناجی موعود در ظهور جهانی اش هستند . و در طول تاریخ نیز نخستین مؤمنان و پیروان انبیای الهی هم این بی خدایان بی ریا بودند . و شقی ترین دشمنان انبیای الهی هم ملایان مشرک بودند یعنی کسانی که هوای نفس خود را تحت عنوان خدا می پرستیدند .

۱۲۰۵- درک این حقیقت که خدای ذهنی آدمی منشأ همه مظالم و مفاسد و جنایات اوست به مثابه درک مغز شرک بشر است یعنی آن خدائی که بواسطه دلایل فلسفی و علمی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و امثالهم پدید آمده و توجیه گر امیال شخصی است و به زعم روانشناسی جدید همچون سوپر اگو و من برتر است یعنی من جهانخوار و سلطه گر که مخلوق نفس اماره است .

۱۲۰۶- یکی از بزرگترین سوء تفاهمات در عرصه خداشناسی عرفانی و عقلانیت دینی و اخلاق متفکرانه اینست که هر فعالیت و فرمول و ایده ذهنی مترادف عقل و فکر و معرفت پنداشته می شود و بدین طریق فلسفه ها و تحلیل های روانشناختی و اجتماعی و اقتصادی و طبی و امثالهم عقلانیت فرض شده است . از این منظر است که در نظریه های علوم انسانی جدید به آسانی معارف توحیدی و اخلاق دینی نفی و طرد می شود و نام این کفر همانا روشنفکری دینی است و یا دین عقلانی .

۱۲۰۷- آیا براستی حجت عقلانیت فعالیتها و فرآورده های ذهنی انسان چیست ؟ فرق عقل و معرفت و علم حقیقی از خیالبافی و توجیه گری و سفسطه بافی و آرمان پرستی و سرهم بندی ایده ها چیست ؟

---

[1] «وَ ما تَشاؤُنَ إلاَّ أنْ يَشاءَ اللّهُ رَبُّ العالمينَ» التكوير، ۲۹.

[2] « إنْ يَتَّبِعُونَ إلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى» النجم، ۲۳.

۱۲۰۸- بی تردید از منظر همه عقلانیت های بشری حجتی برتر از تجربه نیست . منتهی تجربه فردی و اجتماعی و تاریخی بشر آنهم نه فقط تجربیات محسوس و سطحی بلکه بهمراه تجربیات معنوی و روحانی و عاطفی بشر هم در روزمرگی و هم در نگاه کلان و بلند مدت .

۱۲۰۹- تجربه کلی بشر در سراسر جهان و تاریخ نشان داده است که هر فلسفه و ایده و علمی که فرمان به ابطال اصول و مبانی اخلاق فطری و فضایل عام دینی بشر دهد فریب است و عقل و علم نیست . هر دانشی که مشترکات مذاهب الهی را باطل سازد دانش نیست . هر فکری که دزدی و فریب و دروغگوئی و زنا و زورگوئی و استثمار را تصدیق کند فکر نیست . هر علمی که انسان را تحقیر و تخدیر و تزویر نماید علم نیست .

۱۲۱۰- باید درک کرد که عقل ضد عقل داریم ، علم ضد علم داریم ، دین ضد دین داریم و فلسفه ضد فلسفه داریم . یعنی هر امری در جهان یک نوع جعلی و دجالی هم دارد و اگر چنین نبود اصلاً رشد و تکاملی هم نمی بود . همچنین عرفان دجالی داریم .

۱۲۱۱- هر امری که اختیار و عزت و استقلال هویتی انسان را خدشه دار سازد ناحق است تحت هر عنوانی .

۱۲۱۲- اختیار و انتخاب عالیترین ارزش و حقیقت وجود انسان در کائنات است که همه اصول و مبانی دین و اخلاق و عقل و علم را تحت الشعاع دارد و نبوتها که برترین مقام انسانی در تاریخ بشرند برای تحقق مقام اختیار و انتخاب بشرند همانطور که در قرآن مذکور است : اجر من در نزد خدا همین بس که زین پس هرکسی که خود بخواهد هدایت می شود [1] .

۱۲۱۳- در ذات همه ارزشهای معنوی و اخلاقی و دینی ، حق اختیار و انتخاب قرار دارد . هر امری که این حق را تضعیف یا باطل نماید ناحق است چه علمی باشد چه دینی چه سیاسی و چه فلسفی .

۱۲۱۴- اگر اختیار و حق انتخاب نباشد ذات دین خدا ، باطل می شود زیرا هدف دین انبیای الهی همانا وعده قیامت و معاد است که بر حق انتخاب استوار است زیرا اگر حق انتخاب نباشد ظلم خداوند بدیهی می نماید و ذات معاد و محاسبه نیز عین ظلم می گردد و عدالت مهمل می شود .

۱۲۱۵- طبق سخن رسول خدا ، اصلاً راه جبر است که به دوزخ می انجامد . به همین دلیل قرآن کریم میزان رشد را لااکراه فی الدین قرار داده است .

۱۲۱۶- همه جبرها ظلم هستند و جبر دینی ظلم عظیم است زیرا دین تنها راه و رسمی از زندگی بشر است که بر عدالت و مؤاخذه و مسئولیت دنیوی و اخروی قرار دارد یعنی حقش بر آزادی اختیار است .

۱۲۱۷- اصلاً انواع جبرها ، محصولات شرکها و ظلم ها هستند و عذاب محسوب می شوند . یعنی شرکهای بشرند که او را مجبور به پیروی از جبرها می کنند چه علمی و فلسفی و چه اقتصادی و سیاسی و بدتر از همه اینها جبر مذهبی .

۱۲۱۸- بنابراین اگر حجت اول و آخر دین خدا همانا آزادی انتخاب و اختیار است پس عقل هم که نور دین است از همین حجت و میزان برخوردار است .

۱۲۱۹- یعنی هر ایده ای که منجر به نوعی جبر شود عقلانی نیست و لذا علمی هم نیست زیرا انسانی نیست و دینی نیست .

۱۲۲۰- ولی جبری را که انسان در آزادی انتخابش بر خود می گمارد آنهم نه برای منافع دنیوی بلکه برای رشد و تعالی معنوی خود و برای رضای خدایش نفس خود را مقید به امری می کند تقوا است که

[1] « قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاَّ مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى رَبِّهِ سَبيلاً» الفرقان، ۵۷.

نفس اماره اش را مقید می کند تا نفس اماره اش روح او را به اسارت نکشد. و بی تردید نفس اماره را خوش نمی آید که مقید و تحت نظر باشد این همان جهاد اکبر است و تزکیه و تربیت نفس از شرک .

۱۲۲۱- ذهنی که تحت فرمان نفس اماره بشر باشد تولید عقل و علم و معرفت حقیقی نمی کند و تمام هنرش تولید عقل ضد عقل و علم ضد علم و معرفت ضد معرفت است .

۱۲۲۲- از ویژگی نفس اماره بشر اینست که اصلاً تحت فرمان قدرت روح صاحبش نیست و بازیچه دنیا و القائات مادی در بیرون است که عقلش، تقلید است و علمش ، قیاس است و اراده اش حرص و بخل و سلطه است .

۱۲۲۳- نفس اماره جنبه بی خودی نفس بشر است که از دنیا تغذیه می کند و به دنیا باز می گردد و خصم هویت ذاتی انسان است .

۱۲۲۴- روح حاکم بر عقول و علوم و فنون مدرن بشری همان اراده به قدرت است یعنی حاکمیت نفس اماره ! و قدرتی هم که می طلبد قدرتی صرفاً دنیوی و مادی و اقتصادی و سیاسی و بازاری است که قدرتی فریبنده و میراست که همه قدرتهای روحانی و ابدی انسان را تحلیل می دهد و هلاک می سازد .

۱۲۲۵- این نفس اماره بشر است که دنیا را شریک ذات و روح الهی انسان می سازد . زیرا نفس اماره تماماً مخلوق دنیاست و سطحی ترین لایه نفس است . نفس اماره به مثابه پوسته بیرونی نفس است که مستمراً بایستی بواسطه تقوا پاکیزه شود .

۱۲۲۶- آنچه که اراده ذاتی و الهی انسان را تحلیل می دهد و به انواع جبرها مبتلا می سازد شریک نمودن اراده های بیرونی برای اراده الهی انسان است و این کار نفس امّاره است .

۱۲۲۷- در حقیقت تمام هدف ذاتی دین خدا و احکامش تقویت قدرت اراده الهی و روحانی بشر و تخفیف و انهدام اراده های غیر الهی انسان است ، یعنی تقویت قدرت اراده فردی انسان . غیر قابل بخشش بودن شرک هم از این بابت است .

۱۲۲۸-مسئله توحید و اخلاص اینست که انسان هم بسان خداوند خالق قادر است که بدون جهان و جهانیان زندگی کند و اصلاً آدمی فقط به همین منظور آفریده شده تا احد و صمد باشد .

۱۲۲۹- آدمی تازه پس از مرگ خویش است که می فهمد در حیات دنیا چه زندگی با عزت و خدائی می توانسته داشته باشد و لذا تقاضا می کند که ای کاش یکبار دگر به دنیا باز گردانیده شود[1] .

۱۲۳۰- همه عذابهای پس از مرگ آدمی هم ادامه عذابهای شرک او در دنیاست ودوزخ برای پاک شدن از این شرکها می باشد .

۱۲۳۱- شرک یعنی وابستگی به غیر خدا . وابستگی هایی که لباس عشق و ایثار بر تن کرده اند تا شناخته نشوند .

۱۲۳۲- هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند شرک انسان است. « کسانی هستند که کسب و کار هرگز موجب انقطاع یاد خدا در آنها نیست»[2] قرآن .

۱۲۳۳- بزبان دیگر هر چیزی که انسان را به یاد خدا نیندازد شریک خدا در نفس انسان است و این نگاه وحدت وجودی به جهان و زندگیست .

۱۲۳۴- پس شرک و توحید دو نوع نگاه و احساس و ادراک از جهان و جهانیان است .

---

[1] «حَتَّى إذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلّي أَعْمَلُ صالِحاً فيما تَرَكْتُ كَلاَّ إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» المومنون، ۹۹-۱۰۰.

[2] «رِجالٌ لا تُلْهيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ» النور، ۳۷.

۱۲۳۵- برجسته ترین ویژگی شخصیتی شرک در آدمی ، حواس پرتی و نسیان است که یکی از مهمترین ویژگی انسان مدرن است .

۱۲۳۶- هیچ واقعه ای همچون اقامه صلوة قادر نیست که شرکها و ابتلائات مشرکانه را به انسان بنمایاند. همه آن اموری که در نماز موجب حواس پرتی و شکیات می شوند ابتلائات مشرکانه فرد هستند . یعنی نماز بهترین آئینه خود شناسی فرد است . تا بتواند در زندگی با ابتلائات مشرکانه اش مبارزه کند و نفس خود را پاک سازد . این امور حائل و حجاب رابطه فرد با خداوند در نماز می شوند زیرا شریک خداوند در نفس آن فرد هستند و لذا انسان تا خدای را صدا می زند آن امور لبیک می گویند بجای خدا. بنابراین انسان نبایستی بدلیل این حواس پرتی ها نماز را ترک گوید و بلکه اتفاقاً بیشتر تلاش کند تا در عمل زندگیش از آن امور منزه شود تا نماز با حضور قلبی بیشتری باشد و این مستلزم عمری جهاد و صبر در نماز است : یاری جوئید به صبر در صلوة و بدانید که این کاری بس بزرگ است و ممکن نمی شود الا برای خاشعین[1] . قرآن –

۱۲۳۷- بنابراین بمیزانی که آدمی شرکهای نفس خود را به یاری نماز ، پاک می کند دل خود را از تسخیر اجنه و شیاطین و ناس منزه می سازد و اندیشه اش را از عناصری که مانع تعقل و تفکر می شوند می زداید .

۱۲۳۸- یعنی بزرگترین دشمن عقل و تفکر و معرفت هم شرک است همانطور که بزرگترین آفت ایمان هم هست .

۱۲۳۹- عقل در لغت بمعنای افسار زدن ، سوار شدن و فرمان راندن و مهار کردن مرکب است . و این بمعنای احاطه ذهن بر جهان است . ولی شرکها موجب احاطه و فرمان راندن دنیا بر ذهن می شوند و لذا قدرت تعقل را تحلیل می دهند .

۱۲۴۰- در حقیقت ذهن انسان مشرک ، عاقل بر جهان نیست بلکه معقول بواسطه جهان است و مفعول آن.

۱۲۴۱- انسان مشرک همواره مفعول است و مفلوک چیزهایی که به آن مبتلاست یعنی فاقد اراده .

۱۲۴۲- ذهنی که عاقل نیست دلش هم نمی تواند عاشق و دوستدار کسی باشد بلکه همواره می خواهد محبوب و معشوق باشد و لذا مفعول .

۱۲۴۳- مالک ، مملوک است و این فریب شرک است .

۱۲۴۴- انسان جاهل می پندارد که با افزایش مالکیت هایش در بیرون بر قدرت اراده اش می افزاید در حالیکه می کاهد . بی اراده ترین آدمها در تاریخ شاهان بوده اند .

۱۲۴۵- هر اندیشه ای که روح انسان را از مالکیتها و تعلقات و بستگی ها و دریوزگیها و اسارتها برهاند توحیدی است و عکس آن مشرکانه است. ولی مشرکانه ترین اندیشه ها آنست که بخواهد به زور انسانها را از اسارت برهاند مثل اکثر ایدئولوژیهای انقلابی عصر ما . پیروزی امپریالیزم بر کمونیزم همان پیروزی کفر بر شرک بود .

۱۲۴۶- و این یعنی تنها راه نجات از شرک و ظلم همان معرفت است ، بخصوص شرک شناسی .

۱۲۴۷- خطرناکترین شرکها ، شرک قلبی است و خطرناکترین شرک قلبی هم عشق است که در آن عاشق ، معشوق را چنان شریک وجود خود می سازد که جدائی افراد موجب جنون و جنایت است و لذا بزرگترین ظلم ها در این نوع شرک رخ می نماید .

---

[1] «وَ استَعینُوا بالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ وَ إنَّها لكَبيرَةٌ إلاَّ عَلَى الخاشِعينَ» البقره، ۴۵.

۱۲۴۸- تا خداوند مظهر ذات و اراده انسان تلقی نگردد شرک هم درک نمی شود و بلکه این تنها عنصر بدبختی و ظلم بشری هم به سوی خدای آسمانی فرافکنی می گردد و هیچ راه نبرد با آن باقی نمی ماند و بلکه همه مظالم بشری هم بخدا نسبت داده می شود که این اشد شرک و معصیت است و اشد عذابها را بهمراه دارد .

۱۲۴۹- یعنی فقط با درک خدای وجودی می توان شرک را فهمید و با آن مبارزه کرد و ریشه ظلم را بر انداخت . زیرا ظلمی جز شرک نیست .

۱۲۵۰- یعنی فقط با درک درست مکتب وحدت وجود می توان در عالم وجود (نه خیال) شرک را از توحید باز شناخت و ریشه اش را سوزاند یعنی ریشه ظلم بشری را سوزاند . یعنی عارفان اسلامی نخستین و بزرگترین شرک ستیزان و ظلم براندازان تاریخ بوده اند .

۱۲۵۱- و مکتب وحدت وجود جز از طریق معرفت نفس عرفانی حاصل نمی آید یعنی بواسطه فلسفه و شعارهای عرفانی حاصل نمی آید . هرکه خود را شناخت خالص و موحد و عادل و مهربان شد و هرکه خود را نشناخت تا قیامت در ظلم و شقاوت و جهل ماند . و آنکه گفت « هرکه خود را شناخت خدا را شناخت »[1] نخستین تیشه را بر ریشه شرک و ظلم فرود آورد و خود سلطان عشق و عقل و عدالت شد یعنی علی ع. بنابراین پر واضح است که تنها راه نبرد با ظلم اشاعه معرفت عرفانی و وحدت وجود است و لاغیر . این همان معرفتی است که اساس و زمینه ساز ظهور ناجی موعود است زیرا انسان تا خود را نشناسد امامش را نخواهد شناخت و همواره امام کش خواهد ماند . و کمترین خاصیت معرفت نفس و درک حق وحدت وجود در خویشتن اینست که انسان دست از ظلم بخودش می کشد زیرا اگر هر فردی دست از ظلم بخود بکشد دست هیچ ظالمی به او نمی رسد . همانطور که خداوند می فرماید که : ظلم نمی کنید الا به خودتان[2] . بنابراین امامی نزدیکتر و سریع الظهورتر از معرفت نفس نیست . همانطور که علی ع گفت : صراط المستقیم همان امام است[3] و باز گفت صراط المستقیم همان معرفت نفس است[4] . یعنی امام همان معرفت نفس است . این نکته را نیز فهم کن و تا ابد در آن بمان !

۱۲۵۲- « وفا کنید به عهدم تا وفا کنم به عهد شما[5] - یاری کنید مرا تا یاری کنم شما را[6]- اجابت کنید مرا تا اجابت کنم شمارا »[7] اینها کلام خدا در قرآن کریم است و آیات دیگری از این نوع در قرآن کم نیستند. این معنا حتّی درباره صلوة هم وجود دارد یعنی صلوة خدا بر بنده و صلوة بنده بر خداوند[8]. درباره امور مادی هم وجود دارد . مثل قرض دادن به خدا (قرض الحسنه)[9]. همانطور که خداوند هم چیزهای بسیاری به انسان قرض می دهد و به امانت می نهد مثل همسر و فرزندان و اصلاً کل حیات دنیا و روح که با مرگ بسوی خدا رجعت می کند . آیا اینها شراکت با خداست ؟ اگر نتوانیم حقیقت توحیدی این نوع آیات را دریابیم مجبوریم اصلاً خود خدا را متهم به شرک با انسان کنیم و کل گناه شرک خود را به گردن او بیندازیم .

۱۲۵۳- جز عارفان واصل کسی را یارای تفسیر توحیدی این نوع آیات نیست الا اینکه خداوند را اساس و علت شرک بخوانند چه با تفسیر و چه بی تفسیر . همانطور که قبلاً هم گفتیم اصلاً موجودیت سوره توحید بعنوان عصاره قرآن و ستون فقرات نماز ، تفسیر عینی همه این نوع آیات است چرا که در این سوره خداوند بر جای انسان و انسان به جای خدا سخن می گوید در آن واحد این دو سخنگو یکی است و یک

---

[1] «من عرف نفسه عرف ربه » غرر الحکم و درر الکلم ، ص۲۳۲.

[2] «وَ ما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» البقره، ۵۷.

[3] « أنا الصراط المستقیم و أنا الحجة لله علی خلقه أجمعین »محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبة النعمانی،ص۱۶۵.

[4] «من لم یعرف نفسه بعد عن سبیل النجاة و حبط فی الضلال و الجهالات» غررالحکم و درر الکلم، ص۲۳۳.

[5] « وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ» البقره، ۴۰.

[6] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ » محمد، ۷.

[7] «وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادي عَنِّي فَإِنِّي قَريبٌ أُجيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْيَسْتَجيبُوا لي وَ لْيُؤْمِنُوا بي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» البقره، ۱۸۶. و «وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُوني أَسْتَجِبْ لَكُم»غافر، ۶۰.

[8] «هُوَ الَّذي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ كانَ بِالْمُؤْمِنينَ رَحيماً» الاحزاب، ۴۳. و «وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعينَ» البقره، ۴۳.

[9] «مَنْ ذَا الَّذي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَريمٌ » الحديد، ۱۱.

سخن است نه دو سخن در دو موقعیت . و این همان صلوة متقابل انسان و خداست . این تقابل به معنای دو عمل در آن واحد نیست بلکه عملی واحد است که از انسان سر می زند بظاهر و فعل خداست به باطن . و اوست ظاهر و باطن[۱] - قرآن -

۱۲۵۴- وقتی می فرماید اجابت کنید خدا را تا اجابت کند شما را . یا وفا کنید خدا را تا وفا کند شما را . یا یاری کنید خدا را تا یاری کند شما را . این دو عمل متعاقب نیست و دو عمل همزمان و توأمان هم نیست بلکه یک عمل واحد است و گرنه جز شرک معنایی ندارد آنهم شرکی از جانب خدا استغفرالله !

۱۲۵۵- پس چاره ای جز فهم وحدت وجودی (توحیدی) این آیات نداریم . همانطور که خود می فرماید : اراده نمی کنید مگر اینکه خداست که اراده می کند[۲] . یعنی اینکه اجابت نمی کند الا اینکه خودتان اجابت می کنید . وفا نمی کند الا اینکه وفا می کنید و یاری نمی کند شما را الا اینکه خودتان را یاری می کنید و ...

۱۲۵۶- اصلاً مگر واضح تر از این هم می تواند بگوید که : ای مؤمنان از شماست که بر شماست (علیکم انفسکم)[۳] – همانطور که در دعای جوشن کبیر ، داعی و راعی هردو از اسمای خداست یعنی دعا کننده و اجابت کننده هر دو اوست .

۱۲۵۷- توحید یعنی یگانگی انسان – خدا . نه وحدت و اتحاد انسان و خدا . نه حلول خدا در انسان و نه هیچ بیان دیگری .

۱۲۵۸- « من با شما هستم ، می شنوم و می بینم »[۴] قرآن – سمیع و بصیر هم از اسمای خداست . آیا انسان در شنیدن و دیدن هم شریک خداست ؟

۱۲۵۹- چشم من کی می تواند جلوه روی تو دید
که تو خود ساکن چشمی و به چشم تابنده ای
گوش من کی می تواند صوت زیبایت شنید
که تو خود ساکن گوشی و به گوش آینده ای

هرگاه او را در خود به یقین باور کردیم آنگاه او را در غیر خود خواهیم دید و خواهیم شنید .

۱۲۶۰- « ما نشانه های خود را در درون و برون برشما آشکارمی کنیم تا بدانید که او حق است »[۵] . این «او» کیست که حق است ؟ آیا چه کسی بود که گفت « من حق هستم » که قطعه قطعه اش کردند و قطعاتش را سوزاندند و خاکسترش را به آب دادند ! آیا به یاد می آورید ؟

۱۲۶۱- و اما مقامی برتر از حق هم داریم « علی ع بهر سو گراید حق هم بهمان سو گراید»[۶] حضرت رسول اکرم ص . یعنی حق مرید علی ع است .

۱۲۶۲- و به یاد آوریم که همو با رسولش در معراج گفت : ای محمد نسبت تو به من مثل نسبت من است به علی.

۱۲۶۳- پس از آن سخن حیرت آور بایزید بسطامی هم نباید تعجب کرد و تکفیرش نمود که به وقت اذان چون شنید که کسی می گفت : الله اکبر ! گفت من برترم !

---

۱ «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» الحديد، ۳.

۲ «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ» التكوير، ۲۹.

۳ «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » المائده، ۱۰۵.

۴ «قالَ لا تَخافا إِنَّني مَعَكُما أَسْمَعُ وَ أَرى » طه، ۴۶.

۵ «سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ » فصلت، ۵۳.

۶ «ان النبی (ص) قال علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث ما دار». شیخ مفید، الفصول المختاره، ص ۳۳۹.

۱۲۶۴- همه این همتایی ها و برتری ها از هموست زیرا که جز او نیست و هر تجلی از او برتر از تجلی ما قبل است .

۱۲۶۵- یکی گفت : اگر همه اوست و جز او نیست پس چه جهادی ! چه تلاشی ! چه تقوایی ! چه شرک زدایی ! چه گناهی ! چه ثوابی ! چه حسابی ! چه کتابی ! چه بهشتی ! چه دوزخی ! و ...

۱۲۶۶- و ما می گوئیم بسیار فرق است بین « همه اوست » و « اگر همه اوست » . اگر باور کردی که همه اوست آنگاه همو می گوید : حال هرچه خواهی کن تو را آمرزیدم! ولی چه کسی شهامت اطاعت از این قولش را دارد که هر کاری می خواهد بکند و به آمرزش او یقین داشته باشد ؟ کسی که به یقین باور کرده باشد که همه اوست و جز او نیست !

۱۲۶۷- انسان تا زمانیکه به این یقین توحیدی نرسیده هنوز خلقتش کامل نشده است یعنی هنوز انسان نشده است ، هنوز خلیفه نشده است و وجودش خالص و واحد نشده است و هنوز فارغ التحصیل مدرسه عشق و وجود نشده است و لذا هنوز بایستی امتحان پس دهد و تعلیم و تربیت و تنبیه شود . این نکته بس مهم را نیز فهم کن و بر آن بمان !

۱۲۶۸- کل مشکل آدمی مشکل باور است یعنی ایمان ! ایمان به چه ؟ ایمان به این امر که جز خدا نیست ! و آنگاه وارد دانشگاه توحید شدن و پیاپی امتحان دادن ! « آیا پنداشتی آنکه می داند و آنکه نمی داند یکسان است »[۱] قرآن – تمام تفاوتها در میزان و قدرت دانایی است .

۱۲۶۹- عرش های الهی و ارکان کائنات لامتناهی بر وجود اهالی وحدت وجود استوار است که در این حقیقت به شهود و یقین رسیده اند که اکثرشان به لحاظ مقام پنهان از چشم مردمانند و بشریت باقی به بقای اینان است زیرا توحیدشان شرک بشریت را جبران می کند . اینان همان کسانی هستند که پیامبر اسلام به مقامشان در نزد خدا غبطه می خورد و مقام قربشان را برتر از انبیای سلف می خواند و به وجودشان افتخار می کند [۲].

۱۲۷۰- ابن عربی بخش عمده ای از دائرة المعارف فتوحات مکیه اش را به شرح مقامات و احوال و صفات و علم این موحدان وجودی اختصاص داده است و اینست که این اثر شگرف عرفانی را جز عارفان درک نمی کنند . ابن عربی هریک از این انسانهای الهی را شأن نزول بخشی از قرآن می خواند و گوئی اینان قرآنهای زنده بر روی زمین هستند و خداوند بواسطه وجود اینان به بشریت رزق و مهلت می دهد . در خود قرآن هم به این انسانها مکرراً اشاره شده است که تأویل و تفسیر این نوع آیات وجود این انسانهاست که به مقام فردیت یعنی موجودیت رسیده اند : « اوست که باد را می فرستد و مائیم که آب را از آسمان نازل می کنیم »[۳] و یا این آیه که قبلاً هم ذکرش رفت: « ما نشانه های خود رادر باطن و آفاق جهان آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است . »[۴] در این آیات این « او » همان اولیاء و اقطاب وقت هستند که محل ظهور اراده الهی در کائنات می باشند و خداوند بواسطه اینان جهان هستی و بشریت را اداره می کند و اصلاً وجود این انسانها تسبیح کننده ذات مقدس پروردگار است زیرا محل ظهور همه صفات و اسمای الهی می باشند و خداوند را به ذاتش می پرستند و ذاتش را دوست میدارند .

۱۲۷۱- ابن عربی این مقام وجودی را فقط از آن مردان نمی داند و خود اعتراف می کند که برخی از اقطاب زن را در روزگار خودش دیدار و درک کرده است و بلکه معتقد است که واژه « رجال الهی » در قرآن فقط مردان نیستند بلکه کسانی هستند که از جنسیت فرا رفته اند که نه زن هستند و نه مرد بلکه انسانند . از منظر ابن عربی در می یابیم که در نزد عارفان اسلامی حقیقت انسانی چقدر والا و فرا جنسی است و این مقامی از زن است که فمینیزم غربی در قبال آن بس مضحک و حقیر می آید . افسوس که

[۱] «هَلْ يَسْتَوِي الَّذينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ » الزمر، ۹.

[۲] «روی انه صلی اللّه علیه و آله قال: ان للّه عبادا لیسوا بانبیاء یغبطهم النبیون ». همچنین: « قال رسول الله (ص) یبعث الله عبادا یوم القیامة ... بمنزلة الانبیاء و لیسوا بانبیاء و بمنزلة الشهداء و لیسوا بشهداء ... فقال من هم یا رسول الله ، قال : فوضع یده علی منکب علی (ع) فقال : هذا و شیعته» ، بحارالانوار، ج۶۵، ص ۱۵.

[۳] وَ هُوَ الَّذي أَرْسَلَ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً . الفرقان، ۴۸.

[۴] «سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ » فصلت، ۵۳.

اندیشه های این مرد بزرگ در الفاظ و مفاهیمی بس بغرنج و مجرد پیچیده شده و بندرت قابل درک همگان است و بلکه اکثر علمای دینی هم از هضم این مفاهیم قدسی عاجزند و براستی برای درک این معارف توحیدی بایستی چله نشینی ها کرد .

۱۲۷۲- انسان مشرک از فهم معارف توحیدی و وحدت وجودی عاجز است یا آنرا انکار می کند و ارتداد می نامد و یا مترادف اتحاد و حلول می یابد و به آنی کوس انا الحق می زند و می پندارد که خداست .

۱۲۷۳- بازهم تکرار می کنیم که انسان ، خدا نیست بلکه خداست که انسان است . اگر این نکته را فهم نمودی بدان که بر عرصه معرفت توحیدی وارد شده ای . ولی بهر حال در این سخن بسیار بمان تا انشاالله درب فهم توحیدی بر تو گشوده شود که فهمی جز توحید نیست و مابقی وهم است نه فهم .

۱۲۷۴- فهم توحیدی فهم وجودی است درک حقیقت اشیاء است همانطور که عقل کل عالم یعنی محمد مصطفی ص همواره بدرگاه خداوند دعا فرمودند که : خدایا بر علم من بیفزا[1] و حقیقت اشیاء را بر من آشکار نما[2] .

۱۲۷۵- حقیقت اشیاء ، توحید اشیاء و یگانگی وجود آنهاست . از این دیدگاه است که ابن عربی در فصوص الحکم می فرماید : « سپاس خدای را که عین جهان است »[3] و فقط از بابت همین سخن او هزاران فتوای ارتداد و الحاد و تکفیر در طول تاریخ نصیب این ابرمرد عقل و علم و معرفت شده است . که خدایش بیامرزد . که خدمت او به معرفت دینی بسیار بیشتر از جمع خدماتی است که امثال اقلیدس و بقراط و نیوتون و پاسکال و انیشتن به علوم طبیعی نموده اند حال آنکه این علوم میراست و علوم موجود در آثار ابن عربی اکثراً ابدیست زیرا توحیدی است . و بلکه خدمت او به دین بیشتر از خدمات جمیع علمای دینی در تاریخ بشر است .

۱۲۷۶- این سخن کبیر ابن عربی که « خداوند عین جهان است » در دو معنای متفاوت قابل درک است . یکی اینکه خداوند چشم جهان است (عین بمعنای چشم) . یعنی آنکه جهان را می بیند خداست : هوالبصیر ! و او از چشم انسان است که جهان را می بیند . و دیگر اینکه جهان هستی عینیت خداوند است یعنی عرصه ظهور اوست . و این عین منطق قرآن است زیرا خداوند جهان را فقط برای ظهورش آفرید و لاغیر . حال اگر کسی او را نمی بیند قرار نیست کسی را که می بیند تکفیر و کور نماید .

۱۲۷۷- اینجانب در تمام عمرم فقط از دو نفر چیزی آموختم . از دکتر شریعتی « نمی دانم » را و از ابن عربی هم « می دانم » را و از دکتر لااله را و از شیخ اکبر الا الله را . هرچند که نور این علم را از علی ع و محمد ص یافتم . دکتر مرا به علی ع معرفی کرد و ابن عربی هم به محمد ص. هرچند که محمد و علی را قبلاً دیدار کرده بودم ولی آنگونه که باید نمی شناختم .

۱۲۷۸- ساعتی همنشینی و یا حشر روحانی با مردان الهی و موحد از هزار سال تحصیل علم توحید کتابی و مدرسه ای برتر است . زیرا تا نور توحید از وجود مردان توحیدی بر تو نتابد دلت قادر به درک توحید نخواهد بود و وحدت وجود را نخواهی دید و اهل معرفت نفس نخواهی شد .

۱۲۷۹- یاد دارم که در دورانی کوتاه با برخی از سران فرقه های درویشی وطن حشر و نشری داشتم . و می دیدم برخی از افراد صادقتر در این جماعت به یاری برخی اذکار مثل « یاعلی » دچار مکاشفات و مشاهداتی می شدند که در اندک مدتی دیوانه و مالیخولیائی می گشتند و هیچ نافهمیده و ناشده کوس انا الحق می زدند و بدلیل فقدان معرفت نفس و عدم آشنایی با حکمت توحیدی دچار بن بست و پریشانی شده و برای نجات از آن به مخدرات روی می کردند و این سرآغاز خسران دین و دنیایشان بود .

۱۲۸۰- بی تردید قوه ادراک و هضم و جذب معارف و حقایق توحیدی مستلزم ذهن و دل و هوش و حواسی بس لطیف و رقیق و عمیق و دقیق است . بزبان ساده انسان بایستی روحانی شده باشد که این

---

[1] «وَ قُلْ رَبِّ زِدْني عِلْماً» طه، ۱۱۴.

[2] «(قول النبیّ صلی الله علیه و آله) «أرنا الأشياء كما هي»، آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص۸.

[3] «فسبحان من أظهر الأشياء و هو عينها» فصوص الحکم، مقدمه، ص ۲۵.

روح بواسطه نزول الهی در شب قدری حاصل می شود و یا در همنشینی و ارادت عرفانی با انسانی صاحب روح بتدریج دریافت می گردد و مابقی آب در هاون کوبیدن است .

۱۲۸۱- ولی ذهن جستجوگر و حق جو در هر درجه ای از ایمان و معرفت و روح هم که باشد لااقل وجه لا الهی حق را درک می کند اگر بخواهد . ولی وجه الا الهی حق جز به یاری و لطف الهی یا نفس عارفی واصل قابل دریافت نیست .

۱۲۸۲- ولی درک و تصدیق وجه لا الهی حقیقت که همان درک انواع و مراتب شرک و ابطال است برای هر ذهن صادقی ممکن است و همین اساس اجابت الطاف قدسی حق است و هیچکس یک شبه به حق نرسیده است .

۱۲۸۳- انسان در وادی لا اله بایستی صدها بار پوست بیاندازد و جهالت ها و شرکهایش را از خود دفع کند . بقول علی ع ، « نمی دانم » اصل معرفت است[۱] . « نمی دانم » از انسان است و « می دانم » ازخداوند . این همان معنای «اجابت کنید مرا تا اجابت کنم شمارا »[۲] می باشد و« یاری کنید مرا تا یاری کنم شما را »[۳] .

۱۲۸۴- یکی از بزرگترین حجاب حقایق و معارف توحیدی همانا زمانیّت یا دهریّت اندیشه و نفس بشر است یعنی همان چیزی که در قرآن کریم موسوم به « عصر » است که اساس خسران می باشد[٤] و خسرانی جز جهل و حماقت نیست .

۱۲۸۵- در واقع زمان و دهر زدائی یا عصر زدائی از اندیشه ، شرک زدائی و ثنویت را به حداقل می رساند . انسان تا توحید را فهم نکند شهامت نبرد با شرکهای خود را نمی یابد .

۱۲۸۶- یکی از وجوه و لایه های بیرونی و قابل دسترس زمان زدگی یا جبر زمان در قلمرو اندیشه ، باورها و ارزش های تاریخی است و هر آنچه که از مسیر گذشت زمان نصیب آدمی شده است .

۱۲۸۷- یکی از نزدیکترین و غلیظ ترین ابتلای تاریخی بشر در نژاد و نژاد پرستی نهفته است و لذا نبرد با نژاد پرستی و ابتلائات ذهنی و عاطفی به نژاد یکی از اساسی ترین وجه مبارزه و جهاد انبیای بزرگ بوده است . در این باره قبلاً مطالب مفصلی نوشته ایم که شما را به آن رجوع می دهیم .

۱۲۸۸- وجه دیگری از جبر تاریخ و زمان زدگی نفس بشر همانا باورها و اعتقادات آمده از تاریخ است مخصوصاً از نوع مذهبی اش . البته منظورانکار کورکورانه سنت ها نیست که توجیه هوای نفس باشد تحت عنوان مدرنیزم .

۱۲۸۹- اصولاً هجرت پس از ایمان قدرتمندترین زمینه شرک زدائی دهری و تاریخی از نفس است بخصوص از نوع نژاد پرستانه اش .

۱۲۹۰- اگر طبق احادیث قدسی و معراج ، خداوند از همه انبیای الهی برای محمد و آل محمد و امامان شیعه بیعت و عهدی ذاتی ستانیده است و همه آنان باطناً بر ولایت محمد ص و علی ع و فاطمه س بوده اند همانطور که پیامبر اسلام می فرماید که : «ای علی تو در باطن همه انبیای سابق بوده ای و افتخار بر من که تو را در بیرون از خود می بینم . »[٥] منظور ظهور حق از وجود محمد و آل محمد است یعنی تحقق توحید وجودی . یعنی ظهور وحدت وجود در انسان ! و این همان معنای امامت است . و آن بیعت نبوت با امامت بوده است . یعنی بیعت ثنویت با توحید ! چرا که شریعت انبیای الهی بر فرقان و اصل خیر و شر

[۱] غاية العقل الاعتراف بالجهل» غرر الحكم و درر الكلم، ص ۵۲.

[۲] «وَ إذا سَألَكَ عِبادي عَنّي فَإنّي قَريبٌ أُجيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إذا دَعانِ فَلْيَسْتَجيبُوا لي وَ لْيُؤْمِنُوا بي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» البقره، ۱۸۶. و «وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُوني أَسْتَجِبْ لَكُم»غافر، ۶۰.

[۳] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إنْ تَنْصُرُوا اللّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ» محمد، ۷.

[٤] «والعصر ان الانسان لفی خسر» العصر، ۱-۲.

[٥] « قال النبيّ (ص) : «بعث الله عليا مع كل نبيّ سرّا، و معی جهرا .» آملی، سید حیدر، المقدمات من نص النصوص، ص۱۹۶.

استوار است . و قرآن که کتاب توحید و ذات ام الکتاب است در محمد و آل او رخ نموده است . زیرا قرآن تنها کتابی است که در آن خداوند به زبان بشر سخن گفته است . و اینست که قرآن بزرگترین معجزه خدا در عالم ارض است و سوره توحید هم طبق قول خود قرآن ، بزرگترین معجزه قرآن و عصاره آن است همانطور که قبلاً درباره اش سخن رفت . این نکته را فهم کن ای مسلمان تا مسلمانی ات درست باشد.

۱۲۹۱- برخی از روی حقیقت یا تعصب در قرآن به جستجوی علی هستند که مثلاً فلان آیه درباره ایشان نازل شده است و این نگاهی بسیار وارونه است زیرا علی را نبایستی در قرآن جستجو کرد بلکه قرآن را باید در علی جستجو ودرک نمود که قرآن ناطق و زنده است و علیین !

۱۲۹۲- علی ع باطن قرآن است ، حد قرآن است و مطلع آن است یعنی امام و امامت ! یعنی وحدت وجود و توحید موجود !

۱۲۹۳- بنده از روی برخی تفاسیر عباس قلی بیکی این حرفها را نمی گویم بلکه به تجربه شهودی که کل زندگیم را زیر و رو نمود این ادعا را دارم و هستی ام را وقفش نموده ام که شرح این مشاهدات را در سائر آثارم آورده ام و در اینجا تکرار نمی کنم . فقط همین قدر متذکر می شوم که کل زندگی معنوی و عرفانی ام با دیداری از علی ابن ابیطالب در سحرگاهی آغاز شد و براستی او درب وجود و نور توحید و مصباح هدایت من بود . یعنی امام و امامت یعنی چشم خدا و دست خدا و حق خدا و محبوب خدا و حضور خدا در عالم ارض نه کمتر و نه بیشتر . یعنی حجت وحدت وجود و توحید موجود !

۱۲۹۴- بنده به معارف عرفانی تا قبل از واقعه مذکور نظر مثبتی نداشتم هر چند که قلباً به آن مایل بودم بخصوص با تجربه بس تلخ و فجیعی که در سلسله های درویشی مواجه شدم تا سر حد کفر نسبت به معارف عرفانی به پیش رفتم و علی ع نجاتم داد و دستم گرفت و بمن نشان داد که همه آن فجایع شیعی از فقدان معرفت است که امروزه شیعه را در جهان بد نامترین مذاهب نموده است که مذهب عشق و معرفت را تبدیل به مذهب شقاوت و تخدیر کرده است و من سوگند یاد کرده ام که این بد نامی را از دامن مکتب علی ع بزدایم و حقش را ادا کنم .

۱۲۹۵- مهمترین چیزی که علی ع بمن آموخت عدالت بود که سراسر از جنس معرفت بود و شرک زدائی از خویشتن که عین ظلم ستیزی در خویشتن است . همانطور که خداوند در کتابش می فرماید که ای مؤمنان نخست از وجود خویشتن ظلم را بزدائید و سپس به سراغ مردم بروید [1] .

۱۲۹۶- براستی چگونه انسانی ظالم می تواند مجری عدالت در جامعه باشد ! چگونه انسانی که تمام وجودش جهل و شرک است می تواند منادی توحید و دین خدا برای مردم شود .

۱۲۹۷- انسان مشرک ، عدلش ، زور است ، دینش تزویر است ، امامش زر است و عبادتش هم زار .

۱۲۹۸- از این منظر بهتر درک و تصدیق می کنیم که چرا بی امام را کافر گویند یعنی بی خدا . و لذا بی امام را صلوة هم نیست زیرا کسی که امام ندارد خدا را نمی شناسد و خدایش هوای نفس اوست تحت عنوان ایده خدائیکه منشأ شرک و ظلم است آنهم ظلم عظیم به زعم قرآن[2] - و اینست راز وای بر نمازگزاران !

۱۲۹۹- امام یعنی مجسمه وحدت وجود و توحید موجود ! و همه آیات قرآنی که توحید را توصیف می کنند مخاطبی جز امام ندارد و تفسیری هم جز امام ندارد و آنکه امام ندارد این آیات را هرگز فهم نمی کند الا به اشد شرک که نفاق است .

۱۳۰۰- حالا بهتر درک می شود که چرا خداوند در کتابش می فرماید که : این کتاب (قرآن) مؤمنان را هدایت می کند ، کافران را گمراه و منافقان را رسوا می نماید[3] . این از ویژگی معجزه آسای کلام توحیدی

---

[1] « یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ لا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » المائده، ۱۰۵.

[2] « إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظیمٌ » لقمان، ۱۳.

[3] «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنینَ وَ لا یَزیدُ الظَّالِمینَ إِلاَّ خَساراً» الاسراء، ۸۲.

است که هرکسی را مصداق باورش می سازد و باورش را موجودیت می بخشد و این یعنی توحید و وحدت وجود در انواع و مراتب . و این سه نوع رشد است .

۱۳۰۱- قرآن یعنی « خواندنی » ! عجب اسمی نهاده است خداوند بر کتابش ! مگر کتاب غیر خواندنی هم داریم ، مثلاً کتاب خوردنی و یا آشامیدنی و یا عمل کردنی ؟

۱۳۰۲- آری قرآن برای مشرکان و منافقان براستی خوردنی و آشامیدنی است در جریان دعا نویسی و رمالی و امثالهم . چون خوانده اند که این کتاب شفاست برای مؤمنان . و لذا کتاب قرآن را تبدیل به دوا می کنند تا شفا یابند .

۱۳۰۳- برخی هم از روی قرآن نسخه های اجرائی وشرعی و اقتصادی و قضائی و امثالهم استنتاج می کنند در حالیکه هرگز قرآن امر به چنین کاری نکرده است که از آن پیروی کنند بلکه پیروی فقط از رسولان و اولیای الهی است نه کتاب[1] . و این اصل تفاوت سنی و شیعه از همان صدر اسلام بوده است مثل ماجرای بر نیزه کردن قرآن در جنگ صفین . در حالیکه علی ع در بیعت خود با صدای بلند گفته بود که : من به اجتهاد خودم عمل می کنم نه کتاب و نه سنت و نه شیخین !

۱۳۰۴-قرآن فقط و فقط کتاب خواندن است و تفکر و تأمل و تعمق در آیاتش همین و بس ! و این امر در صدها آیه مذکور است . حال دانستید که چرا نام آخرین کتاب خدا قرآن است . یعنی مؤمنان از خواندن آن هدایت می شوند همانطور که کافران از خواندنش گمراه و منافقان هم رسوا می شوند . پس براستی قرآن کتاب خواندنی است خواندنی که تبدیل به سرنوشت می شود بطرزی بس معجزه آسا و حیرت آور و غیر قابل توصیف ! اینست معجزه قرآن و لاغیر !

۱۳۰۵- خود قرآن توحیدی ترین و وحدت وجودی ترین موجود عالم هستی است . که مؤمن در آن خداوند را دیدار می کند کافر هم شیطانش را و منافق هم عدم و نابودی را .

۱۳۰۶- نیچه جمله حیرت آوری گفت و آن اینکه : چگونه انسان همان می شود که هست ! من کتاب قرآن را پاسخ این سئوال معمائی نیچه می بینم . هرکسی با خواندن قرآن و یک سوره و بلکه یک آیه اش همان می شود که هست و باید باشد و دوست دارد که بشود و می خواهد . اراده نمی کنید الا اینکه خدا اراده می کند »[2] قرآن –

۱۳۰۷- قرآن براستی کتاب خلقت است و نه فقط داستان خلقت یعنی کتابی است که خواننده اش را به خلقت جدیدی می آفریند خلقت انسانی !

۱۳۰۸- آیا قرآن، خداست ؟! اینست مسئله ! حال شاید آن افسانه حیرت آور حادث یا قدیم بودن قرآن را کمی بیشتر در یابید . در این باب به رساله « ن و القلم » از اینجانب رجوع فرمایید .

۱۳۰۹- ما پس از دیدار با علی ع به ناگاه عطش قرآن یافتیم بی آنکه کلمه ای عربی و صرف و نحو بدانیم. ولی عجبا که همه چیز را در این کتاب چو آئینه ای می دیدم . قرآن برای ما خواندنی نبود بلکه دیدنی بود . اصلاً این قرآن بود که ما را می خواند و می آفرید و ما آفرینش خود را نظاره می کردیم که : کن فیکون ! اینگونه بود که قرآنی شدیم .

۱۳۱۰- ای بنده خدا این تو نیستی که قرآن را می خوانی این قرآن است که تو را می خواند . درست مثل سوره حمد که عصاره قرآن و نماز است که خدا تو را می خواند و تو پنداری که می خوانی او را . او صلوة می کند تو را و تو می پنداری که صلوة می کنی او را . آیا وحدت وجود را در می یابید فی الواقع ! در این نکته نیز تا ابد بمان و بخوان تا شاید نور توحیدت برتابد .

---

[1] «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلاً» النساء ۵۹.

[2] «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ » التكوير، ۲۹.

۱۳۱۱- اگر قرآن کتاب اجرائی و عملیاتی بود مثل کتابهای طبی و مهندسی و تربیتی و امثالهم پس چرا گفته شده که همه روزه و تمام عمر آنرا بخوانید و هی تکرار کنید . مگر نماز ما جز چند آیه تکراری و مادام العمر است ؟ پس قرآن کتاب خواندنی است که هنگام خواندنش خوانده می شوید و آفریده می شوید به خلقت جدید تا کامل شوید که کمال هم جز دیدار با ناطق قرآن نیست و نویسنده آن که در آن حیّ و حاضر است و در انتظار کسی که بیاید و بخواندش .

۱۳۱۲- بنده در عمری که نموده ام دو معجزه کبیر دیده ام که برتر از آن ندیده ام یکی خودم هستم و دیگری قرآن . و این معجزه خودم هم پس از خواندن قرآن حاصل شده است و تا قبل از آن زیادی ترین و بیهوده ترین موجود عالم بودم چون عدمی بودم بصورت وجود ، عدمی متورم !

۱۳۱۳- اولین کسی که قرآن خواند محمد ص بیسواد بود . پس او نبود که قرآن خواند بلکه قرآن بود که او را خواند و سپس گفت : اینک بخوان کتاب وجودت را که خود برای خواندنش کافی هستی[1] ! و او هم خواند وجودش را و این خواندن بود که او را به معراج وجود برد . محمد ص در قرآن بود که معراج کرد می گویید نه ! بروید و سوره نجم و اسراء را بخوانید . این نکته را نیز بدان و بخوان و بمان !

۱۳۱۴- هنگامی که نمازی را ختم می کنید بروید و در تنهایی و گوشه ای در خود نظر کنید و ببینید که چه بلائی بر سرتان آمده است حتّی در غافلانه ترین و غیر حضوری ترین نمازها هم اتفاق بسیار بزرگی در اعماق شما رخ نموده است بنگرید و تأمل کنید که چه خبر شده است . تأملات پس از نماز است که برداشت از نماز است و بی آن مثل مزرعه ای است که درو شده ولی جمع نشده و دانه های خرمن بدست نیامده است . زیرا درست است که شما صلوة نکرده اید و مشغول جدال با خناس های نفس بوده اید ولی او بر شما صلوة کرده است و در شما نظر کرده و نشانه ای بر جا نهاده است به سراغش بروید و بیابیدش!

۱۳۱۵- امکان ندارد که مصلین گوهره و نور وحدت وجود را درک و تصدیق نکنند محال است که کسی فقط دو رکعت نماز نیمه حضوری خوانده باشد و توحید موجود را احساس نکرده باشد و عارفان حق را منکر شود .

۱۳۱۶- قرآن کتاب قیامت و لقاءالله است و لذا اهل قرآن هم چنین است و هرکه قیامتش بر پا شد از اسارت و جبر زمان نجات یافته است . پس برای رهایی از این خطرناکترین حجابها به قرآن پناه برید به نیت قیامت و لقاالله و نه کمتر از این .

۱۳۱۷- از منصور حلاج پرسیدند که از کجا به اینجا رسیدی گفت : قرآن ! هرکه بر قرآن وارد شد قیامتش بر پا می شود ! و این عین حقیقت است !

۱۳۱۸- و اما شما ای جوانان که همسن خدائید که نه عربی می دانید و نه به آن میلی دارید از فرط جفای عرب زدگان ، همین کتاب حاضر را جداً دریابید تا نجات یابید انشاالله !

۱۳۱۹- البته برخی به خود ما می گویند که : تو خودت هم یک عرب زده ای و می خواهی به روش دیگری ما را در اسارت تاریخی اعراب نگاه داری ! مارا بس است از بس که از اعراب داخلی و خارجی زخم خورده ایم . رهایمان کن برویم به آمریکا لااقل دنیا را داشته باشیم .

۱۳۲۰- گیریم که چنین باشد . اگر عرب زده نباشیم غرب زده ایم و یا مشرق زده ایم . از ایران و ایرانی که جز سفره هفت سین و چهار شنبه سوری نمانده که آنهم اسباب بازی کودکان است . بخدا که مشکل ما را نه عرب حل می کند نه غرب و نه شرق و نه هویت مجهول ایرانی . ما کمبود معرفت و شعور و عقل معنوی داریم . اجداد ما ، مؤمنان راستین زرتشت و مانی و مزدک بدرستی ما را تحویل بهترین خلق خدا یعنی محمد مصطفی و علی مرتضی داده اند . بیاییم این حقیقت را به عقل دریابیم نه به عربیت . بهر حال حقایق عالم یا عربی اند و برخی غربی اند و برخی هندی اند و برخی هم ایرانی . ولی حقیقت نهایی یکی است و آن انسان است . بیاییم حق انسان را دریابیم و تعالی بخشیم تا برده عرب و غرب و شرق و شاه و

---

[1] «اقرَاْ كِتابَكَ كَفى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسيباً » الاسراء ، ۱۴.

شیخ نباشیم و خدا را بندگی کنیم که عین ماست که بندگی ما را تبدیل به خدائی می کند و ما را بر جای خودش می نشاند و خود بر جای ما بندگی می کند ای عزیز ! این نکته را دریاب چه عربی باشد چه عجمی ! و بدان که نخستین انسان کامل زردتشت بود و خلیفه اش سلمان بود که دست ما را در دست علی نهاد و چه نیکو نهاد . بنده مدتی در اوستا بسیار تأمل کرده ام بخدا که حقیقت آن در دریایی از جعلیات گم شده است و راهی نشان نمی دهد و بدان که آن حقیقت گم شده زردتشت در قرآن عیان است و من حقیقت زردتشت را در قرآن یافتم و در رساله « مغانه » نگاشتم که اوستای قرآنی یا قرآن اوستایی است .

۱۳۲۱- ای عزیز من ! خدا یکی است انسان هم یکی است و جهان هم یکی است و همه مسافر یک راه و مقصدیم . بیائیم و این یگانگی را بیابیم تا نه عرب باشیم و نه عجم بلکه انسان باشیم و قبل از هر چیزی انسان بودن خود را قدر نهیم و دوست بداریم تا برده عرب و عجم نشویم .

۱۳۲۲- آدمی تا الهیت ذات و اراده خود را باز نیابد به نور معرفت و یقین ، خود را به اشیاء می فروشد و اینست شرک و ظلم عظیم انسان بخودش .

۱۳۲۳- فرق زندگی مشرکانه از موحدانه فرق دریوزگی از شاهی است فرق هستی وابسته و هستی فی نفسه است فرق ذلت از عزت است فرق هستی از بایستی است .

۱۳۲۴- انسان مشرک یک موجود همه کارهٔ هیچکاره است . ولی انسان موحد در صورت بیرونی یک انسان هیچ کاره ای است که بی نیاز از همگان است و در ورای شرایط و امکانات زندگی می کند و وجودش ربطی به داشته ها ندارد .

۱۳۲۵- شعار زندگی موحد اینست : بودن کافیست !

۱۳۲۶- کفایت و کمال ، معرفت است . نیاز و نقص هم جهل نسبت به خویشتن است . زیرا وجود انسانی بشر تماماً از نور معرفت نفس و خود آگاهی الهی است .

۱۳۲۷- وجود ، معرفت است و معرفت طلب کردن است ، همچون وجود . آنکه وجود و کمال و کفایت طلب کند معرفتش را هم می یابد .

۱۳۲۸- اسمای الهی که کانون صفات اویند در انسان متمرکز هستند و این اسماء برآورنده نیاز وجودند و هرکه وجود خواهد به نور معرفت به این اسمای ذات خویشتن دست می یابد .

۱۳۲۹- زیرا خداوند در کلماتش بر انسان تجلّی می کند یعنی هرکه هریک از اسمای او را جداً و قلباً بر زبان آورد این اسم مذکور به صفات و جلال و کمال و جمال در ذاکرش محقق و متجلی می شود .

۱۳۳۰- ذکر « یا موجود » و « یا حیّ » جامعترین اسمای الهی است که تجلی اش موجب وجود یافتن است که جامع همه اسماء و صفات می باشد .

۱۳۳۱- انسان بایستی طلب بی نیازی کند نه ارضای نیازها که پایانی ندارد و این ذکر یا احد و یا صمد است در تجلّی .

۱۳۳۲- وجود ، معرفت است ، و معرفت ، نور کلمات است .

۱۳۳۳- و این طلب و عطش انسان است که کلمات را تبدیل به نور معرفت می کند و نور معرفت را موجود می سازد همچون اراده کن فیکون !

۱۳۳۴- پس تمام قدرت وجود انسان برخاسته از اراده کونی (بشو) در انسان است و قدرت این اراده که همان قدرت آفرینش است برخاسته از قدرت نیاز و طلب است یعنی خواستن !

۱۳۳۵- اینکه انسان ذاتاً خلیفه خداست و حامل روح اوست که اراده اوست بدین معناست که حامل قدرت آفرینش (کن) است .

۱۳۳۶- انسان بمیزانی که از قدرت تکوینی و آفرینندگی (کن) ذاتش بهره می گیرد از دیگران یعنی از شرک مبرا می شود و موحد می گردد . این همان معنای « بخوانید تا اجابت کنم »[۱] است.

۱۳۳۷- پس انسان باید خواندن بیاموزد یعنی خدا را خواندن و این هیچ علم و فن و هنری نیست جز عطش و طلب و نعره ای از دل و جانش .

۱۳۳۸- براستی که انسان را جز تمنایش نیست . و همه تفاوتها از نوع خواستن ها و قدرت و عمق خواهش است .

۱۳۳۹- در حدیث قدسی خداوند می فرماید : ای فرزند آدم تو را سه چیز است : تن و روح و نفس ! تن و روحت با مرگت از دست می رود و آنچه که از توست نفس توست که خود توست و ذات این نفس تو طلب و نیاز تو در نزد من است و اگر از من نخواهی چیزی در نزد من نخواهی داشت .

۱۳۴۰- نفس یا خودیت انسان همان عدم اوست که بر عدمیت خود آگاه است زیرا تحت الشعاع روح خداست . پس انسان باید از خداوند وجود طلب کند . ووجودی جز خود خدا نیست یعنی بایستی از خدا جز خدا نخواهد اینست آن طلب بر حق و اجابت شدنی و وجود آفرین : مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم[۲] !

۱۳۴۱- تفسیر و معنای مشرکانه آیه اجابت چنین شده است از من بخواهید تا اجابت کنم !

۱۳۴۲- « ادعونی » یعنی مرا بخواهید ، مرا بخوانید ، مرا ادعا کنید ، مرا دعوت کنید و این معنای تحت الفظی آیه است .

۱۳۴۳- « الم تر کیف » چرا کیفیت را نمی نگرید ! «چرا شتر را نمی نگرید که چگونه آفریده شده است و آسمان را که چگونه برپا داشته شده است . »[۳] قرآن –

۱۳۴۴- « کیفیت » یعنی موجودیت ! آدمی معمولاً بر اجزاء و صفات نظر می کند نه بر کلیت و موجودیت و احدیت پدیده ها . نظر بر کیفیت پدیده ها موجب ایجاد طلب و عطش وجود در انسان می شود .

۱۳۴۵- صفت نگری موجب صفت پرستی می شود . و این منشأ نیازهای مشرکانه است . و نیاز به توحید نیاز به وجود است .

۱۳۴۶- این کلمات هستند که آدمی را می آموزند و بر معنای خود هدایت می کنند . انسان فقط الفاظ محض را بر زبان می راند و یا یاد می کند نه اینکه می آموزد بلکه حفظ می کند و تلقین می نماید بر ذهنش !

۱۳۴۷- اسمای الهی هم هرگز بواسطه فکر آموخته نمی شوند و بواسطه تعریف و توصیف از قبل درک نمی شوند بلکه فقط بواسطه ذکر است که انسان را تعلیم می دهند زیرا این اسماء در انسان تجلّی می یابند.

۱۳۴۸- حتّی اسماء و صفات فعلی خداوند هم بواسطه معنای مشابهی که از انسان در آنها حضور دارد درک نمی شوند . و یکی از شرک زدایی اسماء این است که مفاهیم بشری از این اسماء زدوده شوند و لفظ محض ذکر شوند تا خود اسماء در دل و هوش ذاکر متجلی گردند.

۱۳۴۹- وقتی یا حکیم و یا علیم می گوئیم باید بدانیم که خداوند فیلسوف و دانشمندی از نوع بشر نیست و حکمت و علم او بکلی دگر است . و این تسبیح معنای اسمای حق است .

---

[۱] «قالَ رَبُّكُمُ ادْعُوني أَسْتَجِبْ لَكُم» غافر، ۶۰.

[۲] همان

[۳] «أ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ و الى السماء كيف رفعت» الغاشيه، ۱۷-۱۸.

۱۳۵۰- به همین دلیل خالصانه ترین و توحیدی ترین اذکار « یا هو » است که هیچ تشابه معنایی در ذهن القاء نمی کند و ایجاد شرک نمی سازد.

۱۳۵۱- یعنی انسان ذاکر بایستی از مقام « نمی دانم » خدایش را یاد کند یعنی امی گری ! تا از نزد او بیاموزد موحدانه و نه مشرکانه و التقاطی !

۱۳۵۲- ولی بر این « نمی دانم » خود بایستی آگاهی و اشراف داشته باشد تا ذکرش ، ورد نشود . یعنی نخست باید بداند و سپس این دانایی را از خود بزداید در حضورش . واین همان وجه دیگری از تسبیح است و تنزیه !

۱۳۵۳- غایت و کمال « نمی دانم » همانا « نیستم » است یعنی آگاهی بر عدمیت خود تحت الشعاع روح ! و اینست حضور روحانی انسان در محضر حق !

۱۳۵۴- همه علوم و معارف و تجربیات حسی بشری کمّی و جزئی هستند و لذا مشرکانه اند زیرا قلمرو ادراک کمی و جزئی سراسر بر تشبیه و قیاس استوار است .

۱۳۵۵- مقام « نمی دانم » و حضور « نیستم » حاصل تسبیح و تنزیه و تزکیه اندیشه از علوم و تجربیات جزئی و کمّی است بر آستانه علم کل و عقل کل و توحیدی و کیفی !

۱۳۵۶- کمال خود آگاهی ذهنی بشر همانا نمی دانم و نیستم می باشد . و این سکوی عروج به ملکوت دانائی و وجود است .

۱۳۵۷- آنکه « هست » دارای همه اسماء و صفات الهی هم هست در درجات ، مثل حکیم ، علیم ، رحیم ، کریم ، رزاق ، حافظ ، غفور ، و بلکه خالق و باری و قادر و متعال .

۱۳۵۸- رسول اکرم ص می فرماید « خداوند همه گناهان کسی را می آمرزد اگر در عمرش برای نیاز خود هرگز به کسی رجوع نکرده باشد » و این عین توحید عملی است .

۱۳۵۹- بنابراین خداپرستی توحیدی در عمل عین خود پرستی و اتکاء به نفس محض است بدین معنا که : خداوندی که در من است خود همه نیازهایم را برآورده می کند اگر لازم باشد ! و لذا برای هر نیازی به خدای باطن خود رجوع می کند .

۱۳۶۰- بنابراین خداپرستی توحیدی سراسر اتکاء و پرستش خدای باطن خویشتن است و نه خدائی که در زمین و آسمانهاست . الا اینکه این نیاز خود بخود از جانب غیر بی مزد و منت برآورده شود .

۱۳۶۱- بنابراین منت کشی بخاطر نیاز و خود فروشی برای ارضای امیال و مکر و فریب برای رسیدن به آرزوها عین شرک است .

۱۳۶۲- اینکه گفته می شود که مؤمن لشکر دعاست از این بابت است که آدم برای نیازش به غیر خدا رجوع نکند و خالصانه ترینش اینست که از خدا هم جز خود خدا را نخواهد .

۱۳۶۳- بدینگونه است که خداوند می فرماید که مردانی هستند که کسب و کار لحظه ای هم مانع یاد خدا در آنها نمی شود [۱] . این همان کاری است که عبادت است زیرا برای رضای خدا انجام می شود و نه برای امرار معیشت . زیرا خداوند می فرماید که رزق انسان را از سویی می فرستد که او هرگز نمی بیند[۲] . پس سمت و منبع رزق آدمی شغل او نیست .

---

[۱] «رِجالٌ لا تُلْهيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إيتاءِ الزَّكاةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ» النور، ۳۷.

[۲] «وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً» الطلاق، ۳.

۱۳۶۴- میزان مشرکانه و یا خالصانه بودن رزق و لذا حلال یا حرام بودن آن همان میزان با عزّت و یا با ذلّت رزق بردن و کار کردن است .

۱۳۶۵- بی تردید رزقی که مشرکانه و با عذاب و ذلّت حاصل می آید بدون یاد خدا و شکرش خورده می شود و مصرف آن هم عذاب آور است .

۱۳۶۶- در کل آیات الهی حتی یک آیه هم نیست که رزق منوط و مشروط به کار کردن باشد .

۱۳۶۷- پس اندیشه و نیت رزق بواسطه کار و تلاش و لاغیر ، اساس شرک عامه بشری است .

۱۳۶۸- خدمت مخلصانه به مردم بی مزد و منت در رأس عبادات است زیرا این نوع کار آئینه تمام نمای شرک و اخلاص انسان است و تمرینی برای موحد شدن .

۱۳۶۹- متأسفانه در اصطلاح علمای شرع ، اکثراً موحد به کسی گفته می شود که معتقد به وجود خدای یگانه باشد در حالیکه کیست که چنین اعتقاد ذهنی و ادعایی را نداشته باشد زیرا این یک اعتقاد فطری است و کافران هم چنین باوری دارند همانطور که در قرآن مذکور است که : کافران خداوند را در جائی دور می خوانند[1] .

۱۳۷۰- پس میزان شرک و توحید همانا دور یا نزدیک دیدن خداست که توحید کامل همانا خدا خوانی در خویشتن است .

۱۳۷۱- بهر حال آدمی رزقش را از دست دیگران می گیرد ولی مهم اینست که از دست دوست می گیرد یا دشمن ! از دست کسی که دوستش دارد یا دشمنش ! با عزت و محبت می گیرد یا با منت و ذلت و فحش !

۱۳۷۲- از آنجا که تمام هم و غم آدمی رزق و معیشت و رفاه است پس در هیچ امری همچون رزق نمی توان دین را پالایش کرد : ای فرزند آدم بدان که دین تو پوست و گوشت و خون توست. حدیث قدسی –

۱۳۷۳- علی ع می فرماید که « کار بهترین تفریح است » این کار مخلصان است و موحدان !

۱۳۷۴- آنچه که در حین کار موجب خستگی و تشنج و زجر است منت و ذلت موجود در کار است یعنی شرک کار .

۱۳۷۵- حرص و زور و تزویر و منت و دزدی و مکر در کار تماماً حاصل اندیشه رزق مشروط به کار است و لذا باید گفت که این اندیشه مشرکانه اساس همه گناهان بزرگ بشر است آنهم گناهانی نا بخشودنی.

۱۳۷۶- پر واضح است که اندیشه رزق مشروط به کار اساس نظام استثمار و برده داری و سرمایه داری است که منشأ همه مظالم بشری می باشد .

۱۳۷۷- بنابراین واضح است که اساس سوسیالیزم اقتصادی هم از بین رفتن اندیشه و رزق مشروط به کار است و نه از بین رفتن جبارانه مالکیت شخصی .

۱۳۷۸- مالکیت شخصی و انحصار و تکاثر ثروت هم معلول اندیشه رزق مشروط به کار است که با از بین رفتن این اندیشه از بین می رود .

۱۳۷۹- به تجربه می دانیم که عذاب آورترین رزقها و معیشت ها در خانواده های ثروتمند و استثمارگر است .

---

[1] «وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ   وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ» السبا، ۵۲-۵۳.

۱۳۸۰- می دانیم که علی ع یعنی مولای موحدین هرگز در آمد کار خود را به خانه نمی آورد و بین مؤمنان مستحق و فقراء تقسیم می کرد.

۱۳۸۱- در قرآن کریم مؤمنان برادر نامیده شده اند [۱] و می دانیم که از واقعه غدیر خم مؤمنان میراث خوار یکدیگر شدند [۲] و یک خانواده محسوب گشتند . این اساس رزق توحیدی است زیرا به قول قرآن آنگاه که چند نفر مؤمن به یکدیگر دل دهند و متحد شوند خداوند در آن جمع حاضر می شود [۳] و آنها را از نزد خود رزق می بخشد و این امر هدایت آنهاست .

۱۳۸۲- امر هدایت و ضلالت تماماً امری برخاسته از اندیشه و عمل رزق است و آنچه که فرهنگ یک فرد، خانواده یا جامعه ای نامیده می شود نیز معلول چنین نگرشی است .

۱۳۸۳- قداست مالکیت خصوصی که امری برخاسته از جوامع سرمایه داری و امپریالیستی است مولد اشد مظالم و جهانخواری و شقاوت و پلیدی در جهان است . در جامعه ای که انسان برای دفاع از مالکیت شخصی خود حق دارد که به آسانی آدم بکشد .

۱۳۸۴- کمونیزم اقتصادی بی تردید امری مقدس و توحیدی است و بهترین نوع نظام اقتصادی می باشد منتهی به شرط اینکه آن جامعه اکثراً به باور رزق الهی رسیده باشد و با اختیارش از مالکیت های مادی خود بگذرد . یعنی کمونیزم اقتصادی فقط در یک جامعه توحیدی منجر به مدینه فاضله می شود نه در جامعه الحادی و ضد دین .

۱۳۸۵- برنامه اقتصادی علی ع در حکومتش یک طرح کاملاً کمونیستی بود که بدلیل آماده نبودن مردم به شکست انجامید .

۱۳۸۶- جامعه امام زمانی هم طبق روایات یک جامعه کمونیستی است که میزان رزق کار نیست بلکه صلوات است منتهی صلوات بدان معنا که شرحش رفت یعنی تجلی خدا در محمد و تجلی محمد در امام و تجلی امام در مردم .

۱۳۸۷- همانطور که قبلاً گفته شد «تجلی » توحیدی ترین واژه و معنا در فرهنگ اسلامی است که متأسفانه فهمش تا به امروز بکلی مهجور و منحرف است الا در انگشت شماری .

۱۳۸۸- این بدان معنا نیست که انسان موحد در انفعال محض است و هیچ کاری نمی کند . بلکه نظر بر دل خویشتن دارد و اراده حق را می خواند و تبعیت می کند و لذاهیچ عمل زائدی از او سر نمی زند و مصداق این آیه است که: اراده نمی کنید الا اینکه خدا اراده می کند [۴] . و این آیه که : چرا در خود نمی نگرید [۵] !

۱۳۸۹- آیا براستی در خود نگریستن چگونه عملی است ؟ یعنی تمام هوش و حواس و احساس و اندیشه را متمرکز بر دل خویش نمودن و به ندای دل گوش سپردن ! اینست گوش دادن به خدا که از رگ گردن به آدم نزدیکتر است .

۱۳۹۰- اینست که هرگز گفته نشده که خدا ، خود شماست بلکه گفته شده که یا خدا با شماست (معیت) و یا از رگ گردن به شما نزدیکتر است یعنی خود خود شماست . زیرا اگر خدا ، خود آدمی می بود همان ندای ذهن و اندیشه بود که هوای نفس است . و این نکته بس مهم و ظریف است .

---

[۱] «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ » الحجرات، ۱۰.

[۲] «حضرت كاظم عليه السّلام فرمود: بدرستى كه پيامبر [ميان هر يك نفر از مهاجرين و يك نفر از انصار پيمان اخوّت و برادرى دينى برقرار نمود و مقرّر داشت كه هر دو ايشان برادر دينى هستند و هر چند با هم فاميل نباشند از يك ديگر ارث ببرند و] كسانى كه قادر بر هجرت بودند و با اين حال در مكّه باقى ماندند را از ارث محروم داشت» تحف العقول- ترجمه جعفرى، ص ۳۸۱.

[۳] «ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى‏ ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى‏ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَليمٌ » المجادله، ۷.

[۴] «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ » التكوير، ۲۹.

[۵] «وَ في‏ أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ» الذاريات، ۲۱.

۱۳۹۱- شاید بتوان خداوند را مترادف ضمیر ناخودآگاه آدمی دانست و از این منظر است که خودشناسی ، خداشناسی است . همانطور که هگل خودآگاهی را همان خداوند می داند .

۱۳۹۲- بسیاری دل را هوس می پندارند که هر لحظه ای بر امری دگر و متناقض است حال آنکه ندای حق از دل ندائی واحد و با یقین و با اقتدار و دارای حمایت روحی عظیم است و در آن هیچ تزلزلی نیست به زبان دیگر اعمال توحیدی و الهی انسان اعمال عاشقانه است و نه مذبذبانه . با یقین و آرامش است نه حریصانه و هراسناک !

۱۳۹۳- حضرت رسول اکرم می فرماید : از هرچه شبهه آلود و مشکوک در گذر و به فتوای دل خود عمل کن[۱] !

۱۳۹۴- البته دستیابی به ندای حق در دل مقامی بزرگ است و حاصل عمری جهاد و معرفت و تزکیه قلب می باشد و این مقام اهل حال و مقیم دل است . این همان مقام توحید وجود است که ذهن مرید دل شده و دل خانه خدا و فرد فنای از خود گشته و واقعاً فرد شده است و فرید و وحید و شهید .

۱۳۹۵- « محدث » مقام سخنگوئی دل خویش است که وحی جبرائیلی نیست ولی وحی دل است . زیرا وحی انواع و درجات دارد و به زعم قرآن هر فعلی که در جهان رخ می دهد از وحی الهی است و حرکات عالم و عالمیان تماماً از وحی خداست همانطور که می فرماید بی اذن او برگی از درخت نمی افتد[۲] . و آدمی هم خواه ناخواه و آگاه و ناآ گاه همینطور است . ولی این وحی یا با واسطه است یا بیواسطه . حتّی اعمال کافران هم وحی شیطان است[۳] که شیطان هم به امر خداست .

۱۳۹۶- وحی جبرائیلی وحی ویژه انبیای مرسل است . « شیطان به امر خدا بهر کذابی نزدیک می شود»[۴] پس حتی تبهکاریهای آدمی هم از اراده و وحی شیطانی خداوند در انسان است و این عذاب کذاب است که پاک کننده شرک اوست .

۱۳۹۷-« هرگاه که عذابی فرود می آید آدمی می داند که از چه بابت است »[۵] این کلام خدا نشان می دهد که عذابها جملگی حامل پیام و عرفانند و بخود آورنده انسانند و پاک کننده اش .

۱۳۹۸- آدمی یا بواسطه عذابها بخود می آید و پاک از شرکها می شود و یا بواسطه معرفت . آن ناری است این نوری .

۱۳۹۹- روزی رسول خدا به میهمانی مردی رفت که آن مرد از دوستی و لطف خدا بخود گفت که خدا هرگز در تمام عمرش هیچ عذاب و بلایی بر سرش نیاورده است . رسول خدا با شنیدن این سخن بر خاست و رفت و گفت : غذای خانه تو خوردن ندارد زیرا خدا تو رابخودت وانهاده است[۶] .

۱۴۰۰- از طرفی دیگر در قرآن می خوانیم که گروهی می گویند که ما اولیای خدا هستیم بگو اگر راست می گوئید پس چرا خدا عذابتان می کند[۷] .

---

[۱] «ما انکر قلبک فدعه» نهج الفصاحه، ص ۶۹۶.

[۲] «وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلاَّ هُوَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ في ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلاَّ في كِتابٍ مُبينٍ» الانعام، ۵۹.

[۳] « وَ إِنَّ الشَّياطينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» الانعام، ۱۲۱.

[۴] «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطينُ تَنَزَّلُ عَلى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كاذِبُونَ» الشعراء ۲۲۱-۲۲۳.

[۵] «وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمينَ » الانبياء ، ۴۶.

[۶] « دُعِيَ النَّبِيُّ ص إِلى طَعَامٍ فَلَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَ الرَّجُلِ نَظَرَ إِلى دَجَاجَةٍ فَوْقَ حَائِطٍ قَدْ بَاضَتْ فَتَقَعُ الْبَيْضَةُ عَلى وَتِدٍ فِي حَائِطٍ فَثَبَتَتْ عَلَيْهِ وَ لَمْ تَسْقُطْ وَ لَمْ تَنْكَسِرْ فَتَعَجَّبَ النَّبِيُّ ص مِنْهَا فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَ عَجِبْتَ مِنْ هَذِهِ الْبَيْضَةِ فَوَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا رُزِئْتُ شَيْئاً قَطُّ قَالَ فَنَهَضَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ طَعَامِهِ شَيْئاً وَ قَالَ مَنْ لَمْ يُرْزَأْ فَمَا لِلَّهِ فِيهِ مِنْ حَاجَةٍ» کلینی، الکافی، ج۲، ص ۲۵۶.

[۷] «وَ قالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصارى نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ » المائده، ۱۸.

۱۴۰۱- از این نوع مفاهیم متناقض در قرآن و احادیث فراوان است و خود خداوند هم آنرا در کتابش اقرار می کند و می فرماید که : ولی صاحبان خرد می دانند که اینها امر واحدی هستند [۱] .

۱۴۰۲- واحد بودن این امور و آیات متناقض نه در صورت ظاهر آن و بلکه در معنای باطن آن است که جز به نور معرفت درک نمی شود .

۱۴۰۳- از طرفی خداوند می فرماید که اولیای خدا را عذاب نمی کند [۲] و از طرفی می فرماید که آنها را به سختی ها و بلا ها مستمراً می آزماید تاببیند که آیا در ولایت او هستند یا نه [۳] . زیرا اگر در ولایت حق باشند آزمونهای او را عذاب نمی دانند و بلکه محبت او می خوانند و احساس می کنند . پس آنچه که امری را عذاب و یا اجر می سازد نگاه آدمی به آن است . از همین منظر است که رسول خدا می فرماید که : حسنات نیکان گناه مقربان است [۴] .

۱۴۰۴- عارف از عدم خود وجود می آفریند و جاهل وجود خود را معدوم می کند . و این تفاوت فقط از نوع نگاه و معرفت است .

۱۴۰۵-در آیه ای آمده هر کس که خود بخواهد هدایت می شود [۵] . در آیه دیگری آمده که هر که را خدا بخواهد هدایت می کند [۶] . پس خود و خدا امر واحدی است همانطور که خود خدا درباره این تناقضات فرموده است که اموری واحدند : اراده نمی کنید الا خداست که اراده می کند [۷] . نگفته است که چون خدا اراده کند شما اراده می کنید بلکه گفته که چون شما اراده کنید خدا اراده کند . یعنی خدا مرید اراده بشر است : بخواهید تا اجابت کنم [۸] .

۱۴۰۶- آنکه امری را اراده می کند با دل و جان ، خدا هم او را بسوی تحقق آن امر به فعل می کشاند . یعنی بدست خود انسان است که اراده اش را به فعل می آورد .

۱۴۰۷- پس انسان چیزی جز ادعا کردن و خواستن و اراده نمودن نیست . و هر چه این دعوی و تمنا برتر و عالیتر و الهی تر باشد بیشتر مورد قبول حق است و سریعتر اجابت می شود . و سریعترین اجابت ها ، اجابت لقاء الله است که برترین دعوی هاست و دعاها .

۱۴۰۸-انسان تا خدا را نبیند باور نمی کند و تازه پس از دیدن هم عمری بطول می کشد تا باور کند . و تا باور نکند موحد نمی شود . پس موحد شدن سریعترین اجابت است اگر انسان بخواهد .

۱۴۰۹- براستی چرا انسان مایل بدیدار خدا نیست ؟ آدمی عمری جان می کند تا پول فراهم آورد و سفر کند تا کوهها و دریاها وبناها و شهرها و آدمها را تماشا کند ولی میل به تماشای خالق جهان ندارد . چرا ؟

۱۴۱۰- یک گنج گیر مدعی بود که خداوند را دیدار کرده است . گفتم کسی که عمری فقط در عشق پول باد آورده بوده چطور ممکن است که اصلاً حتی یک بار خدا را جداً یاد کرده باشد . کسی که خدا را حتی در خواب ببیند از دنیا بی نیاز شده و مهد معرفت و علم است و تو مهد غرور و حماقتی . اگر هم چیزی دیده ای او شیطان بوده است .

---

[۱] «هُوَ الَّذي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذينَ في قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْويلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْويلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ»آل عمران، ۷.

[۲] «و ما تجزون الّا ما کنتم تعلمون- الا عبادالله المخلصین» صافات۳۹-۴۰

[۳] «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لاَ الْمُؤْمِنينَ وَليجَةً وَ اللَّهُ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ » التوبه، ۱۶.

[۴] «حسنات الأبرار سيّئات المقرّبين» فیض کاشانی، المحجه البیضاء، ج۷،ص۸۹.

[۵] «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ» الکهف، ۲۹.

[۶] «ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدي بِهِ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ» الزمر، ۲۳. و «إِنَّكَ لا تَهْدي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَهْدي مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدينَ» القصص، ۵۶.

[۷] «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ » التکویر، ۲۹.

[۸] «وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُوني أَسْتَجِبْ لَكُم» غافر، ۶۰.

۱۴۱۱- آدمی برای انسان شدن بایستی عمری زیر پای خلایق و آنهم شقی ترین خلق لگدمال شود تا هوای نفس و باد غرورش خالی شود و هیچ خلاء عدمی در او نماند و صمد گردد و احد . آنهم خلقی که مشغول خدمت به آنهاست . این نکته را نیز فهم کن .

۱۴۱۲- من یکبار چشم خدا را دیدم که خون می گریست از شقاوت خلقی که خدمتشان می کرد و مریدشان بود . خدائی که از انسان در حال ظهور است . دوستی با خدا نیز یاری دادن اوست در صبر بر این ظهور ، صبر بر شقاوت و حماقت خلق در جریان خدمت به خلق .

۱۴۱۳- پس تمام علم و هنر اهل ایمان در تبدیل مصیبت و عذاب و بلایا و خیانت ها به محبت و لطف و کرم و کبریائی اوست . وگرنه خوبی و خوشی و عزت و رحمت و سلامت و سربلندی و پیروزی و کام را خدائی دانستن که کار کودکان است . و این تبدیل جز به نور توحید ممکن نمی آید تا آنجا که از عدم ، وجود بر آید . « در نزد اهل معرفت واژه ها واژگونند » علی ع .

۱۴۱۴- تفاوت آدمها در اینست که یکی همه افعال و واردات و صادرات وجودش را از خدا می داند که این موحد است . و یکی همه اینها را از خودش می داند و این کافر و ملحد است . و یکی بخش خوش وجودش را از خود و بخش بدش را از خدا و خلق و زمانه و جبرها می داند و این مشرک است .

۱۴۱۵- فرق بین موحد و ملحد به موئی است و هر دو اهل حدّ هستند یعنی حد وجود را دریافته اند و حراست می کنند منتهی نامگذاری این حد در این دو متفاوت است یکی این حد را خدا می خواند و دیگری خود . ملحد هم چون به خود آید خودش خود- آ می شود . ولی مشرک حد نشناس است و لذا متجاوز و ظالم و ظلم پذیر است و وجودش صاحب و اختیاری ندارد .

۱۴۱۶- خداوند آدمهای ملحد را صاحب قدرتهای دنیوی و مادی می کند و آدمهای موحد را هم صاحب اقتدار روحانی و باطنی می کند . ولی اکثر عامه مردمان مشرکند که بین دنیا و آخرت سرگردانند و تحت سلطه صاحبان قدرتهای مادی می باشند هر چند که این صاحبان قدرتهای مادی هم نادانسته تحت اراده صاحبان اقتدار روحانی و باطنی هستند . و بدین ترتیب سلسله مراتب عدالت الهی شکل می گیرد .

۱۴۱۷-ظلم صورتی از عدالت جبری است در نزد اشقیاء . همانطور که عذاب صورتی از تسبیح جبری است در نزد مشرکین . و خیانت صورتی از وفای جبری در نزد جفاکاران است .

۱۴۱۸- راستی فرق بین شرک و تعاون چیست ؟ فرق بین شرک و یاری ، فرق بین شرک و همکاری ، فرق بین شرک و اتحاد ؟ تا این نکته درک نشود حق حیات جمعی درک نشده است .

۱۴۱۹- همه شرکهای آدمی در رابطه ، شرک انواع صفات است الا شرک زناشوئی که شرک وجود است که اساسی ترین شرکهاست و شرکی برحق و حلال است که موجب آفرینش است : فرزند !

۱۴۲۰- زن و شوهر آشکارا در حدود وجود یکدیگر ، تجاوز و مشارکتی می کنند ، زن در دل مرد و مرد هم در تن زن . و این همان راز ولایت متقابل زناشوئی است که زن بر دل مرد و مرد بر بدن زن فرمان می راند که اگر چنین نشود خانواده فرو می پاشد و طلاق رخ می دهد چه جسمی و چه عاطفی !

۱۴۲۱- درست به دلیل شرک وجودی در زناشوئی است که طبق قول خداوند ، زن خصم ایمان مرد است زیرا بر دل او فرمان می راند و دل مرد خانه خداست یعنی باید باشد .

۱۴۲۲- حجت دیگر بر شرک وجودی زن و شوهر ، فرزند است که عموماً خصم ایمان والدین می شود زیرا مخلوق شرک است و لذا دشمن وجود الهی والدین می گردد الا در موارد خاصی .

۱۴۲۳- زن و مرد اصولاً مخلوق تکوینی و تشریعی یکدیگر نیز هستند که زن مخلوق تکوینی مرد در خلقت ازلی است و مرد هم مخلوق تشریعی و تاریخی زن است از رحمش .

۱۴۲۴- و لذا زن و مرد به مثابه دو نیمه وجودی واحدند همانطور که حضرت رسول هم سخنی دال بر این حقیقت دارد و اینست که شرک وجودی این دو بر حق است و حقش ایجاد وجودی واحد است که آن فرزند است .

۱۴۲۵- سه نوع رابطه و نیاز در انسان است که وجودی است یعنی توحیدی است : رابطه زناشوئی ، رابطه با خداوند و رابطه با امام .

۱۴۲۶- رابطه زن با خدایش از طریق مرد است زیرا در خلقت ازلی از مادر آفریده شده است و این راز ولایت پذیری زن نسبت به مرد است و لذا اطاعت زن از مردش عین دین او و اطاعتش از خداست و اساس هدایت اوست حتی اگر شوهرش کافر باشد . و این رابطه ای مشرکانه نیست زیرا وجودی است و از جنس رابطه مرد با امام است .

۱۴۲۷- رابطه جنسی زناشوئی در اوج اتحاد جسمانی و روانی است که منجر به پیدایش فرزند می شود . یعنی این رابطه وجودی منجر به پیدایش موجودی در بیرون می شود . همانطور که رابطه عرفانی با امام نیز منجر به زایش عرفانی و خلقت جدید روحانی می شود زیرا رابطه ای وجودی و توحیدی است و قلبی .

۱۴۲۸- رابطه زناشوئی آنگاه مشرکانه می شود که صفت پرستانه و تملکی گردد . و این مالکیت اساس ظلم و استثمار در کل جامعه است .

۱۴۲۹- بچه سالاری و بچه خواری و تملک به فرزند نیز شرک مهلک دیگری در خانواده است که اساس شرک و ظلم در کل کالبد جامعه است زیرا خانواده هسته جامعه و مدنیت بشر است .

۱۴۳۰- درک و پذیرش حق ولایت متقابل زناشوئی اساس شرک زدائی و ظلم ستیزی در خانواده و جامعه است و این اساس تعاون و یاری و همکاری غیر مشرکانه است که مرد مسئولیت و مدیریت دنیوی زن را پذیرا شود و زن هم در این قلمرو از مردش اطاعت کند . زیرا زن در خلقت تکوینی مخلوق مرد است . و لذا رابطه زن و مرد به درجه ای از جنس رابطه مرد و خداوند است . اینست که رسول اکرم رضای مرد از زنش را عین رضای خدا از زن دانسته است[1] .

۱۴۳۱-در قلمرو خانواده بچه سالاری و فرزند پرستی اساس شرک ماندگاری است که تبدیل به فرهنگ و شرکی کلان در جامعه می شود و بنیاد ظلم است . این درسی است که بانی ایمان و عدالت و امامت در تاریخ یعنی حضرت ابراهیم در ذبح اسماعیل به بشریت تعلیم داده است .

۱۴۳۲- زن پرستی درمرد نیز شرکی مقدم بر بچه پرستی است که شرکی قلبی می باشد و اساس شرک در نژاد و اقوام بشری می باشد و این درس شرک زدائی زناشوئی را هم ابراهیم خلیل و همسرش هاجر، به بشریت آموخته است .

۱۴۳۳- زنی که دل شوهر را تسخیر می کند وی را به شرک و کفرو نفاق می کشاند و از چنین شوهری اطاعت نمی کند و بلکه شوهرش را به اطاعت از خود می کشاند و این اطاعت به قول حضرت رسول عین اطاعت از شیطان است[2] زیرا عین اطاعت خالق از مخلوق است .

۱۴۳۴- در خانه زن سالار ، فرزندان پسر دختر صفت می شوند و فرزندان دختر هم پسر صفت . و این یک شرک مهلک در هویت است که امروزه اساس تباهی خانواده و نسل مدرن بشر است و اساس همجنس گرائی و انحرافات جنسی و امراض لاعلاج جسمی و روانی می باشد و اعتیاد ها .

۱۴۳۵- شرک جنسی در عصر جدید از ارکان شرک خانمانسوزو دین سوز و تمدن سوز و هویت سوز و عقل سوز و جنسیت سوز است و وجود سوز و این شرک نسل بشر را بر روی زمین نابود می سازد . این

---

[1] «ثلاثة لا يقبل لهم صلاة و لا ترفع لهم الى السماء حسنة .... و المراة الساخط عليها زوجها حتى يرضى » نهج الفصاحة ص ۴۰۵.

[2] « يَا عَلِيُّ مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ» شيخ صدوق، من لايحضره الفقيه، ج٤، ص ٣٦٢. و « فَقَصِّرُوا أَجْنِحَةَ نِسَائِكُمْ وَ لَا تُطَوِّلُوهَا فَإِنَّ فِي تَطْوِيلِ أَجْنِحَتِهَا نَدَامَةً وَ جَزَاؤُهَا النَّارُ وَ فِي قَصْرِ أَجْنِحَتِهَا رِضًا وَ سُرُورٌ وَ دُخُولُ الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ- احْفَظُوا وَصِيَّتِي فِي أَمْرِ نِسَائِكُمْ حَتَّى تَنْجُوا مِنْ شِدَّةِ الْحِسَابِ وَ مَنْ لَمْ يَحْفَظْ وَصِيَّتِي فَمَا أَسْوَأَ حَالَهُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى وَ قَالَ النِّسَاءُ حَبَائِلُ الشَّيْطَانِ» شعيرى، تاج الدين، جامع الاخبار، ص ١٥٨.

شرک امروزه تحت عنوان فلسفه برابری زن و مرد عمل می کند که فلسفه ای شیطانی است و همه شعارها و آرمانهایش وارونه و فریبنده می باشد .

۱۴۳۶- شرک جنسی اساس عقیم شدگی جنسی در روابط زناشوئی است که فحشاء و خیانت و امراض جسمی را پدید آورده است و همه تعهدات زندگی خانوادگی را نابود ساخته و عملاً خانواده را که اساس تمدن است منهدم می کند .

۱۴۳۷- شرک جنسی و برابری جنسی ، امروزه از ارکان استثمار صنعتی و امپریالیزم پنهان در دموکراسی است که زنان را مبدل به کالائی رایگان در خدمت جهانخواری تکنولوژیکی می سازد .

۱۴۳۸- شریعت الهی که کمالش در شرع مقدس اسلام زنده و جاری است تنها قانون اجتماعی است که روابط بشری را در خانواده و جامعه و حکومت طبق حقوق وجودی و توحیدی تنظیم می کند و شرک و ستم را از میان می برد بشرط آنکه بشریت بواسطه عقلانیت و عرفان به حق لایزال شریعت اسلامی آگاه شود و ایمان آورد . وتا بشریت دموکراسی های لیبرال و ظالمانه را تجربه نکند و از این گذار عبرت نگیرد به شریعت الهی روی نمی کند و این امری اجتناب ناپذیر است زیرا در تجربه دموکراسی های لیبرالی به غایت کفر بی ریای نفس می رسد و شرک و نفاق در عرصه حق ابطال ، نابود می شود . این همان مصداق سخن مشهور امام حسین ع , در کربلا ست که اگر دین ندارید لااقل آزاد باشید[1] . زیرا آزادی بشر را به غایت کفر و جهلش می رساند و بخود می آورد و این زمینه ایمانی خالصانه و تجربی است . زیرا آدمی توحید را یا بواسطه معرفت در می یابد و یا بواسطه عذابها . هرچند که تمدن لیبرالی موجب نابودی بخش عظیمی از بشریت می شود ولی آن بخش که باقی می ماند نجات می یابد بواسطه توبه ای عظیم .

۱۴۳۹- دوزخ با انتخاب هدایت بخش تر از بهشت اکراهی و جابرانه است . همانطور که آدم ابوالبشر از ازل در بهشت بود و آنرا بواسطه جهلش از دست داد .

۱۴۴۰- جاذبه و سیطره جهانی دموکراسی لیبرال از این بابت است که ظهور و بروز افسار گسیخته نفس اماره است و اگر از غرب برخاسته بدلیل آنست که امکان ظهور نفس اماره به یاری تکنولوژی سریعتر و عمیق تر است . پس دموکراسی لیبرال یک پدیده تکنولوژیکی است و نه غربی .

۱۴۴۱- صنعت محصول شرک انسان با طبیعت است یعنی محصول طبیعت پرستی و اشیاءپرستی است . همانطور که بانیان علوم و فنون غربی جمله دانشمندان علوم طبیعی همچون ارشمیدس و پاسکال و نیوتون بوده اند که در واقع فلاسفه دهری و اتمی و طبیعت پرست بودند . و این شرک در خلقت است و لذا بنیادی ترین شرکهای بیرونی بشر است که کل طبیعت را به فساد کشیده است همانطور که قرآن کریم فساد در زمین و آسمانها را بواسطه بشر کافرمتذکر شده است[2] . و این ایجاد ابطال و فساد و تباهی شرک در جهان مخلوقات است از جمله ایجاد فساد در تن و جان و روان آدمی بواسطه علوم زیستی و طبی و فیزیولوژی و روانشناسی که علومی مشرکانه اند و لذا همه اصول و مبانی این علوم دائماً دچار ابطال می باشند و بشر بزرگترین قربانی و بازیچه این ابطال و فساد و شرک علمی است .

۱۴۴۲- همانطور که دموکراسی ، برابری مشرکانه است و لیبرالیزم هم آزادی مشرکانه است و لذا حاصل این آزادی و برابری سراسر ظلم و اسارتهای پیچیده و نامرئی است .

۱۴۴۳- دموکراسی تولید حقوق برابرنمی کند بلکه موجب همسان سازی صوری و فکری و عاطفی است و تبدیل انسان به کالاهای همسان صنعتی . دموکراسی جریان صنعتی کردن تن و روان و جان انسان است. آیا کالاهای همسانی که از یک کارخانه بیرون می آیند برابرند ؟

۱۴۴۴-آزادی لیبرالی نیز فقط آزادی نفس اماره و سلطه گر و بازیگر و بازیچه است و یک آزادی صرفاً حیوانی –فنی است که جز به اسارت اندیشه و احساس و روح آدمی نمی انجامد .

[1] « وَيْلَكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُم» سید بن طاوس، اللهوف، ص۱۲۰.

[2] «ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ » الروم، ۴۱.

۱۴۴۵- دموکراسی و لیبرالیزم قلمرو برون افکنی نفس اماره بشر است که ظهور خیر و شر محسوس و مادی می باشد . با این ظهور اگر آدمی نابود نشود به خود می آید و از نفس اماره که کارگاه قیاس و تشبیه و سلطه و شرک و تقلید است پاک می شود و بیدار می شود و آنک نوبت ظهور نفس لوامه (نادم) است که عرصه توبه می باشد .

۱۴۴۶- آدمی در تقلید از خالقیت خداوند است که به بردگی مخلوقات مصنوعی خود می رسد و این حاصل شرک در صفت خالقیت خداست که بنیادی ترین شرکهاست زیرا خالقیت بنیادی ترین صفت خدا در عرصه ظهور است .

۱۴۴۷- آنچه که از شریعت الهی هم مقدس تر است حق اختیار و انتخاب انسان است زیرا اختیار اساس دین و معاد و قیامت و عدالت است . اینست که دین جابرانه از کفر هم ظالمانه تر است زیرا منجر به نفاق می شود که به قول قرآن ،اشد کفر است .

۱۴۴۸- نیاز انسان به آزادی انتخاب یک نیاز ذاتی و تماماً وجودی و توحیدی است و لذا انسان برای رسیدن به حداقل آزادی انتخاب به آسانی از مال و جان خود می گذرد و این دال بر حق وجودی آزادی انتخاب است که انسان مجبور با تمامیت وجودش به بن بست می رسد و اسارت را عین عدم و برتر از عدم می یابد . و این معنای توحیدی و وجودی آزادی انتخاب است .

۱۴۴۹- بی ارزش بودن جنت ازلی برای آدم و حوا بدلیل انتخابی نبودن آن بود . سهویت و غفلت و نسیان آدمی نسبت به حیات و هستی خویش که همان کفر اوست بدلیل انتخابی نبودن حیات و هستی خویشتن است .

۱۴۵۰- وجودی که از انتخاب نباشد مترادف عدم است . بیداری و زایش و خلقت جدید عرفانی تماماً حاصل انتخاب دوباره حیات و هستی است به قدرت معرفت. یعنی مقام خلافت الهی انسان حاصل این انتخاب است و انسان کامل کسی است که حیات و هستی خود را یک بار دیگر به قدرت معرفت و اختیار، برگزیده است .

۱۴۵۱- پس کل ارزش و حق دین خدا برخاسته از آزادی انتخاب است خاصه انتخاب وجود ! زیرا تا انسان به نور معرفت وجود خود را انتخاب نکرده باشد هیچ تعهد و مسئولیتی هم در قبال آن نخواهد داشت یعنی متدین نخواهد بود الا مشرکانه و منافقانه که از کفر هم بدتر است در نزد خدا . زیرا خداوند مشرکان را نجس خوانده[۱] و منافقان را پست ترین موجودات نامیده است[۲] . یعنی آنکه خود به واسطه معرفت هستی الهی خود را بر نگزیده باشد در نزد خدا نجس و پلید و پست و مجرم و غیر قابل بخشش است . پس در نزد خدا حقی برتر از آزادی انتخاب و اختیار نیست اینست حق «لااکراه فی الدین » که پیام آیت الکرسی بعنوان قلب قرآن است که آیه « رشد » است . یعنی بدون آزادی انتخاب در دین هیچ رشدی نیست و سراسر تباهی و فساد است که « الغی »[۳] نامیده می شود که در نقطه مقابل رشد در این آیه است .

۱۴۵۲- پس واضح است که دین توحیدی و مخلصانه حاصل آزادی انتخاب و اختیار در دین و دنیاست . آزادی یا به کفر محض و بی ریا می انجامد و یا به ایمانی مخلصانه و عارفانه . و این دو روی و دو راه دین است که یکی به بهشت می رود و دیگری به جهنم . ولی منافقان در درک اسفل السافلین ساقط می شوند که قلمرو انجماد و انحطاط محض است که در آنجا حتّی نمی سوزند تا پاک شوند و آمرزیده گردند .

۱۴۵۳- خداوند به قول خودش در قرآن کریم به کلیه اعمال کافران احاطه دارد و محیط بر آنهاست[۴] و مؤمنان را در قلوبشان حراست می کند ولی منافقان را بخودشان وانهاده است و اینانند براستی بی خدا و

---

[۱] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» التوبه، ۲۸.

[۲] «إِنَّ الْمُنافِقينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصيراً » النساء ، ۱۴۵.

[۳] «لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ » البقره، ۲۵۶.

[۴] «وَ اللَّهُ مُحيطٌ بِالْكافِرينَ » البقره، ۱۹.

بی وجود کـه از سنـگ هم سخت ترنـد بـه قول قرآن[1] . یعنـی آنـانکـه دین را بـا اکراه و اجبار و سیاست و مصلحت بر گزیده اند و نـه بـه آزادی انتخاب و اختیار .

۱۴۵۴- پس وجود که همان احدیت ظهور است و ظهور احدی است حاصل آزادی است برای انسـان ! یعنـی برای انسان ، آزادی مقدم بر وجود است و راه وجود یابی انسـان است و این حق را خداونـد بـرای انسـان قرار داده است .

۱۴۵۵- پس آزادی نـه تنها ضد دین نیست که اساس دیـن است و دینـی جز از راه آزادی حاصل نمـی شـود همانطور که خداوند نمازگزاران سـهوی و ریـایی را دشمنان دین خوانده است در سوره مـاعون[2] ! دشمن دین یعنی دشمن وجود . زیرا دین همـان راه وجود یـابی انسـان است . پس دشمن آزادی دشمن خداست و دشمن وجود !

۱۴۵۶- آنـکه آزادی لیبرالی را آزمود و بطالت و دوزخ آنرا فهمید آنـگاه آزادانـه بر علیـه آزادی نفس امـاره خویشتن (و نـه بر علیه دیگران) بـه مبارزه می پردازد و اینست جهاد اکبر و مقام متقین کـه فرمـود: خدا با متقین است و آنـانرا دوست می دارد[3] !

۱۴۵۷- اینست که تقوای با اکراه عین شرک است با خدا .

۱۴۵۸- بی تردید آن آزادی که مـانـع آزادی دیگـران باشد آزادی نیست بلکـه تجـاوز و ظلـم است بـه حقوق دیگـران . مـثلاً برهنگـی در خیابـان و میگسـاری و عربـده در مـلأ عـام ربطـی بـه آزادی نـدارد و عین ظلـم و تجاوز به حقوق عامه مردم است و طبعاً یک حاکمیت واقعاً دموکراتیـک از ایـن نـوع آزادیهـای ظالمـانـه جلـو گیری می کند . آزادی جدای جنون است هرچند کـه چـه بسا بـه جنـون هم مـی گرایـد . و ایـن اجتنـاب نـاپـذیر است .

۱۴۵۹- بـه هر حال آزادی لیبرالی گذاری برزخی و زشت و زیبا از جاهلیت بـه سوی بیداری معنـوی و دینـی است و گذاری اجتنـاب نـاپذیر است .

۱۴۶۰- امروزه شاهدیم که معنویت و دین مخلصانـه در ملل لیبرالی بسیار بیشتر و عمیق تـر و جدی تـر از ممالـک استبدادی دینی یا کمونیستی است مثل ظهور مولوی در جامعه آمریکا .

۱۴۶۱- اگر امروزه جامعـه ایرانـی در بسیاری از شقاوتها و مفاسد و جنـون و جنایـات در جهـان سر آمـد است بدلیل القای جبری شریعت بر کل جامعـه است و الغـای لااکراه فی الـدین ! مثل قـانون شـکنی ، جنـون سرعت و قتل عام در جاده ها ، رشوه و رانت خواری ، تورم ، طلاق ، خود کشی ، اعتیاد ، دزدی ، مفاسـد اینترنتی ، آلودگی محیط زیست ، شرکتهای هرمی ، زن سـالاری جنـون آمیز ، بزهکـاری نسل جـوان ، دین ستیزی ، انـحرافات جنسی ، خرافات ، کلاهبرداری و ... آنـهم در کشوری کـه حـدود سـه دهـه تحت حاکمیت مطلقه شریعت اسلامی بوده است . این مفاسد تمامـاً حاصل شرک و نفـاق در دین است کـه ناشـی از عـدم آزادی انتخاب در دین و معنویت و معرفت است و سرکوبی آزادی فکر و عقلانیت ! واینـک این وضـع سی و سه ساله کل جامعه و نظام را دو شقه کرده است که این شقاق حاصل نفاق است که غایت شرک و اکراه در دین و معرفت دینی می باشد . و عجبا که این سرکوبی فکری تحت عنوان مبارزه با شرک و التقـاط صـورت گرفته و اشاعه دین خالص و نـاب ! که حاصل این روش بر افتادن حداقل اخلاق و فطرت و معنویت در اکثـر مردم و خاصه نسل جوان بوده است .

۱۴۶۲- عقل ، نور دین است و انسان بواسطه عقلانیت و آزادی تفکر و تعقل است کـه دین خـدا را کشـف نموده و بر آن وارد می شود . دریـایی آیـات و احادیث در تصدیق ایـن حقیقت وارد شده است کـه تنهـا راه

[1] «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» البقره، ۷۴.

[2] «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ » الماعون، ۴.

[3] «بَلى مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» آل عمران، ۷۶.

اخلاص در دین و توحید همانا معرفت و عقلانیت است . پس سرکوب آزادی اندیشه عین سرکوب دین و توحید و اخلاص در دین است .

۱۴۶۳- در قرآن و احادیث ، صدها سخن در اصالت و حقانیت و تقدم عقل و معرفت بر دین و عبادت وجود دارد و خداوند در کتابش آشکارا فقط عقلاء را اهل دین و ایمان و تقوا خوانده است[۱] و پیامبر ص و علی ع در دهها حدیث ، معرفت و علم را در مقامی برتر از نماز و عبادات قرار داده اند[۲] و اصلاً مقصود از عبادت را معرفت خوانده اند و اصلاً آمده است که : چون اکثر مردمان اهل معرفت نبودند خداوند آنها را ملزم به عبادت نموده است[۳] . بنابراین سانسور و سرکوب اندیشه به بهانه مبارزه با شرک و التقاط و انحراف ، عین شرک است و نابترین مذاهب و مکاتب هم حق ندارد بر مردم تحمیل شود . اتفاقاً از نشانه های ناب بودن اندیشه آنست که مردم سریعتر آنرا می پذیرند با عشق و اختیار !

۱۴۶۴- آزادی انتخاب در چهار چوب عرف جامعه اساس دین محوری و سیاست دینی است . ولی آزادی فکری و آزادی و استقلال اندیشه و خلاقیت و نوآوری معرفت چه دینی و چه غیر دینی ، اساس توحید و اخلاص است .

۱۴۶۵- در قرآن کریم آنقدر که به تفکر و تعقل و تذکر امر شده به تقوا و نماز نشده الا به مؤمنان .

۱۴۶۶- به یاد آوریم که درحیات رسول اکرم در مدینه و حاکمیت پنج ساله علی ع و در مدرسه امام صادق، همه اندیشه ها و مذاهب آزادانه امکان ابراز عقیده و تبلیغ آرای خود داشتند و با امراء و حاکمان جدال فکری می کردند و کسی حق ممانعت از مردم را نداشت [۴].

۱۴۶۷- در هیچ مذهب و مکتب و حکومتی همچون اسلام از آزادی اندیشه و اعتقاد و بیان دفاع نشده است و عجبا که امروزه در سراسر جهان ، اسلام مذهب استبداد فکری و ترور عقیدتی معرفی شده است و این دو روی دارد یکی عملکرد مشرکانه و منافقانه مسلمانان و حکومتهای اسلامی است و دیگری سوء استفاده دشمنان اسلام از این شرک و نفاق است . براستی که اسلام و قرآن در چه مهجوریت و اتهامی بناحق قرار گرفته است . براستی که حقیقت و دین خدا و انسان دشمنی شقی تر از شرک ندارد .

۱۴۶۸- حدود دو سال پیش (۱۳۸۷) رساله ای در همین باب منتشر کردیم و اخطار دادیم که جوامع اسلامی در حال فروپاشی و نظام ما در حال انهدام است که حدود چهار ماه بعد نشانه های این فروپاشی و شقاق و انهدام آشکار شد . آمدند و ما را بی هیچ حکم قضائی دستگیر و زندانی و دادگاهی کردند به اتهام گمراه سازی مردم و براندازی نظام ! و اینک شاهد ظهور انقلاباتی پیاپی در ملل اسلامی بر علیه استبداد و خفقان و شرک و نفاق هستیم .

۱۴۶۹- باید درک کنیم که استبداد و خفقان فکری و عقیدتی و دینی اساس ایجاد اکراه و ریا و شرک و نفاق در مردم است پس از گناهان و مظالم عظیم و نابخشودنی است .

۱۴۷۰- همه انقلابات عصر جدید اساساً بر محور مبارزه با استبداد و خفقان فکر و بیان پدید آمده اند و سائر عوامل در درجات پائین تر قرار داشته اند . حتی انقلابات کمونیستی چون روسیه هم به رهبری آزادیخواهان فکری و زندانیان عقیدتی برپا و پیروز شد . یعنی آزادی اندیشه و بیان فطری ترین و لذا واجب ترین و خدائی ترین حق بشر است و عین خداپرستی و دین خواهی است . و انقلاب اسلامی ایران

[۱] «وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذينَ لا يَعْقِلُونَ» یونس، ۱۰۰.

[۲] « خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ» مجلسی، بحار الانوار، ج۵، ص ۳۱۲. و « لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ » کلینی، الکافی، ج۱، ص۴۴.

[۳] «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَفْضَلِ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى رَبِّهِمْ وَ أَحَبِّ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا هُوَ فَقَالَ مَا أَعْلَمُ شَيْئاً بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ أَ لَا تَرَى أَنَّ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ع قَالَ وَ أَوْصانِي بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ما دُمْتُ حَيًّا» کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۶۴.

[۴] « قَالَ لِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ كَانَ بِمِصْرَ زِنْدِيقٌ تَبْلُغُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَشْيَاءُ فَخَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُنَاظِرَهُ فَلَمْ يُصَادِفْهُ بِهَا وَ قِيلَ لَهُ إِنَّهُ خَارِجٌ بِمَكَّةَ فَخَرَجَ إِلَى مَكَّةَ وَ نَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَصَادَفَنَا وَ نَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الطَّوَافِ وَ كَانَ اسْمُهُ عَبْدَ الْمَلِكِ وَ كُنْيَتُهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَضَرَبَ كَتِفَهُ كَتِفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا اسْمُكَ فَقَالَ اسْمِي عَبْدُ الْمَلِكِ قَالَ فَمَا كُنْيَتُكَ قَالَ كُنْيَتِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَمَنْ هَذَا الْمَلِكُ الَّذِي أَنْتَ عَبْدُه» کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۷۲.

هم بر همین مبنا پدید آمد همانطور که نخستین شعار مردم آزادی بود و آزادی خواهان اندیشه و بیان بودند که انقلاب کردند و مردم را بیدار نمودند .

۱۴۷۱- متأسفانه تقریباً همه این انقلابات آزادیخواه پس از پیروزی اصل و اساس خود را فراموش کرده و لذا بسرعت موجب پیدایش ضد انقلاب از بطن انقلاب شدند و سرکوبی شدیدتر اندیشه ها و قلم ها و زبانها آغاز شد .

۱۴۷۲- براستی که بقول رسول اکرم ص آنچه که جامعه و نظامی را متلاشی می کند ظلم است نه کفر[۱] !

۱۴۷۳- ظلم یعنی بر ظلمت و تاریکی و فریبکاری و توهم انداختن ! در تاریکی است که همه انواع ستم ها و مفاسد رخ می دهد . و تاریکی و ظلمتی جز سرکوبی اندیشه و بیان و عقل و معرفت نیست . پس مادر همه مظالم ، استبداد و خفقان فکری و سرکوبی آزادی بیان است .

۱۴۷۴- نابودی آزادی اندیشه و بیان یعنی همسان سازی همه مغزها از روی یک کپی حکومتی که : همه بایستی اینگونه بیندیشند و بفهمند و بگویند ! یعنی همه افکار و مغزها را شبیه و شریک همدیگر کردن بر حسب یک نسخه واحدی از بالا . یعنی بی تائی اندیشه و نفس ناطقه رانابود کردن و از خلاقیت انداختن و حرکت جوهری را متوقف نمودن . و این عین جنگ با خداست و شرک به خداوند . زیرا امام باقر ع می فرماید که : نفس ناطقه و روح فکر ، حضور خدا در انسان است.

۱۴۷۵- پس استبداد و خفقان فکر و بیان یعنی خداوند را شریک خود کردن و خود را شریک خدا نمودن ! و این شرک بزرگ همان فرد یا حکومت مستبد است که جامعه ای را نجس می کند و به فساد می کشد .

۱۴۷۶- و اما روی دیگر استبداد و شرک فکری و ظلم عقیدتی همانا مردمان و خاصه اهل اندیشه و قلم و بیان هستند که خود-سانسوری می کنند . زیرا خود سانسوری عین جنگ با خدا در نفس ناطقه خویشتن است زیرا نفس ناطقه الوهیت حق در انسان است . این همان نزدیکتر از رگ گردن بودن خدا در بشر است.

۱۴۷۷- حضرت رسول اکرم ص می فرماید « کسی که علم و حقیقتی را بداند و از مردم پنهان کند مورد لعنت خدا و خلق و ملائک است و آتش دوزخ بر او واجب می شود»[۲] . این سخن آشکارا بیانیه آزادی بیان در اسلام است به عنوان یک امر واجب دینی و واجب وجودی !

۱۴۷۸- آزادی بیان اصل اول همه نهضت های انبیای الهی و همه انقلابات بشری در تاریخ بوده است . برای چه پیامبران و عارفان بسیاری را کشتند و تبعید کردند . جز برای بیان حقایق نبوده است . برای چه ابراهیم را در آتش افکندند و موسی را تبعید کردند و عیسی را مصلوب و محمد را ترور نمودند .

۱۴۷۹- اگر آزادی بیان سرکوب نشود هرگز شورش و انقلابی خونین نمی شود و بشریت به صلح و آرامش راه کمال و سعادت را طی می کند . پس مستبدان دشمنان رشد و سعادت و صلح مردمند .

۱۴۸۰- پس دشمن خدا همان دشمن مردم است و این دو یکی است زیرا خدا با مردم است . خدا هم با فرد است هم با جماعت طبق آیات و احادیث فراوان[۳] .

۱۴۸۱- همه انبیاء و اولیاء و عرفائی که در سیر الی الله به خدا و معراج و لقاء الله رسیدند تازه از جانب خدا مأموریت رجعت به مردم و خدمت مردم را یافتند تا آنک خدا را در مردم بیابند : سیر حق در خلق !

---

[۱] « قال (ص) أحسنوا إلى رعيتكم فإنها أساراكم و قيل الملك يبقى بالعدل مع الكفر و لا يبقى الجور مع الإيمان» شعيرى، تاج الدين، جامع الاخبار، ص ۱۱۹.
[۲] «من كتم علما عن اهله الجم يوم القيامه لجاما من نار» نهج الفصاحه، ص۷۴۸.

[۳] «يد الله على الجماعه» نهج الفصاحه، ص۸۰۰.

۱۴۸۲- شناخت خدا در مردم ، سفر چهارم و نهائی یک عارف واصل است که همه عارفان بزرگ چون ابن عربی تصدیقش کرده اند و آنرا کمال و غایت خلقت و تکامل انسان دانسته اند که این توحید حق و خلق است ، توحید خالق و مخلوق و پایان شرک و ثنویت !

۱۴۸۳- « چون موسی به کمال بلاغت (پیام رسانی) رسید به او کتاب و حکمت اعطا نمودیم»[1]-قرآن- این همان حکمت «برسانید تا برسید» است یعنی حق واجب آزادی بیان !

۱۴۸۴- آدمی تا معرفت عقلی و نظری خود را به مردم نرساند و این رسالت الهی را ادا نکند به حق الیقین و مقام شهود این معارف نمی رسد که عرصه سیر حق در خلق است .

۱۴۸۵- پس آزادی بیان از ارکان وجودی و محکمات دین خدا و عرفان عملی و رسالت انبیای الهی است که بر همه مؤمنان واجب آمده است .

۱۴۸۶- انسان وقتی حقیقتی را به دیگران می رساند تازه به درستی یا نقص آن حقیقت به یقین عینی آگاه می شود که هم خود رشد می کند و هم مردم . و مهمتر از همه اینکه این رسانائی موجب طی شدن فاصله بین افراد جامعه است و این فاصله همان ثنویت من – تو است که اساس و عرصه شرک در روابط اجتماعی است که گسترده ترین و عمومی ترین شرکهای بشری است .

۱۴۸۷- پس آزادی بیان و رسالت معرفتی که همان امر به معروف و نهی از منکر است که از عبادات است موجب شرک زدائی از جامعه و از بین رفتن خلاء عاطفی بین افراد و ایجاد وحدت قلبی و صلح و سعادت و عدالت است .

۱۴۸۸- در تجربه عدالت اقتصادی کمونیستی در شوروی سابق دیدیم آنچه که این عدالت را ناممکن و نابود ساخت فقدان آزادی عقیده و بیان بود و لاغیر. که بزرگترین ابر قدرت ارضی و نظامی و اقتصادی و علمی و فنی و سیاسی و ایدئولوژیکی و اطلاعاتی را نابود کرد .

۱۴۸۹- آنچه که امپریالیزم جهانخوار آمریکا را در مقایسه با سائر نظامها ، اینقدر مقتدر و عمرش را طولانی و آنرا بهشت روی زمین نموده ، فقط و فقط مکر آزادی بیان در این کشور است و لاغیر .

۱۴۹۰- آنچه که فاصله و خلاء بین افراد جامعه را پر می کند که نهایتاً فاصله طبقاتی را هم نابود می کند آزادی عقیدتی و بیان است این آزادی هم راز وحدت است و هم عدالت و هم صلح و هم امنیت و هم رشد و کمال معنوی .

۱۴۹۱-به یاد آوریم که با رحلت پیامبر اسلام ص نخستین اتفاقی که افتاد ، خفقان فکری بود و سلب آزادی بیان به این بهانه و اتهام که آزادی بیان موجب تفرقه در مسلمانان می شود !؟ و دیدیم که بیست و پنج سال خفقان فکری و توتالیتر عقیدتی موجب چند قرن قتل عام در مسلمانان شد و پیدایش صدها فرقه ضاله که تا به امروز یکدیگر را تکفیر می کنند و می کشند . و تحت الشعاع این خفقان بود که همه امامان را در سکوت کشتند و هیچ کس حرفی نزد و اصلاً نفهمید . و در این خفقان چند قرنی شبانه روز در دستگاه خلافت احادیث جعلی تولید شد و اشاعه یافت و فرقه های ضاله پدید آمد که اکثراً در دربارها نطفه هایش بسته شد . حال برگردید به وضعیت کنونی جوامع اسلامی از جمله جامعه خودمان . و فهم کنید که چرا چنین شده است .

۱۴۹۲- خداوند انسان را آزاد آفریده است و کل کائنات را بر این آزادی تدبیر نموده و مقصود بخشیده است تا انسان را سجده و خدمت نمایند . و هر که این آزادی حق را از انسان بگیرد در اراده خدا در خلقتش شریک شده است آنهم بر علیه خدا و بلکه بر علیه کل کائنات ! و لذا سرکوب کنندگان آزادی بیان را مورد لعنت خدا و خلق قرار داده است .

---

[1] «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوى آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» القصص، ۱۴.

۱۴۹۳- حضرت فاطمه ع می فرماید « خداوند انسان را آزاد آفرید تا خیر را از شر و حق را از باطل جدا سازد» پس دشمنان این آزادی قصد التقاط و اختلاط و تشریک و تشبیه بین خیر و شر و حق و باطل و کفر و ایمان را دارند یعنی مشرکانند و حاملان ظلم عظیم !

۱۴۹۴-و اینک از منظر سیاست به حق آزادی بیان بپردازیم . براستی آن حکام و حکومت هایی که آزادی بیان را موجب تفرقه و سقوط حکومت و نظام خود می دانند براستی احمقند و وارونه پندار ! نظام شوروی سوسیالیستی و امپریالیزم آمریکا دو حجت بر این ادعا می باشند . مساوات استبدادی موجب سقوط شد و آزادی استثماری موجب بقاء و اقتدار گردید .

۱۴۹۵- اتفاقاً خفقان و سانسور فکر و بیان عین خود براندازی هر حکومت و نظامی است . و خداوند که اراده کند حکومتی را به دست خودش براندازد آنرا احمق می کند تا ایجاد خفقان و سلب آزادی بیان نماید . در عصر ارتباطات ماهواره ای و اینترنتی سلب آزادی بیان نشان حماقتی مالیخولیایی است .

۱۴۹۶- اهمیت آزادی بیان در اهمیت وجودی ارتباط بین انسانها است . زیرا وجود آدمی معلول ارتباطات انسانی است . و ذات این ارتباط همانا بیان است . انسان در ارتباطات فکری و معنوی است که احساس وجود می کند و در عدم ارتباطات احساس عدم می کند و برای نجات خود از عدم دست از جان می شوید . آزادی بیان تنها و تنها ارزش عمومی و فطری بشر است که بشر برای حراست از آن دست از جان می کشد پس آزادی بیان برتر و مقدم بر جان است پس رابطه کارخانه کسب وجود انسانی است و ماده اولیه آن بیان است .

۱۴۹۷- بخصوص که دین اسلام دین «اقرأ» و « قرآن » است که خدایش به قلم سوگند می خورد و قلم را نور هدایت و مصونیت از جنون می خواند در سوره قلم[۱] . و دشمنان آزادی قلم را به صفاتی متهم می کند که هیچ کافر و مفسدی را به آن متهم نکرده است : احمق ، زناکار ، پست ، سوگند خور کذاب ، عیب جو و سخن چین ، تجاوز کار ، تبهکار ، حرام زاده و بازدارنده از خیر[۲] . در کل قرآن هرگز خداوند را اینگونه فحاش و غضبناک نمی یابیم که درباره منکران حق قلم و آنچه که می نویسند.

۱۴۹۸- در حدیث قدسی می خوانیم که اولین مخلوق خداوند قلم است و بواسطه قلم کل کائنات را آفریده است[۳] . یعنی خدا ، قلم را آفرید و کتاب وجود را نوشت و به آن کتاب امر به تکوین نمود و شد .

۱۴۹۹- « قسم به قلم و آنچه که می نویسد که تو به نعمت پروردگارت مجنون نیستی و دارای اخلاق عظیمی و بزودی خواهند دانست که چه کسی گمراه و یا هدایت شده است و .. »[۴] این آیات مخاطبی جز اهل قلم ندارد که البته رسول خدا هم در رأس اهل قلم و بیان قرار دارد و یک نویسنده است که کتابش قرآن است . در این آیات درک می کنیم که قلم و کتاب و آزادی بیان موجب نجات بشر از جنون و هذیان و پستی و بد اخلاقی و حقارتها می شود و سپس در ادامه این آیات است که منکران قلم و آزادی بیان را به آن اتهامات و فحش های هولناک می راند که ذکرش رفت .

۱۵۰۰- براستی در جامعه خفقان زده و سانسور شده و قلم شکسته همه آن اتهامات و تباهی های مذکور رشد می کند و عیان می گردد : پستی ، زناکاری ، دروغ پردازی ، سوگند دروغ ، جانماز آب کشیدن ، عیب جوئی و سخن چینی و شایعات ، تجاوز و تبهکاری و ...که در رأس این مفاسد همانا حکام سانسور و خفقان قرار دارند . مثلاً امروزه بنگرید به سرهنگ قذافی که براستی اسوه همه مفاسد و پلشتی ها و زنا و پستی ها و رسوائی ها و دروغ پردازیهاست که چهل سال بر ملتی به زور و خفقان حکومت کرده است . همواره حکومت سانسور و سکوت است که بناگاه به انفجار و انقلاب می انجامد .

---

[۱] «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ   ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ » القلم، ۱-۲.

[۲] «ولا تطع کل حلاف مهين   هماز مشائ بنميم   مناع للخير معتد اثيم   عتل بعد ذلک زنيم ان کان ذا مال و بنين» القلم، ۱۰-۱۴.

[۳] « جاء في الخبر أول ما خلق الله القلم قال ابن عباس أول ما خلق الله القلم ثم قال اكتب ما هو كائن إلى يوم القيامة قال و هو قلم من نور طوله كما بين السماء و الأرض» مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۴، ص۳۶۳.

[۴] «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ   ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ و ان لک لاجرا غير ممنون و انک لعلی خلق عظيم» القلم، ۱-۴.

۱۵۰۱- میزان بر حق بودن و ناب بودن و الهی بودن هر فکر و مذهبی همان میزان بلاغت و رسائی و رسوخ آن در قلوب بشر است و بالعکس . یعنی میزان ناحق و مشرکانه و کافرانه بودن اندیشه ای اینست که می خواهد به زور و تهدید و خفقان بر دیگران وارد شود و وارد نمی شود بلکه مخاطب را به طغیان و انکار می کشاند و انقلاب !

۱۵۰۲- بر حق ترین اندیشه ها آنهایی هستند که آدمی برای درک و پذیرش آنها نه تنها به زور و تهدید و تطمیع نیاز ندارد بلکه بخاطر آن جان و مال خود را هم فدا می کند . و آن اندیشه آزادی بیان و اندیشه است .

۱۵۰۳- پس واضح و مبرهن است که میزان ناحقی هر اندیشه و مکتبی همان نارسائی و عدم بلاغت آن می باشد و برای وارد شدن در اراده و باور مردم محتاج به زور و زر و تزویر است و سانسور و خفقان !

۱۵۰۴- پس بمیزانی که در مکتب و مذهبی عناصر جبری حضور دارد آن اندیشه ناحق است و غیر الهی و مشرکانه و ظالمانه !

۱۵۰۵- پس شرک اندیشه ، جبر موجود در آن است و اندیشه مشرکانه هم اندیشه جابرانه است .

۱۵۰۶- پس اخلاص و توحید اندیشه ، همان اختیار و آزادی موجود در آن است و اندیشه توحیدی هم اندیشه اختیاری و عاشقانه است .

۱۵۰۷- پس اسلام ناب محمدی ، اسلام آزادی و اختیار وعشق است که در آن هنگامیکه کسی چون سلمان به وجود خدا شک می کند و آنرا به پیامبر بازگو می کند پیامبر خدا به او تبریک می گوید و تشویقش می کند که : مرحبا که بر اصحاب اعراف وارد شده ای ! پس اسلام مکتب آزادی اندیشه است و خدایش هم عاشق کسانی است که درباره اش شک می کنند و این عارفان را اهل عشق خود می خواند . بزودی کسانی را پدید می آورم که عاشقشان هستم و عاشقم هستند[۱] . قرآن _ زیرا فقط کسی که عاشق خداست به او می اندیشد و اینان عارفانند یعنی پرچم داران آزادی مطلق اندیشه و اندیشه مطلق ! زیرا شرکها جمله از شک هایی است که مجال و شهامت اندیشیده شدن ندارند و پنهان و مسکوت می مانند .

۱۵۰۸- در سوره قلم از خداوند چنان غیرت و شرفی در دفاع از « قلم و هر آنچه که می نویسند » آشکار شده که درباره هیچ امر دیگری در قرآن دیده نشده است . و این معنایی به جز آزادی مطلق قلم و بیان ندارد : سوگند به قلم و آنچه که می نویسند ! یعنی هر آنچه که می نویسند از کفر و دین ! این سوره و خاصه اولین آیه اش آشکارا بیانیه آزادی مطلق قلم و بیان است : و آنگاه رسولش مرکب قلم علماء را از خون شهداء هم برتر می داند[۲] .

۱۵۰۹- شرکها ، منیت هاست . و آزادی قلم و بیان موجب تضارب آراء و اندیشه و عقاید گوناگون شده و موجب انحلال من های حقیر گشته و من را تبدیل به ما می کند و این حرکت از شرک به سوی توحید و وحدت است ، حرکت از مظالم به سوی عدالت و هدایت . این همان جریان رشد یک جامعه است .

۱۵۱۰- در شوروی سابق به قدری مفاسد اخلاقی و بزهکاری و حقارت و خود فروشی رشد یافته بود که سازمان سیا توانسته بود تا کادرهای مرکزی حزب کمونیست و سازمان امنیت شوروی را بخرد . و این بدلیل خفقان و سانسور و خود سانسوری مهلکی بود که با بیش از نیم قرن بر مردم روسیه حاکم بود . وقتی نظام فرو پاشید جهان شاهد یکی از فاسد ترین ملل روی زمین شد .

۱۵۱۱- وقتی انسانی حقیر و کوچک شد در نزد خودش نیز بی ارزش می شود و خود را به بهایی اندک می فروشد . و حقارت هرکسی از حقارت و کوچکی اندیشه و بینش اوست و حقیر ترین مغزها و مغزهای

---

[۱] «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ » المائده، ۵۴.

[۲] «وزن حبرالعلماء بدم الشهداء فرجح».همان، ص ۷۹۵ و« یوزن یوم القیامة مداد العلماء ودم الشهداء فیرجح مداد العلماء علی دم الشهداء». نهج الفصاحة، ص ۸۰۲.

خود سانسور هستند که تن به هر ظلمی میدهند و خود را شریک هر امری می سازند تا ارزش بیابند ولی تباه می شوند .

۱۵۱۲- در یک جامعه خفقان زده هرکسی شبانه روز تلاش می کند تا اندیشه اش را حقیر و محدود کند و بلکه اصلاً از کار بیندازد تا جز آنچه که به او گفته می شود نگوید و نیندیشد . و این خود کشی روحانی و انسانی است و اینست ظم کبیر و اعدام روح خویش !

۱۵۱۳- وجود ، نور معرفت است و نور بی حد و حصر و بدون غایت و پایان است . سانسور و خفقان اندیشه ، عین ظلمت است و معدوم سازی وجود .

۱۵۱۴- امام حسین ع در کربلا حیات و هستی انسانی را مترادف با اعتقاد و اندیشه انسان می داند و جهاد در راه اشاعه آن[1] .

۱۵۱۵- براستی چرا همه امامان شیعه محبوس بودند و در حبس کشته شدند ؟ آنانکه قصد حکومت نداشتند . اگر می داشتند امام صادق حکومت را پس از امویان از دست ابومسلم خراسانی می پذیرفت و آنرا رد نمی کرد . امامان ما جمله قربانی سانسور و خفقان فکری حکومتها بودند . زیرا جز سخن گفتن کار دیگری نمی کردند تا حتی با زندانبانان خود سخن نگویند و اندیشه خود را آشکار نسازند .

۱۵۱۶- بدین ترتیب امام شناسی عین معرفت شناسی است زیرا آنان نور معرفت حق بودند ، نور وجود بودند . و لذا عدم پرستان و ظلمت پرستان آنان را در حبس می داشتند .

۱۵۱۷- آزادی بیان عرصه آزادی انتخاب دین است و دین انتخابی ! و این یعنی شرک و اکراه و جهل و ظلم زدائی از دین ! پس آزادی بیان عرصه اخلاص و توحید است .

۱۵۱۸- آزادی مطلق قلم و بیان از ارکان اجتماعی دین و اسلام است و از مقدسات مذهب امامیه است زیرا امامیه مکتب اصالت معرفت است .

۱۵۱۹- آزادی بیان یعنی آزادی عقیده ! و آزادی عقیده یعنی آزادی انتخاب : و آزادی انتخاب یعنی حق تعهد و مسئولیت انسان نسبت به وجود خویشتن . پس آزادی بیان یعنی حق ایمان باطنی و خودی و غیر عاریه ای . پس آزادی بیان یعنی آزادی هویت انسانی و استقلال وجودی . و این یعنی اخلاص و توحید !

۱۵۲۰- پس تا آزادی بیان و عقیده نباشد ایمان و اخلاص و تعهدی هم نیست و سراسر شرک و نفاق و خود فروشی عقیدتی است . زیرا آدمی فقط عقاید و باورهای عاریه ای و بی ریشه را معامله می کند .

۱۵۲۱- پس آزادی بیان ، مقدم بر دین و ایمان و شرافت و انسانیت است و شرط لازم برای هدایت است و ارشاد دیگران .

۱۵۲۲- اینک بهتر می توان راز سوره قلم و سوگند خداوند به آزادی مطلق قلم را دریافت و اینکه چرا منکران این آزادی را مظهر همه رذایل بشری می نامد و لعن می کند .

۱۵۲۳- اصلاً فقدان آزادی بیان آشکارا اعتراف می کند که حاکمان سانسور و خفقان فاقد اندیشه و پیامی بر حق هستند که مردم آنرا پذیرا شوند . چون خودشان دارای هیچ اعتقاد و سخن بر حق و بلیغی نیستند به دیگران هم امکان سخن نمی دهند تا خودشان رسوا نشوند و دروغشان بر ملا نگردد .

۱۵۲۴- در مدرسه امام صادق حتی دانشجویان غیر مسلمان نیز بورسیه بودند و هزینه زندگیشان را از بودجه شیعیان پرداخت می نمود . و این حجت دیگری بر آزادی مطلق قلم و اندیشه و بیان است در تشیع !

---

[1] «ان الحیاة عقیدة و جهاد».

۱۵۲۵- «آنانکه به همه سخنان گوش فرا می دهند و بهترین سخنان را بر می گزینند اینانند اهل رستگاری و هدایت»[۱].
این سخن خدا در کتابش بار دگر حق آزادی مطلق قلم و بیان را ادا می کند زیرا تا چنین آزادی بیانی نباشد چنین هدایت و رستگاری هم ممکن نیست . امروزه تعریفی از اخلاص و توحید و اسلام ناب وجود دارد که در تضاد و انکار آشکار با آیه مذکور قرار دارد و این بدان معناست که چنین تعریفی خود ذاتاً مشرکانه و ظلمانی و ضد هدایت است مثل تعریف مرحوم مطهری و پیروانش درباره التقاط و اسلام ناب . زیرا طبق تعریف ایشان آیه مذکور گمراه کننده و التقاطی است . و جالب اینکه مرحوم مطهری تعریف فلسفه التقاطی را از فلسفه یونان باستان و اندیشه محمد علی فروغی مترجم سیر حکمت در اروپا بر گرفته است که نویسنده این کتاب خود یک فراماسون است و می دانیم که فراماسونها به لحاظ فکری التقاطی بودند . این نکته را نیز نیک فهم کن تا بدانی که می توان با توسل به آیات قرآنی هم یک مشرک حرفه ای بود و خود ندانست پناه بر خدا !

۱۵۲۶- توحید و اخلاص و اسلام ناب این نیست که مستمراً خدا خدا کنی و جز از آیات و احادیث سخن نگویی آنهم به عربی سلیس . بلکه اساس شرک ، خود پرستی و منیت و عجب است حتی اگر تماماً قرآنی و اصولی باشد و دائم الوضوء و دائم الذکر و صلوات . روزی یک ایرانی با یک عرب وارد مشاجره و دعوا شد که پس از پایان جدل علت ماجرا را از ایرانی پرسیدند که گفت : بنده خدا آدم بسیار خوبی بود من هرچه به او فحش می دادم او فقط قرآن می خواند . این نکته را نیز نیک فهم کن تا دچار فرمالیزم مشرکانه نشوی .

۱۵۲۷- نخستین کسی که مشرک شد ابلیس بود که خود را شریک اراده خدا در امر خلقت آدم نمود و دست آخر از فرط دلسوزی و تعصب مشرکانه اش خدا را متهم به جهل و فریبکاری نمود و خود را موحدی ایثارگر جلوه داد و به جهنم رفت . همه مشرکان بر این صفت هستند یعنی کاسه داغتر از آش هستند و کاتولیک تر از پاپ و مقدس تر از او و موحدتر از خدا .

۱۵۲۸- « خدا مقدس تر از آن است که اصلاً وجود داشته باشد » این سخن بس حکیمانه صادق هدایت بیانگر مغز اندیشه مشرکان است که هدایت به کنایه گفته است .

۱۵۲۹- در نزد مشرکان ، خداوند ، ایده مطلق است درست مثل خدای فلسفه هگل و بواسطه این ایده مطلق عدمی می توان خود را در همه حال تقدیس نمود و مدعیان را تکفیر !

۱۵۳۰- در معنای نهائی همه انسانها خواه ناخواه و آگاه و نا آگاه موحدند . مشرکان در ابطال خود موحدند . منافقان در رسوائی خود و کافران در عذاب و شقاوتهای خود موحدند . ولی موحد حقیقی مورد رضای حق موحدی صاحب اختیار و عرفان و عشق الهی است که در خود و غیر خود جز حق نمی بیند و حق دو نوع است : حق حق و حق ابطال !

۱۵۳۱- هرچه که عجب و منیت فرد متشرعانه تر و تبیین دینی تر داشته باشد شرکی ظالمانه تر را موجب می شود و تا نفاق می رود که شقاق بین خود و خداست یعنی شقاق بین ذهن و دل و شقاق بین حرف و عمل و بنابراین فردی که مذهبی تر و متشرع تر است به امام نیازی برتر دارد و گرنه منافق می شود . زیرا اساس شرک همانا شرک بین خود و خداست . پس هرچه که « خود » مذهبی تر و شرعی تر باشد به لحاظ عبادی و ذهنی ، مشرک تر است و شرکش به سوی نفاق می رود که شقاق بین خود و خداست که این بدترین عذاب شرک است که در عین حال تنها راه توبه خالصانه از شرک است یعنی توبه از « خود » و این توبه جز در ارادت عرفانی در رابطه با عارفی واصل به عنوان امام ممکن نیست .

۱۵۳۲- توصیف رسول اکرم درباره انسان متشرعی که فاقد امام است بدترین توصیف و هولناکترین عذابها می باشد : کسی که همه احکام شریعت را مو به مو و به تمام و کمال رعایت می کند ولی امامی زنده نداشته باشد که تحت ارادت او باشد همچون کافری منافق از دنیا می رود و در قبر ، روحش تا قیامت از قبر رهایی نخواهد داشت[۲] .

---

[۱] « الَّذينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولوا الْألْبابِ» الزمر، ۱۸.

[۲] «من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عز و جل ظاهر عادل اصبح ضالا تائها و ان مات على هذه الحالة مات ميتة كفر و نفاق». كلينى، الكافى، ج۱، ص ۱۸۳.

۱۵۳۳- روح ، اراده خداست و شرک بین انسان و اراده خداست که امکان رهایی روح را از تن مشرک در قبر نمی دهد .

۱۵۳۴- شرک نفس آدمی با تن و روحش ، دو شرک هولناک است که دو جنبه شرک می باشد و اینست که حافظ امر به از میان بر خاستن می کند . در این باره به کتاب « اینست انسان » از اینجانب رجوع شود.

۱۵۳۵- بمیزانی که تن آدمی تحت اراده روح خدا ، تسلیم می شود و با آن یکی می شود نفس انسان که انسانیت ابدی اوست از میان بر می خیزد و عروج می کند که اینست رستگاری و هدایت . یعنی من تبدیل به (هو) می شود .

۱۵۳۶- عمل توحیدی و توحید عملی چیست ؟ آن عملی که برخاسته از اراده واحدی از فرد باشد که این اراده واحد حاصل اتحاد بین ذهن و دل باشد و همچنین مطابق عقل و شرع باشد آن عمل توحیدی است .

۱۵۳۷- آن اندیشه یا عمل یقینی بری از شک و شبهه و منطبق با عقل و شرع را اندیشه یا عمل توحیدی گویند .

۱۵۳۸- پس توحید وجودی چهار رکن دارد که دو تای آن درونی و دوتای دیگرش بیرونی هستند . آن دو رکن درونی عبارتند از ذهن و دل یا ایده و احساس و دو رکن بیرونی اش عقل عملی (علم) و حکم شرع می باشند و هرگاه عملی بر وحدت این چهار رکن استوار باشد توحیدی است .

۱۵۳۹- مقام توحید یا موحد بودن نیز عبارتست از وحدت دائمی ذهن و دل و انطباقش با علم و شریعت .

۱۵۴۰- توحید ، مقام عشق و یقین است .

۱۵۴۱- ولی از آنجا که آدمی همواره در معرض امتحان است در اشد عشق و یقین نیز تردید و ابهام و هراس وجود دارد که با اتصال به توکل حل می شود و هر عملی بدین طریق همچون پله ای از نردبان عروج و تکامل است .

۱۵۴۲- انسان موحد کسی است که برای آنچه که می خواهد باشد نیازی به غیر خود ندارد . برای بودن کافیست و بودن محض او کافیست . و این معنای ساده اتکاء به نفس است و چنین اتکائی ممکن نیست مگر اینکه خداوند در خویشتن یافته شده باشد و مصداق این سخن خداست که او از رگ گردن به شما نزدیکتر است[1] .

۱۵۴۳- بی تردید انسان تا زمانیکه بتواند خدای خود را به یقین و به تمام و کمال و در خود بیابد بایستی در قبال اراده خود انفعال پیشه کند و از این بابت سختی های فراوانی را تحمل می کند و بلایا بکشد و صبر پیشه کند : انسان در خسران است الا اینکه ایمان آورده عمل خود را اصلاح کرده و به حق متوسل شده و صبر پیشه کند[2] . قرآن – یعنی به خدای ذات خود اعتماد کند و دست از جدال و تلاشهای مذبوحانه بکشد و با جهان صلح نماید و با خود نیز دوستی نماید و به حق وجود در خود متوسل شود و بر این توسل صبور باشد تا نشانه های حق را در درون و برون از خود ببیند و باور کند که او حق است . این کل راه شرک زدائی از وجود خویشتن است و از خود جز خدا باقی نگذاشتن و برای خدای وجود خود هیچ شریکی در بیرون از خود نگرفتن .

۱۵۴۴- در سوره مورد بحث یعنی سوره عصر (زمان) که زمان اساس خسران و بی تابی و بی صبری بشر بر حق باطن خویشتن است در حقیقت دعوت به صبر بر زمان می کند و صلح با آن نه جدال با آن .

---

[1] « نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ » ق، ۱۶.

[2] «والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصو بالحق وتواصوابالصبر» العصر، ۱-۳.

صبر بر زمان که جز از طریق توسل به حق در خود ممکن نمی شود موجب فائق آمدن بر زمان می شود و رسیدن به مقام پیشوایی و امامت بر زمان . یعنی از زمان خارج شدن و بر زمان مسلط شدن .

۱۵۴۵- باید درک کرد که توسل به حق همان توسل به خدای باطن خویشتن است یعنی باطن گرائی ! استغراق در خویشتن ! و این تنها راه خروج از زمان است زیرا زمان از دهر است و دهر ظرف زمان است و دهر همان مکان است . و توسل به حق باطنی همان الحاق به لامکان و بی زمانی است . و صبری جز این ممکن نیست و عمل صالح همان صلح با ذات خویشتن یعنی خداست که موجب صلح با جهانیان می شود .

۱۵۴۶- خسران زمان از این بابت است که صبر بر خویشتن را از انسان می رباید پس صبر حاصل خروج از زمان است و خروج از زمان عین خروج از مکان و جهان بیرون (دنیا) است و الحاق به ذات خویشتن !

۱۵۴۷- سوره عصر کل سیر الی الله و جریان شرک زدائی را تبیین می کند : ایمان ، صلح ، حق و صبر ! ایمان به خدا در خود ، صلح و دوستی با او در خود ، توسل به این حق در خود ، و صبر بر این حق ! اینست کل سیر رستگاری و اخلاص و توحید و پیروزی انسان بر زمان !

۱۵۴۸- سوره ناس نیز ذکر و استعانت دیگری برای توسل به حق خویشتن است زیرا یکی از قدرتهای از خود بیخود کننده همانا وسواس ناس است زیرا اجنه و شیاطین از طریق نفس مردم است که مؤمنان را وسوسه کرده و از خود بیگانه می سازند . و لذا فرد سالک از وسواس ناس پناه می برد به خدای ناس در خویشتن : پناه می برم به خدای مردم از شر وسوسه ای که در قلوب مردم است[1] !

۱۵۴۹- سوره فلق نیز بیانگر خطر و وسوسه دیگری برای مؤمن است که موجب از خود بیگانگی او می شود و آن شرّی است که در مخلوقات خدا در کمین مؤمن است و البته این شر همواره در لباس خیر است که مؤمن را وسوسه می کند و در او ایجاد عقده می نماید و او را به بخل و حسد با اهل دنیا کشیده و به حسد آنها مبتلا می کند : پناه می برم به شکافنده پدیده ها و شری که از آنها رخ می نماید و در دلها عقده می تند و حسد و بخل و حرص را بر می انگیزد و انسان را در بیرون از خود مبتلا می سازد[2] !

۱۵۵۰- سوره کافرون نیز یاری دیگری برای مؤمنان است از شر وسوسه تهمت و تکفیر کافران . زیرا کافران اهل ایمان را متهم به کفر می کنند و لذا باید گفت : ای کافران شما خدای خود را بپرستید و ما هم خدای خود را . دین شما مال شما و دین ما هم مال ما . بدرود[3] !

۱۵۵۱- و اما سوره توحید که بیان تجسم اخلاص و انسان کامل است در توصیف ذات باریتعالی ! و در این باره قبلاً مفصلاً سخن رفته است . و این سوره از ارکان نماز است .

۱۵۵۲-این چهار سوره به ظاهر کوچک قرآن که معروف به چهار قل هستند چهار ذکر خاص مؤمنان در مسیر اخلاص و توحید و وحدت است که سالک را از همه آفت ها و شرکها با خبر نموده و مصون می دارند .

۱۵۵۳- و سوره عصر هم که کل تبیین مکتب و راه است . بدین ترتیب با همین پنج سوره کوچک قرآن بهمراه سوره حمد در نماز می توان کل راه از خود تا خدا را طی نمود . تأمل و تفکر در مفاهیم این شش سوره کوچک قرآن به مثابه دریافت کل قرآن است و تحقق به معارف آن تحقق کل دین است .

۱۵۵۴- در حدیثی از حضرت رسول اکرم مذکور است که : سوره کافرون به لحاظ قدرت روحانی و عرفانی به مثابه یک دوم قرآن است و سوره توحید به مثابه یک سوم قرآن است و سوره حمد هم به مثابه کل قرآن می باشد .

---

[1] « قل اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس » الناس، ۱-۵.

[2] « قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات فی العقد و شر حاسد اذا حسد» الفلق، ۱-۵.

[3] « قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون و لا انتم عابدون ما اعبد و لا انا عابد ما عبدتم و لا انتم عابدون ما اعبد لکم دینکم و لی دین » الکافرون، ۱-۶.

۱۵۵۵- این چهار قل انسان مؤمن را از همه شرکها و ابتلائات بیرونی پاک می کند از مردم زدگی ، از حرص و حسد دنیا ، از تهمت کفر و از همه نیازها و تعلقات نژادی و قیاسی در جهان و دعوت به بی تائی و خدای ذات خویش !

۱۵۵۶- محکمات و حکمتها و ارکان ذاتی قرآن و دین و توحید بر همین سوره های کوچک انتهای قرآن استوار است که در حقیقت نخستین آیاتی بودند که به پیامبر وحی شدند و بایستی در سرآغاز قرآن باشند . این نیز وجهی از وارونه سالاری در دین و اسلام تاریخی (عصری) است .

۱۵۵۷- زندگی خالصانه و توحیدی شاید بظاهر یک زندگی مرتاضانه بنظر آید ولی زندگی بهشتی در حیات دنیاست و صورتی از جنات نعیم است که فرمود : براستی که مخلصین در جنات نعیم پروردگار هستند[1] ! هستند نه اینکه خواهند بود ! هم هستند و هم خواهند بود . همه حقایق قرآن در زمان حال و استمرار بیان شده اند یعنی عصری نیستند این نیز بیان دیگری از یگانگی دنیا و آخرت و ظاهر و باطن و اول و آخر است .

۱۵۵۸- دنیا و آخرت در همه حال جاری هستند . آدمی هر آن هم حیات دنیوی دارد و هم اخروی . یعنی هم حیات ظاهری و بیرونی دارد و هم حیات باطنی و روحانی . منتهی پس از مرگ حیات دنیوی می رود و حیات باطنی رخ می نماید و فراگیر می شود .

۱۵۵۹- رؤیاها و مشاهدات غیبی آدمی جلوه ای از حیات اخروی او هستند . آدمی در عالم خواب به حیات اخروی خود ملحق می شود .

۱۵۶۰- امکانات حیات دنیوی اگر به قیمت خرج کردن ارزشهای اخروی و باطنی بدست آیند مشرکانه اند . و این نوع امکانات هرگز برای صاحبش عزت و لذت و برکت و کامی بهمراه نمی آورند و بلکه باطل کننده تلاشهای مادی و معنوی او هستند .

۱۵۶۱- انسانی که از طریق لب فرو بستن بر حقایق به امکاناتی می رسد این امکانات مشرکانه و فاقد خیرند .

۱۵۶۲- اصولاً کمترین تلاشی به نیت افزدون رزق ، مشرکانه است و رزق را تباه می سازد . و چنین رزقی دین و دل فرد را سیاه می کند .

۱۵۶۳- شرک به خدا عین شرک به خود است . زیرا خدای بیرون از خود و غیر خودی ، اساس شرک است .

۱۵۶۴- شرک در عمل عین تحقیر و تخدیر و تزویر خویشتن است .

۱۵۶۵- شرک یعنی خود – فروشی و خود – مسخره گی ، از طریق خودنمائی !

۱۵۶۶- و تا خودی منهای خدا و بی خدا هست این تحقیر و فروش خود هم اجتناب ناپذیر و حق است و این حق شرک است یعنی حق ابطال ، ابطال حق !

۱۵۶۷- انسان یا به نور معرفت خود را منحل می کند و در این انحلال خود است که نور حق متجلی می گردد و یا بواسطه تباه سازی خود است که خود را باطل و نفی می کند . از این منظر بهتر می توان حق فسق و فجور و معاصی بشر را هم درک نمود یعنی حق ابطال را و حق گناه را . اینست که در حدیث قدسی خداوند می فرماید که : گناه کردن گناه نیست بلکه توبه نکردن گناه است .

۱۵۶۸- هر گناه و ظلم و فسق و فجوری ، صورتی از وقوع شرک است . شرک در وقوع خویش است که رخ می دهد و چون رخ نمود بایستی پاک شده و از آن توبه بعمل آید .

[1] « الا عباد الله المخلصین اولئک لهم رزق معلوم فواکه و هم مکرمون فی جنات النعیم» الصافات، ۴۰-۴۳.

۱۵۶۹- گناهی جز گناه در حق خود نیست خودی که احدیت و صمدیت و الهیت آن مورد تجاوز و انکار قرار گرفته است و این عین ظلم بخویشتن است : ظلم نمی کنید الا به خویشتن[۱] !

۱۵۷۰- و خود آدمی تا زمانیکه اللهیت خود را نیافته است مجبور به ارتکاب گناه و معصیت است زیرا خود ذاتاً دروغ است و لذا هر چه که از آن سرزند نیز کذب و ظلم و گناه است . و در عین حال این گناه موجب ابطال و رسوائی «خود» می شود . و این حق گناه است .

۱۵۷۱- پس خود تا خود – آ نشود گناهکار است و لذا خداوند مخلصین و موحدین یعنی خود-آیان را می فرماید : اینک شما را بخشیدم هر چه خواهید کنید[۲] ! زیرا فعل مخلصین فعل خداست و اراده شان اراده اوست : اراده نمی کنید الا اینکه خدا اراده می کند[۳] ! و این سخن فقط شامل موحدین نیست بلکه شامل همه بشریت است . همانطور که گفتیم گناه هم دارای حق است و از حق است که به القای شیطان در انسان جاری می شود که : بگو خیر و شر همه از اوست[٤] !

۱۵۷۲- پس در حقیقت شرک و گناه ذاتاً توهم است و دارای واقعیتی نیست الا از منظر معرفت . یعنی همه افعال بشری ذاتاً توحیدی هستند و توحید بر همه امور حاکم است خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه . و لذا میزان اجر و جزا جز علم و معرفت نیست .

۱۵۷۳- آدمی بواسطه جهلش مشرک و ظالم و گناهکار است و بواسطه این افعال است که موحد و پاک می شود خواه ناخواه .

۱۵۷۴- در واقع عبادت و سجود و تسبیح کافران و جاهلان میگساری و رقاصی و فسق آنهاست بی آنکه بدانند . حال اگر آدمی کافر باشد و میگساری و رقاصی هم نکند دیوانه و جانی می شود و از ظالمان انتقام می ستاند و زندگی را بر مشرکان زهر می کند .

۱۵۷۵- انسان یا به نور معرفت و جهادش وجود الهی می یابد و یا بواسطه گناه و ظلم و شرکش . یا با عزّت و یا با ذلّت . یا در بهشت و یا در دوزخ ! یا در روشنائی و یا در تاریکی !

۱۵۷۶- بدینگونه است که بر ذات کبریائی اش غباری ننشیند !

۱۵۷۷- انسان یا به نور معرفت از خود می گذرد و یا زیر پاهای خود له می شود . اولی به عشق است و دومی به فسق !

۱۵۷۸- همه تفاوتها از نوع نگاه است و درجه معرفت و نیت عمل . خداوند نیز جهان را با نظرش آفرید و قضاوتش نه بر اعمال که بر نیات است . این قانون در ذات هستی انسان هم عمل می کند .

۱۵۷۹- حضرت زینب واقعه فجیع و تراژیک کربلا را سراسر جلال و جمال حق و کمال نعمات او دانست[٥]. حلاج واقعه مصلوب شدن خود را تجلی عشق خدا و انسان نامید و گفت : جرم من این است که بلا را نعمت نموده ام .

۱۵۸۰- پس می بینیم که تفاوت موحد از مشرک جز در نگرش و فهم آنها از وقایع نیست و این تفاوت تا حد تضاد است و غایت و اساس این تضاد در نگاه همانا تضاد بین وجود و عدم است در نگاه انسان . آنچه

---

[۱] «وَ ما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» الاعراف، ۱۶۰.

[۲] «و ماتجزون الا ماكنتم تعملون، الا عباد الله المخلصين» الصافات، ۳۹-۴۰. و«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ من ذنبكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا وَ يَنصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا» الفتح، ۱-۳.

[۳] «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ » التكوير، ۲۹.

[٤] «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَديثاً » النساء، ۷۸.

[٥] « فَقَالَتْ مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلا» سید بن طاوس، اللهوف، ص ۱۶۰.

را که موحد وجود می بیند ، مشرک و کافر هم عدم می یابد و بالعکس . پس تفاوت بسیار بیشتر از زمین تا آسمان است تفاوت از بود تا نبود است در نگرش و فهم .

۱۵۸۱- یکی از شرکهای رایج در حیات بشری ، شرک سیاسی است که در عصر مدرن شدیدتر و جهانی تر شده است یعنی استفاده از سیاست و اتصال به سیاستمداران و حاکمیت سیاسی جهت ارتقای رفاه و عزت و قدرت خود در زندگی ، جهت تقویت اراده به قدرت ! و این همان سیاست زدگی انسان مدرن است که هم وجه مثبت و بر حق دارد و هم وجه منفی و رذیلانه .

۱۵۸۲- یکی از علل فساد و رذایل اخلاقی فزاینده و هولناک در جوامع مدرن همین سیاست زدگی آحاد بشری می باشد که از نتایج انقلابات دموکراتیک و دموکراسی می باشد . گوئی دموکراسی موجب تقویت و احیای نفس اماره و اراده به همه شاهی است .

۱۵۸۳- در گذشته معمولاً حکام و سران حکومتها مظاهر انواع مفاسد و رذالتها بودند ولی امروزه به برکت دموکراسی همه مردم به چنین درجه ای از رذالت و فساد اخلاقی رسیده اند و این حاصل اراده به شاه شدن در همه مردم است . یعنی دموکراسی بجای اینکه منجر به مدیریت و رهبری عمومی مردم بر سرنوشت خود شود منجر به سلطنت عمومی شده است و فقط مشارکت در رسیدن به قدرت است و بس . و این رذالت در جوامع مذهبی تر و دموکراسی های دینی بمراتب عمیق تر رشد کرده است که جامعه ایران یکی از این جوامع است که طبق آمار رسمی تعداد پرونده های قضایی در دادگاههای ایران حتی از یک جامعه بیش از یک میلیاردی هند و چین هم بیشتر است همانطور که تعداد اعدام .

۱۵۸۴- گوئی یکی از برکات جوامع سلطنتی این بود که فقط قشر کوچکی از مردم در رأس حکومت فاسد می شدند و مابقی مردم حداقل عرف اخلاقی را حفظ می کردند هرچند که فقیرتر هم بودند و گوئی فقیرتر بودن و آدم تر بودن امری واحد است .

۱۵۸۵- اگر منیت آدمی منشأ فساد اوست پس هر چه به تقویت این منیت در دنیا منجر شود به تقویت فساد منجر می شود و رویکرد سیاسی و اقتداری یکی از مهمترین تلاشهای اقتداری منیت بشر است و لذا عرصه سیاست عرصه اشد رذالتهای بشر است خواه ناخواه .

۱۵۸۶- حکومت بر مردمی مشرک یا به فساد حاکم می انجامد و یا به سقوط او از حکومت . فساد حاکم فقط عیاشی و ثروت اندوزی او نیست . اصولاً افراد متدین از ریاست بیشتر لذت می برند تا ثروت . عُمر در صدر اسلام فردی مرتاض بود ولی جاه طلبی او موجب شد که قدرت سیاسی در جهان اسلام بدست جاه طلبان و ظالمان افتد و امویان رشد کنند . و علی ع چنین نکرد نه به ریاست دل بند بود و نه به ثروت . و لذا قدرت را به جاه طلبان نداد و چون اکثر مردم مشرک بودند حکومت علی عمری نکرد و ساقط شد و شقی ترین گروه یعنی بنی امیه به خلافت رسیدند . و این حق بود .

۱۵۸۷- وقتی آدم متدین طمع قدرت کند به رذیلانه ترین شکلی به قدرت می رسد زیرابه روشهای ریاکارانه و منافقانه عمل می کند تا متهم به قدرت طلبی نشود و لذا کل حکومت مملو از قدرت طلبان ریاکار و رذل و منافق و موذی می شود . اینست که تا زمانیکه اکثریت مردم یک جامعه به ایمان و معرفت نرسیده باشند و طالب عدالت نشده باشند و عدالت را فهم نکرده باشند حکومت دینی و شرعی منجر به اشد مظالم و فساد می شود و اخلاق عرفی مردم را هم تباه می کند . و اینست حقانیت سکولاریزم (جدائی دین از حکومت) در شرایطی که عامه مردم به رشد لازم در معرفت و ایمان نرسیده باشند . یعنی حکومت عرفی بر پا شود نه شرعی . زیرا حکومت شرعی بر مردمانی که دینشان موروثی است و فاقد معرفت توحیدی هستند موجب نابودی عرف به عنوان حداقل شرع ، می شود .

۱۵۸۸- یکی از مفاسد دموکراسی دینی در جامعه غیر مؤمن اینست که همه مردم مسئولیت های اخلاقی و وجدانی خود را بسوی حکومت فرافکنی می کنند و حکومت هم برای اینکه حقانیت خود را اثبات کرده باشد مردم خود را مؤمن می داند و لذا همه مفاسد خودش را بسوی ابرقدرتها فرافکنی می کند . و لذا در چنین جامعه ای هیچکس مسئول هیچ چیزی نیست و این یک جامعه شیطان زده و تا ذاتش مشرک و منافق است زیرا هیچکس مسئول اعمال خود نیست و اینست راز رشد فزاینده فساد و تباهی .

۱۵۸۹- سیاست زدگی و حکومت زدگی از مهمترین و خطرناکترین شرکهای عصر جدید است که عصر دموکراسی نامیده می شود که ظاهراً عصر مردمی شدن حاکمیت است ولی عملاً مردم فقط حکومت پرست شده اند و حکومت را بجای خدا می پرستند که صاحب سرنوشت و خوشبختی و بدبختی آنهاست و لذا یکی از ویژگیهای دموکراسی انقلابات و آنارشیزم پی در پی است و مردم می پندارند که با تغییر حکومت ، سرنوشت آنها هم تغییر می کند و این عین شرک است : شرکی بنام دموکراسی ! و بدترین آن دموکراسی دینی است زیرا در این نوع حاکمیت مردم حتی اخلاق فردی و عبادت و آخرت خود را هم از حکومت می دانند و حکومت را مسئول سعادت دنیا و آخرت خود می خوانند . امروزه شاهد چنین نگرشی در جامعه ایرانی هستیم که آدم دروغگو ، دروغگوئی خود را به حکومت نسبت می دهد ، آدم معتاد علت اعتیادش را حکومت می داند ، آدم فاحشه ، علت فحشای خودرا حکومت می داند و آشکارا شنیده می شود که : حکومت موجب کافر شدن مردم است ! و این غایت شرک است زیرا غایت شرک ابطال ایمان است و پیدایش نفاق حرفه ای !

۱۵۹۰- فرق سلاطین با رؤسای جمهور در اینست که شاهان خود به قدرت شخصی به سلطنت می رسیدند و لذا مسئول اعمال خود بودند و برای حفظ سلطنت خود مردم داری بیشتری می کردند . ولی یک رئیس جمهور برگزیده مردم است و مسئولیتی که دارد پاسخگوئی به رأی دهندگان خویش است و اگر آدم صادق و با وفائی باشد بایستی شرک مردم را محقق کند و خود یک مشرک منافق گردد و چون عمر سلطنت او کوتاه است احساس مسئولیت او هم کمتر است و تلاش برای ثروت اندوزی که کفایت مابقی عمرش را کند هم شدیدتر است . پس رئیس جمهور یک جامعه مشرک ، بدترین شاه است .

۱۵۹۱- رئیس جمهور یک مردم پرست آشکار است زیرا به رأی مردم سر کار آمده است و به حمایت همانها می تواند بر سر قدرت بماند . یعنی دچار اشد ابتلای به وسواس ناس و خناس است ، یک مشرک آشکار ! و مردمی هم که به او رأی داده اند متقابلاً به این شرک مبتلایند . پس دموکراسی برای یک مشرک و جاهل موجب اشد نفاق و فساد و جنون و جنایت می شود خاصه که دموکراسی دینی هم باشد که مردم خسران دینی و معنوی و ایمانی و اخلاقی و وجدانی خود را هم به گردن حکومت می اندازند و این غایت شرک است . و از این منظر می توان علت بدبختی ها و مفاسد ویژه جامعه ایرانی و سائر جمهوریهای اسلامی را همچون پاکستان و افغانستان و لیبی و مصر و الجزایر و سوریه و یمن و غیره فهم نمود .

۱۵۹۲- مشرکانه ترین وجه دموکراسی دینی اینست که حکومت در امور اخروی یعنی عبادی مردم هم دخالت کند و آخرت و عبادت را به تجارت و قضاوت در دنیا بکشاند و مردم را بواسطه حجاب و نماز و حج و جهاد و ریش و لباس اجر و جزا دهد . این شرک عبادی منجر به اشد نفاق می شود که شده است در کشور ما . و این فساد در عبادت و آخرت است . دادن امتیازات ویژه دنیوی به خانواده شهداء و به ریاست و وزارت رسانیدن حاج آقاها و جانماز آبکش ها و اهل ریش و عبا و عمامه و حجاب و .. آشکارا آخرت را خرج دنیا کردن و به زبان ساده تبدیل خدا به خرما است که اشد شرک و نفاق است و اشد فساد را به بار می آورد که آورده است . و این جایگزین کردن فروع دین است بر جای اصول عملی دین . صدقه را بر جای صدق نهادن و نماز را به جای تقوا و حج را به جای معرفت و ریش و چادر بر جای عدالت قرار دادن است .

۱۵۹۳- وقتی بی ریش و بی چادر را از نان خوردن می اندازند این مسلمانان عرفی را به سوی خود فروشی و تبهکاری و کفر می کشانند و آنگاه کافران حرفه ای که بازار دین را گرم می بینند ریش سبز می کنند و چادری می شوند تا به قدرت برسند بدینگونه مسلمانان کافر می شوند و کافران هم منافق ! بنابراین دموکراسی دینی و شرعی می شود کارخانه تولید کفر و نفاق ! و این بزرگترین ظلم و معصیت است به دین و دموکراسی هردو !

۱۵۹۴- اصولاً صورت بیرونی عبادات را میزان سنجش دین قرار دادن عین جهل و شرکی منافقانه است . زیرا عبادات امری مختص به خداوند هستند و فقط اوست که بر این امر قضاوت می کند و آگاه بر قلوب است . این یک شرک آشکار است . و شرک دیگر اینکه بر اساس چنین قضاوت مشرکانه ای ، دنیا و مسئولیت ها و قدرت های دنیوی را تقسیم کردن . و این یعنی تبدیل آشکار دین به دنیا ، تبدیل عبودیت به قدرت دنیوی است . و این شرکی اندر شرکی دیگر است که در کشور ما پس از انقلاب روی نموده است و

میزان همه سنجش ها و قضاوتها و مدیریت هاست و این اساس نفاق پروری آشکار است که در جامعه ما به اوج تولیدات خود رسیده و کشور را به سوی شقاق برده است .

۱۵۹۵- آیا براستی چرا صورت بیرونی عبادات میزان سنجش و قضاوت قرار گرفت و تبدیل به کل ایدئولوژی نظام شد ؟ زیرا رهبری و ایدئولوژی انقلاب در دست روحانیت هم مثّیت صوری خودش را میزان دین و اسلام ساخت و می دانیم که روحانیت اسوه سنت عبادی در اسلام است و گوئی عین پیامبر است . و می دانیم که شرک ذاتاً برخاسته از منیت است . به یاد داریم که در آغاز پیروزی انقلاب گفته شد که : اسلام مساوی روحانیت است و روحانیت همان اسلام است و لاغیر ! این تساوی منشأ همه شرکها و نفاق ها و انحرافات و مفاسد و ناکامیهای انقلاب اسلامی ایران است : اسلامی مساوی روحانیت ! و این یعنی : اسلام مساوی سنت رسول ! و لذا از رسول خدا و دین او جز عبا و عمامه و مقادیری آداب شرعی چیز دیگری باقی نماند . پس کتاب (قرآن) که ثقل دیگر سنت است چه شد ؟ عقل و اجماع چه شد ؟ اقتصاد اسلامی ، مدیریت و تعلیم اسلامی ، معرفت اسلامی ، سیاست اسلامی و ... ؟ و لذا جز آداب عبادی شرع ما بقی امور همچون سابق و در جریان نظام سرمایه داری جهانی و بسته به مصالح روز به پیش رفت . صورت اسلامی و سیرت غیر اسلامی و باری بهر جهت فقط برای استمرار بقاء و تنازع حکومت و قدرت . و این عین نفاق است که می روند تا این صورت و ماسک شرعی را هم برای همیشه از صورتها بر دارند و همه را یکسره و کافری بی ریا کنند و کل ماجرای موسوم به فتنه بر سر همین ماجرا است که آیا ماسک را برداریم یا همچنان برای همیشه بماند ! اصلاح طلبان (فتنه گران) می گویند ماسک را برداریم و گرنه ساقط می شویم .ولی اصول گرایان می گویند که اگر برداریم هم نابود می شویم .

۱۵۹۶- اینست که فلسفه اسلام مساوی روحانیت تبدیل به فلسفه ای بس نژاد پرستانه شده است و در ماجرای فتنه اخیر شاهد بودیم که چه بازی و نمایش و دعوائی بر سر شال سبز و ادعای سید و ملا بودن بعنوان برتری و حقانیت به میدان آمد .

۱۵۹۷- بی تردید روحانیت بزرگترین حافظ سنت عبادی رسول خدا در تاریخ بوده است ولی آیا حافظ و وارث سیرت و حقیقت رسول هم بوده است ؟ آیا وارث علم کتاب (قرآن) هم بوده است ؟ شاهدیم که در طی این سی و دو سال عمر انقلاب اسلامی ایران هرگز در رسانه ملی برنامه تفسیر قرآن نداشته ایم به استثنای برنامه آقای قرائتی که به قول خودشان فقط به قصد خنداندن شرعی مردم بود که به تدریج تبدیل به تفسیر قرآن شد که آیات براساس مسائل سیاسی روز تفسیر می شوند . این واقعیت بدان معناست که از ثقلین (کتاب و سنت) که وصایت رسول بود یک ثقلش جامانده است که کتاب است یعنی سیرت سنت و علم رسول و معرفت اسلامی از ایدئولوژی انقلاب حذف شده است .

۱۵۹۸-مگر نه اینست که امروزه نظام ما بزرگترین رقیب و مدعی آمریکاست و می خواهد آمریکای اسلامی جهان شود آیا براستی « اسلام آمریکایی » چیزی جز آن مکتبی است که ما هستیم ؟

۱۵۹۹- اینست که تازه پس از سی و اندی سال به یادمان آمده است که : راستی الگوی اسلامی - ایرانی نداریم . و عجبا در ستادی هم که رهبر انقلاب برای تدوین ایدئولوژی اسلامی – ایرانی تشکیل داد فقط انگشت شماری روحانی حضور داشتند این یعنی چه ؟

۱۶۰۰- علوم و فنون ما غربی و در مسابقه با آمریکاست تسلیحات ما ، مدیریت ما، تربیت ما، آموزش ما ، دانشگاه ما ، چشم انداز بیست ساله ما ، روانشناسی و جامعه شناسی و فلسفه ما همه غربی و آمریکائی است و فقط عبادات شرعی ما اسلامی است . و لذا بین عبادت و عمل ما شقاق افتاده است و در حال شقه شدن هستیم بین ظاهر و باطن .

۱۶۰۱ – این بدان معناست که روحانیت ما از جسمانیت ما جدا شده است و دنیای ما از آخرت ما، عبادت ما از عمل ما و سیرت ما از صورت ما در نفاق افتاده است .

۱۶۰۲- روحانیت ما عموماً به استثنای انگشت شماری در تاریخ اساسًا فقط وارث سنت بوده است و کتاب و علم کتاب را فراموش کرده است و آنچه هم که از کتاب و علم رسول دارد منقولات و احادیث است که آنهم سنت منقول رسول است و ائمه اطهار . یعنی عقل و معرفت و اجتهاد و تفسیر و تأویل قرآن را از یاد برده است . با نگاهی به رساله های عملیه در می یابیم که همگی از روی نسخه ای متعلق به دوازده قرن

پیش است . یعنی روحانیت ما در تاریخ جامانده است و دچار خسران عصر گشته است که نه خودش کار کرده و نه تاب تحمل کسانی را داشته که اجتهاد و علمی جدید بر پا کرده اند و لذا هنری جز تقلید و تکفیر نداشته است . و می دانیم که حتی تاب تحمل امام خمینی و امام موسی صدر را هم نداشته است و لذا همه علما و عرفای حقیقی و مجتهدین و مجاهدین فقهی را طرد و تکفیر نموده است تا بتواند لباس رسول و لهجه عرب را حفظ و حراست نماید . آیا این شرک نیست ؟ آیا این بت نیست ؟ بت لباس ، بت زبان ، بت لهجه ، بت رفتارهای روزمره و .. که همه اینها امروزه تبدیل به انواع وسواس و شکیات شده است یعنی دچار ابطال گردیده است و می رود که این ماسک یکسره از میان برود . اسلام بعنوان یک ماسک ، یک تئاتر عبادی یک نمایش قدسی ، یک بت تاریخی بنام سنت !

۱۶۰۳- ولی آیا سنت رسول و امامان ما فقط آداب شرعی و فرمالیزم نمادین بود و هیچ باطنی و روحی و عرفانی و نوری و علمی و خدائی نداشت ؟ کتاب باطن و روح سنت است و باز به یاد ناله رسول در کتابش : خدایا این کتاب چه مهجور است[۱] !

۱۶۰۴- آن سنت و عبادتی که باطن و روح و جان و خلاقیت و اجتهاد و علم و عرفان نداشته باشد عین بت است و چه بت خطرناکی و بلکه مقدس ترین بت هاست و مهلکترین شرکها را سبب می شود .

۱۶۰۵- در سالهای قبل از انقلاب ایران افراد و جریاناتی پدید آمدند که فقدان و هجران کتاب را تشخیص دادند و در حد توان خود دست بکار تفسیر و تأویل قرآن شدند که اسلام را به روز کنند و احیا نمایند . مهندس بازرگان ، محمد تقی شریعتی ، دکتر شریعتی ، طالقانی ، حنیف نژاد و محمد باقر صدر در رأس این جهادگران قرآنی بودند . و اساساً کار این بزرگان بود که بیداری وجدان اسلامی را موجب شد و انقلاب محصول این مجاهدتها بود و عجبا که همه اینها مجاهدین و مبارزین عصر خود بودند و زندان دیده و شکنجه چشیده بودند . ولی متأسفانه همه اینها بهمراه پیروانشان پس از انقلاب مغضوب روحانیت و رهبری قرار گرفتند و به طور پنهان و آشکار تکفیر گشتند تا در معادله اسلام مساوی روحانیت کمترین تردید و رخنه ای حاصل نشود و سنت رسول ابدی بماند . ولی چنین نشد که نشد .

۱۶۰۶- و عجبا که همه این جهادگران علمی و قرآنی و احیاگران کتاب خدا به جرم التقاط و نفاق به تیغ ارتداد رانده شدند تا اسلام ناب محمدی باقی بماند . و اسلام ناب محمدی هم چیزی جز روحانیت نبود یعنی لباس و آداب شرعی رسول خدا . هرچند که در طول تاریخ اسلام چه خونها و برادر کشی ها که بر سر همین آداب شرع رخ نداد . نبرد بین کسانی که با دست باز و دست بسته نماز می خواندند . نبرد بین کسانی که برای وضو آب را از پنجه به سوی آرنج می ریختند و یا کسانی که به عکس آب را از آرنج به سوی پنجه می کشیدند و کسانی که شارب (سیبیل) را پشت لب یا روی لب می زدند و کسانی که حنا بستن به ریش را واجب می دانستند و امثالهم . و این نبرد بین مسلمانان نبود بلکه نبرد بین اعراب جاهل بر سر قدرت بود به بهانه شریعت . !

۱۶۰۷- برخی معتقدند که دعوای اصلی فرقه های اسلامی مسائل فلسفی و کلامی و علمی بوده است که به نظر ما ادعایی باطل است زیرا هرگز اهل عقل و علم اینقدر خشک مغز و مشرک نمی شوند بلکه تفرقه ها و برادرکشیها جمله همچنان در ادامه بت پرستی هایی بوده که در لباس احکام و آداب شرع پنهان گشته است یعنی شرک شرعی !

۱۶۰۸- کسانی که حتی تداعی معنای آیات را بر سر نماز موجب ابطال نماز می دانند و براستی حافظان سنت اعراب بوده اند و از دین خدا جز مقادیری فوت و فن جاهلی نیاموخته اند و از علم خدا هم جز منقولاتی بنام علم حدیث که نه به درد انس می خورد نه جن .

۱۶۰۹- علامه امینی در مجموعه الغدیر براستی نشان داد آنچه که علم حدیث نامیده می شود چه دیوانه خانه ای است که هرکسی بخواهد دینش را به آن پیوند زند یا کافری مطلق می شود و یا منافقی دیوانه .

۱۶۱۰- سنت پرستی آنهم در لباس دین ، عین جبر تاریخ است و خسران « عصر » که قرآن تکلیفش را معلوم کرده است . و می دانیم که همه پیروان گوناگون فلسفه های تاریخ و جبرهای تاریخی و اصالت ها

[۱] «وَ قالَ الرَّسُولُ یا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً » الفرقان، ۳۰.

در شرافت های تاریخی بـه نژاد پرستی مـی رسند کـه اشد ظلـم و فسـاد و کفر بشر است کـه بنـی اسرائیل مشهورترین حجت بر این ادعاست . و باید گفت اسلام مساوی روحانیت شیعه بنی اسرائیلی اسلام است .

۱۶۱۱- نگاه کنید کـه در میـان روحانیت اسلامی هرکسـی هـم کـه علـم و برهـان و عرفـان و اجتهـادی نـهاد نخستین جریانی که او را تکفیر نمود خود جامعه روحانیت رسمی بود از سید جمال الدین اسدابادی تا محمد بـاقر صـدر و علامـه قاضـی و محمـد تقـی شریعتی و طالقـانی و علامـه طباطبـایی ! اینـان شـاه را شـیعه مـی دانستند و هرگز فتـوای ارتـدادی بـر علیـه او ندادنـد ولـی دکتـر شریعتی را کـه پایـه هـای ظلـم شـاه را لرزانـد فردی وهابی و بهایی می خواندند والتقاطی !

۱۶۱۲- جاهلیت عربی و عرب زدگی چه به لحاظ سنت و چه به لحـاظ زبـان و نـژاد مهلکترین شرکی است که بر دامان مقدس اسلام نشسته است : شرک زبـان ، شـرک نـژاد ، شـرک لبـاس ، شـرک لهجـه و شـرک شجره !

۱۶۱۳- یکی از مهلکترین شرکهای جهان تشیع در عرصه غیبت امام زمان همانا شرک نژاد پرستی عربـی و شجره ای است که شیعیان را در این هجران از هدایت علما وعرفای غیر عرب محـروم نگـاه داشـته اسـت یعنی از آنانکه لباس و لهجه عرب ندارند و سیّد هم نیستند .

۱۶۱۴- و بیهوده نیست که در روایات آمده است که شقی ترین گروهی کـه در ظهـور جهـانی امـام بـر علیـه ایشان قیام می کنند گروهی از سادات[1] و علمای رسمی[2] هستند یعنی شرک نژادی در قبال جمال توحید !

۱۶۱۵- امام زمان قرآن زنده و ناطق است و لذا سنت پرستان بی کتـاب و فاقد علـم و عرفـان قرآنـی وجـود مبارک امام را مترادف نابودی و شرک تاریخی خود می یابند .

۱۶۱۶- و می دانیم که طبق روایات مکرر شیعی ، در آخر الزمان و دمدمه ظهور امام ، احکام شرع نسخ می شوند[3] زیرا حقیقت شریعت رخ می نماید و شریعت قایقی است که انسان را به ساحل حقیقت می رساند. و لذا شریعت پرستی را بایستی قدرتمندترین و لطیف ترین و ابلیسی ترین شرکها دانست زیـرا ابلـیس هـم بـا پناه بردن به شعار توحید بود که حقیقت توحید را انکار کرد یعنـی ظهـور خـالق از مخلـوق (آدم) را . و در حقیقت خود خدا را متهم به شرک نمود که چرا مخلوق خود بنام آدم را مظهر وجود و ظهور خود قرار داده است . این نکته نهائی را نیز بدان و فهم کن و بر آن تا ابد بمان تا دچار دجال شریعت پناه نشوی !

۱۶۱۷- آیا توحید می تواند جمالی شود ؟ اصلاً کارگاه خلقت به همین مقصد پدید آمده است و لذا دین محمد که دین آخرالزمان است عرصه ظهور جمال توحید و توحید جمالی است و آن جمـال محمد و آل محمد است که امر به صلوة بر آن شده است و چنین امری در مذاهب قبل سابقه نداشته است . و اینست که صاحب این جمال می فرماید که : به گونه ای نماز گزارید که گوئی جمال خدا را دیدار می کنید [4]. واین همان جمال امام است و امامان و علیین دورانها که آئینه آن جمال هستند . و تنها و تنها فقط با صلوة بر این جمال است کـه می توان از خطر هر بت و شرکی رهید .

۱۶۱۸- عارفان اسلامی کارگاه خلقت را تعبیر به بتکده کرده اند . ولـی هنـر در اینسـت کـه آن بـت عیـار را بیابی که بقول مولانا : هر لحظه به شکل بت عیار بر آمد دل برد و نهان شد . هر لحظه به شکل دگران یـار در آمد گه پیر و جوان شد .

۱۶۱۹- آن جمـال توحید و توحید جمـالی حجتـی برهـانی دارد و آن اینکـه بـا دیدن هر جلوه ای از این بت عیار در خواب یا بیداری چشمه های علم و حکمت و عرفان و معرفت قرآنی از قلب دیدار کننده اش شبانـه روز می جوشد . آنهم چشمه ای بدیع و بکر که مشرکان آنرا بـدعت مـی نامنـد زیرا در نـزد آنـان علمـی جز

---

[1] «لو ان بنی فاطمه عرفوه حرصوا علی ان یقتلوه بضعة بضعة» النعمانی، الغیبة، ص ۲۸۸.

[2] فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ» کلینی، الکافی،ج۸،ص۳۰۷. و «عن یحیی الحلبي، عن المفضل بن عمر، قال سمعت أبا عبد الله (ع) یقول لو قام قائمنا بدأ بکذابي الشیعة فقتلهم»محمد بن عمر کشی، رجال الکشی،ص ۲۹۹.

[3] «یا عليّ، یأتي علی الناس زمان المقرّ بالحقّ فیه ناج قالوا: یا رسول الله فأین العمل؟ قال: لا عمل یومئذ» . تحریر المواعظ العددیة ، ص۴۳۲، و« یَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَنٌ لَا یَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ فَحِینَئِذٍ یَأْذَنُ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ فَیُظْهِرُ الْإِسْلَامَ وَ یُجَدِّدُ الدِّینَ» مجلسی، بحار الانوار، ج۳۶، ص ۲۸۳.

[4] « روی عن النبی (ص) انه سئل عن الاحسان ، فقال: ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک» بحار الانوار، ج۶۷، ص۲۲۰.

منقولات عتیق عربی نیست آنهم فقط با فهم حقیر خودشان که توجیه کننده دنیا پرستی های شرعی آنهاست. از نوع همانهائی که سالها پیش در منبر نماز جمعه تهران فرمودند که علی ابن ابی طالب هم یک ملاک بزرگ بوده است . این جناب دکتر شریعتی را التقاطی و فراماسون نامید و طالقانی را کمونیست خواند و مهندس بازرگان را لیبرال امپریالیست . و خداوند در عمل ثابت کرد که همه اینها خود او بود . تهمت به امام یعنی مشرک خواندن جمال توحید ! و این مهلکترین شرکهاست یعنی عظیم ترین ظلم است . و کشور ما حدود ربع قرن تحت سلطنت این بزرگترین ظلم قرار داشته است و بزرگترین دروغ تاریخ !

۱۶۲۰- مشرکان همه را به فتوای ارتداد شرک می زنند جز خود را . و موحدان همه را موحد می بینند و شرک را فقط بعنوان معنا و ماهیت اندیشه بشری تعریف می کنند و انگشت بر روی هیچ فردی به نام نمی گذارند و فتوای تکفیر احدی را صادر نمی کنند .

۱۶۲۱- هیچکس مساوی اسلام نیست و هیچ فرقه و گروهی نیز . اسلام تبیین کل جهان هستی است زیرا جهان و جهانیان تسلیم اراده حق هستند خواه ناخواه . و هیچکس کافر و مشرک و منافق نیست به لحاظ وجود و در عرصه فعل . کفر و شرک و نفاق انواع اندیشه های باطل هستند که بطالت آنها هم از حقی است که حق ابطال است .

۱۶۲۲- ای عزیز ! حق ابطال را نیک فهم کن که نیمه دیگر حقیقت و راز توحید است .

۱۶۲۳- و اما با یکی از شرکهائی آشنا شو که در نزد خداوند به معنای آدمخواری و بلکه زنده زنده تکه پاره کردن برادر خویش و خوردن جسد زنده اوست . و آن تهمت ناحق به دیگران و خاصه به مؤمنان است .

۱۶۲۴-تهمت ناحق دقیقاً بمعنای قائل شدن شریکی برای وجود دیگران است آنهم شریکی دیو صفت و شیطان !

۱۶۲۵- در حقیقت آدمی صفات زشت خود را به دیگران نسبت میدهد آنهم به مؤمنان . زیرا مؤمنان آئینه وارند و دیگران را به خودشان می نمایند . و بدین طریق یک صفت زشت و یک شیطان و دیوی را که در خودش هست و می بیند بجای آنکه پاک و لعن نماید به مؤمن نسبت می دهد و لذا آن دیو را برای همیشه با خودش حفظ نموده و شریک وجود خود می سازد : ظلم نمی کنید الا به خودتان[1] !

۱۶۲۶- وقتی صفت زشتی مقیم در انسانی است بدین معناست که شیطان یا جنی مستمراً با او محشور و شریک وجود اوست و در رابطه با مؤمنی این دیو را با خود می بیند و چون حاضر به تصدیق نیست و آنرا به مؤمن نسبت می دهد عملاً آن دیو را شریک وجود خود می سازد و آن دیو او را زنده زنده می خورد . ولی این دیو پس از این دیدار و انکار انتخاب می شود و از جنس خود فرد می شود پس این خود شیطانی خویش است که خود را می درد و می خورد . پس گوئی کسی ، برادر خود را می درد و می خورد.

۱۶۲۷- وقتی کسی به دیگری تهمت ناحقی می زند در حقیقت قصد نابود سازی او را دارد و اگر بتواند او را زنده زنده می درد و می خورد . مثل گرگ هاری که بره معصومی را می درد و می خورد . و لذا انسان مشرک و تبهکار ، یک انسان مؤمن و پاک را اینگونه می بیند و چون گرگ هاری است که در عطش خوردن شکار سالم و پاکی است . و معمولاً تهمت های ناحق از جانب تبهکاران متوجه پاکان می شود که این امتحانی از جانب خداست .

۱۶۲۸- انسان از طریق خودشناسی الهی اش ، خود حقیقی و ذاتی می شود و لذا جهل انسان نسبت بخودش بین انسان و خویشتن خویش او بیگانگی می اندازد و لذا سعی می کند که با خودش شریک شود و این شرک انسان با خویشتن است که حاصل جهل انسان نسبت با خویشتن است زیرا خودشناسی موجب خودی شدن نفس است و یگانگی با خود .

---

[1] «وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ» البقره، ۵۷.

۱۶۲۹- پس شرک بین من و خودم ، شرک وجودی انسان با خویشتن است که حاصل جهلی است که بین خود و خویشتن خویش حائل است . یعنی انسان شریک ضمیر ناخودآگاه خود می شود یعنی شریک با کسی یا چیزی می شود که نمی شناسدش و این اساس خود فریبی انسان است . و این شرک مهد همه شرکهای بشر است که علاجش با معرفت نفس است . این شرک بین آگاهی و جهل است یا شرک بین نور و ظلمت است . شرک بین وجه آگاه و ناخود آگاه نفس .

۱۶۳۰- این نکته را نیز فهم کن که شرک هیچ ربطی به وحدت و توحید ندارد . شرک تصور مساوات است ولی توحید ، واقعیت یگانگی است .

۱۶۳۱- شرک معلول کفر بمعنای انکار است . وقتی حق وجودی چیزی را انکار می کنی و بر آن چشم می بندی خواه و ناخواه در رابطه با آن چیز دچار شرک و شراکت می شوی . یعنی شریک چیزی می شوی که تکذیب و انکارش کرده ای . یعنی به کذب و کفر و دروغ و تهمت خود مبتلا می شوی و شریک .

۱۶۳۲- تاریخ سخن و قلم سراسر تاریخ تلاش برای بیان حق توحید است حتی کافرانه و مشرکانه ترین بیانها هم نهایتاً جز توحید را به اثبات نمی رسانند . واینست راز سوگند خدا به قلم و هر آنچه که می نویسند . در این سوگند بی تردید سوگند به سخن و کلمه هم حضور دارد چرا که بی کلمات کاری برای قلم نیست !

۱۶۳۳- و اما توحیدی ترین کلمات خدا کدامند ؟ بی تردید خود کلمه « توحید » و « احد » است که از ریشه حدّ است و حدّ بمعنای محدودیت و مرز و حدود است که راز وجود است زیرا تا چیزی حدود نداشته باشد وجودی ندارد و وجودش درک نمی شود از ذره تا کرات و کل کائنات که بی حد است . و اصلاً شناخت و معرفت چیزی به معنای درک حد آن چیز است آن چیز چه مادی باشد چه معنوی . چه شی ء باشد و چه کلمه و چه مفهوم . یعنی معرفت شناسی همان حد شناسی است . ولی خداوند حد بی حد است و وجود بی وجود . ولی تا به حدود نیاید وجودش درک نمی شود یعنی از طریق حد است که بی حدی درک می شود . همانطور که از طریق شرک است که توحید درک می شود و از طریق کفر است که ایمان درک می شود و از طریق وجود است که عدم درک می شود . وجود بی حدود خداوند عین عدم است یعنی وجود محض عدم است . پس حد بی حد است و شرک هم توحید است و کفر هم ایمان است . و تا دو نباشد یک درک نمی شود و دو از یک است . این نکته آخرین را هم نیک فهم نما و در آن تا ابد بمان . و نیز بدان که خداوند است که سخن می گوید و هدایت می کند زیرا جز او سخنگوئی نیست چرا که جز او چیزی و کسی نیست . هموست که می گوید و هموست که می شنود و هموست که می فهمد . و انسان مجرای این گفت و شنود و ادراک است و این مجرا هم جز او نیست . انسان آخرین و اسرار آمیزترین و توحیدی ترین نام خداست و هرکه این نامش رابر زبان آورد وحید شد و لذا شهید شد . و هر که خواست موحد شود شد و هرکه نخواست هم شد زیرا موحد شدن را نخواسته است . انسان تاهست موحد است زیرا هستی همان یگانه بودن است و آنگاه هم که نابود شد به حد بی حد پیوسته است . شرک فهمیدنی است و توحید هم دیدنی خدایا توحید تو از شرک من است و شرک من از توحید تو . پروردگارا شاهد بودی که تمام تلاش خود را برای بیان توحید تو نمودم ولی موفق نشدم . تو خود با ظهور جمالت آنرا اثبات فرما و مرا شرمسار خلق مکن آمین !

کتابنامه منابع

۱- غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸٦.
۲- عوالی اللالی، ابن ابی جمهور احسائی، قم: انتشارت سید الشهداء ، ۱٤۰٥.
۳- مستدرک الوسائل، محدث نوری، قم: موسسة آل البیت، ۱٤۰۸.
٤- الفصول المختارة، شیخ مفید، قم: چاپ کنگره شیخ مفید، ۱٤۱۳.
٥- الکافی، ثقة الاسلام الکلینی، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳٦٥.
٦- التوحید، شیخ صدوق، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۹۸.
۷- بحار الانوار، مجلسی، بیروت- لبنان: موسسة الوفاء، ۱٤۰٤.
۸- نهج البلاغه، قم: دار الهجرة.
۹- جامع الاسرار و منبع الانوار، آملی، سید حیدر، انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول ۱۳٦۸.
۱۰- شرح فصوص، قیصری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول – ۱۳۷٥.
۱۱- الامالی، شیخ صدوق، انتشارت کتابخانه اسلامیة، ۱۳۱۲.
۱۲- معجم احادیث الامام المهدی.
۱۳- رجال الکشی، محمد بن عمر کشی، انتشارت دانشگاه مشهد، ۱۳٤۸.
۱٤- نهج الفصاحة - مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ص، انتشارات دنیای دانش.
۱٥- المحجه البیضاء، ملا محسن فیض کاشانی،قم: مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین ، چاپ چهارم ۱٤۱۷.
۱٦- مکارم الاخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبری، قم: انتشارات شریف رضی، ۱٤۱۲.
۱۷- من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱٤۱۳.
۱۸- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، قم: موسسة آل البیت، ۱٤۰۹.
۱۹- الغیبة النعمانی، محمد بن ابراهیم نعمانی، تهران: مکتبة الصدوق، ۱۳۹۷.
۲۰- المقدمات من نص النصوص، - آملی، سید حیدر،انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳٦۷.
۲۱- تحریر المواعظ العددیة، انتشارات الهادی.
۲۲روضة الواعضین،- فتال نیشابوری، انتشارات گنجینه.
۲۳ احیاء علوم الدین، ابوحامد غزالی، ابو حامد غزالی، بیروت- لبنان: دار الکتب العربی.
۲٤- جامع الاخبار، تاج الدین شعیری، قم: انتشارت رضی،۱۳۱۳.
۲٥- تحف العقول- ترجمه جعفری، انتشارات اسلامیة.
۲٦- اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاوس، انتشارات جهان.
۲۷. فصوص الحکم، محی الدین ابن عربی، انتشارات الزهراء (س)، چاپ دوم ۱۳۷۰.